

فراموش شده های معنوی

(فراموش شان نکنید تا آرامش قلبی داشته باشید)

نویسنده: هادی آقا جانلو

(نشر رایگان کتاب مجاز است)

این مقالات در طی ۴ سال نوشته شده اند لطفاً عجله برای خواندن سریع آنها نداشته باشید، آرام آرام بخوانید و تفکر کنید.

فراموش‌شده‌های معنوی

فهرست	۱
مقاله شماره ۱- دوره گذار معنوی (رازی در مورد سختی‌هایی که می‌کشیم!)	۴
مقاله شماره ۲- دوران گذار چیست؟ و چقدر طول می‌کشد؟	۱۵
مقاله شماره ۳- سه مسیر رشدی که در زندگی تجربه می‌کنیم	۲۲
مقاله شماره ۴- "حلقه مفقود موفقیت"	۳۱
مقاله شماره ۵- چرا بخشش‌های ما منجر به ورود ثروت بیشتر به زندگی ما نمی‌شود؟	۳۸
مقاله شماره ۶- همسایه دیوار به دیوار کفر	۴۸
مقاله شماره ۷- استفاده از "نعمت فرصت" برای موفقیت	۵۲
مقاله شماره ۸- فرمول مسلم پولدار شدن و فرمول مسلم ثروتمند شدن؟	۵۸
مقاله شماره ۹- "مهم‌ترین خصلت‌های مشترک افراد ثروتمند"	۶۶
مقاله شماره ۱۰- آیا خداوند دوست دارد که ما ثروتمندتر شویم؟	۷۰
مقاله شماره ۱۱- اعتراف به بندگی الله	۸۵
مقاله شماره ۱۲- سری که روی بالش راحت به خواب می‌رود	۹۴
مقاله شماره ۱۳- "چه کسی بود صدا زد یوسف"	۱۰۲
مقاله شماره ۱۴- "چیزی به اسم شانس وجود ندارد. دنیای هر کس، حاصل لیاقت‌های	
کسب‌شده اوست"	۱۲۱
مقاله شماره ۱۵- "من چه چیزم از فلانی کمتر است که او پولدار شده و من نشدم؟"	۱۲۹
مقاله شماره ۱۶- کجا دنبال خواسته‌ات می‌گردد؟ کجا آن را گم کرده‌ای؟	۱۳۴
مقاله شماره ۱۷- دوره‌ای از حماقت در مسیر گذار کسب و کار	۱۴۱
مقاله شماره ۱۸- "به خودت دائماً چه می‌گویی؟"	۱۵۲
مقاله شماره ۱۹- "شکستن پل‌های پشت سر و سوزاندن کشتی‌ها برای موفقیت" حقیقت یا	
دروغ!!!	۱۵۸
مقاله شماره ۲۰- "قهر با خدا" به دلیل ندانستن خلأ بین عمل تا نتیجه	۱۶۳
مقاله شماره ۲۱- "پس این معجزه موفقیت کی می‌آید"	۱۷۵
مقاله شماره ۲۲- "مهم‌ترین تفاوت میان فقیر و ثروتمندان"	۱۸۳

- مقاله شماره ۲۳- ارتباط شاد بودن و دانایی ۱۹۰
- مقاله شماره ۲۴- خدایا شکرهایی که شکرگزاری نیستند! ۱۹۵
- مقاله شماره ۲۵- چه کسانی در کسب و کار و زندگی در نهایت موفق تر هستند؟ ۲۰۲
- مقاله شماره ۲۶- "توهم دانایی در زندگی و کسب و کار" ۲۰۸
- مقاله شماره ۲۷- "برای تصمیم به موفقیت در کسب و کار نیازی به سرطان نیست" ۲۱۶
- مقاله شماره ۲۸- فرکانسی که به جهان می فرستیم و اثر آن در زندگی ما ۲۲۲
- مقاله شماره ۲۹- "شبهت و تفاوت قانون گرانش (Law of universal gravitation) و قانون مغناطیس (Magnetic Law) و قانون جذب (Law of attraction)" ۲۵۱
- مقاله شماره ۳۰- "مراحل «قانون جذب» را چگونه اجرا کنیم" ۲۵۷
- مقاله شماره ۳۱- چرا "قانون جذب" جواب نمی دهد؟ ۲۶۶
- مقاله شماره ۳۲- "چگونه مراقبه (مدیتیشن) کنیم" ۲۷۵

مقدمه

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم!

در روزهایی که ویروسی کوچک ما انسان‌های خود عظیم پندار را در کنج خانه‌ها محبوس کرده است فرصتی پیش آمد که با خداوند متعال تجدید پیمانی بکنم و از این مجال برای مطالعه کتاب‌های معنوی دلخواهم علی‌الخصوص سرور کتاب‌های عالم، قرآن کریم، بپردازم. در این حین به ذهنم رسید مجموعه‌ای از مقالات شخصیت ساز معنوی را که به نظرم جزئی از فراموش شده‌های زندگی ماست را درجایی گردآوری بکنم و به عنوان کتابی کوچک در اختیار علاقه‌مندان به معنویت قرار بدهم. روزهایی بود که شدید در کار جهان مطالعه و بررسی می‌کردم و به لطف خداوند این مطالب را نوشتم. از آنجا که این مقالات نتیجه بررسی‌ها و تفکرات من در سال‌های قبل است، لازم می‌دانم اعلام کنم که این مطالب برداشت‌های شخصی من است و هیچ اجبار و اصراری برای قبول آن ندارم و اگر کوتاهی بود به بزرگی خودتان ببخشید. در ضمن یادتان باشد: این مقالات در طی ۴ سال نوشته شده اند لطفاً عجله برای خواندن سریع آنها نداشته باشید، آرام آرام بخوانید و تفکر کنید.

با تشکر، هادی آقا جانلو

مقاله شماره ۱- دوره گذار معنوی (رازی در مورد سختی‌هایی که می‌کشیم!)



همه ما در زندگی مشکلات و سختی‌هایی را تجربه می‌کنیم، بعضی‌شان عقوبت اعمال ماست و بعضی‌شان عامل رشد مادی و معنوی ما، هر کس خودش بهتر می‌تواند این موضوع را در سختی‌های زندگی‌اش بفهمد.

هر کس در زندگی‌اش دوره‌های گذر خاص خودش را سپری می‌کند، برخلاف تصور و یا عقیده برخی از ما، هیچ کس زندگی ۱۰۰ درصد ایده آلی که پر از خوشی‌ها پشت سرهم است را تجربه نمی‌کند. همه ما با اتفاقاتی که حتی پیش‌بینی‌اش هم نمی‌شود کرد روبه‌رو خواهیم شد و وارد دوره‌های گذر خواهیم شد.

مهم این است که از دوران گذار و مسیرهای گذار به‌خوبی عبور کنیم و راه‌هایی از سختی‌ها و مشکلات شناختن برنامه و الگوی مشکلات زندگی است. دانشمندان و افراد معنوی زیادی سعی کردند الگوی حاکم بر جهان هستی یا تفکر خداوند را بفهمند و حداقل بخشی از آن را موشکافی بکنند. در این راه ما با قوانین فیزیک، شیمی، ریاضی، برنامه‌نویسی، مدیریت، روانشناسی و بسیاری موضوعات مهم آشنا شدیم و می‌توان گفت که فهمیدیم، جهان آن‌قدر در ذات خود پیچیدگی‌ها دارد که شناخت الگوی حاکم بر آن کار ساده‌ای نیست و در بسیاری از مواقع فهمیدن آن در حد دانش فعلی ما نیست.

اما موضوع مفیدی که برای شناخت الگوی حاکم بر جهان هستی کمک بسیار خوبی است، این موضوع است که ما می‌توانیم از صحبت‌های خالق جهان به الگوهای موجود در جهان پی ببریم. این صحبت‌ها در جای‌جای جهان و اعصار گذشته، به‌وسیله پیام‌بران و انسان‌های معنوی در اختیار افراد قرار گرفته است. و مهم‌ترین راهنمایی که فعلاً در دست ماست کتاب‌های الهی و کتاب بی‌بدیل قرآن است. قرآن انیق و عمیق است. اما مصلحت آن است که برای فهمیدن اصول دین هم که شده هر فرد خودش شروع به خواندن آن و استفاده از عقل و منابع موجود تفسیر برای درک آن بکند. تا بتواند از قوانین هستی بهتر سر در بیاورد.

خوبی توضیحات قرآن برای فردی که اعتقاد به الهی بودن آن دارد در این است که او را از چندین نظریه و شک به‌درستی کدام راه، درمی‌آورد و به سمت یقین هدایتش می‌کند و اگر بر مسیر درست استوار باشد او را به اطمینان صددرصدی می‌رساند.

به اصل موضوعی که می‌خواهم بگویم برسیم، قرآن کتاب داستان نیست بلکه داستان‌هایش شاهکاری برای بیان قوانین الهی است. باید سعی کنیم اهداف پشت آن داستان‌ها را بفهمیم، هرچند کار بسیار سختی است، اما:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید.

اگر بخواهیم دوره گذار موجود در زندگی را در قرآن بررسی بکنیم، نکات بسیار ارزشمندی برایش می شود پیدا کرد، در این مقاله من به یک موضوع بسیار مهم از این نکات اشاره خواهم کرد و مستنداتی ارائه خواهم داد. در این مقاله راجع به دو دوره گذار و دوره رشد که انسان در آن ها مسیر گذار متفاوتی را طی می کند و در نقطه عطف (یا حالت گذار) این مسیرها تجارب ارزنده ای را به دست می آورد، صحبت خواهم کرد.

ابتدا تعریف های ساده ای خدمت شما ارائه بدهم تا از کلمات و جملاتم معنی تقریباً مشترکی را برداشت کنیم:

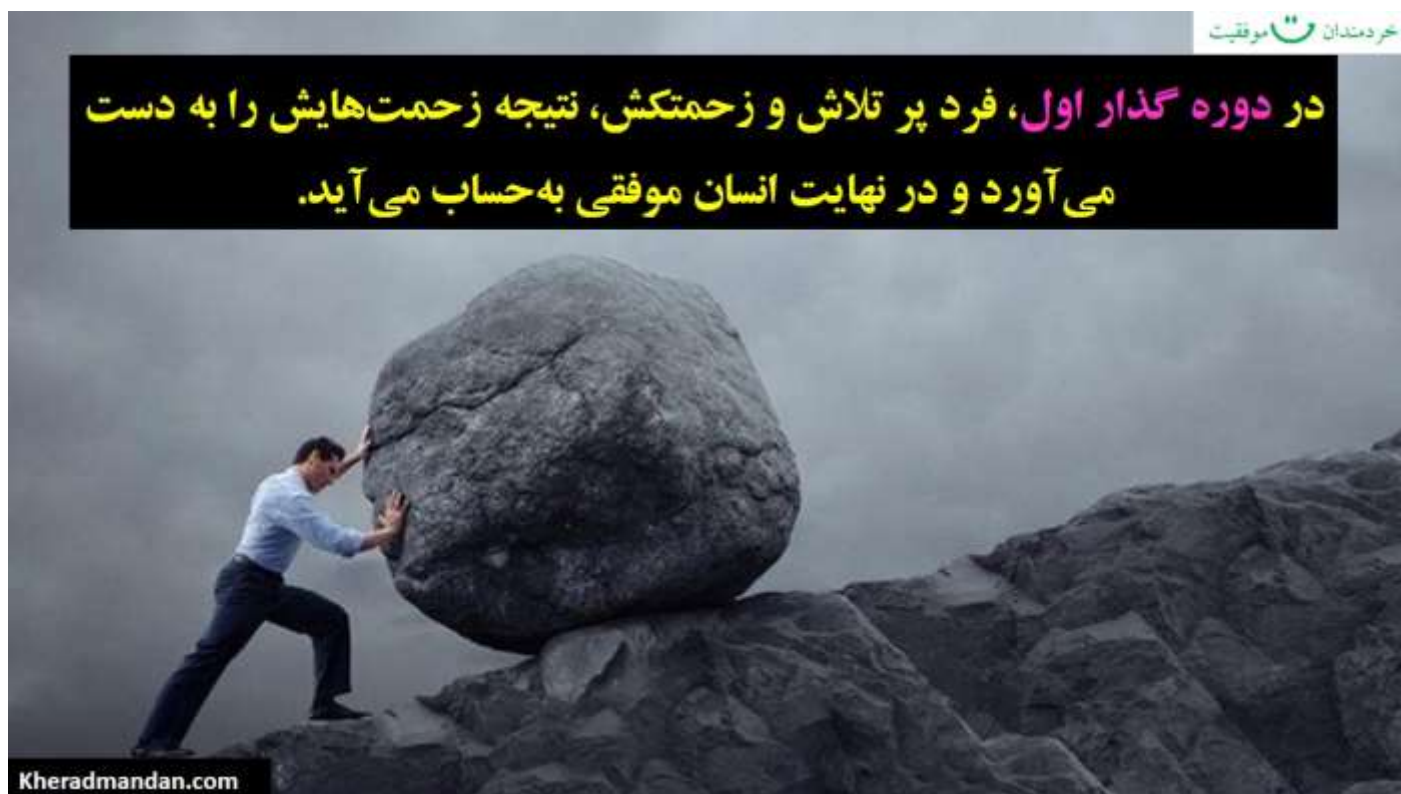
دوره گذار یا دوران گذر، یک دوره زمانی بی ثباتی، مابین حرکت از یک ثبات اولیه به یک ثبات ثانویه است. دوره ای است که اتفاقات مطابق با پیش بینی های ما نیست حتی مخالف انتظارات ماست.

مسیر گذار یا مسیر گذر، به راهی که فرد برای رسیدن به یک ثبات ثانویه طی می کند اشاره دارد. مسیر گذار دارای چهار مرحله تصمیم، خیز خوشحالی، حالت گذار و نقطه یقین است.

حالت گذار یا حالت گذر، محدوده نقطه عطف در مسیر گذار است که در آن خصوصیات باطنی و ظاهری فرد تغییر می کند و فرد به رشدی عمیق تر و درکی دقیق تر از قبل می رسد. حالت گذار سخت ترین مرحله مسیر گذار است.

نقطه عطف مسیر گذار، زمانی است که فرد یک یا چند نتیجه بسیار مهم و سرنوشت ساز را درک می کند و قبول می کند و بعد از آن با عقاید تحول یافته جدید در زندگی اش تصمیم می گیرد و عمل می کند.

با گفتن این تعریف ها، به بحث اصلی برمی گردیم تا اینجا زندگی ام فهمیدم که هر انسانی می تواند **سه مسیر رشد در زندگی اش** تجربه کند. و انسان ها برای رسیدن به کمال باید از دو دوره گذار بسیار مهم با موفقیت عبور بکنند. اولین دوره گذار، دوره ای است که فرد در آن به رشد عقلی و آگاهی ذهنی می رسد، این رشد حاصل تلاش، تمرکز و آموزش خود فرد است. فرد زحمت می کشد و به نتیجه ای در زندگی اش می رسد. مانند تحصیلات و تلاش فردی که پزشک، مهندس و یا دانشمند و استاد در رشته ای می شود. این فرد به دلیل تلاشی که می کند به تخصصی ارزشمند و خوب می رسد و در بین افراد جامعه به خصلتی خوب و علمی مفید معروف می شود. در این دوره گذار فرد هدفش را تعیین می کند و با اراده پا در مسیر گذار موفقیت می گذارد و با پشتکار و تلاش به رشد عقلی و مادی خوبی می رسد. در دوره گذار اول، فرد پر تلاش و زحمتکش، نتیجه زحمتهایش را به دست می آورد و در نهایت انسان موفق به حساب می آید.



موضوع مهمی که در ادامه زندگی فرد پیش می آید دوره گذار دوم است. دوره گذار دوم، برای همه افراد پیش می آید اما بسته نوع افراد کیفیت اتفاقات و نتایج پس از خروج از دوره گذار فرق می کند، این دوره سبک بسیار متفاوتی دارد! گاهی کل نتایج ظاهری فرد در دوره گذار قبلی به دست آورده را به باد می دهد و فرد به نتایجی نادلخواه و شرایط سخت گرفتار می شود.

دوره گذار دوم دوره تغییرات و رشدهای معنوی است دوره تحمل ناملایمت ها و سختی های ظاهری، دوره رشد ایمان دوره آماده شده برای پروانه شدن! دوره گذار دوم را دوره گذار معنوی می گویم و اگر فرد در این شرایط خود را نبازد و به نقطه عطف مسیر گذار این دوره برسد، فرد دیگر انسان سابق نیست. بلکه انسانی است که آگاه تر شده و به عمق بیشتری از روح خود دست پیدا کرده است. انسانی است که اساس را و همه چیز را مرتبط با نیرویی واحد و عظیم به نام خداوند می بیند. و خود را بنده ای در دست او که به جز خداوند به هیچ کس و هیچ چیز احساس وابستگی و یاری طلبی ندارد. هرچه خیر هست را از خدا می بیند و اطاعت دستورش را واجب و هرچه خطا هست را از خودش می داند. این نوع از رشد که در دوره گذار معنوی فرد پیش می آید در ظاهر برای فرد پر از شکست و

سختی هاست. اما در پایان فردی جدید و قدرتمندتر مثل یک ققنوس جدید، از دل خاکستر اوضاع قبلی بیرون می آید.

دوره گذار رشد معنوی و مسیرگذار آن برای افرادی که ایمان به خدا دارند، پله‌ای برای معرفت و رشد ایمان است و برای افرادی که ارتباط زیادی با خداوند ندارند، معدنی برای گله و شکایت و اعتراض، بهانه‌ای برای ناشکری و منفی‌بافی. چون فرد حاضر نمی‌شود از منطق مادی جهان دست بردارد و خود را به دامن گرم خداوند بیندازد، به همین دلیل این سختی‌های ناخوشایند تاب‌وتوان او را می‌گیرند و فرد را خسته و سرگشته می‌کنند. در این مواقع بهترین کار این است که دستمان را به‌سوی خداوند دراز کنیم و از آگاهی‌هایی که فکر می‌کنیم راه‌حل مشکلاتمان در استفاده از این آگاهی هاست، دست‌برداریم.

نکته بسیار مهمی را بگوییم: دوره گذار رشد معنوی، در هر لحظه و هر جا شروع نمی‌شود و نیاز است که ابتدا از دوره رشد عقلی موفق بیرون بیاییم قرار نیست فرد منطق را کنار بگذارد و بی‌دلیل کارهایی را بکند و اسمش را ایمان و اعتماد به خدا بگذارد.

قرار گرفتن در دوره گذار معنوی را این‌گونه می‌شود فهمید، اگر زمانی بود که شما کارتان با توجه به مهارت با تخصصتان خوب بود و شرایط و ارتباطات زندگی‌تان خوب بود، اما اگر با همان رفتارها در محاصره‌ای گرفتار شدید که در ظاهر حقتان نیست و هر کاری که می‌کنید اوضاع بهتر نمی‌شود و حتی نتایج برعکس چیزی است که انتظارش را داشتید می‌شود گفت "احتمالاً در دوره گذار رشد معنوی وارد شده اید" و در اولین مرحله مسیر گذار آن یعنی مرحله تصمیم‌گیری و غلبه بر برنات ذهنی قرار دارید و برای خروج از آن باید تصمیم بگیرید که به سمت رشد معنوی حرکت کنید، برای تغییر عقاید و نگرش‌هایتان و رشد ایمانتان باید آماده شوی و در این مسیر سختی‌ها را تحمل کنید و خودتان را به رشد بدهید و دقیقاً آن موضوعی که قرار است به‌عنوان رسالت فردی شما باشد را پیدا کنید.



راجع به رسالت فردی باید بگوییم که این کلمه را با بحث رسالت انبیا مقایسه نکنید هرچند مثال مشابه خواهد بود، اما یادتان باشد تعریف من از رسالت فردی این است. هر فردی برای اینکه به رشد و کمال برسد داری یک رسالت است که به عنوان یک چراغ راهنما او و اهدافش را راهنمایی می‌کند و انتخاب با اوست که این راه را برود و یا نرود که اگر این راه و مسیر رسالت فردی را برود قطعاً رشد معنوی بسیار زیادی خواهد کرد. اما اگر نرود احتمالاً احساس وجود گم شده‌ای در زندگی‌اش او را ناراحت و سرگردان خواهد کرد. خروجی مهم دوره گذار معنوی رشد و حرکت در مسیر رسالت فردی است.

حال سؤال اینجاست از کجا معلوم این جملات و مطالب مقاله من درست است؟ از کجا معلوم ما دو نوع دوره گذار در زندگی داریم و هدف دوره اول آگاهی و فهم است و هدف دوره دوم حرکت در مسیر رسد معنوی و رسالت فردی؟ در جواب باید بگوییم که می‌شود این موضوع را به خوبی از قرآن استنباط کرد. همان طوری که گفتیم: داستان‌های قرآن بیان شگفت‌انگیزی از قانون‌های جهان به زبانی ساده و قابل فهم هستند. به صورت کلی در زندگی همه پیامبران این دو نوع رشد و دوره گذار دیده می‌شود و من از بین آن‌ها داستان زندگی دو پیامبر بسیار بزرگ را به عنوان شاهد موضوع عرض می‌کنم.

اگر داستان زندگی حضرت یوسف و حضرت موسی را در قرآن نگاه بکنیم در زندگی هر دو این بزرگوار خداوند یک آیه بسیار مهم را دقیقاً تکرار کرده است، با توضیحی مختصر آیه را می آورم:

حضرت موسی با اینکه در بنی اسرائیل و در زمانه‌ای سخت به دنیا می آید، به لطف خداوند از کودکی تا به دوره جوانی در قصر فرعون زندگی می کند و در آنجا بزرگ می شود این مطلب را در قرآن خداوند از قول فرعون می گوید:

قَالَ أَلَمْ نُزْكِكْ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿الشعراء: ١٨﴾

(فرعون) گفت: «آیا ما تو را از کودکی در میان خود پرورش ندادیم، و سالهایی از زندگی‌ات را در میان ما نبودی؟»

مشخص است فردی که در آن محیط قرار بگیرد از اول با سیستم‌های حکومتی و دولتی آشنا می شود و آموزش‌های متفاوت تری نسبت به انسان‌های عادی می بیند و آشنا تر به شرایط دربار و درباریان می شود و فرصت رشد و آموزش بیشتری را دارد.

در مورد حضرت یوسف نیز موضع تقریباً چنین است، بعد از اینکه او را به مصر برای فروش می برند، عزیز مصر او را به خانه اش می برد و مانند فرزندش با او رفتار می کند:

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا ۖ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۖ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿يوسف: ٢١﴾

و آن کس که یوسف را در سرزمین مصر خرید (عزیز مصر)، به همسرش گفت: «مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد؛ و یا او را به عنوان فرزند انتخاب کنیم!» و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم! و تا علم تعبیر خواب به او بیاموزیم؛ خداوند بر کار خود پیروز است، ولی بیشتر مردم نمی دانند!

موقعیت عزیز مصر موقعیت قدرتمندی بوده است و مطمئناً محل رشد حضرت یوسف نیز جایی خوب است و آموزش‌هایی که می بیند او را قدرتمندتر می کند حضور در چنین جاهایی هم جزئی از لطف خداست و این زندگی نیز تا دوران جوانی حضرت یوسف ادامه دارد.

زندگانی هردوی این عزیزان طبق تعریف قرآن به یک نقطه مشترک که به نظر من نقطه اتمام دوره گذار رشد عقلی است می‌رسد و پس از آن وارد دوره گذار رشد معنوی می‌شود. و شرایط سخت ظاهری زندگی خود می‌شوند. خداوند برای هر دو پیامبر پس از رشد و بلوغ فکری و جسمی‌شان می‌گوید:

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

و هنگامی که (موسی) به بلوغ و قوت رسید و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم؛ و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم!

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿يُوسُفَ: ٢٢﴾

و هنگامی که (یوسف) به بلوغ و قوت رسید، حکمت و دانش به او دادیم؛ و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم!

در این دو آیه مشابه که برای دو پیامبر متفاوت به کاربرده شده است، نکات زیبایی وجود دارد. اولی اینکه این پیامبران انسان‌هایی محسن و نیکوکار بوده‌اند به همین دلیل به آن‌ها علم و حکمت داده شده است، دومی اینکه محسن بودن نیازمند رفتار خوبی آگاهانه است و خداوند به همه افرادی که در راه محسن بودن قدم بگذارد پاداش مناسبی خواهد داد (همان گونه که در جاهای دیگری از قرآن ذکر نموده است) سومی اینکه قانون خداوند ثبات دارد می‌شود در زمانی متفاوت بود و در مکانی متفاوت و فردی متفاوت اما با عمل یکسان به نتیجه معنوی یکسانی رسید. نکته چهارم که مربوط به ادامه بحث است. این موضوع است این پیامبران انسان‌هایی بودند که خداوند از آن‌ها راضی بوده و به آن‌ها ارزش قائل بوده است اما در ادامه زندگی‌شان دچار اتفاقات و سختی‌های زیادی می‌شوند و نباید این برداشت را بکنیم که دلیل سختی‌هایشان خطای آن‌ها یا نبود علم و آگاهی است، فردی که خداوند به او علم و حکمت داده خطایی را آگاهانه انجام نمی‌دهد. بلکه دلیل سختی‌های ظاهری آن‌ها طی سال‌های بعد زندگی‌شان، رسیدن به رشدی عظیم‌تر و تبدیل شدن به پیامبر و رسولی الهی با رسالت الهی است. و اتفاقات پیش روی این پیامبران دقیقاً نشان می‌دهد که پس از موفقیت در دوره گذار رشد عقلی به دوره گذار رشد معنوی می‌رسیم.

داستان حضرت یوسف برای ما آشناتر است، پس از دوره گذار اول به ناگاه اتفاقاتی پیش می‌آید که او زندانی می‌شود و هرچه که نعمت و شرایط مادی و اعتبار ظاهری که دارد را به یکباره از دست می‌دهد. و در طی سال‌هایی که در زندان می‌ماند دچار سختی‌های زیادی می‌شود. غم دوری از خانواده و پدرش، تهمت‌های ناروا، شرایط

سخت زندگی و دردهای زندان، در ظاهر سقوطی وحشتناک برای مردی که تصمیم خداپسندانه را گرفته است به نظر می‌رسد اما همه دردهای روحی و جسمی برای فرد باایمان، کمکی عالی برای رشدی عظیم است. شاید اگر حضرت یوسف در شرایط قبلی و بدون دردسر زندگی می‌کرد برایش هیچ موقع فرصت رشد فوق‌العاده پیش نمی‌آمد. طی سال‌های دوری و سختی و زندان، حضرت یوسف از کودکی که زاده کنعان است به فردی قدرتمند و رشد یافته تبدیل می‌شود و خداوند او را به رشدی می‌رساند که از قعر چاه به اوج ماه می‌رسد. و خداوند مجدداً اثبات می‌کند که محسنین را پاداش می‌دهد.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ ۚ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ ۖ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

﴿یوسف: ۵۶﴾

و این‌گونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم، که هر جا می‌خواست در آن منزل می‌گزید! ما رحمت خود را به هر کس که در مشیت مان باشد می‌بخشیم؛ و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم!



داستان حضرت موسی کمی برای عموم ناآشنا تر است، اما در آنجا هم اتفاقات تقریباً مشابه است پس از عبور از دوره گذار رشد عقلی به ناگهان حضرت موسی بر اثر اتفاقی ناچار می شود از محل زندگی اش با ترس زیادی فرار کند، و چون بدون آذوقه و تنها فرار کرده است، دچار سختی و مشقت زیادی می شود. در طی چند روز هرچه داشته را از دست می دهد و گرسنه و خسته و بدون تکه نانی و با تهمت به قتل در نهایت به سرزمین حضرت شعیب می رسد و سختی هایش به حدی می رسد که از خداوند با تمام وجود درخواست کمک می کند:

فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿الْقَصص: ٢٤﴾

و (موسی) گفت: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم!»

در این لحظه خداوند به کمک می کند، و این کمک در ظاهر چندان بزرگ نیست، برای فردی که در دربار رشد کرده است می شود گفت که زندگی زیاد راحتی در پیش رویش نیست و او مجبور می شود چند سالی از زندگی اش را با کار سخت چوپانی بگذراند و در ضمن مراقب جان خودش باشد! اما پس از این سال ها او با لطف خداوند و هم صحبتی با حضرت شعیب و بندگی خداوند این دوره گذار را با موفقیت سپری می کند و تبدیل به یکی از پیامبران اولوالعزم می شود.

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿الأعراف: ١٤٤﴾

١٤٤

(خداوند) فرمود: «ای موسی! من تو را برگزیدم بر مردم برای اعلام رسالتهای خویش، و سخن گفتنم؛ پس آنچه را به تو داده ام را بگیر و از شکرگزاران باش!»

در دوره گذار رشد معنوی فرد دچار مشکلات و دردسرهای جدی می شود ولی با توجه به ایمان و رشدی که به دست می آورد نه تنها این مشکلات او را ضعیف تر نمی کنند بلکه فرد را بالغ تر و کامل تر می کنند.



توضیحات در رابطه با این موضوع بسیار زیاد است من مبحث را در این مقاله به اتمام می‌رسانم

مقاله شماره ۲- دوران گذار چیست؟ و چقدر طول می کشد؟



یکی از مطالبی که در بسیاری از صحبت‌ها و بحث‌های مربوط به حرکت در مسیر مناسب برای پیشرفت بحث زمان اتمام دوران گذار است. دوران گذار در بحث‌های سیاسی و اجتماعی بیشتر مطرح می‌شود اما این دوران در همه تغییرها تا ثبات در مسیر جدید وجود دارد و در همه جا دیده می‌شود.

وقتی فردی عاشق می‌شود و متأهل می‌شود یک دوران گذار دارد تا در طی آن از تفکرات و اعمال زندگی مجردی به زندگی متأهلی و حرکت درست در مسیر جدید واقف شود. وقتی زوجی صاحب فرزند می‌شود طی چند ماه فاصله به دنیا آمدن بچه تا چند ماه اول زندگی با فرزند یک دوران گذار نسبتاً سخت و متفاوت دارند. وقتی فردی از خانه به کلاس اول، از مدرسه به دانشگاه و از دانشگاه به محیط کار می‌رود. انواعی از دوره‌های گذار را طی می‌کند تا به شرایط جدید عادت کند. حتی وقتی فردی عزیزی را از دست می‌دهد از زمان این اتفاق تا رسیدن به ثبات نسبی یک دوران گذار دارد. این موضوع در جوامع بصورت مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در حد کلان نیز مطرح می‌شود و دوران گذار در آن‌ها هم جزئی جدانشدنی از تغییر است.

نکته مهم این که هر تغییری تا رسیدن به ثبات، دوران گذاری با خود دارد، ما اصولاً خیلی از دوره‌های گذار را متوجه نمی‌شویم! چون در آستانه تحمل ما هستند و ما برایشان آمادگی داریم و مشکلی با آن‌ها نداریم. اصولاً زمانی دوران گذار زیاد به چشم می‌آید که بیشتر از آستانه تحمل فرد به نظر برسد و یا اینکه تأثیر مهم در سرنوشت فرد یا اجتماعی بگذارد.

برخلاف تفاوت ظاهری اتفاقات و تغییرات و اثرگذاری نوع تغییر بر زندگی انسان، از لحاظ دوران گذار نوع تغییر زیاد مهم نیست. دوران گذار در همه آنها سازوکار تقریباً مشابهی دارند. حال سؤال اینجاست: دوران گذار تغییرات مهم در زندگی را چگونه با اثر و ضرر کمتر بگذرانیم؟

بگذارید ابتدا یک تعریف عمومی از دوران گذار بکنم و بگویم "دوران گذار چیست؟ و به چه دوره‌ای گفته می‌شود؟ و چه زمانی به اتمام می‌رسد؟"

دوران گذار، یک دوره زمانی بی‌ثباتی، مابین حرکت از یک ثبات اولیه به یک ثبات ثانویه است. در این دوران

پیوندهای قبلی و شرایط قبلی سست و شکننده می‌شود و هم‌زمان پیوندهای جدید و شرایط و تفکرات جدید در فرد یا جامعه به وجود می‌آید. دوران گذار دوره‌ای پر از ابهام و رازآلود است. دوره سرگردانی‌ها و آزمون و خطاست، دوره انتخاب‌های درست و غلط اکثراً بدون آگاهی از قدم بعدی است و شامل تلاش و انتظار برای تحقق یک هدف یا حتی رؤیاست، دام‌های زیاد و بیراهه‌های زیادی دارد و چرخه‌هایی که اگر فرد یا اجتماع در آن گیر کنند نه تنها پیشرفت حاصل نخواهد شد بلکه زمان، انرژی و سرمایه زیادی از بین خواهد رفت.

مسیری دقیق و روشن و حاوی اجزای گام‌به‌گام برای عبور از دوران گذار وجود ندارد. اما محدوده کلی و مراحل مشخصی که در همه اتفاقات تکرار می‌شود در دوران گذار موجود است. دوران گذار، دوران انرژی بر و پرهزینه‌ای است پس بهترین کار تلاش برای کم کردن زمان و هزینه عبور از یک دوران گذار است. هرچقدر علم، آگاهی و تجربه فرد یا اجتماعی که در دوران گذار حضور دارد بیشتر باشد عبور از این دوران راحت‌تر می‌شود. اگر در دوران گذار عبور صحیح اتفاق نیفتد هرج و مرج، آشفتگی درونی و بیرونی در فرد یا اجتماع به وجود می‌آید. و فرد یا اجتماع در چرخه امید، تلاش، شکست و ناامیدی اسیر می‌شود در این

چرخه که بیشتر توضیح خواهیم داد فرد یا جامعه ای انرژی می گذارند ولی نتیجه نمی گیرند آن ها در یک تنش تضعیف کننده گرفتار شده اند و دوران گذار آن ها طاقت فرسا و زمان بر خواهد بود.

موضوعی وجود دارد که در بحث دوران گذار کمتر به آن توجه می شود، و آن بحث مسیر گذار و مراحل یک دوران گذار است. همه از دوران تغییر، دوران بی ثباتی و دوران پر از جنب و جوشی صحبت می کنند که در نظرشان کاملاً مشخص است اما مثل کلمات انتزاعی تعریف های آن بسیار متفاوت و به نوعی سلیقه ای است. وقتی از مسیر درست حرکت در این بی ثباتی تا رسیدن به ثبات مورد نظر صحبت شود و از مراحل آن صحبت شود اینجاست که محک علم و تجربه به میان می آید.

مسیر حرکت در دوران گذار را مسیر گذار می نامند، مسیری که تلورانس دارد اما در کل از روند مشخصی پیروی می کند. در مجموع از چهار مرحله تشکیل شده و با عبور از آن از یک ثبات به ثبات دیگر می رسیم. با شناخت این چهار مرحله و جزئیات آن می شود دوران گذار را کوتاه تر کرد و هدف مورد نظر را با کیفیت تر و سریع تر به دست آورد. راجع به این چهار مرحله در نظریه "[تغییر با استفاده از مسیر گذار](#)" به صورت خلاصه توضیح دادم در این مقاله کمی بیشتر این مراحل را توضیح می دهم:

مرحله اول، مرحله رها شدن از ثبات موجود تا رسیدن به تصمیم قطعی برای تغییر است. این مرحله از چند اتفاق به ظاهر ساده که منجر به تمایل درونی جهت تغییر، شروع می شود تا غلبه بر برنات ذهنی و تصمیم قطعی برای "قدم گذاشتن در مسیر گذار" ادامه دارد.

فرد بر اثر اتفاقات و یا نتایجی از کارهای گذشته اش، فکر می کند که باید تغییر کند و ماندن در شرایط فعلی را دیگر نمی پسندد هر چند در ظاهر اوضاع خوب است اما در ذهن فرد تنش در جریان است. تنش ابتدا در حد آستانه تحمل فرد است اما بر اثر شرایطی این تنش درونی با سرعتی بعضاً نامتعارف شروع به رشد می کند و اتفاقات تا آن قدر بزرگ می شوند که تنش به فراتر از آستانه تحمل فرد می رسد. این آرامش بیرونی همراه با تنش درونی فراتر از آستانه تحمل را من برنات ذهنی (mind burnout) می گویم. برنات بیشتر به حرکت نمایشی خودروها که در آن چرخ ماشین با انرژی زیاد می چرخد ولی حرکتی در کار نیست، اشاره می کند. یعنی موتور خودرو در حال سوخت و ساز و انجام کار است اما در عمل و در بیرون از موتور از حرکت که رسالت اصلی خودرو است، خبری نیست. ادامه این تنش شدید به مرور باعث فروپاشی موتور خودرو می شود. متأسفانه همان گونه که برنات در خودرو حرکت نمایشی جالبی به نظر می رسد و کاری است که ضرر زیادی دارد و به هزینه و خسارتش نمی ارزد در درون ذهن فرد هم این تنش گاهی متفاوت و خاص به نظر می آید دوراهی که نتیجه اش اصلاً جالب نیست. برای توضیحات بیشتر می توانید به فایل [برنات ذهنی](#) [مانع موفقیت](#) مراجعه کنید.

این تنش شدید در ذهن بر اثر اتفاقات رشد می کند و به مرور بیشتر از آستانه تحمل فرد می شود. اگر فرد برای رفع آن اقدامی نکند از لحاظ ذهنی و یا حتی جسمی دچار مشکلات و اذیت های شدید و به نوعی دچار فروپاشی خواهد شد. بسیاری از مواقع در مواردی می شنویم فردی عادی و با ظاهر سالم در سن کم سخته کرده یا افسردگی گرفته یا به سمت جنون رفته و مواردی شبیه به این برایش

اتفاق افتاده است به نظر من با کمی دقت می‌توانیم اثری از این برنات را در زندگی‌اش ببینیم. باید از برنات ذهنی خارج شد و از ماندن طولانی مدت در این تنش درونی شدید اجتناب کرد.

راهش گرفتن تصمیم قطعی به تغییر نقطه تنش گرفت که شامل تغییر نقطه ضعف درونی و اقدامات عملی متناسب و هم‌راستای آن است. هر کار دیگری مثل عوض کردن محیط، مسافرت، ورزش کردن، کتاب خواندن و... بدون تصمیم قطعی به تغییر نقطه تنش بعد از مدتی بی‌اثر خواهد بود. این تصمیم سخت است اما تصمیم نگرفتن برای تغییر نقطه تنش هم به مرور فرد را می‌خورد و نابود می‌کند. بسیاری از افراد عمداً به این نقطه تصمیم قطعی وارد نمی‌شوند و دلیل آن هم ترس‌هایی است که در ظاهر واقعاً منطقی و درست هستند. تا اینکه به قول اندرو متیوس به علت بی‌توجهی، جهان با سنگی بزرگ‌تر فرد را به سمت جهشی برای تغییر می‌برد و یا اینکه به مرور از قدرت می‌اندازد و فرد مجبور به گذران عمر در مسیری سخت می‌شود. خیلی از افرادی که وارد مسیر گذار شده‌اند تا حد نهایت در مقابل تغییر نقطه تنش مقاومت کرده‌اند و بعد وارد مسیر گذار شده‌اند و البته تعداد کمی هم آگاهانه وارد نقطه شروع عبور از مسیر گذار می‌شوند که احتمال موفقیت بیشتری را دارند. نظر من این است بهتر است با نسیم اول تصمیم به مهاجرت در مسیر درست بگیریم تا اینکه منتظر باشیم طوفانی شدید ما را با خود ببرد. با گرفتن تصمیم قطعی جهت تغییر فرد وارد مرحله دوم می‌شود.

مرحله دوم، مرحله خیز خوشحالی است. مرحله‌ای که در آن فرد از تنش نابودکننده، برای مدتی رها می‌شود و روحیه و امیدواری‌اش زیادتر می‌شود و اگر درست و صحیح عمل کند گام‌های خوب و مفیدی در مسیر موردعلاقه‌اش را برمی‌دارد. نکته اینجاست که فرد با فکر و باورها و تجربیات الآن اقدام به تغییر می‌کند و برای این کار برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی و تلاش می‌کند. یک هدف یا یک رسالتی فردی را انتخاب می‌کند و به سمت آن حرکت می‌کند. هرچقدر فرد آگاه‌تر باشد می‌تواند این مرحله را واقع‌بینانه‌تر تجسم و ترسیم کند و تا رسیدن به هدفش و تغییر مورد نظرش شرایط خوبی را تجربه کند. در غیر این صورت زمان ماندن در این مرحله برایش کوتاه‌تر خواهد شد. فرد باید بتواند مسیر منجر به هدف و رسالتش را درست و خوب طراحی کند و این نیازمند پیروی از قوانین جهان است نه پیروی از اوهام و تفکراتی انتزاعی که در ذهن دارد. فرد اگر ذهن خود را آماده تغییر و انعطاف‌پذیری در عقاید و تفکراتش بکند اوضاعش خیلی عالی خواهد شد. اما چون در اکثر موارد تغییر، مخصوصاً تغییرهایی که نیاز به تغییر شخصیت ذهنی دارد، فرد از شخصیت جدید و خصوصیات و اوضاع و موقعیتش بی‌خبر و در بهترین حالت کم‌خبر است، به احتمال خیلی زیاد در ادامه مسیر مشاهده می‌کند که باهدفی که در نظر گرفته، هم از لحاظ زمانی و مکانی و هم از لحاظ مالی و هم از لحاظ ذهنی فاصله زیادی دارد. درحالی که مسیر پیش رویش مه‌آلود شده است و امکاناتش رو به اتمام است. در این زمان فرد به یک تنش دوم برمی‌خورد. این تنش فرد را یا وارد مرحله سوم خواهد کرد و یا اینکه از مسیر گذار مربوط به هدفش به بیرون پرت خواهد کرد.

مرحله سوم، مرحله حالت گذار است. وقتی فرد می‌بیند که برنامه‌هایش به نتیجه دلخواه او نرسیده و انرژی، بودجه و امکاناتش هم در ظاهر به اندازه فاصله میان او و هدفش نیست، دچار تنش می‌شود در این مرحله دو راه کلی پیش رو دارد، یا باید تصمیم بگیرد به نوعی از این هدف و مسیر دست بردارد و به عقب برگردد که در دسرهای بدتر شدن اوضاع و ورشکستگی روحی و مادی را بپذیرد و کاری جدید را شروع کند و یا اینکه تصمیم بگیرد این مسیر را که مسیر موردعلاقه‌اش است، ادامه دهد هرچند در دسرهای زیادی

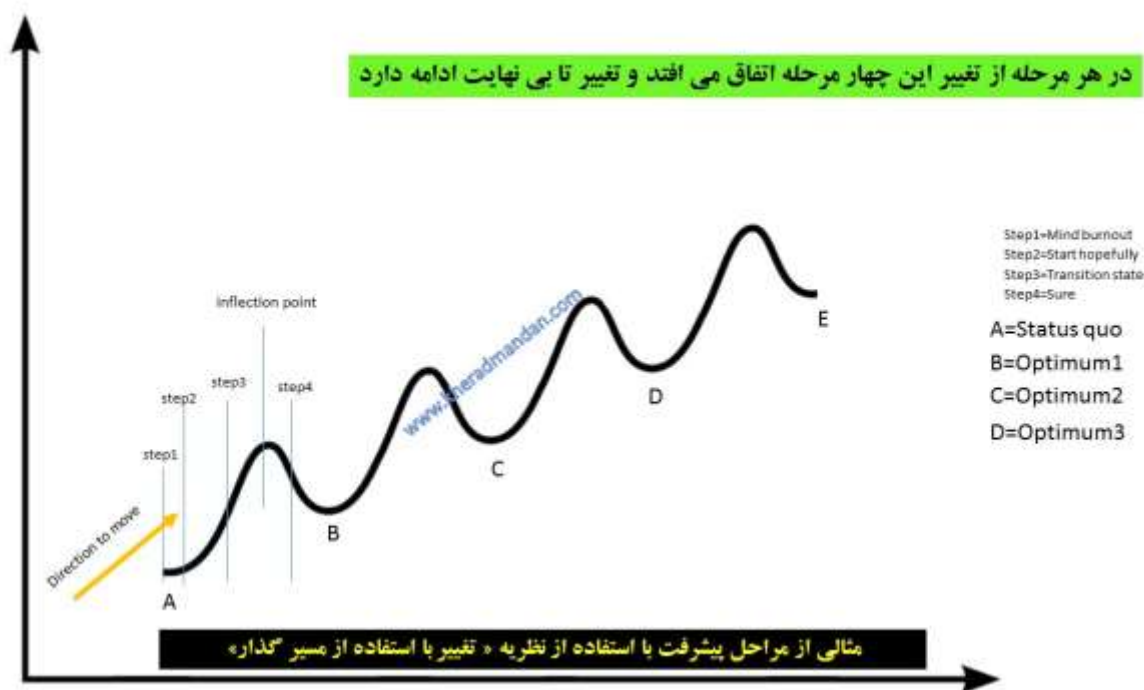
پیش رویش باشد. تقریباً یک سوم افراد در تغییرات تصمیم دوم را به اختیار یا به اجبار می گیرند. البته در تغییرات گروهی چون توجه افراد زیادی به تغییر است درصد بسیار زیادی از جوامع تصمیم به ادامه مسیر حتی بدون وجود برنامه می گیرند و حاضر هستند که به هیچ قیمتی به عقب برنگردند هر چند مسیر پیش رو هم نامعلوم باشد. یا اینکه مجبور می شوند به سمت این تصمیم بروند. سخت ترین مرحله تغییر همین مرحله است و در عین حال مهم ترین مرحله، این مرحله ای است که در آن روح فرد با تغییرش هماهنگ می شود و فرد شخصیت جدیدی را به دست می آورد. و روح اجتماع هم تغییر می کند، این مسیر پر از کند کننده، بازدارنده ها، گمراه کننده ها و شتاب دهنده هاست و تنها کمک این مسیر شتاب دهنده های مسیر گذار است. نمی شود این مرحله بدون استفاده از یک راهنما و استاد طی کرد. و یا اینکه این مرحله را حذف کرد. ولی می شود زمان آن و انرژی و هزینه مورد نیازش را کم یا زیاد کرد بسیاری به جای شتاب دهنده از کند کننده یا بازدارنده استفاده می کنند، برخی هم دچار گمراه کننده های مسیر می شوند. فقط تعداد کمی هستند که از شتاب دهنده های درونی و بیرونی درست استفاده می کنند.

اصل تحقیقات من در طی این سال ها متمرکز بر همین مرحله است که مرحله پرفشار و تاریک در مسیر تغییر است و این موضوع عجیب ترین موارد تغییر را در خود دارد. بدترین گمراه کننده مسیر گرفتار شدن در چرخه تکرار کار غلط و انتظار نتیجه درست است، بدترین بازدارنده سرزنش شرایط و اقدامات فعلی و توجه به گذشته است و بدترین کند کننده این مسیر ناامیدی است. اگر فردی یا جامعه ای از حالت گذار یک مسیر تغییر و نقطه عطف آن به درستی عبور کند اتفاقات دلخواه کم کم شروع به افتادن می کنند و حتی کمک هایی می رسد که فرد فکرش را نمی کرده و در این زمان ممکن است که فرد، جامعه، سیستم و مسیر تغییر دارای روحی یکسان در مسیر هدف شوند. این کار اصلاً ساده و راحت نیست اما امکان پذیر است و به زحمتش می ارزد، این مرحله ساعت ها صحبت می طلبد و موضوعاتش نتیجه چند سال سرمایه گذاری فکری و ذهنی من است. بعد از عبور از این مرحله فرد وارد مرحله چهارم می شود.

مرحله چهارم، مرحله یقین است. نگین مسیر تغییر مرحله یقین است. فرد عبور کرده از حالت گذار و نقطه عطف آن، در شرایط سختی است اما روشنایی امید بعد از عبور از حالت گذار، شواهد و آمار حاکی از موفقیت و رشدهای به ظاهر کوچک پیوسته، خبر از موفقیت در تغییر می دهد. و فرد قبل از رسیدن به هدف اصلی اش مطمئن می شود که می تواند موفقیت را به آغوش بکشد. فقط باید بسترها، سیستم و شرایط را آماده کند. او با یقین و انگیزه ای زیاد حرکت را ادامه می دهد و این انگیزه نتایج را عالی تر و سریع تر نمایان می کند، نکته جالب اینکه با داشتن ذهنیت یقین به موفقیت دلخواه، مشکلات و سختی های مراحل قبل راحت تر از یاد می رود و حتی از میزان سختی ها کاسته می شود در مرحله یقین شخصیت جدید فرد به صورت قوی تر در ذهنش نهادینه می شود و در ادامه زندگی با شخصیت تغییر یافته زندگی خواهد کرد.

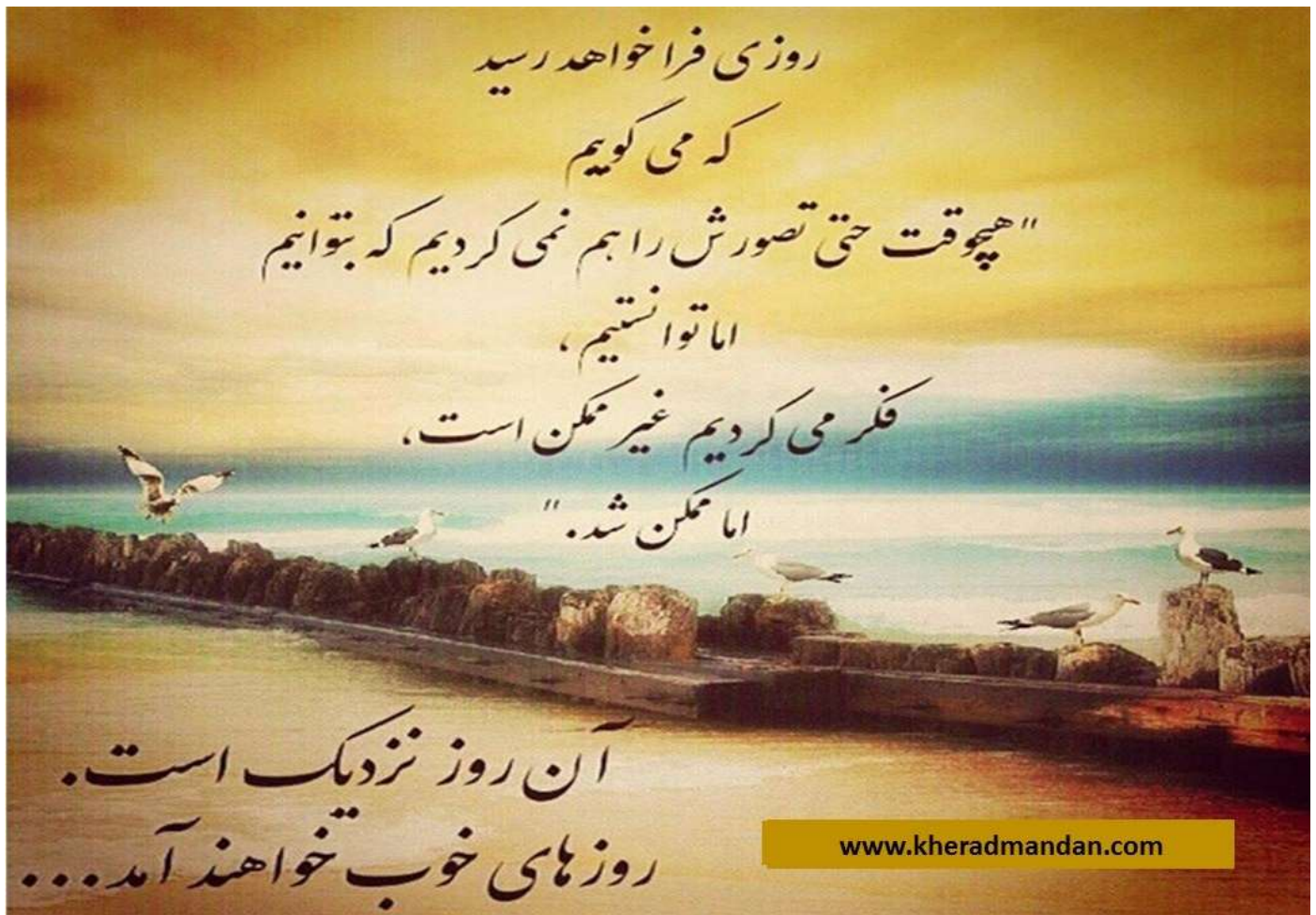
در صورتی که فرد یا جامعه ای بتواند مرحله یقین را طی بکند وارد یک ثبات دلخواه جدیدی می شود و دوران گذار بین ثبات قبلی و ثبات جدید به اتمام می رسد و اگر مرحله یقین به درستی طی نشود مرحله ای از سرگردانی و در دوران گذار و حرکت بین مراحل مسیر گذار را به صورت چرخه و پر از تنش نابود کننده را تجربه خواهد کرد و در نهایت به یک ثبات کم رmq طبیعی خواهد رسید که نه مورد تأیید فرد و یا جامعه است و نه به بها و ارزش پرداخته شده اش می ارزد.

در مرحله ثبات هرچند عالی باشد نمی‌شود باقی ماند ذات جهان در حرکت است پس حتی بعد از یک ثبات عالی هم باید برای قدم‌های بعدی آماده بود. هرکس درس تغییر و نحوه عبور از دوران گذار تغییر را خوب یاد بگیرد قطعاً در مراحل بعدی رشد خواهد کرد و جوامعی که این درس را خوب یاد بگیرند مردم موفق‌تر و محیط پیشرفته‌تری را خواهند داشت و نرخ رشد بهتری را تجربه خواهند کرد سواى محیط و شرایطی که فعلاً در آن قرار دارند. در تصویر زیر می‌توانید به صورت نموداری از مراحل این نظریه آگاه شوید:

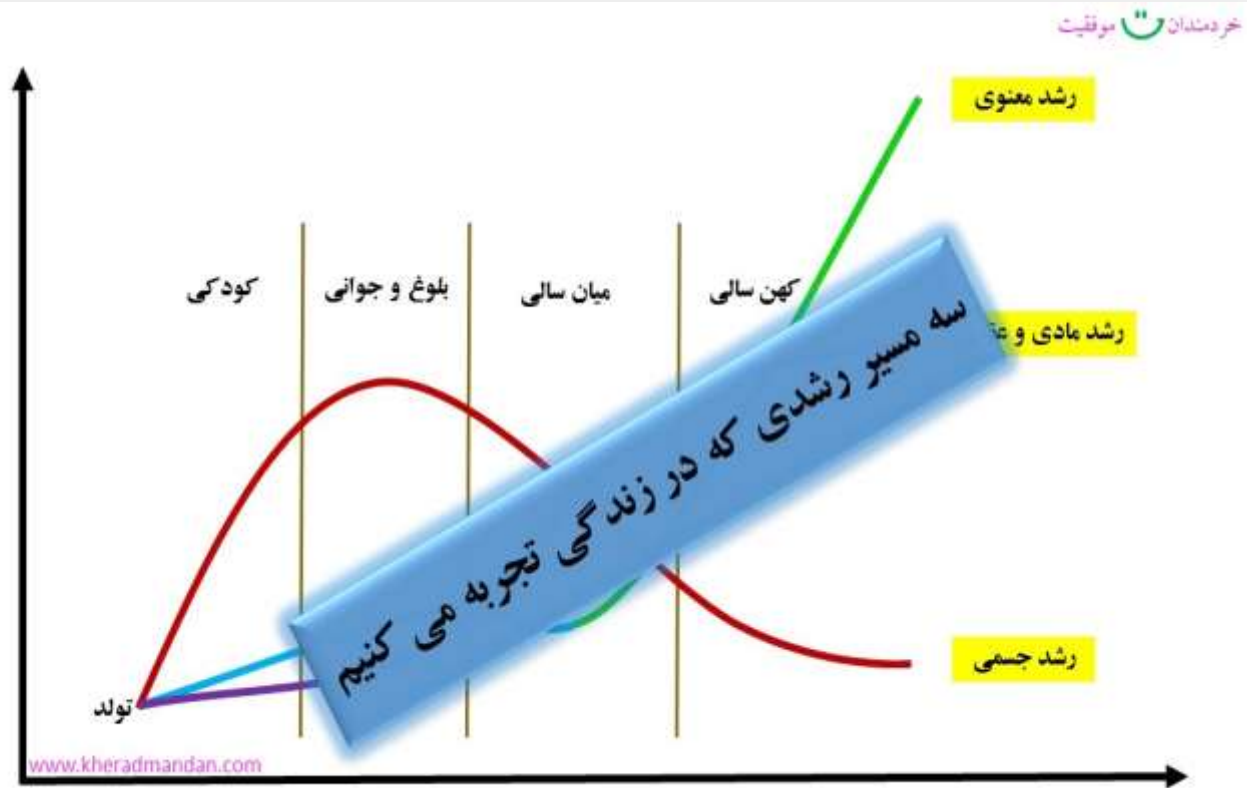


اگر فردی مسیر رفتن به هدف و نحوه عبور از دوران گذار را بداند در ابتدا با کمی سختی حرکت می‌کند ولی رفته‌رفته موفق‌تر می‌شود، چقدر انسان می‌شناسیم که در کودکی حسرت دارایی‌های همکلاسی‌های خود را خورده‌اند و در بزرگسالی بسیار موفق‌تر از آن‌ها بوده‌اند. موفقیت بیشتر از شرایط محیطی به آگاهی فرد از مسیر موفقیت دارد در جوامع هم همین‌طور است. بسیاری از جوامع در چند دهه قبل اوضاع خوبی نداشتند اما بر اثر تصمیم قطعی و عبور از چند دوره گذار موفق توانسته‌اند به سطح خوب و مناسبی از لحاظ جهانی برسند و در هیچ کدام از این جوامع محیط یا امکانات تغییر نکرده بلکه درون افراد جامعه تغییر کرده و آن افراد قدم در مسیرهای جدید گذاشته‌اند و انرژی آگاهانه و ناآگاهانه متمرکزی را در جهت خواسته‌هایشان گذاشته‌اند و نتایج فوق‌العاده‌ای را به دست آورده‌اند.

قانون خداوند ثابت است، خداوند اتفاقات و پیشامدهای جامعه‌ای را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه آنان، آنچه با خودشان می‌کنند را تغییر دهند. و مراقب اثر ذهن ناخودآگاهشان بر جهانشان باشند



مقاله شماره ۳- سه مسیر رشدی که در زندگی تجربه می کنیم



زیبایی زندگی در این است که **بی هدف نیستیم** هر چند خودمان باور نداشته باشیم ما جزئی از پیشرفت جهانیم و وظیفه داریم این جهان را اندکی بهبود ببخشیم، کمک به بهبود جهان در سرشت ما قرار داده شده است و کاری نیست که ما بتوانیم از آن جلوگیری کنیم، ما در جهان یا پیشرفت می کنیم یا درس یاد می گیریم یا درس عبرتی برای سایرین می شویم.

از زمانی که پا در این جهان می گذاریم وارد یک مسیر گذار می شویم، مسیر گذاری که هدفش رشد ماست. و زمان زندگی ما در این دنیا یک دوران گذار ویژه برای خودمان است و در این دوران انواعی از مسیر رندها را تجربه می کنیم و هر رشدی مراحل خود را دارد. برخی رندها بیرونی و برخی درونی هستند. از لحاظ تئوری زمان شروع این رندها از لحظه تولد ماست هر چند به قول برخی از افراد رشد یک فرد حتی چند سال قبل از تولدش شروع می شود.

از آنجا که ما انسان ها هم یک موجود مادی و هم موجودی فرا مادی هستیم، (به نظرم) سه نوع مسیر رشد را در زندگی تجربه می کنیم. شرایط این مسیرها تقریباً برای همه انسان ها به صورت کلی و تئوری شبیه هم هستند. اما در عمل با توجه به انتخاب های هر فرد و به علت تفاوت در جزئیات مسیر حرکت، نتایج هر فرد فرق می کند. گهگاه این سه مسیر رشد تلاقی هایی باهم دارند که منجر به اتفاقات و تغییرات زیادی در زندگی فرد می شود.

موضوعی کاملاً مشخص است و آن اینکه، همه افراد هر سه ی این رندها را به صورت کامل تجربه نمی کنند اما مطمئناً بخش هایی از آن را تجربه خواهند کرد. این سه مسیر رشد را بررسی می کنیم:

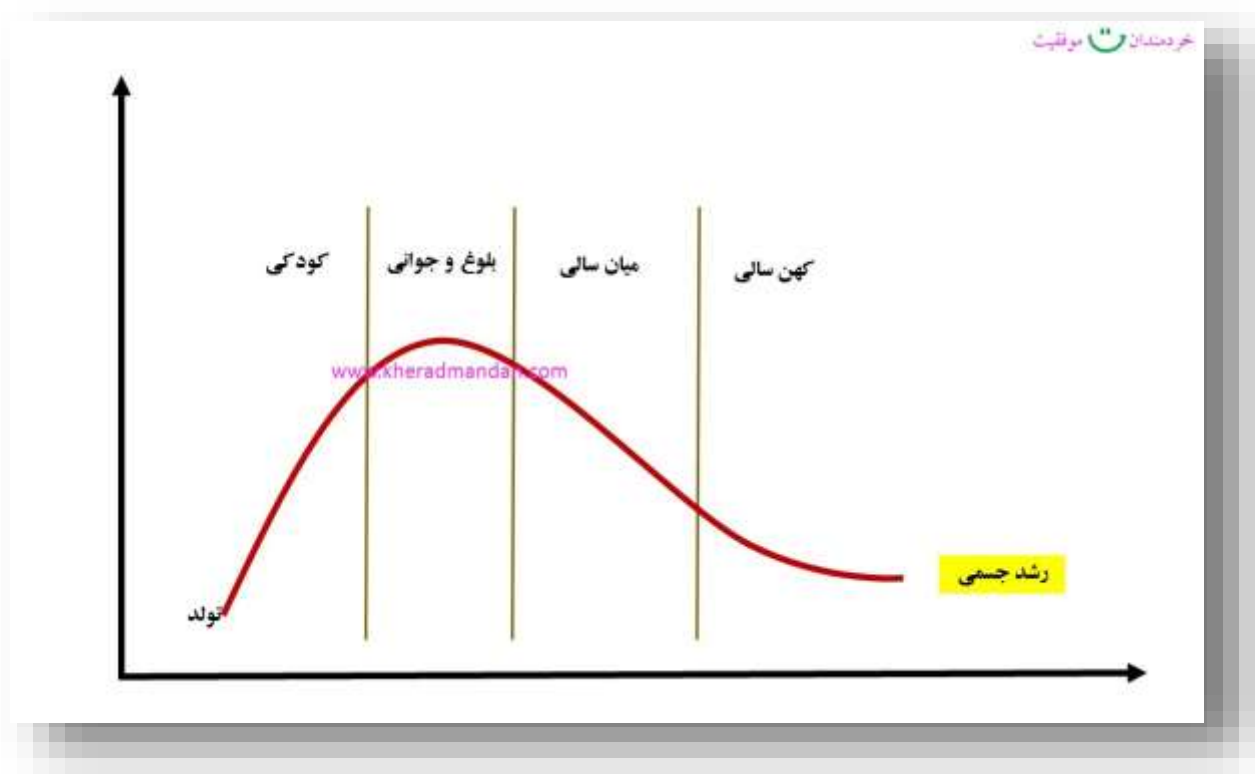
۱- مسیر رشد جسمی

عادی ترین و قابل کنترل ترین نوع رشد هر انسانی رشد جسمی است. همه ما با نمودارها و خصوصیات جسمی انسان از مسیر نوزادی تا پیری و کهن سالی آشنا هستیم. اگر نمودار پایین را مشاهده کنید، می بینید که ما از نوزادی شروع به رشد می کنیم و در دوره های کودکی و نوجوانی به سرعت رشد را ادامه می دهیم و سپس به مرحله بلوغ و جوانی می رسیم. در اواخر دوره جوانی از سرعت رشد ما کم می شود و در مسیر ثبات قرار می گیریم. در دوره میان سالی دیگری خبری از رشد نیست و کم کم به سمت ضعیف تر شدن حرکت می کنیم و در دوره کهن سالی سرعت پیری بدن و جسم ما تندتر می شود و ضعف ها و کند شدن هایی در جسم ما اتفاق می افتد.

هر چند این تغییرات در حالت جزئی و روز به روز قابل مشاهده نیستند اما به صورت کلی همه قبول داریم که نسل انسان از زمان به دنیا آمدن به سرعت رشد می کند و درجایی از زندگی رشد جسم متوقف می شود و پس از مدتی روبه زوال می رود و تنها کاری که انسان می تواند بکند این است که با احتیاط، ورزش، تلاش و حفظ روحیه این روند پیری را به تأخیر بیندازد.

همیشه با خود می‌گوییم: "واقعاً اگر هدف آفرینش ما همین نوع از رشد بود چقدر زندگی بی‌ارزش به نظر می‌رسید. آن‌همه زحمت و تلاش پدران و مادران و سپس جامعه و خود فرد، در آخر منجر به مرگ و زوال جسمش می‌شد، چه خوب است که فرصت‌های رشد دیگری وجود دارد."

کسانی که تنها معتقد به این نوع از رشد و بی‌هدفی جهان هستند در دوره پیری جایی برای شکوفایی خود و دلیلی برای شادی دل خود ندارند آن‌ها یا تسلیم و منتظر به وقوع پیوستن قوانین جهان هستند یا در حال فرار از قوانین جهان و مرگ. ناامیدی و سستی نشانه بارز آن‌هاست. درحالی‌که افرادی با رشد معنوی درست، روزبه‌روز با گذر عمر و حتی زوال جسم، روحیه‌شان شادتر و امیدشان بیشتر می‌شود. البته رشد دیگری وجود دارد که تقریباً همه آن را تجربه می‌کنند، دومین مسیر رشد عقلی و مادی است.



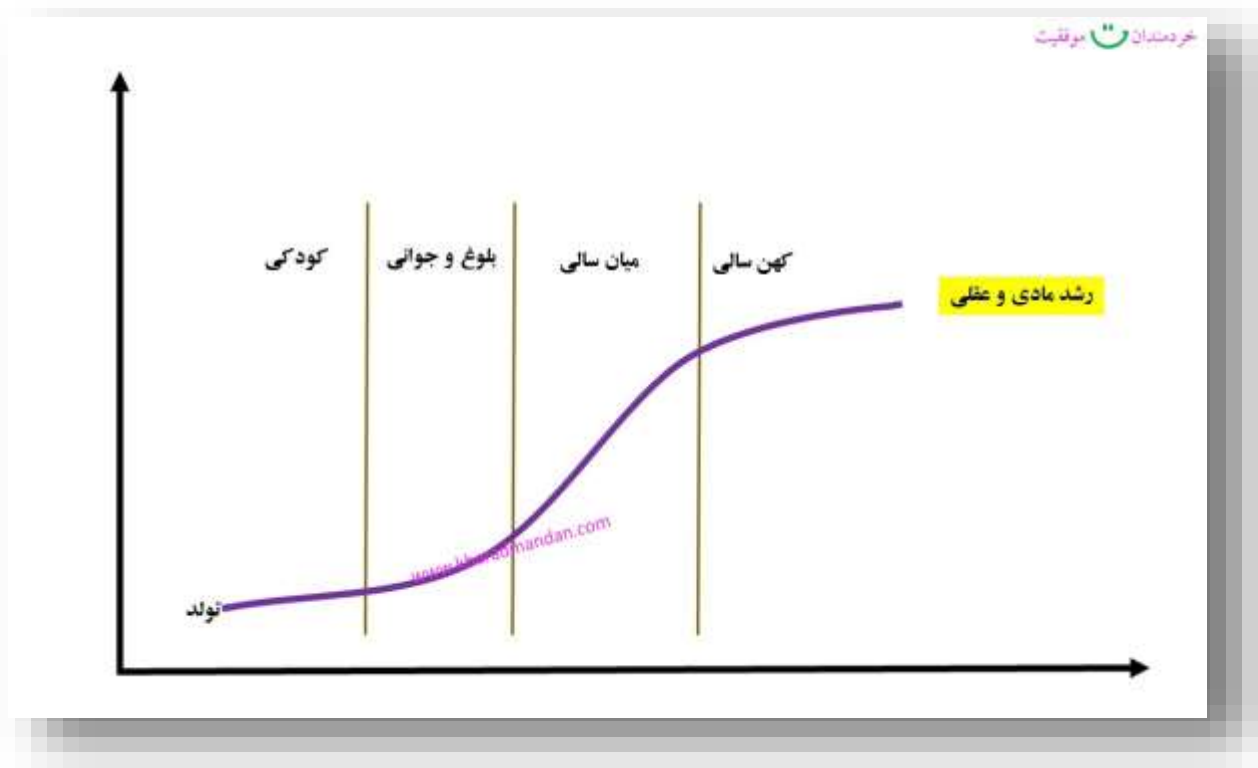
۲- مسیر رشد عقلی و مادی

دومین رشدی که اکثریت ما تجربه می‌کنیم رشد عقلی و نتیجه متناظر آن رشد درآمد و شرایط مادی است. اگر موارد استثنا را کنار بگذاریم عموم انسان‌ها همراه با رشد جسمی رشد عقلی نیز به دست می‌آورند و در ضمن رشد مالی و مادی را تجربه می‌کنند. میزان این رشد‌ها در افراد یکسان نیست اما چیزی که مشخص است این که همه‌ی ما این نوع از رشد را تجربه می‌کنیم. انسان در ابتدای تولد آگاهی و قدرت تصمیم‌گیری کمی دارد حتی برخی خصلت‌ها و رفتارهایش حالت غریزی دارد. اما به مرور در اثر رشد جسمی و تکامل مغز و جسم، قدرت آگاهی و تصویرسازی منطقی او بالاتر می‌رود. در این حالت فرد می‌فهمد که هم‌زمان با رشد جسمی

باید رفتارها و صحبت‌هایش عاقلانه باشد و باید در جهت منطقی و قابل دفاعی زندگی‌اش را پیش ببرد. به همین خاطر انسان دنبال علم‌آموزی و درآمد کردن و یادگیری رفتارهای منطقی می‌رود و از افراد و موضوعات اطراف خودش الگوگیری می‌کند و در زمانی که توانست به یک رشد جسمی و ذهنی مناسبی برسد اقدام به درآمد کردن و حرکت در مسیر رشد یا تشکیل خانواده و کمک به پیشرفت خودش و اطرافیانش می‌کند. این نوع از رشد مسیرگذار متفاوت‌تری از رشد جسمی دارد. فرد در زمانی که سرعت رشد جسمی بالایی دارد سرعت رشد عقلی و مادی‌اش به آن حد نیست و پس از رشد جسمی است که سرعت رشد عقلی و مالیش بیشتر و بیشتر می‌شود.

برخلاف رشد جسمی که در میان‌سالی آرام‌آرام کند و به سمت زوال می‌رود رشد عقلی و مادی در آن زمان سرعت رشد بیشتری را تجربه می‌کند اکثر افراد میان‌سال رفتارهایی منطقی و عقلانی در زمینه‌های مختلف زندگی از خود نشان می‌دهند و افراد بیشترین درآمدها و کارهای مالی را از دوران میان‌سالی به بعد تجربه می‌کنند. البته فرد در دوران کهن‌سالی دیگر با تمام هم‌و‌غم متمرکز بر روی درآمد سازی و درآمدزایی نمی‌شود، بلکه مشغول سیستم سازی و یا کنترل و هدایت داشته‌هایش می‌شود و سعی می‌کند تا آخر عمر زندگی متعارفی را تجربه کند و سیاست مالی و منطقی‌اش طوری باشد که محتاج دیگران نشود و مدیون و تحت منت افراد دیگر قرار نگیرد. در ضمن طوری واکنش نشان می‌دهد که نشان از بزرگی و قابلیت استادی، باتجربه بودن و خردمند بودنش باشد. در این زمان منطق زندگی فرد و درآمد رشد دارد اما دیگر رشد زیادی را تجربه نمی‌کند البته در صورت عملکرد درست و قرار گرفتن در مسیر درست به هیچ‌عنوان به سمت زوال نمی‌رود (در عموم جمعیت).

فرد در مرحله کهن‌سالی دچار کندی رشد عقلی و مادی می‌شود، دیگر توانایی آموزش و یادگیری‌اش همانند یک کودک و یا جوان نیست و گرفتار زوال و ضعف جسمی می‌شود. اما از لحاظ رشد سوم زندگی کاملاً شرایط متفاوتی را تجربه می‌کند.



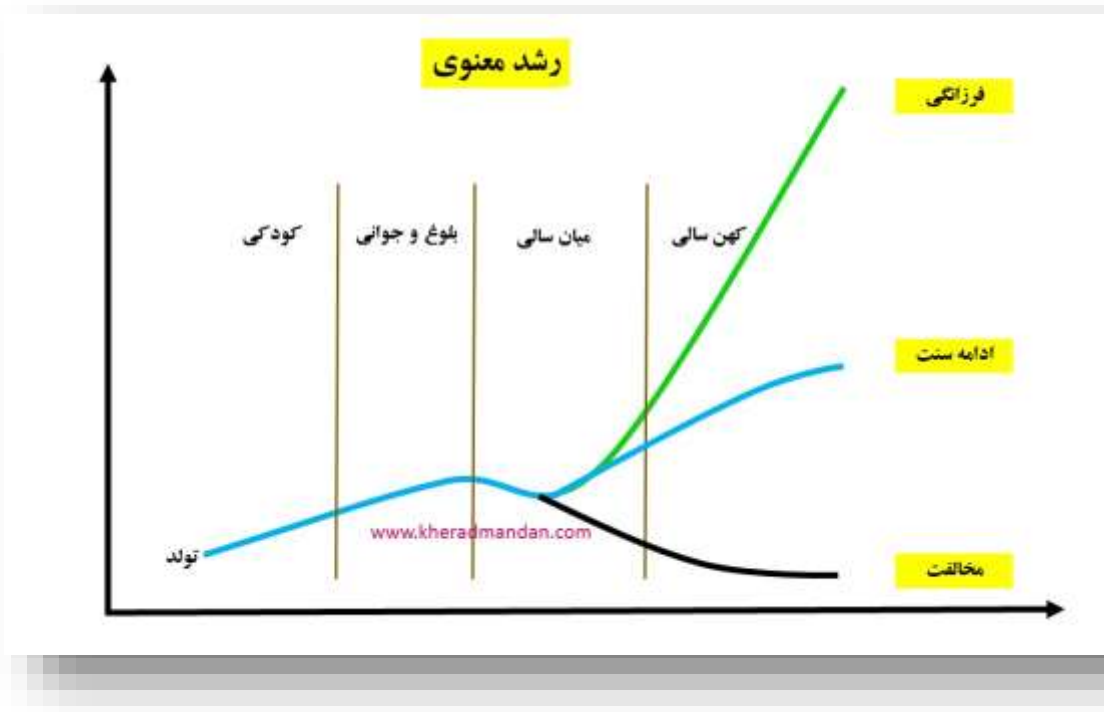
۳- مسیر رشد معنوی

سومین رشدی که بخشی از آن را همه و قسمت مهمی از آن را برخی از افراد تجربه می کنند رشد معنوی است. از زمانی که با مفاهیم معنوی و دینی آشنایی پیدا می کنیم وارد رشد معنوی می شویم، رشدی که عمیق ترین تأثیر را در زندگی افراد دارد، این رشد در دوران کودکی و نوجوانی کند است و در زمان بلوغ و جوانی رشد نسبتاً متعارفی دارد، البته بیشترین دلیل این رشد تربیت های بیرونی مثل تربیتی است که از پدر و مادر، معلمان، رسانه ها و افراد معروف دریافت می کنیم و رشد، بیشتر تابع عرف و محیط است و حتی اگر فرد رشد مذهبی ای تجربه می کند ناشی از تأثیر دین و اعتقادات اطرافیان اوست، به عنوان مثال یک فرد که در محیطی با تربیت دین مسیحیت و معنویات آن رشد کند قطعاً تا دوره جوانی اش و یا تا زمانی که مستقلاً به خود اجازه بررسی عقایدش را بدهد، خصوصیات یک فرد مسیحی و کیش های مذهبی آن را دارد. همین طور یک فرد مسلمان، یهودی، بودائی و حتی یک فرد بدون دین هم رشد معنوی اش وابسته به تربیت محیط و افراد اطرافش است. در برهه میان سالی بسته به خصوصیات خود فرد آگاهی ها و افکارش و اتفاقاتی که می بیند دچار تغییرات و چالش هایی در دیدگاه های معنوی و یا حتی مذهبی اش می شود که ذهنش را درگیر می کند. بسته به تصمیمی که می گیرد و بسته به شناخت و آگاهی ای که به دست می آورد این چالش ها منجر به ثبات یا تغییر در تفکرات معنوی یا مذهبی فرد می شود. می شود گفت فرد به نوعی در دوران میان سالی دچار تحولات و درگیری های فکری زیادی از لحاظ معنوی و مذهبی می شود، بعد از این تنش دوران میان سالی سه حالت پیش می آید:

در حالت اول، که عمومیت دارد فرد به احتمال بسیار زیاد به این نتیجه می‌رسد که سخنان و عقاید گذشتگان و محیط را ارزشمندترین عقاید است و با چند دلیل عموماً ساده و قابل فهم برای خودش و اطرافیانش خود را از درگیری و تنش ذهنی رها می‌کند او با تائید همه‌جانبه معنویات و عقاید زندگی اطرافیانش، هم‌کیش آن‌ها می‌شود و با رشدی آهسته زندگی و کهن‌سالی را ادامه می‌دهد.

در حالت دوم، به احتمال کمتر فرد دچار تحولی از نوع مخالفت می‌شود. عقاید و معنویات محیط یا افراد دیگر را اشتباه می‌داند و راهی خلاف راه عموم را در پیش می‌گیرد و تا آخر عمر راه متفاوتی را در پیش می‌گیرد و عمل می‌کند، البته دلایل مشخص و قابل قبولی از لحاظ منطقی ندارد، فقط صرف موافق نبودن با عقاید دیگران راه مخالفت را طی می‌کند. به عنوان مثال برعکس اخلاق و رفتار پدر یا مادرش صحبت و عمل می‌کند و یا با آن‌ها به بحث و گفتگو می‌پردازد و یا بی‌توجهی می‌کند. این فرد معنویات و ارزش‌هایش هم‌زمان با زوال جسمش به زوال می‌رود.

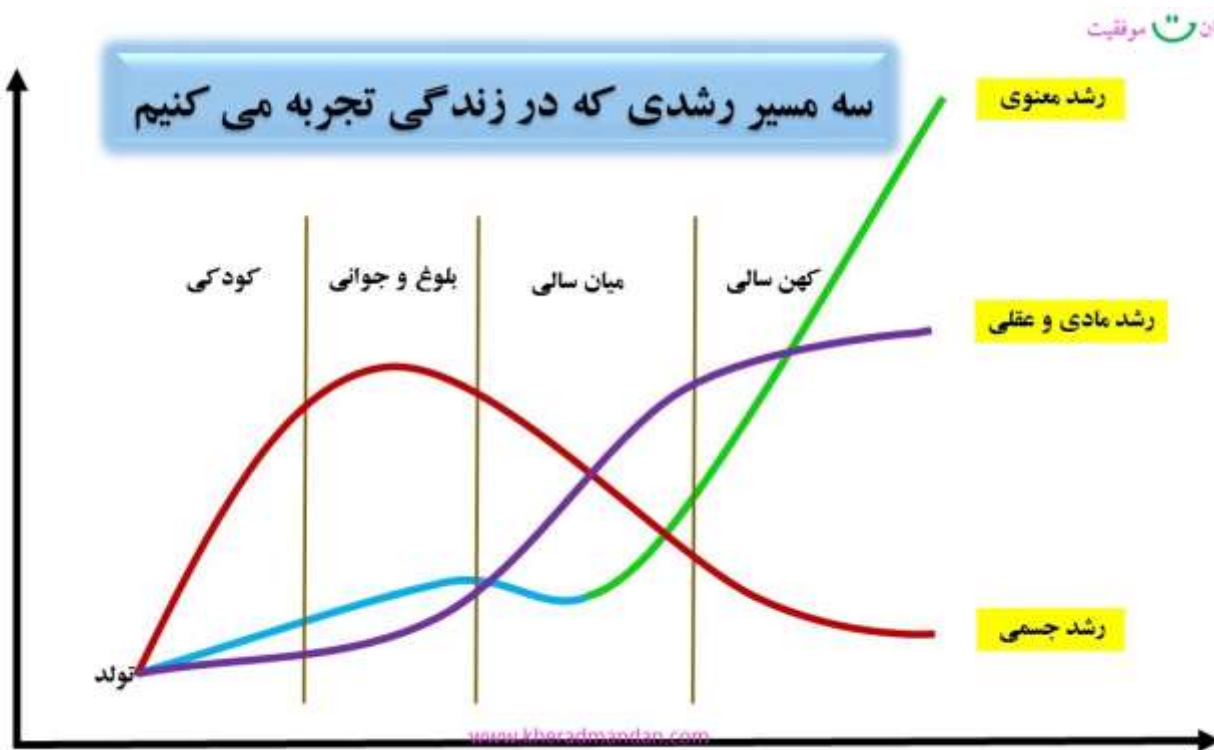
در حالت سوم، که برای تعداد خیلی کمی اتفاق می‌افتد، فرد دچار علاقه به حقیقت‌یابی می‌شود. تفکر و مطالعات بسیاری می‌کند و صحبت‌ها و بررسی‌های فراوانی انجام می‌دهد. به مرحله‌ای از شک به همه‌چیزی می‌رسد و به درون پيله‌ای می‌رود و درونش را مورد کندوکاو قرار می‌دهد و تشنه حقیقت و فهمی والاتر می‌شود، ابتدا گمراه و سپس آگاه‌تر می‌شود، فردی که در این مرحله قرار می‌گیرد به مرزهای خرد نزدیک می‌شود و می‌تواند فراتر از ترس و تعصب به موضوعات نگاه کند و به سمت فرزاندگی و خود شکوفایی نزدیک می‌شود. این فرد هرچقدر که پیرتر می‌شود، رسیدگی به جسم و وابستگی به مادیات را اولویت اصلی‌اش نمی‌داند، بلکه در ادامه حیات و حفظ سلامت جسمی، مادی و عقلی، اولویت را در طی طریق بیشتری در مسیر رشد معنوی می‌داند. در این مرحله اگر با عرف و سنت اطرافیانش مخالفت یا موافقتی کند این مخالفت یا موافقت دارای دلایلی بنیادی و ریشه‌ای است و از روی هیجانات نیست. این فرد آرامش دارد، چه در مقابل دشمن و چه در مقابل دوست، شیدای معنویاتش است و اصولاً با کسی کاری ندارد مگر کمک و همکاری و دوستی. فرد در مسیر خردمندی و فرزاندگی است و هرروز تا زمانی که عمر دارد و جسم و عقلش سالم هستند آگاهانه و کم تعصب زندگی می‌کند و رشدی بیشتر از همه رشدها را تجربه می‌کند.



ترکیب رندها در یک زندگی واقعی

نکته بسیار مهمی که در بررسی این سه مسیر رشد مطرح است این است که:

ما هم‌زمان هر سه این رندها را تجربه می‌کنیم و هر سه این رندها در زندگی ما مؤثر و عامل حرکت یا توقف هستند و گاهی بسته به مسیر حرکتان احتمال دارد بین انتخاب و اولویت دادن به یکی از این رندها دچار تنش شویم اگر نمودار کلی "سه مسیر رشدی که در زندگی تجربه می‌کنیم" را ببینیم این تغییرات مشهودتر به نظر می‌رسد:



در نمودار می بینیم که **در دوران کودکی و نوجوانی**، رشد جسمی یک خاصیت طبیعی جسم ماست و سرعت بسیار زیادی دارد رشد معنوی به علت تربیت و آموزش هایی که از اطرافیان می گیریم با اختلاف در رتبه بعدی است و رشد مادی و عقلی فرد کمترین رشد را دارد چون هنوز مهم بودن آن برای خود فرد خیلی بارز نیست.

در دوران بلوغ و جوانی، جسمی باز حرف اول را می زند، فرد در این دوران برای اثبات درستی عقل و منطق و معنویاتش گهگاه از نیروی جسمی اش نیز استفاده می کند، چون اولویت و ارزش را در قدرت بدن و جسمش می داند، البته سرعت رشد مادی و عقلی فرد آرام آرام در حال پیشی گرفتن از رشد معنویات آموزش داده شده می شود.

در دوران میان سالی، تحولات بسیار مهمی در فرد ایجاد می شود و به مرور از تکیه به قدرت بدنی و عضلات و صدای بلندش دست برمی دارد، چون جسم فرد در مسیر زوال حرکت می کند و در عوض رشد عقلی و مادی اش سرعت بسیار زیادی را به خود می گیرد. فرد به دنبال تشکیل خانواده و رشد اجتماعی و درآمد کردن است. اولویت را از سایر رشد ها برمی دارد و بر روی رشد عقلی و مادی زندگی اش می گذارد و از بحث های مرتبط با رشد جسمی و حتی رشد معنوی کمی فاصله می گیرد و متمرکز بر رشد مادی و عقلی می شود. در اوایل این دوران فرد معنویات یاد داده شده را از اولویت توجهش کنار می گذارد و کانون توجهش را بر روی رشد مادی و منطقی می گذارد و در ادامه تنش های معنوی درونی در ذهن فرد ایجاد می شود و درگیری های ذهنی مربوط به معنویات نیز در زندگی و ظاهر فرد نمایان می شود. فرد عقاید خودش را بررسی می کند، عرف ها و سنت ها را بررسی می کند و سعی می کند زندگی

معنوی خودش را ترسیم کند. البته در دوران میان‌سالی کماکان زندگی مادی و منطقی اولویت بیشتری دارد چون فرد مجبور است برای آینده خودش و اطرافیانش کارهای مناسب و درستی را انجام دهد.

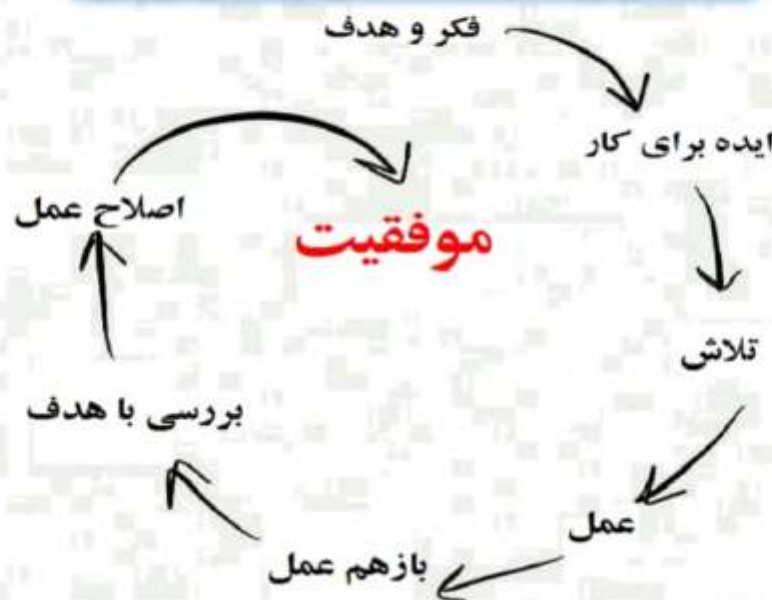
در دوران کهن‌سالی، فرد به مراقبت از جسمش می‌پردازد و دیگر برای پیش برد اهدافش از جسمش استفاده نمی‌کند، بلکه در صورت لزوم از روش‌های منطقی و عقلانی استفاده می‌کند. البته درجایی از دوران کهن‌سالی رشد معنوی فرد همه زندگی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد فرد اولویت نگاهش را از توجه به زندگی مادی برمی‌دارد بلکه مادیات و جسمش را در مسیر رشد معنوی قرار می‌دهد و سعی می‌کند کاری بکند که رضایت معنوی و قلبی‌اش ایجاد شود، عقاید و صحبت‌هایی را می‌پسندد و ارائه می‌کند که نشان از عمق وجودش دارد و البته دیگر در پی اثبات و یا قبولاندن عقایدش به دیگران نیست، بلکه به دنبال یک آسایش و آرامش ناب برای ادامه‌ی زندگی‌اش می‌گردد.

به نظر من **توانا کسی است که در همه این مراحل آگاهانه و با تمرکز زندگی بکند و درگیر تعصب و صحبت‌های دیگران نشود و در آخر زندگی بتواند پس از یک زندگی درست جسمی و رشد عادی مادی و منطقی و عقلی یک خرد معنوی و مذهبی درستی به دست آورد.** برخی از افراد منطقاً رشد خوبی می‌کنند و از لحاظ مادی زندگی خوبی به دست می‌آورند اما معنویاتشان بیشتر در مسیر گمراهی می‌رود، برخی از افراد در مسیر رشد معنوی خوب رشد می‌کنند اما در مسیر مادی سستی نشان می‌دهند و برخی دیگر جسمشان را به خاطر رشد مادی و معنوی از بین می‌برند. باید سعی کنیم بین این رندها یک تعادل مناسب ایجاد کنیم و به یک بالندگی و شکوفایی ارزشمند در این دنیا دست پیدا کنیم.

مقاله شماره ۴- "حلقه مفقود موفقیت"

خردمندان موفقیت

حلقه مفقود در موفقیت

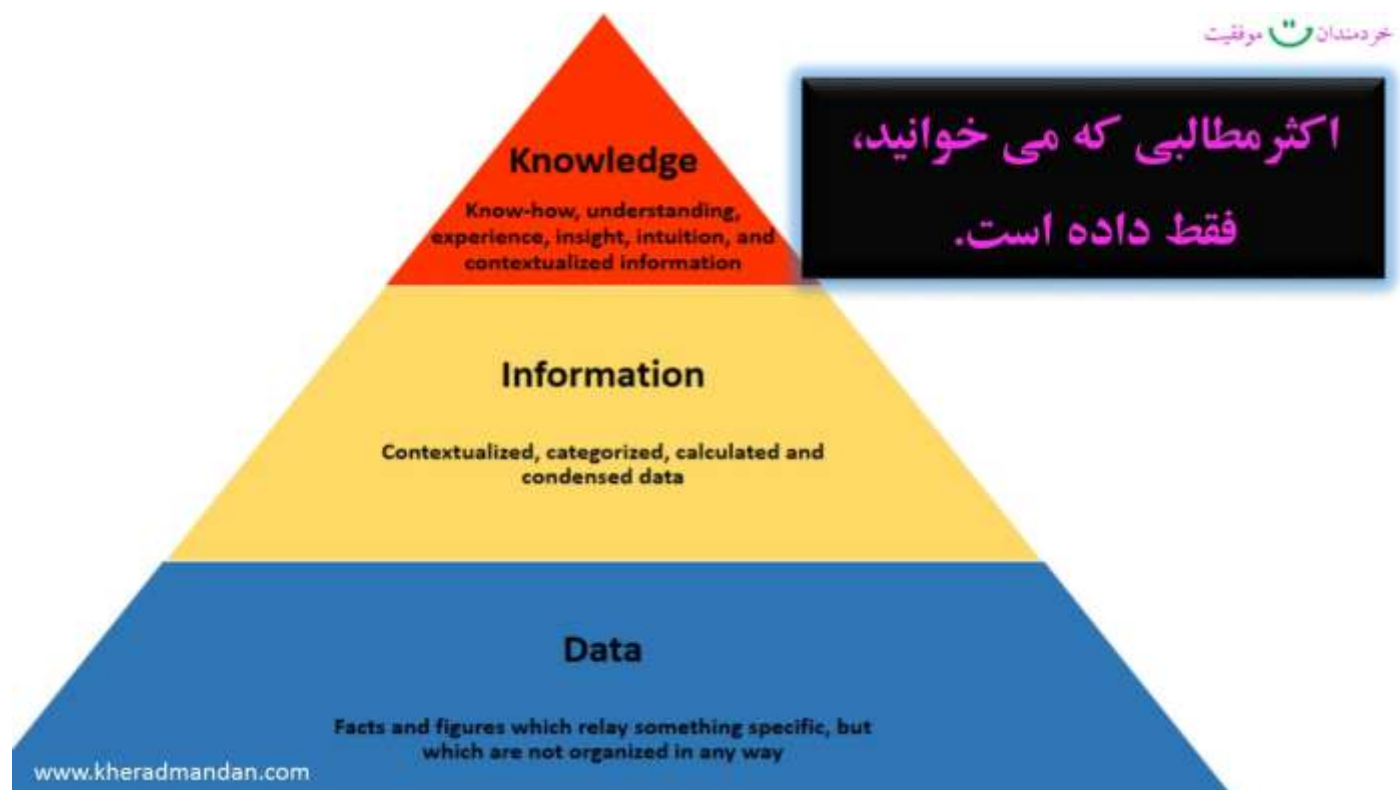


www.kheradmandan.com

"همه صاحبان ایده‌ها و پیشنهادهای قدرتمند در مقابل فردی که به ایده‌ای ساده عمل کرده و نتیجه گرفته است، کوچک به نظر می‌رسند."

به نظر شما چرا افرادی که باهوش‌ترند در بسیاری از مواقع موفقیت کمتری دارند؟ جان راسکین می‌گوید:
 "اندیشه، دانش یا باور ما نتیجه‌ی چندانی به دست نمی‌دهد. فقط کاری که انجام می‌دهیم نتیجه به همراه دارد."

یکی از خصوصیات افراد موفق افرادی هستند این است، هدفی واضح دارند و به هدفشان متعهد هستند. برای تحقق اهدافشان دست‌به‌کار می‌شوند، خطر می‌کنند و در صورتی که شکست بخورند آن‌قدر به راهشان ادامه می‌دهند تا پیروز شوند. بسیاری از افراد به این دلیل موفق نمی‌شوند که از مرحله تئوری و دانش‌آموزی پا را فراتر نمی‌گذارند و همیشه در پی داده‌ها هستند غافل از اینکه، داده‌های مناسب را باید سریع جمع کرد و تبدیل به اطلاعات کرد. اطلاعات، داده‌هایی هستند که پس از طی فرآیندهایی برای فرد دریافت‌کننده معنی‌دار می‌شود، پس از آن باید اطلاعات را تبدیل به دانش کرد و این دانش را به صورت عملی در کسب و کار و زندگی استفاده کرد.



بسیاری از افراد فقط دنبال داده‌های زیاد هستند به همه جا سرک می‌کشند، مطالب زیاد و گهگاه ضدونقیض را می‌خوانند و اهداف زیادی را از ذهن می‌گذرانند ولی دریغ از یک عمل درست، دریغ از انجام درست کار درست. حضرت علی (ع) فرمودند: **"علم اندک همراه با عمل بهتر از علم بسیار بدون عمل است."** و نظر من هم همین است، بهتر است ابتدا عمل کنید به هدفی که می‌خواهید بعد در مسیر علم بیشتری را کسب کنید و چند سال فقط برای کسب اطلاعات وقت نگذارید. برای قدرت عمل یک داستان خواندم جالب بود. جک کن فیلد تعریف می‌کند:

"برای اینکه قدرت اقدام کردن را در همایش‌هایم توضیح دهم یک چک ۱۰۰ دلاری را بالا می‌گیرم و می‌پرسم:

چه کسی این را می‌خواهد؟

اغلب افراد دستشان را بالا می‌برند. عده‌ای به شدت دستشان را تکان می‌دهند، عده‌ای فریاد می‌زنند:

من آن را می‌خواهم!! یا آن را به من بده!!

من فقط می‌ایستم و چک را بالا نگه می‌دارم. بالاخره یک نفر از جایش بلند می‌شود و به سمت من آمده و آن چک را از من می‌گیرد.

سپس از حضار می‌پرسم: این شخص چه کار کرد که سایر افراد حاضر در جلسه آن را انجام ندادند؟

او برخاست و اقدام کرد. او کاری را که برای به دست آوردن آن پول لازم بود انجام داد. اگر می‌خواهید در زندگی موفق شوید این دقیقاً همان کاری است که باید انجام دهید. باید در بیشتر موارد بیشتر، بهتر و زودتر اقدام کنید.

به نظر شما چرا افراد نمی‌روند یک ۱۰۰ دلار آماده را بگیرند؟

دلایلی که مانع شده تا افراد دیگر از جایشان بلند شده و چک را بگیرند در اکثر مواقع عبارت‌اند از:

- ۱- نمی‌خواستم این طور به نظر برسد که من خیلی به آن پول نیاز دارم. (ترس از حرف دیگران)
- ۲- من خیلی با شما فاصله داشتم. (خود را ناتوان دیدن)
- ۳- افراد دیگر بیشتر از من به آن پول نیاز داشتند. (خود را لایق ندیدن)
- ۴- دلم نمی‌خواست آدم حریصی به نظر برسم. (ترس از حرف دیگران)
- ۵- می‌ترسم نکند کار اشتباهی انجام بدهم و مردم مرا مسخره کنند و به من بخندند. (ترس از حرف دیگران)
- ۶- منتظر دستور بعدی بودم. (خود را ناتوان دیدن)"

در این داستان دو نکته بسیار مهم مطرح است که مانع از دست زده به عمل برای رسیدن خواسته‌ها و اهدافمان می‌شود: اولی، ضعف در احساس توانایی و اعتماد به نفس است که مانع بسیاری از کارهای زندگی ما می‌شود. دومی، ترس از صحبت‌ها و سخنان دیگرانی است که شاید حتی ما را نمی‌شناسند.

متأسفانه همان دلایلی که در اینجا مانع از عملکرد و مانع موفقیت افراد شده و همین‌طور دلایلی که در موارد مشابه مانع از حرکت کردن و موفقیت می‌شود، همان‌ها در سایر موارد زندگی هم مانع موفقیت افراد می‌شود. حقیقت این است که **هر کاری را به هر روشی انجام دهید، همان روش را در مورد همه‌ی کارها و مسائل دیگر زندگی به کار می‌گیرید.** به عبارت دیگر چگونگی عملکرد شما در مورد یک مسئله نشان‌دهنده‌ی روش کار شما در همه‌ی موارد است. اگر شما در کاری محتاط عمل می‌کنید نشان‌دهنده‌ی محتاط بودن شما در سایر کارهایتان است. اگر در مورد مسئله‌ای منتظر می‌مانید تا ببینید چه پیش می‌آید در مورد سایر کارهایتان نیز این چنین عمل می‌کنید.

حلقه مفقوده در رسیدن به زندگی که خواهان آن هستیم در اکثر موارد انجام عمل صحیح است. دست به عمل بزنید و کاری را که می‌خواهید و در ذهن دارید شروع کنید. دست از تجزیه و تحلیل و برنامه‌ریزی بردارید. تنها زمانی به نتیجه می‌رسید که دست به کار شوید و عملی را انجام دهید. نتایج با عمل و کار است که خود را نشان می‌دهند. تنها با علم و دانش و برنامه‌ریزی به نتیجه‌ای نمی‌رسید بلکه این عمل کردن و دست به کار شدن است که شمارا به نتایج نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. وقتی اقدام می‌کنید درس‌هایی را می‌آموزید که روی کاغذ و با تجزیه و تحلیل هرگز به دست نمی‌آیند. و راه‌های درست برای شما روشن‌تر و واضح‌تر می‌شوند.

تفاوت میان کسانی که به نتایج بزرگ دست پیدا می‌کنند این است که آن‌ها وارد عمل می‌شوند و کاری را که باید انجام می‌دهند. آن‌ها پرتحرک و پرجنب و جوش هستند. این افراد دست به کار می‌شوند، از اشتباهات خود درس می‌گیرند، سعی می‌کنند مشکلات را رفع کنند و مدام در تلاش هستند تا اینکه بالاخره به نتیجه‌ای که می‌خواهند، دست پیدا می‌کنند. شما هم اگر می‌خواهید موفق شوید باید همین کار را انجام دهید. دست به کار شوید، فعال باشید، هدف‌تان را مشخص کنید و گامی را به سوی آن بردارید نتیجه را با هدف‌تان بررسی کنید در صورت لزوم مسیر و عمل را اصلاح کنید و دست به عمل مجدد بزنید آن قدر تکرار کنید تا به هدف برسید.

این مهم‌ترین و بهترین کاری است که در راه رسیدن به نتایج دلخواهتان می‌توانید انجام دهید. اگر واقعاً به نتایج دلخواهتان اهمیت می‌دهید، زمان آن رسیده که دیگر خود را عقب نکشید و فقط برای به دست آوردن آنچه می‌خواهید حرکت کنید.

برنامه‌ریزی جای خودش را دارد، اما عده‌ای کل زندگی‌شان را منتظر می‌مانند تا موقعیتی پیش آید سپس کاری را انجام دهند. منتظر اوضاع جور، زمان مناسب، افراد مناسب، پول، سرمایه، آرامش در بازار و ... این زمان و شرایط به ندرت برای کسی پیش می‌آید. چیزی که مهم است این است که فقط شروع کنید، وارد بازی شوید و به فعالیت خود ادامه دهید. از زمانی که شروع می‌کنید به سرعت یادگیری و فهمیدن در شما شروع می‌شود. و این فراتر از داده‌ها و اطلاعاتی است که جمع‌آوری می‌کنید. بیشتر افراد موفق برنامه‌ریزی کرده و اقدام می‌کنند. آن‌ها برای شروع کارشان آرام و قرار ندارند. آن‌ها می‌خواهند هر چه زودتر این راه و این کار را شروع کنند.

بسیاری از مردم دست به کار نمی‌شوند و شروع به کار نمی‌کنند چون از شکست می‌ترسند. در حالی که شکست وجود ندارد، بلکه شکست در حقیقت مسیری برای یادگیری و تجربه‌اندوزی است. تنها راه یادگیری و پاسخ به اینکه آیا اطلاعات و دانش شما باعث موفقیتتان می‌شود یا نه؟ از طریق عمل به دانسته‌ها و انجام آزمون و خطاست.

ترس از شکست را کنار بگذارید و دیدگاهتان را نسبت به آن تغییر دهید. اولاً: همیشه شکست، آن‌هم به صورت سخت وجود ندارد. ثانیاً: در شرایط شکست هم نباید ناامید شد بلکه باید درس مربوطه را آموخت و مجدداً به حرکت ادامه داد. ترس از شکست کشنده‌تر از شکست است.

به راحتی شروع به حرکت کنید، عملی بکنید، به نتیجه دقت کنید، آن را اصلاح کرده و دوباره به سمت هدف حرکت کنید. داستان "آماده، آتش، هدف" را شنیده‌اید؟

بگذارید از زبان استادی عزیز بگویم، ایشان تعریف می‌کردند:

"اولین بار بود به میدان تیر می‌رفتم، و قرار بود به سمت اهداف سیل شلیک کنیم. موقعی که آموزش مقدماتی را دادند من روبروی سیل نشستم و سیل را هدف گرفتم، بقیه دوستان شروع به شلیک به سمت سیل‌ها کردند ولی من چون احساس می‌کردم باید کاری بکنم کارستان، مدام به مگسک اسلحه و سیل نگاه می‌کردم و در حال تنظیم آن با مرکز سیل بودم، صدای تیرها ساکت شد، بقیه کارشان را تمام کرده بود و من همچنان مشغول تنظیم بودم، ناگهان فردی که پشت سر من بود ضربه‌ای به سرم زد گفت: فعلاً شلیک کن، ببین کجا خورد بعداً اصلاح

می‌کنی!!!

از آن به بعد سعی می کردم اولین بار عملی در مسیر هدف بکنم بعد اصلاح بکنم و دقیق تر بشوم"



به این روش در اصطلاح می گویند: "آماده، شلیک، هدف" که با آن مورد "آماده، هدف، شلیک" کمی متفاوت است. در زندگی هم در بیشتر مواقع باید برای رسیدن به هدف، صحبت‌ها و احتیاطات بیش از حد را کنار گذاشت و در میدان عمل اولین حرکت را کرد. پس از آن دوباره باید از علم و اطلاعات استفاده کرد. درست مثل تیراندازی، هدف را نشانه بگیرید و شلیک کنید. سپس به محل اصابت تیر نگاه کنید و آن را اصلاح کنید، کمی بالاتر یا کمی پایین‌تر، آماده و دوباره شلیک و به همین ترتیب ادامه دهید تا به هدف برسید. هر دفعه که شروع می کنید اطلاعات و تجربیات بیشتری در دست دارید که دفعه‌ی بعدی از آن استفاده می کنید. ولی اکثریت مردم تمام زندگی خود را صرف نشانه‌گیری می کنند بنابراین هرگز نمی توانند شلیک کنند. بهترین و سریع ترین راه زدن به هدف این است که شلیک کنید و در صورتی که به هدف نخورد آن را اصلاح کنید.

دیگر منتظر ننمایید، همین الان دست به کار شوید، موفق شوید یا حتی شکست بخورید ولی پیش بروید، در این صورت است که به موفقیت می رسید. صلابت در راه رسیدن به هدف انرژی دارد که می تواند همه‌ی موانع را از سر راه بردارد.

فقط یادتان باشد از اشتباهات خود و دیگران بیشتر درس بگیرید و توصیه‌ها را در عمل انجام دهید و بررسی کنید، افراد با سن بالا اکثراً قوی‌تر از جوان‌ترها عمل می کنند. یکی از دلایلی که به خاطر داشتن دیدگاه عمل و استفاده از

تجربه در ذهنشان است، آن‌ها راحت‌تر خطر می‌کنند چون در زندگی‌شان از شکست‌ها درس گرفته‌اند و از دانش، مهارت و اعتماد به نفسی برخوردارند که به آن‌ها قدرت می‌دهد تا بر مشکلات غلبه کنند و به موفقیت برسند. همین امروز یک گام عملی در راه هدف‌تان بردارید، کمی از تئوری دور شوید، ببینید چه اتفاقی می‌افتد، آن را اصلاح کنید و قدم به قدم پیش بروید.

خردمندان موفقیت



www.kheradmandan.com

مقاله شماره ۵- چرا بخشش‌های ما منجر به ورود ثروت بیشتر به زندگی ما نمی‌شود؟



یکی از توصیه‌های که همه ادیان و گروه‌های موفقیت و بسیاری از بزرگان و حتی اساتید بزرگ یا اساتید کسب و کار می‌کنند، بخشش و علی‌الخصوص بخشش مالی است. مواردی پیش می‌آید که خودمان هم دوست داریم مالی را ببخشیم و کمکی به افراد نیازمند بکنیم و شادی را در چهره افراد فقیر و بیچاره ایجاد کنیم و کمک کنیم آن‌ها و خانواده‌شان کمی از مشکلات و سختی‌های زندگی دورتر شوند. البته در مورد افرادی که تکدی‌گری حرفه‌شان است کمی خست نشان می‌دهیم و در صورت لزوم کمترین مقدار پول در دسترس را به آن‌ها می‌دهیم.

در مواقعی که مشکلات زیادتری داریم و خواسته زیادی داریم با خودمان می‌گوییم خدایا اگر فلان قدر به من پول بدهی من ده یا بیست درصد آن را می‌بخشم. گاهی هم می‌خواهیم در جمع‌ها عقب نمانیم، برای ساخت و یا تعمیر و نگهداری برخی محل‌ها کمک‌هایی می‌کنیم. و البته بدانیم نمی‌آید لقب خیر یا آدم نیکوکار را هم به ما بدهند. یکی از انتظاراتی که در قبال این بخشش‌ها داریم توقع تشکر فرد دریافت‌کننده و مهم‌تر از آن توقع بازگشت چندین برابری مالی که بخشیده‌ایم به زندگی مان است. اگر به دیگران هم نگوئیم، ناخودآگاه به خداوند اشاره‌ای می‌کنیم که "خدایا بین چقدر بنده عالی و خوبی هستم منتظر پرداخت چند برابری هستم که خودت قولش را دادی. با تشکر" و در کنارش از بخشش خودمان احساس رضایت و آسودگی داریم.

اما پس از مدتی می‌بینیم که بخشش ما نتیجه دلخواه را نداده است و نرخ بازگشت سرمایه‌گذاری ما مطابق با انتظار ما نیست. البته پس از آن احتمال دارد از خیر سودش بگذریم و همین که به ما احساس خوبی می‌دهد که لبخندی را به چهره فردی آوردیم کافی است یا همین که در بنیاد خیریه هنوز فعالیم و اسممان مطرح می‌شود کافی است و نتیجه می‌گیریم سود بخشش مادی نیست و بیشتر معنوی و حس خوب است و اصولاً دیگر انتظار پیشرفت مالی نداریم و گه گاهی از ترس فقر، بدبختی، فرار از ظلم و بلا و بدی دیدن رو به بخشش و صدقه دادن می‌آوریم.

حال سؤال اینجاست اگر ما پولمان را می‌بخشیم و خداوند گفته چندین برابر آن را برمی‌گردانم پس چرا عملاً در امور مالی نشانه‌اش را نمی‌بینیم؟ کجای کار ایراد دارد، قوانین جهان یا نوع بخشش ما؟

این اطمینان را به شما بدهم که به هیچ عنوان در قوانین جهان و پاسخ‌های دریافتی ما به اندازه ذره‌ای خطا وجود ندارد، قوانین جهان از ساعت‌های اتمی دقیق‌ترند، و در مقابل دریافتی‌ها کاملاً مناسب و مرتبط و با فرمول‌های مشخص پاسخ می‌دهند. اگر ما ایرادی در نتایج احساس می‌کنیم ناشی از عدم رعایت صحیح قوانین و ناشی از عدم شناخت کامل ما نسبت به متغیرهای این قوانین است. نوع و نحوه بخشش ما ایراد دارد، مخصوصاً در زمینه نگرش نسبت به اموالی که می‌بخشیم، دارای یک خطای کاملاً مشخص هستیم.

خداوند می گوید، کسی که انفاق می کند هفت صد برابر آن مالی که انفاق کرده است را (البته با رعایت شرایط انفاق) دریافت می کند. و طبق گفته مفسران این عدد هفت صد بیشتر معنی خیلی زیاد را می دهد تا اینکه معنی دقیقاً هفت صد برابر را بدهد. سؤال اینجاست؛ **بخشش درست که منجر به ثروت شود چه خصوصیتی دارد؟**



بخشی از خصوصیات، خصوصیات ظاهری بخشش است که شما بیشتر از من نسبت به آن‌ها آگاهید. باید شرایط زیر در بخشش رعایت شود:

- ۱- بخشش از مال حلال خودمان باشد نه مال دیگران و مال نادرست. و در ضمن از جنس باکیفیت و یا مقدار پولی در حد خوب، با توجه به شرایطمان باشد.
- ۲- بخشش باید خالی از هرگونه منت، اذیت و بی احترامی و بدرفتاری و اکراه باشد.
- ۳- به هیچ عنوان برای خودنمایی و نشان دادن دست به خیر بودن و کم نیاوردن کنار دیگران نباشد.
- ۴- باید در مسیر موردپسند خداوند و برای کار خدا پسندانه باشد.
- ۵- بیشتر به صورت مخفیانه و گاهی آشکارا باشد.
- ۶- باید کاملاً محترمانه و در حد توان ما و هماهنگ با شرایط فرد مقابل باشد و هیچ موقع زیاده از توان ما نباشد و باعث نشود که ما به سختی بیفتیم و آن قدر کم نباشد که به هیچ فرد نرسد.
- ۷- نباید بخشش ما طوری باشد که فرد از کار کردن دست بکشد و منتظر این نوع درآمد باشد، به هر فقیری نباید پول داد مخصوصاً فقری که سالم است و شغلش طلب پول است.

۸- ابتدا باید به نزدیکان مثل پدر و مادر، فرزندان، برادر و خواهر و نزدیکان بخشید و یا هدیه‌ای داد و بعد سایر افراد مطرح می‌شوند.

۹- بخشش باید پیوسته باشد چه در خوشی و چه در ناخوشی، چه در حال تنگدستی و چه در حال گشاده‌دستی. مقدارش می‌تواند کم‌وزیاد شود ولی نباید کلاً کنار گذاشته شود.

موضوع مهمی که اکنون مطرح می‌شود این است: آیا بخشش ما در صورت رعایت همه این موارد منجر به ورود درآمد و ثروت بیشتر در زندگی ما می‌شود؟ جواب متأسفانه نه است نه!!! چرا؟ چون باینکه این کارها لازم هستند ولی کافی نیستند یک شرط بسیار مهم در اثر بخشیدن با رعایت این دستورالعمل فراموش شده است و آن قدر این نکته در ظاهر عجیب است که احتمال دارد اصلاً به فکر ما نرسد و آن نکته این است:

"شما باید بدانید اموالتان را به خداوندی که بی‌نهایت ثروتمندتر از شماست می‌بخشید نه به افراد نیازمند"



این جملات را بسیار شنیده‌ایم: **بخشش و صدقه قبل از آنکه به دست نیازمند برسد به دست خدا می‌رسد و خداوند قرض دادن به بندگان را قرض دادن به خود می‌داند و قول داده است چندین برابرش را برگرداند.**

در بسیاری از مواقع ما فراموش می‌کنیم که بخشش باید در جهت کسب رضای خداوند و نزدیکی به مسیر خداوند و انرژی خدایی باشد.

آیا ما برای هدفی غیر از بندگی و هم‌رنگ شدن با خدا آفریده شده‌ایم؟ بخشش برای نزدیکی به خداوند و هم‌رنگ شدن با اوست.

ما در دنیایی کاملاً قانونمند زندگی می‌کنیم و قوانین دنیا مثل قوانین اجتماعات و کشورها نیست که بسته به مواردی کم یا زیاد شود یا تغییر پیدا کند. ما در جهانی ثابت با قوانینی ثابت زندگی می‌کنیم و با خداوندی در ارتباطیم که نور آسمان‌ها و زمین است.

دو شاهراه بیشتر در جهان نداریم یا به خداوندی که در همه‌جا جاری است و حضور دارد ایمان بیاوریم و او را سرپرست خود در نظر بگیریم تا از ظلمات به سمت نور برویم. یا اینکه از این مسیر رو برگردانیم و خودبه‌خود تحت سرپرستی خارج شدگان از مسیر صحیح برویم و تحت تأثیر آنان از نور و انرژی تابان هدایت به سمت ظلمات و تاریکی و نبود رحمت و نعمت برویم. هدف ما از بخشش نزدیکی به خدا و هم‌فرکانسی با اوست و در ضمن به دست آوردن رضایت او و ثبات در ایمانمان و خیر و نیکی مادی و معنوی برای خودمان است.

طبق قوانین جهان ما برای بخشش پول باید بر پولمان امیر باشیم. اتفاق نشان از آزادی و امیری فرد بر پولش دارد و ما در هر چیز خود را بزرگ بینیم آن را به سمت خودمان جذب می‌کنیم. اما موضوع مهم اینجاست اگر قبول کنیم هر کاری که احساس ما را خوب کند و مطابق با قوانین الهی باشد، ما را در مسیر خواسته‌هایمان قرار می‌دهد، پس چرا بخشش‌های مادی ما منجر به نعمت بیشتر نمی‌شود؟

دلیلش این است که ما حس خوب ناشی از انجام کار درست را در زمان بخشش نداریم، وقتی ما دنبال این هستیم که ببینیم نیازمندترین افراد چه کسانی هستند، و در کجا زندگی می‌کنند و پس از پیدا کردن آن‌ها شروع به ترحم و دلسوزی زیاد به آن‌ها می‌کنیم و شبانه‌روز ناراحت شرایط آن‌ها می‌شویم، خب طبق قوانین جهان اثر دل‌مشغولی و توجه ما در جهان ما ظاهر می‌شود. چه ما آن را بخواهیم و چه آن را نخواهیم.

اگر به کتاب قرآن و احادیث دقت کنید متوجه می شوید که خداوند بخشش به نیازمندان را تأکید کرده و از راهه‌ای افزایش روزی معرفی کرده ولی در اکثریت آن‌ها نحوه بخشش و باور درست بخشش را به نحوه‌ای متفاوت توضیح داده و آن این است.

خداوند گفته چه صدقه بدهید و چه انفاق و هر بخششی بکنید باید نیتتان این باشد که این پول یا کالا و خدمت را به من می پردازید. جالب بودن موضوع اینجاست که وقتی ما به ثروتمندتر از خودمان کمک و بخششی می کنیم می دانیم او نیازی ندارد و حتماً خیری در این کار است و با نیت نوعی سرمایه گذاری می توانیم این کار را انجام دهیم.

إِنَّ الْمَصَدِّقِينَ وَالْمَصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿الحدید: ۱۸﴾

"مردان و زنان صدقه دهنده، و آن‌ها که به خدا قرض الحسنه می دهند، خداوند آن (مال را) برایشان چندین برابر می کند و برایشان پاداش پرارزشی وجود دارد."

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿بقره: ۲۶۱﴾

"مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند دانه‌ای است که هفت خوشه رویانید، (که) در هر خوشه صد دانه است (هفت صد برابر می دهد)؛ و خدا چند برابر می کند (اموال را) برای هر کسی که در مشیت خدا باشد. و خدا وسعت دهنده (نعمت و ثروت) داناست."

در هردوی این آیات و بسیاری از آیات مربوط به بخشش اموال دریافت کننده بخشش را خداوند معرفی کرده است. و خداوند در جاهایی دیگر فرموده است که بخشش باید برای خود فرد و تثبیت درونش و پاک سازی اموالش باشد. نحوه بازگشت چند برابر سرمایه‌ای که بخشیدیم بر پایه ورود روزی نوع دوم به زندگی فرد است و روزی نوع دوم روزی است که بر اثر افکار، باورها و ارتعاشات فرد به سمت او روان می شود.



بخشش باید پیوسته باشد کم یا زیادش بسته به شرایط فرد است، اما پیوستگی اش عامل لازم برای حرکت فرد در مسیر کسب درآمد از طریق روزی نوع دوم (به دلیل ارتعاش پیوسته این نوع از بخشش) است.

اشتباه اصلی ما این است که در زمان بخشش ناخودآگاه تمرکز بر حس بد داریم چون توجه احساساتمان به جستجوی سختی و بدبختی افراد نیازمند می رود و فکر می کنیم با بخشیدن به فردی به او کمک می کنیم تا از شرایطی که مستحقش نیست فرار کند یا حداقل چندساعتی روزگار بهتری را تجربه کند. غافل از اینکه اگر این فرد در مسیر ثروت قرار داشته باشد چه با کمک ما و چه بدون کمک ما شرایطش بهتر خواهد شد و اگر در مسیر ثروت نباشد هرچقدر هم کمک کنیم اوضاعش بهتر نخواهد شد!

گرفتار شدن در مشکل فقر و بی پولی مثل گرفتار شدن در مسیر اعتیاد است، بسیاری از اطرافیان فرد معتاد به مواد مخدر سعی می کنند به این فرد کمک کنند تا از دام اعتیاد رها شود، به او وعده هایی از تأمین خواسته ها و کمک های مادی می دهند یا او را به کمپ های بازپروری می فرستند. اما پس از مدتی هزینه و تلاش بیهوده به این نتیجه می رسند تا خود فرد نخواهد که از این مسیر خارج شود، هیچ نیرو یا فشار بیرونی نمی تواند او را از این کار بازدارد. فقر هم به نوعی ناهشیاری مالی و اعتیاد به بی پولی است. تا خود فرد نخواهد که در مسیر ثروت و رشد قرار بگیرد هیچ کس و هیچ مقدار از پول او را نجات نخواهد داد. اگر کمی دقت کنید می بینید افرادی هستند که شاید خودتان و یا افراد

و نهادهایی به آن‌ها کمک مالی قابل توجهی کرده‌اند یا ارث و پول قابل توجهی به آن‌ها رسیده است اما پس از مدتی به شرایط قبلی یا بدتر از شرایط قبلی رسیده‌اند. مشکل فقرا تنها نداشتن پول نیست، مشکل اصلی گرفتار شدن در ذهنیت فقر و کمبود است. و ما نمی‌توانیم مشکل درونی یک فرد را با کمک مادی و پولی حل بکنیم.

بهتر است زمانی که تصمیم به بخشش داریم بر روی حس مثبت تمرکز بکنیم و برای این تمرکز می‌توانیم از دستورات خداوند پیروی کنیم و به جای توجه و تمرکز به فقرا و دنبال بدبختی در افراد گشتن، متمرکز و متوجه به درگاه خدایی باشیم که بی‌نهایت ثروتمند است و پول ما را با هر شرایطی که می‌گیرد و بیشتر و بهتر از آن را می‌دهد چون غنی و وهاب است. و به بخششمان به چشم یک سرمایه‌گذاری و شراکت با خداوند نگاه بکنیم. تا حس خوبی را به دست بیاوریم.

اما یک سؤال مهم در اینجا مطرح است: **خداوند که نیازمند بخشش مالی ما نیست، نیازی هم به پول و خرج کردن ندارد، پس پولی که خودش گفته ببخشیم را باید به چه کسی بدهیم؟ اصلاً چگونه این سرمایه‌گذاری را درراه او انجام دهیم؟** مگر نه این است که خداوند گفته:

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿التوبة: ۶۰﴾

بخشش‌ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع‌آوری) آن زحمت می‌کنند، و برای ایجاد الفت و دوستی بین قلب‌ها، و برای (آزادی) بردگان، و (ادای دین) بدهکاران، و درراه خدا، و واماندگان درراه است؛ این، یک فریضه (مهم) الهی است؛ و خداوند آگاه و حکیم است! یا اینکه فرموده:

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِّنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿البقرة: ۲۱۵﴾

"از تو سؤال می‌کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «هر چیز خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان درراه باشد.» و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند به آن آگاه است."

در جواب باید بگویم که نکته بسیار مهمی وجود دارد و آن این است که هدف بخشش ما جلب توجه و کسب رضایت خدا و نزدیک شدن به اوست. واقعیت این است که خداوند اصلاً به آن احتیاجی ندارد فقط با این روش به ما کمک می کند در مسیر رشد خودمان قدم های بهتری را برداریم. اما برای اینکه این بخشش به درستی مصرف شود و در زندگی افراد و پیشرفت جامعه کمک مناسبی کند باید این بخشش با دیدگاه درست و در مسیر صحیحی مصرف شود. من دیدگاهی دارم که برای حفظ حس مثبت شما و دادن بخشش به صاحبانشان کمک خوبی می کند. سعی کنید در هنگام بخشش این دیدگاه را داشته باشید.

زمانی که پول و یا کالا و خدمتی را می بخشید بهتر است نیتتان این باشد که "من این مال را به خداوند غنی و وهاب می دهم در عوض دو لطف از خداوند دریافت می کنم. اولی این که پاسخ بخشش و سرمایه گذاری ام را با توجه به قوانینش می دهد و دومی اینکه اجازه می دهد دستی از دستان او در زمین باشم و مالی که اکنون از آن خداوند است را در اختیارم می گذارد که به مناسب ترین افراد برسانم. و خداوند در قبال هر دوی آنها هم ثواب می دهد."

خردمندان موفقیت



خوبی این دیدگاه این است که شما تحویل این مال به صاحبش را به عنوان یک مأموریت می بینید نه کم شدن مالتان و نه تمرکز بر فقر و ضعف افراد، هدفتان بیشتر از همه این می شود که با توجه به دستورالعمل این آیه افراد مناسب را انتخاب کرده و مأموریت را تمام کنید و رضایت صاحب سرمایه و کارفرمایان را به دست بیاورید. با این کار هم حس خوب فرمان برداری را دارید و هم حس خوب توجه و سرمایه گذاری در کار فردی که بسیار ثروتمند و قدرتمند

است و دوست دارد کارکنانش نیز ثروتمند شوند، راجع به این موضوع توضیحات خوبی هم در مقاله "آیا خداوند دوست دارد که ما ثروتمندتر شویم؟" ارائه داده‌ام، می‌توانید آن را هم مطالعه نمایید.

پس یادتان باشد در زمان بخشش دارید با ثروتمندترین فرد جهان معامله می‌کنید و با او به شراکت می‌پردازید و در زمان اجرای مأموریت سعی کنید با کمال احترام و ادب این کار را انجام دهید چون دارید برای کارفرمایان کار می‌کنید و طبق دستور او به افرادی که گفته است نزدیک شده‌اید. در زمان بخشش حس خوبی داشته باشید مثل حسی که وقتی که خانواده‌تان را به شام یا یک شیرینی و یا حتی یک بستنی مهمان می‌کنید، مثل زمانی که برای اطرافیان‌تان یک هدیه می‌خرید.

يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿البقرة: ٤٠﴾

ای فرزندان اسرائیل! نعمت‌هایی را که به شما ارزانی داشتم به یادآورید! و به پیمانی که با من بسته‌اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. تنها از من بیم داشته باشید!



سعی کنیم به خداوند نگوییم تماشا بفرما من این کار را انجام داده‌ام، او دانا و آگاه است و مطابق گفته‌هایش اگر ما با رعایت شرایط ذکر شده در این مقاله کار بخشش را انجام دهیم قطعاً در زمان مناسب جبران عالی تری خواهد کرد.

مقاله شماره ۶- همسایه دیوار به دیوار کفر



زندگی یک بازی جدی است، بازی که با نحوه عملکردمان در آن سرنوشتمان را می‌سازیم، سرنوشت‌ها از قبل نوشته نشده‌اند بلکه مسیرهای آن از قبل وجود دارد و ما با انتخاب آن مسیرها به آن سرنوشت‌ها می‌رسیم. همه ما بازیکنان این بازی هستیم و هر کدام از ما خودمان انتخاب می‌کنیم که چه نقشی در این بازی داشته باشیم. می‌توانیم شادی و سعادت را انتخاب کنیم، می‌توانیم انتخاب کنیم که از زندگی لذت ببریم و کارهایی را انجام دهیم که مورد علاقه ما هستند. یا بالعکس می‌توانیم انتخاب کنیم که افسرده و غمگین باشیم، از زندگی رنج ببریم و کارهایی را انجام دهیم که هیچ علاقه‌ای به آن نداریم. خداوند ما را آزاد و دارای اختیار آفریده است و ما قدرت انتخاب نوع زندگی خود را داریم. این ما هستیم که انتخاب می‌کنیم در فقر زندگی کنیم و یا ثروتمند باشیم. فقر و ثروت دو روی یک سکه‌اند و هر دو نتیجه تفکرات ما و سپس اعمال ما هستند. کسانی که فقر را انتخاب می‌کنند خود را قدرتمند نمی‌دانند و فکر نمی‌کنند که بتوانند شرایط شان را تغییر دهند. غافل از اینکه زندگی در فقر، توان بیشتری لازم دارد.

دست‌وپنجه نرم کردن با فقر به مراتب از تلاش برای ثروتمند شدن سخت‌تر است. البته بسیاری از مردم این آگاهی را ندارند که خودشان این زندگی را انتخاب کرده‌اند، به قدرتی که در درون دارند آگاه نیستند و فکر می‌کنند مجبور به پذیرش چنین زندگی‌ای هستند، در فقر ماندن مثل حفظ تناسب اندام است اما تلاش لازم از آن شدیدتر و سخت‌تر است برای فقر هر لحظه باید ناتوانی، باورهای منفی، ترس، تنبلی، تحقیر و کاستن از ارزش خود را تکرار و تمرین کرد، البته بعد از یک مدت همانطور که رفتارهای خوب عادت می‌شوند رفتارهای بد هم عادت می‌شود و تبدیل به تفکر و باور فرد می‌شود و چون فرد با تفکر زندگی می‌کند به مرور خود را توجیه می‌کند، توجیهاتی مثل اینکه فقر را نوعی معنویت به شمار می‌آورد و به آن افتخار می‌کند. توجیه می‌کند که افراد فقیر به خدا نزدیک‌تر هستند و این توجیه کردن‌ها آن‌ها را بیشتر و بیشتر در فقر فرومی‌برد.

امام علی (ع) می‌فرمایند: اگر فقر به خانه‌ای وارد شود، ایمان از آن خانه می‌رود. یعنی این برداشت که فقرا به خدا نزدیک‌ترند اصلاً برداشت درستی نیست. از آن گذشته فقر همسایه کفر معرفی شده و این نشان می‌دهد که در فقر هیچ افتخاری نیست.

انسان‌های فقیر صبح تا شب در پی روزی خانواده هستند و فرصتی برای عبادت و بندگی خالصانه ندارند و اگر هم داشته باشند دعایشان برطرف شدن مشکلات شان است و نه تشکر و لذت از بندگی خدا.

بسیاری از فقرا معتقدند که با ثروتمند شدن از خدا دور می‌شوند و انسان بدی خواهند شد درحالی که با کمی بررسی متوجه می‌شویم که بسیاری از ثروتمندان سالیانه مقدار زیادی از ثروت خود را می‌بخشند. آن‌ها هستند که مدارس و بیمارستان‌های خیریه می‌سازند، به کودکان نیازمند در سراسر دنیا کمک‌رسانی می‌کنند و هزاران کار خدایسندانه دیگر که فقرا قادر به انجام

آن نیستند را انجام می دهند. نزدیکی یا دور بودن از خدا ربطی به ثروتمند بودن ندارد ولی با فقر انسان راحت تر به سمت کفر می رود.



ثروت یکی از بزرگ ترین نعمت های خداوند است و خدا این نعمت را به هر کسی که متقاضی آن باشد، ارزانی می دارد، به شرطی که واقعاً بخواهد و ایمان داشته باشد که آن را به دست می آورد. ولی مردم با دیدگاه های محدود خود یا ثروت را از خدا درخواست نمی کنند و یا باور دارند که به هزار و یک دلیل منطقی از نظر خودشان نمی توانند ثروتمند باشند، و شروع به گلایه از زندگی خود می کنند.

باید از دست چنین دیدگاهی رها شد. اگر خواهان ثروت هستید آن را از خدا بطلبید. بهترین کاری که ما می توانیم برای فقرا انجام دهیم این است که در اولین قدم یکی از آن ها نباشیم. فقر نتیجه تفکر فقیرانه است، اگر ثروت می خواهید باید نوع تفکر خود را عوض کنید. فقر یک بیماری فکری است که مانند سایر بیماری های فکری ابتدا بر درون و سپس بر جسم وزندگی فرد اثر می گذارد، باور فقر فرکانس هایی از جنس خودش اش می فرستد، و اتفاقاتی برای اثبات آن فرکانس ها را در زندگی به وجود می آورد.

بیماری ذهنی فقر با تزریق پول درمان نمی شود، فقر فقط برای کسانی که معتقد به درمان پذیری آن هستند قابل علاج است، مانند هر بیماری دیگر برای درمان آن نیاز به امید و اعتقاد به درمان پذیری در درون فرد و تلاش، ابتکار و شهامت در بیرون دارد. و مثل همه تغییرها زمان می خواهد، پس اولین قدم برای رفتن به سمت ثروت تصمیم به دور شدن از افکار فقیرانه است. تمام آدم های شاد و ثروتمند زمانی در زندگی خود این بیماری را در ذهنشان شکست داده اند.

در روایتی از امام صادق(ع) آمده است: «مردی از اصحاب پیامبر(ص) حال زندگی‌اش سخت شد، همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر(ص) می‌رفتی و از او چیزی می‌خواستی، مرد خدمت پیامبر(ص) آمد و چون حضرت او را دید فرمود: هر که از ما سؤال کند به او عطا کنیم و هر که بی‌نیازی جوید خدایش بی‌نیاز کند. (مِنْ سَأَلْنَا أُعْطِينَاهُ وَ مِنْ اسْتَعْنَىٰ أَغْنَاهُ اللَّهُ)

مرد با خود گفت: مقصودش جز من نیست. پس به‌سوی همسرش آمد و به او خبر داد.

زن گفت: رسول خدا(ص) هم بشر است (و از حال تو خبر ندارد) او را آگاه ساز، مرد خدمت پیامبر آمد.

و چون حضرت او را دید فرمود: هر که از ما سؤال کند به او عطا کنیم و هر که بی‌نیازی جوید خدایش بی‌نیاز کند، و تا سه بار آن مرد چنین کرد.

سپس رفت و کلنگی عاریه کرد و به‌جانب کوهستان روانه شد. بالای کوه رفت و قدری هیزم کند و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و بخورد، فردا هم رفت و هیزم بیشتری آورد و فروخت و همواره کار می‌کرد و اندوخته می‌نمود تا خودش کلنگی خرید، بازهم اندوخته کرد تا دو شتر و غلامی خرید و ثروتمند و بی‌نیاز گشت.

آنگاه خدمت پیامبر(ص) آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمد و چه از پیامبر(ص) شنید.

پیامبر(ص) فرمود: «من که به تو گفتم هر که از ما سؤال کند به او عطا کنیم و هر که بی‌نیازی جوید خدایش بی‌نیاز کند.»

در این روایت این فرد، برای فرار از فقر ابتدا دنبال پولی یا کمکی می‌رود اما پیامبر او را به راهی بهتر رهنمون می‌سازد به راه تغییر عقیده‌اش یعنی ایمان به رزاقیت و غنی بودن خداوند، این ایمان به او انگیزه می‌دهد و فکری که به ذهن‌اش رسیده را عملی می‌کند تا با گذر زمان به ثروتی که مشکلات‌اش را رفع کند می‌رسد.

"دوستان عزیز راه رسیدن به ثروت حلال ایمان قلبی و یقین به رزاقیت خداوند و چشم بستن از دریافت کمک از دیگران است."

مقاله شماره ۷- استفاده از " نعمت فرصت " برای موفقیت



یکی از دلایل موفقیت افراد بحثی است به نام "نعمت فرصت". زمانی که برای به دست آوردن تخصصی اقدام می‌کنیم یا برای انجام کاری وقت می‌گذاریم، و یا حتی ساده‌تر از آن، زمانی که برای امتحانی ساده یا دوره‌ای آموزشی وقت می‌گذاریم، باید موضوع مهمی را در ذهنمان داشته باشیم، اینکه ما فرصت مناسبی داریم یا توانسته‌ایم ایجاد کنیم که باعث شده روی این کار وقت بگذاریم.

موفقیت قوانین خودش را دارد. قبل از توضیح بحث "نعمت فرصت" یک قانون مهم را عمیق‌تر بررسی می‌کنم: یکی از قوانین موفقیت در کارهایی که تخصصی هستند و نیازمند توانایی‌های خاص هستند، قانونی است به نام "۱۰ هزار ساعت تمرین تخصصی". اولین بار با این قانون در کتاب "استثنایی‌ها یا جدا افتادگان" (به انگلیسی: OUTLIERS) مالکوم گلدول آشنا شدم. بر اساس این قانون، افرادی که به قله افتخارات زمینه کاری خود رسیده‌اند، بخش اعظم موفقیتشان را مدیون آن هستند که ۱۰ هزار ساعت تمرین کرده‌اند.

این نظریه در سال ۱۹۹۳ طی تحقیقاتی که از سوی دکتر اندرس اریکسون ([K. Anders Ericsson](#)) انجام شد ارائه گردید. این که واقعاً "ده هزار ساعت کار تخصصی" عدد دقیقی است؟ به‌طور قطعی نمی‌شود نظر داد. ولی با توجه به تحقیقات و مطالعاتم حداقل شش هزار ساعت را قطعی می‌دانم. اختلاف بین ۶ هزار تا ۱۰ هزار ساعت، شاید ناشی از پارامترهای دیگر مثل: سن، هوش، موقعیت زمانی، مکانی و خانوادگی فرد باشد.

«ریز ۱۰ هزار ساعت کار تخصصی برای حرفه‌ای شدن»



hours to master your craft



Better get started!

www.kheradmandan.com

در کشور ما برخی ساعات تمرین کمتری را پیشنهاد می‌دهند و توجیه و توضیح یکی از دوستان این بود:

به نظر من دو هزار ساعت هم کافی است چون در کشور ما مردم روی موضوعات خیلی تمرین نداشته و متمرکز نمی‌شوند!!!

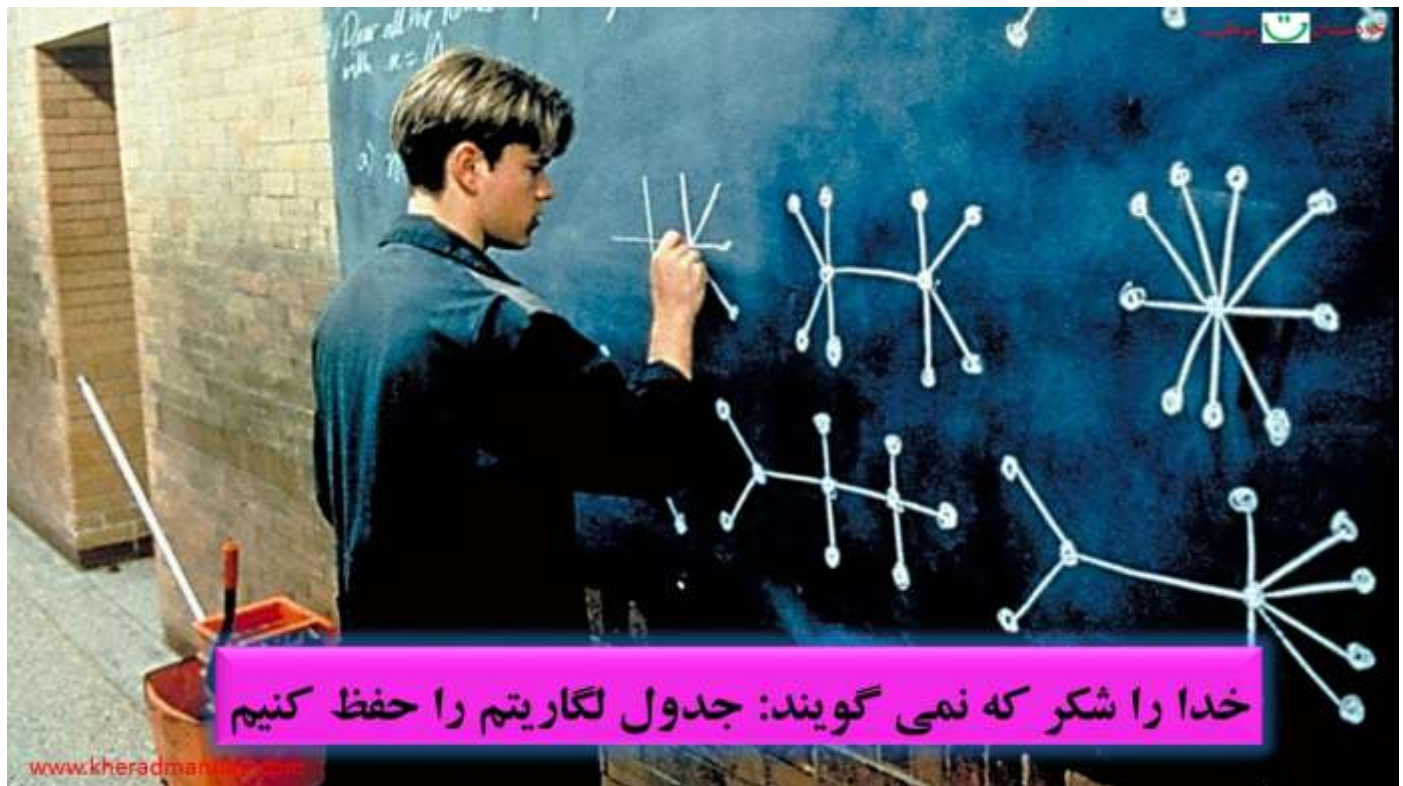
اینکه تمرین‌های آگاهانه می‌تواند عملکرد را بهبود ببخشد، موضوعی بدیهی به نظر می‌رسد. انتظار و توقع ما برای موفقیت هم موضوعی است که کمک می‌کند به موفقیت‌های بیشتری برسیم. قطعاً با پیشرفت جهان در کنار زمان تمرین، کیفیت و روش تمرین هم مطرح می‌شود. الآن در کنار تمرین فیزیکی بحث مهمی وجود دارد به نام کنترل ورودی‌های ذهن و تمرین ذهنی قدرتمند کننده، این تمرین هم باید به موازات تمرین‌های تخصصی روی کار موردعلاقه انجام شوند. هیچ محدودیتی برای پیشرفت وجود ندارد. اثر همین تغییر شیوه تمرین‌هاست که باعث شده رکوردهای زیادی مثلاً در المپیک، هر ۴ سال شکسته شوند. در تمام رویدادها، قهرمانان هر نسل بهتر از نسل گذشته عمل می‌کنند. اکنون ما چنین پیشرفت و بهبودی را در زندگی حرفه‌ای خود انتظار داریم، و نتایج باید طوری باشد که ما از پدران خود ثروتمندتر، قوی‌تر و پرتوان‌تر باشیم و این نیازمند ایجاد "نعمت فرصت" است.

بحث "نعمت فرصت" بحثی بسیار مهم است، باید در صورت به وجود آمدن، از آن استفاده کرد و یا اینکه آن را به وجود آورد. منظور من از "نعمت فرصت" فرصت‌های مناسبی است که در آن فرد زمان کافی یا حداقل زمان لازم را در اختیار دارد و می‌تواند روی بهترین و مؤثرترین روش‌های موجود تمرکز بکند و با تمرین و تکرار به حد متخصصین و موفقان یک رشته وارد شود.

اگر نگاهی به زندگی افرادی که از لحاظ تخصصی معروف هستند و در ضمن سن و سال کمی دارند، بکنید. یا زندگینامه‌شان را مطالعه کنید متوجه می‌شوید، که بعد از انتخاب هدف مناسب، مهم‌تر از استعداد و حداقل تمرین شش هزار ساعته، آن‌ها دارای نعمت فرصت مناسب بوده‌اند. خانواده یا اطرافیان‌شان محیطی را برای آن‌ها حاضر کرده‌اند و یا اینکه در مکان و زمانی قرار داشته‌اند که این شش هزار ساعت تمرین را طی چند سال انجام دهند (حداقل ۶ تا ۱۰ سال). این "نعمت فرصت" برای آن‌ها با توجه به شرایطشان ایجاد شده است. در موفقیت افراد بزرگ سال همین بحث تمرین و تمرکز و "نعمت فرصت" به نوعی دیگر مطرح است. آن‌ها هدفی را که علاقه‌مند هستند را انتخاب می‌کنند و مترصد و منتظر فرصت مناسب می‌شوند و یا این که طوری برنامه‌ریزی می‌کنند که این فرصت مناسب ایجاد شود. مثلاً روزی دو ساعت از استراحت خود و یا کارهای اضافی خود می‌زنند و بر روی یادگیری تخصصی و یا انجام یک کار تخصصی وقت می‌گذارند. "نعمت فرصت" لازمی موفقیت است بدون داشتن فرصت مناسب برای یادگیری، تمرین و تمرکز و ارائه محصول ممکن نیست.

موضوع دیگری که مطرح است اینکه، هرروز رفتن در وادی متخصص‌ها سخت می‌شود به دلیل اینکه، اکثر تخصص‌ها پس از چند مدت وارد حیطه عمومی‌ها می‌شود. زمانی داشتن مدرک کارشناسی در یک رشته تحصیلی تخصص محسوب می‌شد ولی الآن جزو نیازهای عادی برای یک کار محسوب می‌شود. پس اگر بخواهیم در کاری متخصص شویم باید زمان بیشتری بگذاریم.

البته خدا را شکر به دست آوردن تخصص در کسب و کار، حتی ورزش و موسیقی، مثل روش تحصیلات نیست که هر مرحله فقط باید ترم‌های مشخص بیشتری بگذارید و قبول شوید تا به مدرک بالاتر برسید و هیچ راه میانبر قابل قبول و مجازی نداشته باشد. دو نفر با استعداد و پشتکار متفاوت در راه به دست آوردن مدرک تحصیلی هر دو زمان تقریباً یکسانی را می‌گذرانند و این خوب نیست. در دنیای واقعی فردی که در دنیای درون و دنیای بیرونش تمرین و تلاش و تمرکز بیشتری دارد و از شتاب‌دهنده‌های مسیر گذار موفقیت استفاده می‌کند به موفقیت‌های به مراتب بیشتری می‌رسد. فرض کنید افزایش درآمد هم مثل افزایش تحصیلات پله پله و آرام و بدون تغییر شیوه حرکت و مسیر بود. در آن موقع فردی مثل زاکربرگ یا جف بزوس هزاران سال باید ادامه کسب درآمد می‌دادند.



متأسفانه ما گاهی تفکر سبک رشد تحصیلی را در رشد کسب و کار و زندگی دخیل می‌کنیم که این کار اشتباهی است. به نظر من باید سیستم آموزش هم اصلاح شود تا افرادی که واقعاً توانایی‌اش را دارند سریع‌تر مسیر گذار تحصیلات را عبور کنند. و بتوانند از "نعمت فرصت" برای موفقیت‌های بیشتر استفاده کنند.

یکی از ارزش‌هایی که الآن شاید بسیاری از افراد از آن غافل هستند، استفاده از "نعمت فرصت" های موجود در زندگی روزمره است، بسیاری از افراد موفق زمان زیادی را برای تماشای تلویزیون نمی‌گذارند، اخبار را مکرراً پیگیر نمی‌شوند، در کار اطرافیان خودشان فضولی نمی‌کنند. آن‌ها تمرکزشان را بر روی هدفی که عاشقش هستند می‌گذارند و از فرصت‌های محدود در طول روز برای کسب تخصص و عمیق‌تر شدن استفاده می‌کنند. یکی از توجیهاتی که شاید موجه به نظر بیاید این است که فلان فرد موفق در

کودکی از "نعمت فرصت" خوبی برخوردار بوده و استفاده کرده، به همین دلیل موفق شده است. اما من از کودکی به سختی مشغول کار بودم یا فرصت بودن با افراد موفق را نداشتم. پس نمی‌توانم موفق شود. این جملات منطقی به نظر می‌رسد اما خوب نتیجه‌ی مثبتی هم ایجاد نمی‌کند. اگر به جای این توضیحات و توجیهات تصمیم بگیریم از "نعمت فرصت" های کوچک زندگی مان استفاده بکنیم و برای به‌روزتر شدن و سریع‌تر رسیدن به سطح تخصصی از شتاب‌دهنده‌های بیرونی و درونی استفاده کنیم، رسیدن به موفقیت در زندگی مان راحت‌تر و قابل انجام‌تر به نظر می‌رسد.



نکته بسیار مهم دیگری که لازم می‌دانم بگویم این است: اگر شما در شرایط مالی، مکانی، زمانی و خانوادگی مناسبی هستید که برای شما "نعمت فرصت" محسوب می‌شود. (مثل: ساعات کم کار، کار سبک با زمان آزاد، هزینه و استاد خوب برای آموزش کار مورد علاقه‌تان، آشنایان و اطرافیان خوب، اراده قوی، استعدادی خوب). حتماً از آن استفاده کنید، شاید فرصت همیشه باشد ولی ما همیشه شرایط مناسب را نداشته باشیم.

کار امروز را به فردا نیندازید، هر لحظه که می‌توانید از نعمت فرصت‌های موجود و یا نعمت فرصت‌های ساخته شده استفاده کنید.

شاید فرصت همیشه باشد ولی ما همیشه شرایط مناسب را نداشته باشیم.

www.kheradmandan.com

مقاله شماره ۸- فرمول مسلم پولدار شدن و فرمول مسلم ثروتمند شدن؟

فرمول مسلم پولدار شدن و فرمول مسلم ثروتمند شدن

$$\text{Money} = X + ???$$

(لطفاً این مقاله را بیشتر از یک بار بخوانید به احتمال زیاد در اولین بار کمی گنگ به نظر برسد)

شاید عنوان مقاله کمی گنگ به نظر برسد، "یعنی چه که ثروتمندی و پولداری را طوری نوشته‌ام که انگار متفاوت هستند؟" واقعیت این است که ثروتمندی از پولداری متفاوت است. در موضوع "ثروت حلال با شکوه است" راجع به تفاوت ثروتمندان و پولداران صحبت کردم و در جاهای مختلف هم راجع به این موضوع صحبت‌های زیادی را انجام داده‌ام. یکی از مهم‌ترین تفاوت در این است که هر فرد ثروتمندی پولدار است، ولی هر فرد پولداری ثروتمند نیست. ثروتمند امیر بر پول خویش است و پولدار در بسیاری از مواقع اسیر پولش، البته موضوع مهم در ثروتمند شدن این است که باید به سمت مرحله پولدار شدن بروید و از آن مرحله عبور کنید، یعنی در آن متوقف نشوید.

در این مقاله می‌خواهم به زبانی بسیار ساده راجع به اصل مهم و مسلم پولدار شدن صحبت بکنم. این که هر کس با چه مقدار از پول، پولدار یا ثروتمند محسوب می‌شود یک صحبت نسبی و سلیقه‌ای است. بسیاری از افراد کارهایی را برای پولدار شدن انجام می‌دهند ولی، نتایج را با مقیاس‌های واضح و مشخص پولداری مقایسه نمی‌کنند و بعد از مدتی گلایه آن‌ها این است که چرا وضع اقتصادی‌شان خوب نیست و پولدار نشده‌اند، باینکه خیلی تلاش کرده‌اند و حتی انسانی کوشا و دقیق و درستکار بوده‌اند. بگذارید چند توضیح ساده بگویم که شاید عصاره بسیاری از مقالات و روش‌های رسیدن به ثروت است.

اصل اول پولدار شدن این است که:

"فرد زمانی پولدار می‌شود که بتواند پول را روی پول انباشته کند."

خردمندان موفقیت



www.kheradmandan.com

یعنی تا زمانی که فرد درآمدی بیشتر از هزینه‌هایش داشته باشد و آن‌ها را بر روی هم اضافه کند، پولدار است و پولدار خواهد ماند. البته بسیاری از افراد شاید پولی به دستشان برسد ولی همیشه نتوانند آن را نگه‌دارند در این صورت اصل دوم مطرح می‌شود.

اصل دوم پولدار شدن این است که:

"فرد زمانی پولدار می‌شود که بتواند سیستمی با چرخه مثبت درآمد ایجاد."



یعنی سود خالص سیستم پول سازی اش بیشتر از هزینه های نگهداری، توسعه و به روز رسانی باشد. و کسب و کارش را به گونه ای راه اندازی بکند که در مقابل هزینه هایی که برای درآمد کردن و چرخاندن سیستم اش خرج می کند، نرخ سود و یا بازگشت سرمایه پیوسته و مثبتی را ارائه بدهد.

به طور کلی ما زمانی پولدار می شویم که انباشت پول پیوسته داشته باشیم و درآمدمان بیشتر از هزینه هایمان باشد و یا اینکه هزینه مان کمتر از درآمد باشد.

موضوعی بنیادی تر وجود دارد، در بسیاری از مواقع وقتی فردی می پرسد که چگونه پولدار شوم؟ جواب ساده ی "با انباشت پول می توانی ثروتمند شوی" او را قانع نخواهد کرد. این پاسخ در عین سادگی درست ترین پاسخ است! اما منظور فرد به احتمال زیاد این است که "با چه روشی می توانم پول به دست بیاورم؟"

پس اگر بخواهیم موضوع را بهتر بررسی کنیم باید جواب این سؤال را بدهیم که:

"با چه روشی می توانم پول به دست بیاورم؟"

برای پاسخ به این سؤال باید بدانیم، روش عرف پول درآوردن چیست؟ فرمول مسلم برای پول درآوردن این است:

"باید در مسیر به دست آوردن پول باشید."



یعنی خدمت یا کالایی ارائه بدهید که افراد در قبال آن حاضر به پرداخت پول باشند. در موارد استثنایی می شود شرایطی را ایجاد کرد یا در شرایطی قرار گرفت که پول به دست شما برسد. فرضاً اگر شهروند یک کشور باشید که دولت ماهیانه مبلغی به افراد کشور می دهند، یا به شما ارث قابل توجهی برسد، باینکه شما عملی انجام نداده اید ولی شرایط طوری است که پولی به دست شما می رسد. (البته این موارد استثنا هستند و در بسیاری از مواقع دائمی یا به حد کافی نیستند و عامل پولدار شدن هم بشوند عامل پولدار ماندن نمی شوند).

روش مسلم به دست آوردن پول پیوسته این است که درازای خدمت یا ارائه کالایی به صورت پیوسته اتفاق بیفتد. این یک موضوع ثابت است، و ربطی به درست یا غلط بودن خدمت یا کالای ارائه شده ندارد. به عنوان مثال، گرفتن پول از اجاره دادن پول یا به عنوان سپرده در بانک قرار دادن آن هم، نوعی ارائه خدمت یا کالا است. بسیاری از افراد همین موضوع ساده را در نظر نمی گیرند و در اکثر کارهایی که انجام می دهند توجه نمی کنند که آیا این کار و تلاششان منجر به دریافت پول بیشتر از هزینه ها خواهد شد یا نه؟

بسیاری از افراد برای غریبه یا آشنا هزاران کار انجام می دهند و مبلغی دریافت نمی کنند یا این که مبلغ مناسب با آن کار را دریافت نمی کنند، هیچ موقع توجه نمی کنند که کل هزینه هایی که برای تولید و ارائه یا فروش خدمت و کالای خود می گذارند، بیشتر یا هم تراز با پولی است که به دست می آورند. خب وقتی برآیند درآمد در بلندمدت و پیوسته صفر یا منفی است، یعنی درآمد نداریم و بدون درآمد هم انباشت پولی صورت نمی گیرد که در نهایت منجر به پولداری شود!

بسیاری از افراد به سختی تلاش می کنند و کار می کنند، حقوق می گیرند و در اواسط ماه کم می آورند و زندگی شان را تا آخر ماه به سختی سپری می کنند و در آخر از لحاظ مالی صفر می شوند تا اینکه پول دوباره شارژ می شود و برنامه ماه بعد هم همین طور است، یا افرادی که به ازای هر کاری دستمزدی می گیرند و تا اتمام آن کار و کسب درآمد از کار بعدی با این دستمزد گذران زندگی می کنند، یا تمام و کمال آن را خرج می کنند. این ها هم از لحاظ مالی برآیندشان صفر است و با جمع شدن صفرها یا منفی ها هیچ موقع انباشت پول نخواهیم داشت.

موضوع دیگری که باعث فراموشی این اصل می شود، مطلبی است که در نظر افراد به شانس تعبیر می شود، یک نفر در قرعه کشی یا به طریقی عجیب پولی به دست می آورد. آن هم یک بار در عمرش، ولی متأسفانه بسیاری از افراد را به این امید که باید شانس داشت، از راه درآمد از طریق ارائه خدمت یا کالا و دریافت پول منحرف می شود. این اتفاق استثنایی و با احتمال نزدیک به صفر (طبق یک آمار میزان برنده شدن در قرعه کشی ها به مبلغ مناسب و چشمگیر، میانگین یک به یک میلیون نفر در سال است) باعث می شود خیلی ها به امید آن بنشینند و عمرشان را تلف کنند یا اینکه معتقد شوند برای پولدار شدن باید شانس داشت. درحالی که برای پولدار شدن باید خدمت یا کالایی را پیوسته و با سود مشخص فروخت و باید سیستمی داشت که پول به دست آمده را انباشته کند و حتی بتواند رشد بدهد. این فرایند باید پیوسته باشد نه موردی و یک در امیلیون.



به نظر من دو موضوع به دست آوردن پول بیشتر از هزینه ها درازای ارائه خدمت یا کالا، و انباشت آن پول ها به صورت متناوب و پیوسته، فرمول مسلم پولداری است. اما وقتی همین تعریف مشخص از نحوه پولدار شدن مورد توجه انسان ها قرار می گیرد، پیچیده،

سخت و گاهی توهمی می‌شود. و فرد مسائل فیزیکی و متافیزیکی را اضافه می‌کند و در بسیاری از مواقع کار را چنان سخت و بغرنج می‌کند که انگار برای پول در آوردن نیاز به هزاران مراسم و تمرین عجیب و غریب است. با توجه به شخصیت انسان‌ها دو مشکل در استفاده از این فرمول وجود دارد. اولی اینکه فرد باید در همین فرمول یک چهارچوب معلوم و مجهول داشته باشد که پیدا کردن جواب برخی از مجهولات کار سختی است. قضیه معلوم این است که پولدار شدن نیاز به ۱- انباشت پول ۲- ارائه کالا یا خدمت دارد. که هر دو باید پیوسته باشند و اگر سیستمی هم بشوند عالی است.

اما مجهول‌ها در پولدار شدن این‌ها هستند:

- ۱- چه کالا یا خدمتی باید ارائه شود که مشتری داشته باشد؟
- ۲- چگونه باید ارائه شود؟
- ۳- به چه قیمت و به چه کیفیتی باید باشد؟
- ۴- برخورد و شخصیت خود فرد در مقابل کار باید چگونه باشد؟
- ۵- فرد در اتفاقات متفاوت پیش رویش چه تصمیماتی بگیرد که به صورت پیوسته و تراز مثبت بالا، پول انباشته کند؟
- ۶- فرد چگونه ارائه کالا و خدمتش را سیستمی و در سطح گسترده بکند بدون اینکه به دردسر فروان و هزینه بیش از درآمد بیفتد؟
- ۷- تصمیمات اقتصادی فرد در اکثر مواقع چه روالی را باید داشته باشد تا نتیجه‌اش درآمد بیشتر باشد.
- ۸- چگونه درآمد را انباشته کند و در چه مسیری از این درآمد استفاده کند که آن پول هم برایش درآمدزایی داشته باشد.
- ۹- مهم‌تر از همه باید چه اعتقادات و چه روش درآمدی داشته باشد که در نهایت پولداری منجر به آرامش ذهنی و ثروتمند شدن بشود؟

و....

مشکل دوم اینکه در جزئیات، مجهولات بیشتر از معلومات هستند و در ضمن هرکس عینک مخصوص خود را دارد و برای حل این مجهول‌ها روش‌هایی را در نظر می‌گیرد. در بسیاری از این موارد فرد نمی‌داند که مجهولی وجود دارد و یا اینکه راه‌حلش ضعیف و یا بسیار ضعیف است (مثل ساخت یک دیوار بلند و عریض فقط با آجرهای یک سانتیمتر مربعی)

با توجه به اینکه خود فرمول مسلم پولداری ساده است، ولی جزئیات آن بسیار پیچیده و به اصطلاح ریاضی دانان چند متغیره است، افراد به صورت ناخودآگاه طبق راه حل مسائل چند متغیره عمل می کنند و از روش های نادیده گیری و حذف برخی مجهول ها و جایگزینی برخی اثبات های قبلی استفاده می کنند تا بتوانند جزئیات این فرمول را ساده تر بکنند و در چارچوب ذهنی خود بیاورند. به همین دلیل در این مرحله است که حتی افرادی که فرمول مسلم پولدار شدن را می دانند، با ذهنیت های قبلی و یا حذف یک سری از مجهول ها، جزئیات فرمول را کامل می کنند و در نتیجه کالا و خدمتی که ارائه می دهند پیوسته و پول ساز نمی شود و یا اینکه انباشت ها و سرمایه گذاری ها مؤثر و خوب نیستند و در درازمدت نتیجه مثبتی را حاصل نمی کنند.



چند خطای مشخص در فرایند پولدار شدن اتفاق می افتد:

اولی اینکه فرد مجهول های تأثیر گذار را درک یا پیدا نمی کند و برای آن ها راه حل مناسب ارائه نمی دهد.
دومی اینکه عوامل بیرونی و خارج از کنترل را بسیار بزرگ و عظیم می بیند.
سومی اینکه با جایگزینی مجهولات با معلوم های درون ذهنش و یا ساده سازی آن ها دچار خطای بزرگی می شود.
اگر از دو موضوع اول به سادگی بگذریم از موضوع سوم نمی شود به سادگی گذشت. بسیاری از افراد ذهنشان را با قطعات ساده و ثابتی پر کرده اند و با آن چارچوب به همه ی اتفاقات نگاه می کنند، غافل از اینکه شاید اشتباه باشد.
برخی از مسائل را به برخی موارد دیگر ارتباط می دهد که اصلاً باهم مرتبط نیستند، یا اینکه ارتباط و همپوشانی شان بسیار ضعیف است و البته چون نوع استدلال، خوشایند فرد است و یا حتی ریشه تاریخی و قدیمی در اطرافیان فرد دارد از آن بسیار استفاده می کند.

مثلاً فردی معتقد بود برای به دست آوردن پول باید مقداری مال حرام قاطی آن می کرد و می گفت پدرم در موقع کاشت گندم مقداری از گندم همسایه را می دزدید!

در بسیاری از موضوعات این نوع ارتباط بی ربط، برای اکثر ما واقعاً اتفاق می افتد، ولی به این وضوح نیست. وقتی فردی صبح بیرون می آید و می گوید فلان همسایه را دیدم کاسبی بازارم خوب یا بد می شود، کلاً حرفی بی معنی است. ولی خب چون خوشایند فرد است، می تواند هزاران موضوع و مطلب تاریخی مرتبط و یا مثالی از کشورهای دیگر بیاورد.

مقاله شماره ۹ - "مهم ترین خصلت های مشترک افراد ثروتمند"



"مهم ترین خصلت های مشترک افراد ثروتمند"

www.kheradmandan.com

صحبت‌ها و مقالات مؤسس پاناسونیک آقای ماتسوشیتا را می‌خواندم، باورها و نظراتش را می‌شد از بین خطوط و کلامش فهمید باورهای جالبی داشت، بعضی از عقایدی که در آن مطالب پیدا کردم در جاهای دیگر هم دیده بودم. به عنوان مثال زمانی که با کارآفرینان موفق در شهر خودمان و شهرهای دیگر صحبت می‌کردم تقریباً جملاتشان شبیه صحبت‌های او بود، صحبت‌های یک فروشنده موفق را گوش می‌دادم و وقتی نظراتش را در مورد کار فروش و لذت‌های ناشی از آن می‌شنیدم باز این باورها خود را نشان می‌دادند، (کار فروشی که با نام فروشندگی و ویزیتوری می‌شناسند و اکثراً فکر می‌کنند کاری بسیار ضعیف و سطح پایین است !!!) حتی صحبت ورزشکاران معروف را هم می‌خواندم و می‌شنیدم باز چندین عقیده و باور مشترک بین همه‌ی این افراد دیده می‌شد. انگار افرادی که توانسته بودند به مراحل و مدارج بالای درآمد و ثروت در کسب و کارشان برسند، دیدگاه‌هایی شبیه به هم در مورد کار و خودشان داشتند باینکه شرایط کاری و زندگی آن‌ها باهم خیلی اختلاف داشت.

تصمیم گرفتم مهم‌ترین باورهایی که این افراد در زندگی کاریشان دارند را در اینجا بنویسم و از شما دوست عزیز می‌خواهم روی آن‌ها فکر کنید و اگر نکته‌ای برای بهبود این مطالب دارید در همین صفحه بنویسید:



اولین دیدگاه مشترک در همه آنها این بود:

آنها خودشان را فردی ارزشمند و باعزت نفس می دانستند، آنها شغل های متفاوت، درآمد، ملیت و خصوصیات متفاوتی داشتند ولی در این دیدگاه مشترک بودند هر کدام به نحوی در درونشان خود را فردی مفید، مهم و تأثیرگذار می دیدند، خود را خلاق، مدیر و تلاشگر می دانستند و معتقد بودند لیاقت جایی که هستند و چیزهایی که به دست آورده اند را دارند. آنها واقعاً از اختیاری که در کارشان داشتند راضی بودند سعی می کردند با استفاده از آن بهترین کارایی و اثربخشی را داشته باشند.

دومین دیدگاه مشترک در همه آنها این بود:

آنها کارشان را ارزشمند می دانستند و برای انجام آن عاشقانه تلاش می کردند و در تعریف کارشان کلمات مناسب و مثبت و قدرتمندی را بیان می کردند، اصلاً نوع کار مهم نبود، مهم عشق و علاقه ای بود که به کارشان داشتند، با فردی صحبت می کردم او کارش بازیافت پلاستیک و مواد پلیمری بود، کاری که بعضاً تمیز هم به نظر نمی رسید، ولی او معتقد بود که با کارش باعث تمیزی جامعه و محیط زیست می شود و باید به خاطر این کار از او تقدیر هم شود، همه افراد ثروت ساز به کارشان از جنبه ای نگاه می کنند که به آنها حس غرور و رضایت بدهد و هر سرمایه یا پولی به دستشان بیاید را، دوست دارند در آن کار سرمایه گذاری کنند، آنها اگر تاجر باشند تجارت را، اگر مدرس باشند تدریس را و اگر ورزشکار باشند ورزش را ارزشمندترین کار می دانند و دلایل محکم، قوی و جذابی را برای این کار دارند.

سومین دیدگاه مشترک در همه آنها این بود:

آنها تمام تلاششان را می کردند که کارشان را با بهترین کیفیت و کمیت انجام بدهند، خود را واقعاً مسلط به کار و توانمند می دیدند. زاویه دیدشان نسبت به جهان از جنبه کاری بود که انجام می دادند. آنها عاشقانه، با دقت، باظرافت و استادانه کارشان را انجام می دهند. در بسیاری از مواقع دیده ام که حتی اگر مشتری حواسش هم نباشد آنها کار درست و اصولی را انجام می دهند. مدیری داشتم که یک روز ما را جمع کرد و گفت: "سعی کنید در محصول تولیدی، حتی چند گرم کمتر از حد قانونی تولید نکنید."

چهارمین دیدگاه مشترک در همه آنها این بود:

تمرکز بر روی کار و دوری از افراد و ابزاری که موجب حواس پرتی می شود یکی از خصلت های بارز آنهاست. بسیاری از این افراد چون به کارشان عشق می ورزند و از آن لذت می برند، چنان سرگرم کار می شوند که گذر زمان را هم فراموش می کنند، صبح زود به عشق آن بیدار می شوند و شب دیروقت به خواب می روند، افراد دیگر شاید آنها را طماع و یا بیچاره ببینند، غافل از اینکه

این افراد مشغول کار و زندگی ای هستند که از آن لذت می‌برند و عاشقانه دوستش دارند. چه کسی از پرداختن به کاری که واقعاً عاشق آن است سیر می‌شود؟ بعد از عبادت و اعتراف به بندگی خدا چه کاری بهتر از کسب روزی حلال و خدمت به خلق خدا است؟



پنجمین دیدگاه مشترک در همه آن‌ها این بود:

آن‌ها باور نداشتند که اوضاع و شرایط آن قدر سخت می‌شود که این‌ها درمانده شوند، همیشه راه‌حل‌هایی دارند یا امیدوارند که پیدا کنند. آن‌ها به گیر کردن در گِل معتقد نیستند. هر کدامشان به نوعی پاسخ می‌دهند، اما نتیجه اصلی این است که همه آن‌ها امید به موفقیت دارند، و انتظار ورود اتفاقات و افراد بهتر به زندگی‌شان را می‌کشند.



مقاله شماره ۱۰- آیا خداوند دوست دارد که ما ثروتمندتر شویم؟



یکی از سؤالاتی که گهگاه ذهن ما را مشغول می‌کند این است که آیا خداوند تمایل دارد که ما ثروتمند شویم؟ یا اینکه اجازه می‌دهد ما ثروتمند شویم؟ اگر جواب بله است، چه دلایلی برای اثباتش داریم؟ و مهم‌تر از همه اینکه خودمان دوست داریم ثروتمند شویم و اگر خداوند هم دوست دارد ما ثروتمند شویم، پس چرا این اتفاق برای ما نمی‌افتد؟ این مقاله جواب خوبی به این سؤالات می‌دهد.

با توجه به رشد ثروت جهان که هرروز شاهد آن هستیم، با کمی دقت می‌شود فهمید، قاعده کلی جهان این است که هرروز ثروتمندتر از قبل شود و میزان دارایی‌ها و امکانات افزایش یابد و این قاعده را خداوند در سیستم جهان قرار داده است. در بسیاری از مواقع ما این قاعده کلی را برای جهان و کشورها قبول داریم ولی در حالت جزئی و مخصوص به خودمان پذیرش این موضوع برایمان سخت‌تر می‌شود. خیلی از گفتگوهای ذهنی ما شامل موارد بازدارنده و مخالف ثروتمند شدن برای خودمان است.

با خودمان می‌گوییم؛ "شاید به صلاحم نباشد" یا "شاید خدا به من ثروت بدهد مایه امتحان و بدبختی‌ام باشد" یا "فقر بارزش‌تر از ثروت است" یا "خدا اجازه می‌دهد اما من توانایی ثروتمند شدن را ندارم".

به نظر من همه این جملات غلط است! اکثر این جملات و جملاتی شبیه به این توضیح مناسبی برای ثروتمند نشدن نیست بلکه توجیهی برای آرام کردن درونمان است. ما اکثر عقایدمان را دریافت می‌کنیم و برای به دست آوردن آن‌ها و انتخاب آن‌ها وقت نمی‌گذاریم و دلیل اصلی این صحبت‌ها این است که وقتی چند سؤال عمیق و ریشه‌ای راجع به عقایدمان پرسیده می‌شود در جوابش می‌مانیم. "توجیه ساده‌ترین راه است ولی توضیح راه منطقی‌تری است که بر پایه استدلال‌های قوی‌تر است".

در این مقاله قصد دارم راجع به این موضوع که خداوند دوست دارد ما ثروتمندتر شویم، توضیحاتی ارائه بدهم. پیشنهاد می‌کنم اگر شما هم توضیحی دارید در قسمت نظرات، آن را بفرمایید. برای اینکه اثبات کنم خداوند دوست دارد ما ثروتمند شویم ابتدا باید بدانیم:

آیا ثروت و مال موضوعات خوبی هستند؟

در سوره نوح آیه ۱۲ در خصوصیات خداوند داریم:

وَيُؤْتِيكُم بِأَمْوَالٍ مِّن بَنِينٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا

«و شما را امداد نماید به اموال و فرزندان، و برایتان باغ‌هایی قرارداد و برایتان نهرها قرارداد»

در این آیه خداوند می گوید با اموال و اولاد مددتان کردیم، یعنی اموال وسیله کمک خداوند هستند، خداوند در بسیاری از آیاتش مثل همین آیه اموال را قبل از اولاد آورده و آن را ارزشمند شمرده است. در سوره کهف آیه ۴۶ خداوند فرموده است:

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا

مال و فرزندان، زیور زندگی دنیایند و نیکی های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگار بهتر و از نظر آرزومندی (نیز) بهتر است.

موضوع مهمی که در این آیه وجود دارد این است که برای باقیات بیشتر از مال استفاده می کنند و برای صالحات بیشتر کلمه اولاد صالح می آید. در این آیه خداوند می گوید مال و فرزندان زیبایی دنیا هستند که اگر از آن ها بتوانید برای آخرتتان باقیات و صالحاتی ارائه بدهید ارزشمندتر است و با این کار نعمت ثروت و فرزندان را به بهتر از آن تبدیل کرده اید و حتی آرزو و نیت این کار را داشتن هم خوب است. در هر صورت ما موجودی تک بعدی و زمینی نیستیم. داشتن ثروت، نعمت این دنیا است و استفاده صحیح از آن و تبدیلیش به ثروتی ماندگارتر بسیار ارزشمندتر است. دعای معروف آیه ۲۰۱ سوره بقره که آیه معروف در قنوت نماز نیز است، نکته بسیار مهمی را یادآوری می کند و می گوید: هم نعمت دنیا مهم است و هم نعمت آخرت!

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

و از آنان کسی می گوید: «پروردگار ما! در این دنیا ما را (زندگی) نیکی بده، و در آخرت (نیز زندگی) نیکی ده و ما را از عذاب آتش نگاه دار.»

داشتن مال یکی از نعمت های خداوند است که موجب خیر در دنیا و آخرت می شود، مال زینت است و خداوند محروم کردن زینت ها برای خودمان را تأیید نمی کند. و در سوره اعراف آیه ۳۲ این موضوع را ذکر می کند:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ

قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

(ای پیامبر!) بگو: چه کسی حرام گردانیده؟ زیورهای خدایی را که برای بندگان پدید آورده و (نیز) روزی های پاکیزه را؟

بگو: «این (نعمت)ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند، درحالی که روز قیامت ویژه‌ی آنان هست.» این گونه آیات را برای گروهی که می‌دانند جداسازی و روشن می‌کنیم.

در این آیه در کنار این که خداوند می‌فرماید ثروت و نعمت چیز خوبی است می‌گوید، پاکیزه‌ترین روزی‌ها برای مؤمنان هستند و این نکته بسیار مهم را می‌شود برداشت کرد که ثروت حلال و پاک باشکوه است چون خداوند از آن علاوه بر نعمت دنیا به عنوان نعمت آخرت هم نام می‌برد.

یعنی "اگر به خداوند ایمان داشته باشیم شایسته تر است که ثروتمند هم باشیم." اکنون که اثبات کردم ثروت و زینت دنیا ارزشمند است، باید به سؤال دوم جواب بدهم:

آیا دنبال ثروت بودن و افزودن مال و اموال کار خوبی است؟

جواب این سؤال نیز "بله" است در جستجوی مال و ثروت بودن کاری بسیار عالی و پسندیده است و یکی از پاداش‌های خداوند همین مال و ثروت است. یکی از نعمت‌هایی که خداوند به بندگانش وعده می‌دهد اضافه شدن ثروت و داشتن آرامش در زندگی مادی است. خداوند در سوره بقره آیه ۲۶۱ می‌فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

مَثَل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند دانه‌ای است که هفت خوشه رویانید، (که) در هر خوشه صد دانه است (هفت صد برابر می‌دهد)؛ و خدا چند برابر می‌کند (اموال را) برای هر کسی که در مشیت خدا باشد. و خدا وسعت دهنده (نعمت و ثروت) داناست.



راجع به موضوع انفاق در یک مقاله دیگر صحبت می کنم و آنجا توضیحی خواهم داد. آن موقع است که برای بسیاری از افراد مشخص می شود که چرا باوجود بخشش و انفاقی که کرده اند پاسخ مالی نگرفته اند. اما در اینجا راجع به موضوع دیگری می خواهم صحبت کنم.

خداوند می گوید، کسی که انفاق می کند هفت صد برابر آن مالی که انفاق کرده است را (البته با رعایت شرایط انفاق) دریافت می کند. و طبق گفته مفسران این عدد هفت صد بیشتر معنی خیلی زیاد را می دهد تا اینکه معنی دقیقاً هفت صد برابر را بدهد در ضمن خداوند قانونی کلی را بیان می کند و می گوید: "و خدا **چند برابر می کند** (اموال را) برای **هر کسی** که در مشیت خدا باشد." یعنی اختصاص ثروت و زیاد شدن مال برای همه بندگان خدا ممکن است به شرطی که در مشیت خداوند قرار داشته باشد و این قانون توضیح بسیار زیادی دارد. نتیجه ای که در حالت کلی می گیریم این است که خداوند دوست دارد افرادی را انعام بدهند تا آن ها را ثروتمندتر کند. پس هم ثروت خوب است و ثروتمندتر شدن کار خوبی است.

در سوره فاطر آیه ۲۹ خداوند می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ

همانا کسانی که کتاب خدا را می‌خوانند و نماز بر پا داشتند و از آنچه برایشان روزی داده‌ایم نهان و آشکارا انفاق می‌کنند، (اینان) امید به تجارتی بسته‌اند که هرگز زیان ندارد.

خداوند در آخر آیه می‌گوید این افراد امید به تجارتی دارند که هرگز زیان ندارد. مفهوم کلمه تجارتی که هرگز زیان ندارد، چیست؟ تجارت در لغت به معنای خرید و فروش و نیز خریدن کالا به انگیزه فروختن آن با بهای بیشتر، همچنین به کارگیری سرمایه به منظور سود بردن، آمده است. همه ما دوست داریم که اگر تجارتی کردیم سود بکنیم و خداوند هم به صورت قطعی از کلمه "لن" در این آیه استفاده کرده یعنی این کارها مثل تجارتی است که به هیچ عنوان ضرر ندارد. با این نوع نگاه می‌شود فهمید که خداوند هم انجام تجارتی که هرگز ضرر نمی‌کند را امتیاز می‌داند و به عنوان مثالی برای توجیه کارهای مؤمنان آورده است. و تجارتی که هرگز ضرر ندارد دیر یا زود باعث ثروتمندتر شدن می‌شود.

در ادامه چهار آیه از قرآن می‌آورم و جواب سؤال را به صورت چکیده‌ای از آن‌ها بیان می‌کنم:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (بقره: ۲۴۵)

کیست آن کس که به خدا وام نیکویی دهد، پس خدا آن مال را برای او چندین برابر بیفزاید؟ و خدا محدودیت و گشایش پدید می‌آورد؛ و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (الحديد: ۱۱)

کیست آن کس که به خدا وام نیکویی دهد پس خدا آن مال را برای او بیفزاید و پاداش پر کرامت از آن خداست.

إِنَّ الْمُصْذِقِينَ وَالْمُصْذِقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (الحديد: ۱۸)

بی گمان، مردان و زنان صدقه‌دهنده و کسانی که به خدا وامی نیکو داده‌اند، خدا آن مال را برای آن‌ها بیفزاید و برایشان پاداشی با کرامت است.

إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (التغابن: ۱۷)

اگر خدا را وامی نیکو دهید، آن را برایتان افزون می‌گرداند و برای شما می‌پوشاند. و خدا بسی شکرگزار بسیار بردبار است.

در همه این آیات خداوند می‌فرماید هر کس به خداوند قرض الحسنه بدهد، از آنجایی که خداوند غنی است چندین برابر آن قرض را به او برمی‌گرداند. یعنی اینکه چند برابر شدن مال و قرض الحسنه از نعمت‌های خداست. البته حیفم می‌آید این را نگویم: "خداوند آن قدر عالی و خوب است که در قبال قرض الحسنه‌ای که سودش به ما می‌رسد تشکر هم می‌کند." ببینید قرض الحسنه چه کاری است که خداوند با آن عظمتش از فرد تشکر می‌کند!!

پس در جواب کلی این سؤال به این نتیجه می‌رسیم که: "افزایش مال و ثروت اتفاق خوبی است و جزو نعمت‌های خداوند است. و خداوند دوست دارد که ما در زندگی دنیا ثروتمندتر بشویم."



خداوند بخشش بی‌انتهاست، در مقابل نعمتی که می‌دهد تمایل به گرفتن مالی از ما ندارد، برخلاف تصور ما که احساس می‌کنیم، بخشش و انفاق یا وجوه شرعی مثل زکات، خمس و صدقه را کم شدن اموالمان به خاطر خدا می‌دانیم. هدف از این بخشش و پرداخت‌ها رشد مالی ماست که در مقاله‌ای راجع به انفاق و بخشش به آن موضوع خواهیم پرداخت. غنی‌تر شدن و مصداق مادی آن یعنی ثروتمند شدن یکی از نعمت‌های خدا برای پیامبر و همه افراد است:

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى ﴿الضحی: ۸﴾

(ای پیامبر) و خدا تو را نیازمند یافت، پس بی‌نیاز گردانید.

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى ﴿النجم: ۴۸﴾

و هم خداست که (شمارا) بی‌نیاز کرد و کفایت بخشید

قبل از نتیجه کلی، یک موضوع را باید بگویم و آن را در سومین سؤال پاسخ می‌دهم:

اگر ثروتمند شدن خوب است پس چرا خداوند دوست داشتن مال را محکوم می‌کند؟

در آیاتی مثل آیه‌های زیر خداوند راجع به کسانی که اموالشان را خیلی دوست دارند به تندی صحبت می‌کند:

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿الفجر: ۲۰﴾

و مال را دوست می‌دارید، دوست‌داشتنی بسیار شدید.

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿الهمزة: ۲﴾

آن کس که مالی گردآورد و برشمردش.

وَمَا أَمْوَالُكُمُ وَلَا أَوْلَادُكُمُ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمُ عِندَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا

عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ ﴿سبا: ۳۷﴾

و اموال و فرزندان چیز نیستند که شمارا به پیشگاه ما نزدیک گردانند، مگر کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد. پس برای آنان چند برابر آنچه انجام داده‌اند پاداشی است و حال آنکه آنان در غرفه‌ها (شان) در امان‌اند.

این آیه‌ها در ظاهر دوست داشتن ثروت و اثربخشی ثروت را محکوم می‌کنند، اما با کمی دقت و مطالعه آیات قبلی و بعدی می‌شود فهمید که تا زمانی که اسیر پول نشدی و دچار شرک به خدا با پول دوستی نشدی ثروتمند شدن هیچ عیبی ندارد.

مال و ثروت یک وسیله است نه هدف، و استفاده از این وسیله و ایمان فرد استفاده‌کننده از ثروت، شرط مهمی در داشتن ثروت پربرکت است. فردی که ایمان به خدا دارد مال و ثروت برایش نعمت است و هرچقدر زیادتر باشد برای او نعمت بیشتری است و فردی که کافر است مال و اولاد برای او کمکی محسوب نمی‌شود. او نگهبان پول است و پول امیر قلب این فرد.

اگر ما احساس کنیم اموال و اولاد برای ما بد است ناخودآگاه خودمان را وارد سیاهی لشکر کفر کرده‌ایم. به‌شخصه من دوست دارم جزو سیاهی لشکر مؤمنان باشم. گروهی که اموال برایشان نعمت است و خرج یا پس‌انداز آن و مدیریت در خرج آن، همه و همه موجب افزایش ثروتشان می‌شود. نکته بسیار مهمی در برخورد با مال و ثروت وجود دارد: **"شما تا زمانی که بر اموالتان امیر هستید و اختیار خرج آن‌ها را دارید، در صورت نیاز می‌توانید ببخشید، یا برای لذتی و یا کمکی و ثوابی خرج کنید لایق آن خواهید بود"** و روزی که اسیر مال شوید در مسیر کفر قدم گذاشته‌اید و این اموال هرچقدر کم یا زیاد باشد نفعی برای شما ندارند.



باور دارم ما در مقابل ثروت دو وظیفه داریم؛ یکی اینکه سعی کنیم با درآمد حلال ثروتمندتر شویم و این کار را خداوند هم دوست دارد و دومی اینکه سعی کنیم بر ثروت و اموالمان امیر باشیم و اسیر و بنده آنها نشویم. ما تنها و تنها اجازه داریم بندگی خداوند را بپذیریم و بندگی هیچ فرد یا هیچ وسیله دیگری را نکنیم، حالا این فرد رئیس ما، کارفرما، فرزند، همسر یا هر فرد دیگر و یا هر وسیله‌ای مثل پول، خانه، ماشین یا موارد دیگر باشد. (البته گفتن این جملات در کلام و زبان راحت است ولی در عمل سخت است، چون در مقابل هر اتفاق کوچکی که ما کنترل خود را از دست بدهیم یعنی یک اسارتی به آن موضوع داریم و خود را کوچک‌تر از آن موضوع می‌دانیم. چون با تغییراتی در آن موضوع خودمان هم تغییر حال و روحیه را تجربه می‌کنیم)

خداوند دوست دارد که ما ثروتمندتر شویم و ثروت حلال باشکوه است. این باور خوبی است اگر آن را بپذیریم و در کنارش خود را لایق ثروت بدانیم، قدم بزرگی در مسیر موفقیت و ثروت برداشته‌ایم. و حق ذاتی ماست که ثروتمند باشیم، این لطف ازلی خداوند است:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿٧٠﴾ (الإسراء: ٧٠)
و قطعاً فرزندان آدم را گرامی داشتیم. و آنان را در خشکی و دریا حمل کردیم. و از پاکیزه‌ترین‌ها به ایشان روزی دادیم. و آن‌ها را بر بسیاری از کسانی که آفریدیم برتری ویژه‌ای دادیم

معتقدم فقر همسایه دیواربه‌دیوار کفر است، و رزق وسیع و حلال باعث بندگی و عبودیت می‌شود. از خداوند رزق حلال و وسیع بخواهید. خداوند هرچقدر هم که با توجه به خواسته ما روزی بدهد باز به اندازه ذره‌ای یا نوک سوزنی از ثروتش کم نمی‌شود. هرچقدر که ما ثروتمندتر شویم، ما ذره‌ای از این ثروت را به صورت مادی نمی‌توانیم با خود ببریم و فقط اثرش را با خودمان به دنیای دیگر خواهیم برد. پس ثروت را از خداوند بخواهید. خداوندی که خودش را واسع یعنی وسعت دهنده در نعمت معرفی کرده، خودش را رزاق یعنی بسیار روزی دهنده، وهاب یعنی بخشنده‌ای بسیار با لطف و کرم معرفی کرده است.



یک نکته بسیار مهم درباره جواب این سوال که "اگر خداوند دوست دارد که ما ثروتمندتر شویم و خودمان هم که دوست داریم ثروتمند شویم پس چرا این اتفاق نمی‌افتد؟" باید بگوییم: تا الان اثبات شد که خداوند دوست دارد ما ثروتمند بشویم، اما دوست داشتن ما برای ثروتمند شدن در اکثر موارد یک ضعف عمده دارد و آن اینکه در کنار

خواسته ثروتمند شدن آمادگی ذهنی جهت قرار گرفتن در مسیر آن را نداریم، برای به دست آوردن آمادگی ذهنی باید مسیر گذاری را طی بکنید که شامل آموزش های درست ثروتمند شدن باشد. بگذارید با چند روایت و داستان از بزرگان دین این مقاله را تمام کنم:

داستان اول :

حضرت خدیجه بهترین هم‌نشین و مونس پیامبر اکرم (ص) بود و اموال خود را در اعتلای اسلام انفاق نمود. و به درجه‌ای رسید که خداوند به حضرتش امر نمود که خدیجه را به خانه‌ای در بهشت که محل امن و آرامش باشد، بشارت دهد» (سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۰)

در مورد اموال حضرت، علامه مجلسی چند روایت نقل می‌کند که طبق این احادیث در شهر مکه کسی از ایشان ثروتمندتر نبود و در هر سو و هر ناحیه، غلامان، احشام و اغنام فراوانی داشتند و بیش از ۸۰ هزار شتر در مناطق مختلف برای تجارت داشتند، و در مناطق مختلفی چون مصر و حبشه تجارتخانه داشتند وعده‌ای برای ایشان مشغول تجارت بودند.

در مورد منزل ایشان گفته شده که از لحاظ وسعت به اندازه‌ای بود که تمام مردم مکه را در برمی گرفت و در بالای این منزل گنبدی از ابریشم آبی رنگ قرار داده بودند و در آن نقش‌های خورشید و ماه و ستارگان منقش بود و آن گنبد ابریشمی زیبا را با طناب‌هایی از ابریشم و میخ‌هایی از فولاد، محکم کرده بودند. بنابراین، این‌ها نشانگر تجارت جهانی آن حضرت بوده که در شهرها و کشورهای مختلف چون مصر و حبشه تجارتخانه داشتند. همچنین دلالت بر قدرت بالای مدیریتی حضرت و ناشی از دانش وسیع آن بزرگوار بود، که در سن جوانی، از نبوغ فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. (بحار جلد ۱۶ ص ۲۱ و ۲۲)

این بانو بعد از ازدواج با پیامبر (ص) تمام اموال خود را در راه پیشرفت اهداف اسلام هدیه کردند. وی به عمویش ورقه گفت: کلید تمام اموال را نزد حبیبم ببر و از جانب من به او بگو: تمامی این اموال هدیه است به او و تمامی آن ملک اوست که در آن هر گونه تصرفی بخواهد، انجام دهد. به راستی آیا در تمام دوران پس از بعثت پیامبر (ص) چنین فداکاری مشاهده شده است؟

حتی در تفسیر آیه ۸ سوره مبارکه ضحی «وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى؛ تو فقیر بودی و ما تو را بی نیاز کردیم» یعنی به واسطه ثروت خدیجه (س) بی نیاز کردیم.

داستان دوم:

امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت علی علیه السلام روزی از کنار جمعی از قریش عبور می کرد، آن ها وقتی پیراهن کهنه آن حضرت را دیدند اظهار کردند: علی فقیر و تهیدست است و بر اثر فقر پیراهن کهنه پوشیده است. هنگامی که امام علی علیه السلام سخن آن ها را شنید به متصدی نخلستان های خود فرمود:

امسال خرماها را به فقرا نده بلکه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آن ها را در همان انباری که خرماها را در آنجا جمع می کردی بگذار.

متصدی طبق دستور علی علیه السلام رفتار نمود آنگاه کیسه بزرگی پر از پول جمع شد و آن را در انبار گذاشت. سپس علی علیه السلام برای همان هایی که حضرتش را تهیدست می پنداشتند، پیام فرستاد و آن ها را دعوت کرد آنان به حضور علی علیه السلام آمدند، سپس امام برای پذیرائی خرما طلبید متصدی برای آوردن خرما از انبار بالا هنگام پائین آمدن پایش به کیسه خورد و پاره شد و پول های زیاد آن در زمین پخش گردید.

آن افراد از روی تعجب گفتند: ای علی! این پول های زیاد چیست؟

آن حضرت در پاسخ آن ها فرمود: این مال کسی است که مال ندارد! سپس جلو چشم آن ها، آن پول ها را تقسیم کرده و برای مستمندانی که هر سال برایشان خرما می فرستاد، فرستاد. (سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۵۸).

در دورانی که امام علی (ع) حکومت نداشتند یعنی از سال ۱۱ تا ۳۵، آن حضرت کشاورزی کرده و به امور اقتصادی می پرداختند به گونه ای که هر چیزی را اعم از باغ و چشمه و چاه احداث می کردند، آن ها را وقف کرده و متولی این وقف امام حسن (ع) فرزند بزرگ تر حضرت (ع) بودند.

داستان سوم:

روزی امام حسن علیه السلام بالباسی آراسته و خوشبو از خانه خارج شد. در میان راه یکی از گدایان یهودی امام را نگه داشت و گفت: «ای حسن! انصاف بده، مگر جدت، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، نفرمود: "الدنيا سجن المومن و جنت الكافر." (دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؟)»

امام فرمود: «آری.»

گفت: «پس چرا الآن نسبت من و تو برعکس است. من با این حال گرسنگی و فقر، گویی در زندان به سر می برم و تو با این رفاه و آراستگی، در بهشتی؟»

امام فرمود: «ای یهودی، اگر هم اینک با چشم دلت به عالم آخرت بنگری و بینی خداوند چه عذاب‌هایی را برای تو، و چه ثواب‌ها و نعمت‌هایی را برای من مهیا کرده است، یقین می‌کنی که تو اکنون نسبت به آن عذاب‌های اخروی در بهشت هستی و من نسبت به آن نعمت‌های اخروی در زندان به سر می‌برم.» (کشف الغمّه فی معرفه الأئمه ج ۱، ص: ۵۴۴)

این جواب حضرت معنایش این است که مؤمن بنا نیست در این دنیا با بدبختی زندگی کند.

داستان چهارم:

عبدالرحمن سلمی به یکی از فرزندان امام حسین علیه‌السلام سوره حمد را آموخت. هنگامی که پیش پدر خویش آمد و آن سوره را خواند، حضرت به عبدالرحمن هزار دینار پول و هزار دست لباس بخشید و دهان او را نیز پر از دُر نمود، که بعضی در خصوص این بخشش‌ها به آن حضرت اعتراض کردند که چرا به خاطر تعلیم، آن‌همه جایزه دادی؟

حضرت در پاسخ فرمود: "جایزه من کجا می‌تواند به عطای (تعلیم سوره حمد) عبدالرحمن برسد." مطمئناً فردی که ثروتمند باشد می‌تواند این قدر به فردی ببخشد و در کنارش از وسعت ایمان امام حسین هم که خبر داریم. (بحارالانوار جلد ۳)

در آخر متن یک دعا از امام هادی (علیه‌السلام) برای شما نقل می‌کنم و امیدوارم مجاب شده باشید که خداوند دوست دارد ما ثروتمندتر بشویم.

امام هادی (ع) (مصباح‌المتهجد/۲/۶۱۵) دعا می‌فرمایند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْمَعِيشَةِ مَعِيشَةً أَقْوَى بِهَا عَلَى جَمِيعِ حَاجَاتِي وَأَنْ تُطِيلَ عُمْرِي وَتُوسِّعَ رِزْقِي»

"خدایا زندگی خیلی خوبی به من عنایت کن، زندگی که بتوانم با آن تمام حاجات خودم را برطرف کنم. و به من عمر طولانی بده، رزق من را هم زیاد کن."



مقاله شماره ۱۱ - اعتراف به بندگی الله



ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطف خدا گامی چند

ما انسان‌ها موجودات عجیبی هستیم، دوست داریم در مواردی که به نظرمان آشناست غرق بشویم حتی اگر ناخوشایند ما باشد و از مواردی که برایمان ناآشناست دوری می‌کنیم، حتی اگر به نفع ما باشد. حضرت علی (ع) در جایی جمله‌ای دارد که می‌گوید "مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند!" ما از این دشمنی‌ها چه ضررهایی که نکرده‌ایم، ما در بسیاری از جاها دچار ترس و بی‌اعتمادی نسبت به نادانسته‌ها هستیم و همین گرفتاری‌ها ما را به جاهای وحشتناکی هدایت می‌کند، در این مقاله راجع به یکی از نادانسته‌های مهم صحبت خواهیم کرد.

هر روز باهدف یا بی‌هدف در این زندگی زمینی جاری هستیم تا زمانی که عمرمان تمام می‌شود و به لحظه مرگ یا جدا شدن از این جسم و جهان مادی می‌رسیم. روزهای زندگی ما در حال سپری شدن است غافل از اینکه به خودمان یادآوری بکنیم که هدف اصلی خلقت ما چیست و چرا در این دنیای هزار رنگ در حال تلاش هستیم.

راستی هدف از خلقت ما چیست؟ هدف از زندگی ما چیست؟ هر کس نظری و صحبتی دارد و هر کس برای خودش احتمال دارد رسالت فردی یا هدفی آرمان گونه داشته باشد. که سعی می‌کند در آن مسیر حرکت کند. اما واقعیت این است که این‌ها هم هدف ما از زندگی می‌تواند باشد و هم نمی‌تواند باشد.

اولین بار که آیه **"وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾"** را خواندم و معنی‌اش را فهمیدم قبول آن مطلب برایم بسیار دشوار بود، معنی‌اش برایم سنگین بود "و آفریده نشد پری و آدمی مگر اینکه عبدی من (خدا) را بکنند" البته ادعای این را هم ندارم که الآن معنی‌اش را فهمیده‌ام اما می‌گویم اوضاع الانم بهتر از آن موقع است. آن موقع مدام از خودم می‌پرسیدم، عبدی و بندگی برای چه؟ اختیار پس کجاست؟ یعنی من نباید برای خودم اختیاری داشته باشم و هدفی داشته باشم؟ پس جهان به این زیبایی و خوبی را خداوند برای چه کسی آفریده وقتی از ما فقط عبدی و بندگی و افتادن به پایش را می‌خواهد؟ واقعیت امر این بود که خداوند را مثل اربابی بزرگ می‌دیدم که تنها تفاوتش با ارباب‌های نسل بشر، مهربان‌تر بودن، ثروتمندتر بودن و قدرتمندتر بودن از همه موجودات بود، دقیقه با عقل انسان و با چشم انسانی به موجودی که همه جهان از اوست و همه وجودها به برکت لطف اوست نگاه می‌کردم. آن موقع با خودم می‌گفتم، خداوند خودش می‌گوید به ما نیازی ندارد حالا چه اسراری به بندگی و عبدی ما دارد؟ چرا به اسم انفاق کردن می‌خواهد داراییم را بگیرد؟ چرا به اسم تسلیم شدن و پذیرفتن دستوراتش می‌خواهد هر بدبختی که سرم آورد دم‌نزنم، چرا با این همه مشکل می‌گوید بنده باید صبور باشد و راضی به اتفاقات؟ واقعیت امر با منطقی که آن موقع داشتم خیلی زورم می‌آمد که این موضوعات را قبول کنم.



طی سال‌های اخیر فرصتی پیش آمده است که شروع کردم به مطالعه قرآن و با چندین ترجمه که در دسترس است و چندین تفسیر موجود نگاه عمیق‌ترین در آن می‌اندازم، الآن فهمیده‌ام کل قرآن مثل رشته‌های پیوسته درهم تنیده‌ای است و چنان باهم پیوسته‌اند که همه حرف‌های آن مکمل و مرتبط به هم هستند. و نباید هیچ مطلبی را بدون بررسی آیه‌های محکم و متشابه آن گفت را قبول کرد.

البته من در حد گفتن این جمله نیستم و با تکیه به لطف خدا می‌گویم: **قرآن واقعاً عظیم است!** چندین دور آن را خوانده‌ام و اعتراف می‌کنم که در برابر عظمتش هیچ نمی‌دانم، وقتی که بدانید همه حرف‌های آن و همه کلمات آن لازم بوده که باشند و باید این گونه می‌آمدند وقتی که بدانید هیچ حرفی در آن اضافه نیست و نباید از ترجمه و تدبر در آن گذشت تازه می‌فهمید که با معجزه‌ای روبرو هستید که هیچ کس نمی‌تواند آن را به صورت کامل درک کند مگر اینکه از جانب خداوند مورد مرحمت و لطفی قرار بگیرد، بحث ظاهر و باطن آن و به نظرم باطن‌های چندگانه قرآن آن قدر وسیع است که هر چه قدر بیشتر در آن مطالعه کنیم در مقابل وسعت آن احساس ضعف بیشتری خواهیم داشت.

گاهی به خودم می‌گویم: "چگونه آن موقع جرئت می‌کردم راجع به آیه‌های خداوند نظر بدهم و اعتراض کنم؟" قطعاً این جرت از روی نادانی من بوده است، می‌گویند کودکان از خیلی از چیزها نمی‌ترسند و این به علت شجاعت نیست بلکه به دلیل ناآگاهی است.

وقتی در قرآن نگاه می‌کنم، باخدا روبرو می‌شوم و متوجه می‌شوم که واقعاً اگر مجاز به ترسی هم باشم، آن ترس فقط باید از خدا باشد. "...وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۵﴾" (و از من بترسید اگر ایمان دارید) نمی‌گویم به مرحله فهمیدن رسیده‌ام برای رسیدن به مرحله و فهمیدن و عمل با یقین راه زیادی دارم، اما این را می‌گویم که برخی موارد را دانسته‌ام و همین دانستن برایم بسیار ارزشمند است.

تا اینجای کار دانسته‌ام که رشد ما در جهان با عمل و حرکت در سختی به وجود می‌آید و فقط به حرف و تحسین و مطالعه نیست. تا اینجای کار دانسته‌ام که هیچ چیزی را ما به هیچ عنوان مالک نیستیم. نهایتاً امانت‌دار نعمت خداییم. دانسته‌ام که هرچه هست لطف خداست حتی آن دارایی‌هایی که فکر می‌کنیم برایشان زحمت کشیدیم. دانسته‌ام که هیچ آزادی و اختیار مطلق نداریم، و همین اختیار اندکی که داریم به لطف خداست و هر انتخابی بکنیم چه خوب و چه بد همه در محدوده قوانین و برنامه‌ها و مسیرهای خداست. دانسته‌ام هیچ قدرتی برای نفوذ و تأثیرگذاری بر دیگران ندارم مگر اینکه لطف خدا شامل حالم بشود. دانسته‌ام که هیچ تلاشی ثمر نمی‌دهد مگر اینکه که مطابق با برنامه‌های خدا باشد. دانسته‌ام که بسیاری از خواسته و داشته‌هایی که من دارم و شاید آرزوی دیگران است را با لیاقت شخصی به دست نیاورده‌ام بلکه با نظر لطف خدا به دست آوردم. دانسته‌ام که هیچ کس در زندگی من نمی‌تواند تغییری پایدار و یا تأثیری عمیق ایجاد کند به جز خداوند و خداوند با قانون‌هایش چنان در زمین و زمان حضور دارد که ما لحظه‌ای بدون او نیستیم. بهتر بگویم: جهانی وجود ندارد اگر او نخواهد، من الآن دنیای بدون خدا را حتی تصور هم نمی‌کنم چه رسد به حرّت برای ابراز نظر!

جهانی که من در آن هستم پر از حضور خدایی است که در عین رحمانیت، رحیم است و در عین وهابیت، غنی است. در عین جبروت، عادل است. در عین غفوریت، قادر است. در عین سلطنت، قریب است. در عین واسع بودن، مقدر کننده است. و حتی در عین کرامت عذاب کننده ای مقتدر است. خدایی با هزاران توانایی هم‌زمان را شاهد من و من بندهای هستم که الآن در هیچ سطحی از توانایی نیستیم مگر اینکه او هم‌توان به من بدهد و حتی اثرگذاری این توانایی را نیز باید او به من بدهد. به قول استاد: من هیچم و به هیچ نیرزد دعای من، لیکن ببخشم خدای، همه چیز را به هیچ من! من بدون لطف خدا هیچ چیز نیستیم و اگر اثری دارم از نفس خداست که در من دمیده شده است.

قبلاً وقتی معنی آیه " مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ " (سوره نساء: ۷۹) " (آنچه از خوبی‌ها به تو می‌رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خودتوست) را می‌خواندم قبولش برایم سخت بود. چون فکر می‌کردم گهگاه که بخششی و یا لطفی به دیگران می‌کنم، خودم انجامش داده‌ام. همان‌طور که کارهای خطا و اشتباه را هم خودم انجام داده‌ام. اما الآن فهمیدم واقعاً این موضوع درست است. من اگر خوبم با دیگران خوش‌برخوردم، وقتی برای مطالب و کارهای عام‌المنفعه می‌گذارم، همه و همه از جانب الطاف خداوندی است. روزی که شرایط خوب نباشد، از لحاظ روحی یا مالی درگیر باشم قطعاً برای این کارها وقت نخواهم گذاشت. و احتمال دارد که کارهای خطایی هم انجام بدهم. واقعاً معتقدم اگر خیری در کارم وجود دارد (اگر) و اگر درجایی نام‌نیک‌ی از من برده می‌شود فقط به خاطر لطف خداست و الا با این همه مشکل و خواسته‌های درونی و تهدیدات، شیاطین بیرون و درون کار بسیار سخت است.

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

در داستان حضرت یوسف خداوند می‌گوید: "لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ" (سوره یوسف: ۲۴) " (او را از زشتی و کار ناشایست منصرف کردیم چون او از بندگان مخلص ما بود) و این موضوع را حضرت یوسف خودش هم تأیید می‌کند "وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي ۚ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ" (سوره یوسف: ۵۳) " (من خودم را تبرئه نمی‌کنم، چون نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها امر می‌کند؛ مگر آنکه پروردگارم رحم کند! همانا پروردگارم آمرزنده و دارای مرحمت است) و این موضوع نشان می‌دهد که حتی پیامبران هم به اینکه رشدشان در اثر لطف خداست معترف‌اند. من هم معترفم هرچه خیر هست از خداست، هر جا روی بچرخانم خداست. "هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ" (سوره حدید: ۴) " (هر کجا باشید او با شماست).



هر جا مورد محبت قرار بگیرم از خداست، با هر راه و روشی نان و نعمتی و یا مهر و محبتی به من برسد لطف خداست، چه آنکه اوست که دست انسان را می گیرد و یا اینکه خدای نکرده انسان را رها می کند، از جانب هیچ کس حتی قوی ترین انسان ها حتی قدرتمندترین افراد و یا نزدیکان به جز کمک های موقتی و سطح پایین هیچ خیری مداوم به ما نخواهد رسید. برخلاف تصور خیلی از ماها مطمئن باشید، هیچ پارتی بازی تا ابد عامل پیشرفت نخواهد بود، هیچ تبلیغی تا ابد عامل موفقیت نخواهد بود، هیچ ریایی تا ابد نام نیک از افراد به جا نخواهد گذاشت. هر چه هست در این جهان قوانین ثابت و الهی است و در این جهان برخلاف تصور ما هیچ قدرتی غیر خدا وجود ندارد و هیچ پایداری غیر از خدا وجود ندارد. همه تصورات و درخواست هایی ما از توجه دیگران، همه التماس های ما، همه طمع های ما، همه خدمتگزاری های چاپلوسانه ما در نهایت از بین خواهند رفت. شاید در ظاهر از آن جواب بگیریم، اما باید بدانیم که ما در جهانی پر از برنامه های دقیق و پیوسته زندگی می کنیم، اگر درجایی به غیر خدا توکل کنیم یا التماس کنیم اگر حتی نتیجه هم بگیریم، مطمئن باشیم از جایی دیگر هرچه که رشته کرده ایم پنبه خواهد شد.



من معترفم ما هیچ خلقی (خلق به معنی اینکه از عدم چیزی را بیافرینیم) نمی توانیم بکنیم. (برخلاف اینکه می گویند: ما دنیای خودمان را خلق می کنیم!) نهایتاً ما توانایی استفاده از قدرت خلاقیتی را داریم که خداوند به ما داده است. و اگر خلقی هم انسانی انجام دهد به اذن مستقیم الله وابسته است. برخلاف بسیاری از صحبت ها من ندیدم در جایی قرآن که خداوند بگوید: به همه انسان ها قدرت خلق داده ایم. من می گویم ما دنیای خودمان را از بین گزینه های موجود، انتخاب کرده و می سازیم. ما با اختیار طولی که داریم از بین برنامه ها و مسیرهای گذار موجود در دنیا موضوعاتی را انتخاب می کنیم و نتایج آن را به دست می آوریم.

واقعیت این است در اکثر مواقع نتایج ما فقط حاصل زحمات ما نیست، حاصل لطف خداوند، موقعیت و عمل نسبی ماست. مگر یک نفر کشاورز یا باغدار خودش محصول را تولید می کند؟ او فقط اقدام به کاشت، داشت و برداشت می کند. ذات رشد و تبدیل به محصول شدن را خداوند در دل بذر قرار داده است، ذات بستر رشد بودن خاک را خداوند در دل خاک قرار داده است، ذات سیراب کردن را خداوند در دل آب و باران قرار داده است، ذات هماهنگی بین این عوامل برای رشد را خداوند در جهان پدید آورده است. اگر یکی از این ها نباشد هرچقدر که فرد اقدام به کاشت و داشت کند، خبری از برداشت نخواهد بود. این اصل در همه جا حاکم است. کارخانه داران مواد اولیه را از طبیعت می گیرند، که آفریده خداست، نانوائان، قصابان، شیرفروشان، میوه فروشان، خانه سازها و هزاران

شغل دیگر مستقیم یا غیرمستقیم وابسته طبیعت خداوند و مهم‌تر از آن وابسته حکمت خداوند هستند، اگر خداوند این طبیعت و گیاهان و جانوران را مناسب رشد ما نمی‌کرد ما از کجا می‌توانستیم روزی به دست بیاوریم و زنده باشیم؟ اگر رشدی یا ثروتی و نعمتی در منطقه‌ای وجود دارد دلیل اصلی آن اجازه خداوند برای وجود آنهاست و دلیل فرعی و ثانویه آن تلاش یا طلب است.

تأسف اینجاست، این صحبت‌های من این قدر تکرار شده است که بسیاری از ما آن‌ها را رها کرده‌ایم و یا لحظه‌ای می‌خوانیم و رد می‌شویم، می‌بینیم و رد می‌شویم، به رشد یک‌دانه هندوانه دقت کرده‌اید؟ اگر تبدیل شدن یک‌دانه هندوانه کوچک به یک هندوانه چند کیلویی معجزه نیست پس چه چیزی معجزه است؟ اگر رشد حیوانات و زاد ولد آن‌ها و خوراکی بودن گوشت و شیر آن‌ها معجزه نیست، پس چه چیزی معجزه است؟

همه ما تجربه کردیم در اتفاقات شاید کارها آن گونه که می‌خواهیم پیش نرفته باشد، اما بالاخره از جایی کمکی و یا راهکاری رسیده است، اگر ابن اسمش رزاقیت خداوند و حضور فعال خداوند در زندگی ما نیست پس چه چیزی نشان از رزاقیت خداوند دارد؟ متأسفانه گاهی فکر می‌کنیم، حتماً باید از آسمان برایمان پول، خودرو، طلا یا غذا بیارد تا به معجزه تا به قدرت خدا معترف شویم، دریغ از اینکه همین زنده‌بودن ما و زنده ماندن ما معجزه است و خداوند هیچ موقع کاری را از غیر راهش انجام نمی‌دهد.

سالهاست که دنبال راه رسیدن به خواسته‌ها هستیم، به هزاران جا سر می‌زنیم و لی به دل کوزه پر از طلایی که در خانه همه ماست توجه نمی‌کنیم. سوره حمد یکی از عظیم‌ترین سوره‌هاست هر روز در نماز می‌خوانیم و گاهی بر سر خاک مردگان. معنی اش را هم فکر می‌کنیم که می‌دانیم ولی ایا دقت کردید که در همین سوره راه و رسم زندگی را خداوند به ما یاد داده است! در چهار آیه از هفت آیه آن درباره تسبیح خداوند صحبت شده است، در آیه پنجم از یک تسلیم بودن با تمام وجود صحبت شده است "فقط تو را عبادی می‌کنیم و فقط از تو استعانت و طلب کمک داریم" آیا واقعا به این آیه و اعتراف آن معتقد هستیم؟ امیدوارم که حداقل تا آخر عمر این اعتقاد در ما به وجود بیاید در آیه ششم و هفتم تازه خداوند اجازه می‌دهد که پس از تسبیح و تسلیم درخواست مان را اعلام کنیم و همه این‌ها حاکی از این موضوع است. هیچ چیز و هیچ کس به جز خداوند قدرت ندارد! هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ﴿سوره انعام: ۱۸﴾ (و او بالاتر از (همه) بنده هایش مقهور کننده است).



اگر نگاهی به جهان بکنیم می بینیم که یا جهانی کاملاً منظم با قانون و دارای رئیس و مدیر روبرو هستیم، برنامه هایش مشخص، مسیرش مشخص و خطایی در آن راه ندارد. امیدوارم از اعتماد کردن به صاحب آن و توجه به دستوراتش غافل نشویم، جهان خداوند راه خودش را دارد و فرد غافل یا مخالف یا بی توجه ضررش را خواهد دید. حیف است در جهانی که رشدش به سمت خوبی ها و موفقیت و ثروت و بهتر شدن است تمرکزمان بر روی فقر و بیچارگی ها باشد. به نظرم بهتر است اختراع روش های عجیبی و خودرایی ها دست برداریم و تا حد امکان به سمت بندگی خدایی که نزدیک تر از رگ گردن به ماست و توانا تر از همه ماست سرخم کنیم تا مورد لطفش قرار بگیریم.



مقاله شماره ۱۲ - سری که روی بالش راحت به خواب می رود



نمی دانم داستان حذف خودخواسته خانم مرجان کلهر را از شنیده‌اید؟ اگر نشنیده‌اید آن را برایتان بیان می‌کنم: در مسابقات اسکی آلپاین قهرمانی جهانی امسال (۲۰۱۹) که در سوئد برگزار شد، خانم کلهر که یکی از نمایندگان ایران بود، در مرحله اول (مانش نخست) رقابت‌های مارپیچ کوچک با کسب رتبه ۵۸ جزو افراد منتخب برای مرحله دوم شد، که در نوع خودش برای کشورمان و خود ایشان رکورد خوبی محسوب می‌شد. پس از پایان مسابقه سراغ داوران رفت و اعلام کرد "در طول مسیر مسابقه مرتکب خطایی شده‌ام که از چشم داوران و حتی دوربین‌ها دورمانده است.

"خانم کلهر درحالی که اشک می‌ریخت و به شدت ناراحت بود، از حضور در دوره دوم انصراف داد تا به قول خودش به ناحق در میان ۶۰ اسکی‌باز برتر مسابقات جهانی قرار نگیرد و پیش وجدان خودش راحت باشد. در جواب این سؤال که: چرا باینکه دوربین و داورها متوجه خطا نشده بودند، اقدام به چنین کاری کردید؟ گفت: نمی‌دانم چطور برای من این اتفاق رخ داد که هیچ‌کس متوجه خطای من نشد. خودم اسمش را آزمون الهی می‌گذارم. من سال‌ها سالم اسکی کردم و رقابت سالم با حریفانم داشتم. من فقط می‌خواستم **وقتی سرم را روی بالش می‌گذارم، راحت بخوابم**. مطمئنم اگر در دور دوم شرکت می‌کردم، تا عمر دارم پیش خودم می‌گفتم به چه قیمتی این کار را انجام دادم و عذاب می‌کشیدم. (منبع)



در تأیید و تمجید این نوع از اقدامات و کارها ما ید طولانی داریم. اصطلاح پهلوان منشی را هم بسیار شنیده‌ایم، و داستان **قهرمان نه پهلوان** منتسب به پوریای ولی و موضوع جوانمردی پهلوان تختی را بارها شنیده و شاید تکرار کرده‌ایم اما بحث من چیز دیگر است.

لطفاً "مجدداً داستان را بخوانید:

در مسابقات اسکی آلپاین قهرمانی جهانی امسال (۲۰۱۹) که در سوئد برگزار شد، خانم کلهر که یکی از نمایندگان ایران بود، در مرحله اول (مانش نخست) رقابت‌های مارپیچ کوچک با کسب رتبه ۵۸ جزو افراد منتخب برای مرحله دوم شد که در نوع خودش برای کشورمان و خودشان رکورد خوبی محسوب می‌شد، پس از پایان مسابقه سراغ داوران رفت و اعلام کرد "در طول مسیر مسابقه مرتکب خطایی شده‌ام که از چشم داوران و حتی دوربین‌ها دورمانده است."

خانم کلهر در حالی که اشک می‌ریخت و به شدت ناراحت بود، از حضور در دوره دوم انصراف داد تا به قول خودش به‌ناحق در میان ۶۰ اسکی‌باز برتر مسابقات جهانی قرار نگیرد و پیش وجدان خودش راحت باشد.

در جواب این سؤال که: چرا با اینکه دوربین و داورها متوجه خطا نشده بودند، اقدام به چنین کاری کردید؟ گفت: نمی‌دانم چطور برای من این اتفاق رخ داد که هیچ‌کس متوجه خطای من نشد. **خودم اسمش را آزمون الهی می‌گذارم.** من سال‌ها سالم اسکی کردم و **رقابت سالم** با حریفانم داشتم. من فقط می‌خواستم وقتی سرم را روی بالش می‌گذارم، راحت بخوابم. مطمئنم اگر در دور دوم شرکت می‌کردم، تا عمر دارم پیش خودم می‌گفتم به چه **قیمتی این کار را انجام دادم و عذاب می‌کشیدم.**

بیخشید مجبور تان کردم دو بار، یک متن را بخوانید این بار قسمت‌های دیگری از متن را **بُلد** (Bold) کردم به انحاء هم دقت کنید.

این جملات به ظاهر ساده نشان از ذهنی تربیت‌یافته در مسیر رشد صحیح دارد، همان مسیری که من آن را جریان الهی می‌گویم. فردی که بتواند ذهنش را در مسیر صحیح رشد بدهد، احساسش را از نتیجه ارزشمندتر می‌داند. موضوعی که الآن در دنیای به اصطلاح حرفه‌ای‌ها کمتر به آن اولویت داده می‌شود.

آرامش و وجدانی آسوده نهایت خواسته مابعد از رسیدن به اهداف است، اما بسیاری از افراد برای نتیجه درست ظاهری اگر لازم باشد وارد وادی و مسیر غلط هم می‌شوند و شاید ساده‌ترین توجیه آن‌ها این باشد:

"همه این کار را می‌کنند، من اگر نکنم کلاهم پس معرکه است"

آیا واقعاً با رفتن در مسیر غلط می شود به نتیجه درست پایدار رسید؟ آیا در زمانی که همه فکر سود امروز را می کنند، حفظ عزت نفس و خود ارزشمندی کار اشتباهی است؟

امیدوارم جوابمان و مهم تر از آن عملمان نشان دهد که با یک "نه" قاطع پاسخ می دهیم.

ایثار و مهربانی و دلسوزی واژه هایی است که الان بیشتر فرد دارنده آن را به عنوان یک فرد ساده یا فردی ریاکار می شناسیم، اما واقعیت این است که این واژه ها ارزشمند هستند و باید دیدمان به افراد دارنده آن به عنوان فردی بالارزش باشد. و مهم نباشد حرف و تفکر دیگران چیست.



بحث را کمی متفاوت تر بگویم، چند ماهی است در وضعیت تورم و گرانی شدیدی به سر می بریم، با چرایی و چگونگی آن کاری ندارم، توجه اصلی من بر روی واکنش صحیح تر است. در بسیاری از مواقع واکاوی گذشته احساس را بدتر و آگاهی را ضعیف تر می کند. اما اصلاح شیوه زندگی و تفکر فعلی، هم ذهن و احساس ما را بهتر می کند، و هم می تواند کمکی برای بهتر شدن شرایط زندگی و رشد ما بکند.

با ادامه روند فعلی و فقط به فکر خودمان بودن، تنش ها و تضادها زیادتر می شود و قدرت فرکانس جمعی جامعه کم می شود. ما فقط دارای یک زندگی مادی نیستیم، زندگی معنوی و فرکانسی ما نیز شرط است.

بهتر است به سمت باهم بودن، دوست بودن و تحمل خصلت‌های متفاوت هم برویم، تا بتوانیم قوی‌تر باشیم. در دهستانی درباره کارآفرینی و تشکیل تیم و گروه و تفاوت آن با جمع صحبت می‌کردم و می‌گفتم، با کمی همکاری و صبوری می‌توانید قوی‌تر عمل کنید و محلاتان را پررونق‌تر کنید.

در پاسخ من فردی از بزرگان جمع گفت: "اهالی اینجا هر کدام بر طبلی متفاوت می‌زنند ما نمی‌توانیم باهم همکاری کنیم و حاصل زحماتمان را دیگران خواهند برد."

من گفتم باید این کار را بکنید اگر واقعاً انتظار رشد دارید و داستان تصمیم خارپشت‌ها در عصر یخبندان را برایشان گفتم: "خارپشت‌ها سال‌های زیادی است که بر روی زمین حضور دارند، در عصر یخبندان که بسیاری از حیوانات یخ زدند و مردند. خارپشت‌ها وخامت اوضاع را دریافتند و تصمیم گرفتند دورهم جمع شوند و بدین ترتیب خود را حفظ کنند.

در عمل وقتی نزدیک‌تر بودند گرم‌تر می‌شدند اما خارهایشان یکدیگر را زخمی می‌کرد، به همین دلیل تصمیم گرفتند از کنار هم دور شوند با این تصمیم و فقط به فکر خود بودن، پس از مدتی در اثر سرما یخ‌زده می‌مردند! این بار گروهی که قبول کردند خارهای دوستان را تحمل کنند باهم جمع شدند و نسلشان ادامه پیدا کرد. انتخاب کردند که باز گردند و گرد هم آیند.

با زخم‌های کوچک باید کنار آمد و زندگی کرد چون گرمای وجود افراد مهم‌تر از زخم‌های کوچک است و این چنین می‌شود در سختی‌ها زنده ماند.

با زخم‌های کوچک باید کنار آمد و زندگی کرد، گرمای وجود افراد مهم‌تر از زخم‌های کوچک است و این چنین می‌شود در سختی‌ها زنده ماند.

خردمندان موفقیت



با درست یا غلط بودن داستان کاری ندارم، اما از **مفهوم** آن خوشم می آید. این داستان به ما می گوید انتظار افرادی بی عیب و همزیستی بی مشکل و سختی داشتن، تقریباً یک رؤیاست. آنچه قابل دستیابی است، یاد گرفتن توانایی تحمل یکدیگر با همین خصلت ها و مهم تر از آن حفظ هم پستگی و مهربانی است. باید بتوانیم افراد و حتی خودمان را با همین شرایطی که هستیم قبول کنیم، تفاوت های رفتاری و فکری جزئی از نعمت های خداوند و یکی از الزامات رشد جهان است. و آنچه در این زمینه مهم است مدیریت نگرش ها و تفاوت هاست. مطمئناً جهانی با یک نوع نگرش و عقیده و تفکر، جهان زیبا و جذابی نمی شد، جهان ربات ها رنگ و بوی متفاوت را کم دارد.

مهم ترین موضوع صحبت من اینجاست، در شرایط خاص دو کار مهم را باید انجام داد تا با ذهنی سرشار از آرامش سری راحت روی بالش گذاشت و به خواب رفت.

اولین کار این است:

ایمانمان را به خداوند بیشتر کنیم، جهان خداوند کاملاً قانونمند و دقیق است و بسیاری از ما آگاهی کاملی نسبت به همه قوانین نداریم، گاهی فرصتی را اختصاص دهید به اینکه از راهنمای مهم جهان هستی، خداوند متعال و کتابش قرآن عظیم الشان اطلاعاتی از قوانین جهان به دست بیاورید. به عنوان مثال خداوند می فرماید:

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿الْأعراف: ۲۴﴾

"گفت فرود آیید بعضی از شما برای بعضی دشمنی (بدخواهی) کنند و شما را در زمین مستقر کردیم و تا زمانی بهره ای به شما دادیم."

و درجایی می گوید:

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿البقرة: ۳۸﴾

"گفتیم فرود آیید همگی از آن (محل)، پس هنگامی که هدایتی از جانب من آمد هرکسانی که راهنمایی مرا پیروی کنند، نه برایشان است ترسی و نه اندوهگین شوند."

خداوند در این دو آیه شریف نکاتی بسیار مهم می گوید:

۱- تا زمانی معین در این جهان مستقریم و زندگی خواهیم کرد.

۲- تا زمانی که زنده ایم متاع و بهره ما خواهد رسید

۳- بدخواهی برخی از افراد به برخی دیگر در بین افراد هم وجود خواهد داشت.

۴- کسی که در مسیر هدایت الهی برود نباید از بدخواهی ها نگران بشود و دچار ناراحتی گردد.

۵- هدایت خداوند جزئی از نعمت‌های خداست که اگر از آن هدایت تبعیت کنیم و تسلیم امرش باشیم، روزها آرامش داریم و شب‌ها با خیالی راحت سرمان را روی بالش می‌گذاریم و به خواب می‌رویم.

دومین کار این است:

درس بگیریم، از آموزش‌های جهان و واقعاً درس بگیریم، یعنی از دانستن به سمت فهمیدن برویم. تعاون و همکاری باعث سینرژی (هم افزایی) و بهبود اوضاع می‌شود. سرنوشت افراد و ملت‌هایی که در سختی‌ها باهم نبودند را بخوانید، نکات جالبی به دست می‌آید، خواهش می‌کنم فقط به دنبال بریدن و بردن سهم خود از این کشتی نباشید همه ما سوار بر یک کشتی هستیم.



درست است که هر کس ابتدا جهان خود را دارد اما یادتان باشد جهان، هم جنس‌ها را کنار هم جمع می‌کند.

کند هم جنس باهم جنس پرواز

من اگر خوب نباشم و در حق خودم و دیگری ظلمی بکنم و احساس زرنگی بکنم، مطمئناً اطرافم را آدم‌های هم سنگ خودم پر خواهند کرد این سازوکار جهان است.

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿يونس: ٨٢﴾

"و الله محقق می کند حق را با نشانه هایش هر چند مجرمان خوش نداشته باشند."

یادمان باشد در مسیر الهی بودن هم درد را کم می کند و هم درمان را زیاد، می دانید درد و درمان از کجا ناشی می شود؟ در حدیثی از پیامبر اکرم آمده است:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ [أَنْبِئُكُمْ] بِدَوَاتِكُمْ وَ دَوَاتِكُمْ؟ دَوَاتِكُمُ الذُّنُوبُ، وَ دَوَاؤُكُمْ الْإِسْتِغْفَارُ؛

"آیا از (عامل) دردتان و درمانتان شما را به شما خبر ندهم؟ درد شما خطاهايتان، و درمانتان طلب مغفرت است."

برای طلب مغفرت باید در مسیر الهی قدم برداشت و حرکت کرد، باید به وجدانمان و روحمان و آرامش آن اهمیت بدهیم و باید سعی کنیم از خطاها و اعمالی که به دنبالش ضرر و کم شدن منفعت معنوی ماست دوری کنیم. این راز آرامش درونی بلندمدت است و آرامش عامل پیشرفت و انرژی رشد شماست که باعث می شود در این جهانی که از افرادی که شبانه روز با سرعتی زیاد در یک مدار اشتباه می چرخند جلوتر بنزید به سمت مداری بالاتر حرکت کنید.

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿رعد: ٢٨﴾

کسانی که ایمان آورده اند قطعاً دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باشید که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.



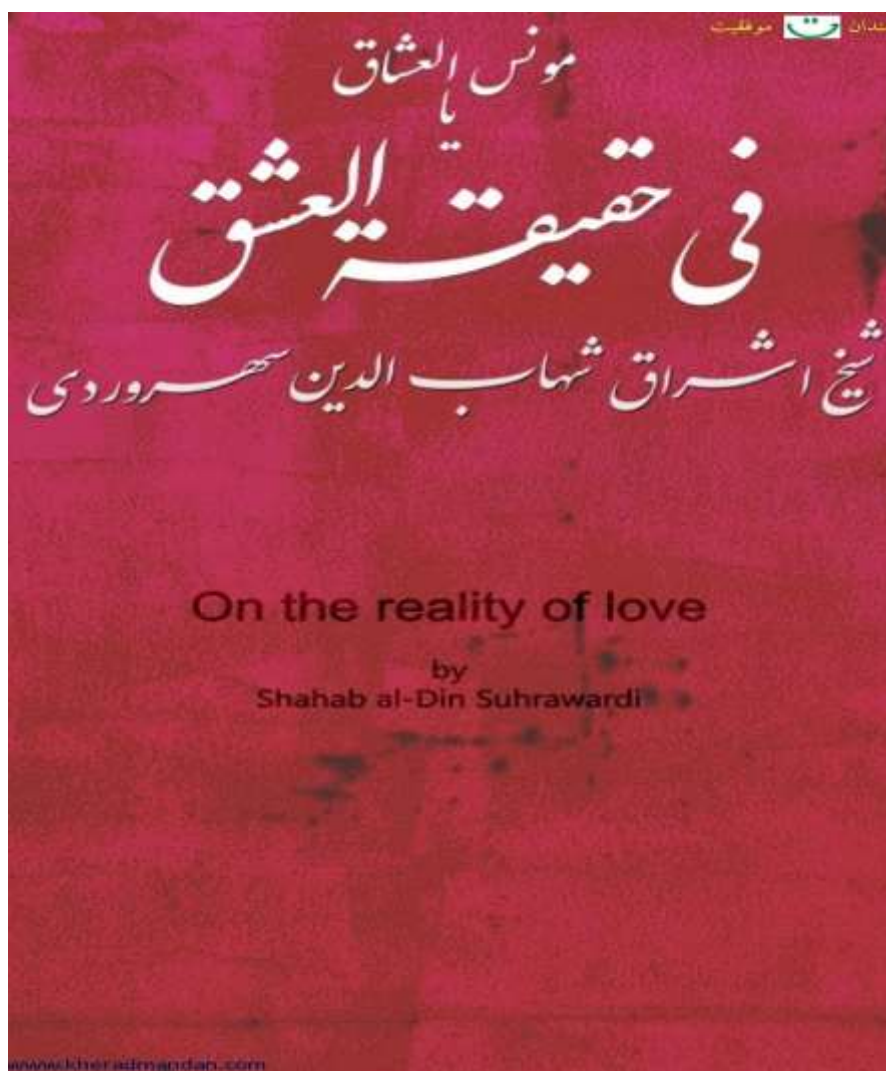
مقاله شماره ۱۳ - "چه کسی بود صدا زد یوسف"



داستان حضرت یوسف که در قرآن از آن به عنوان احسن القصص یاد شده است، داستانی نیست که بشود از آن به آسانی عبور کرد. خاصیت زیبایی که قرآن دارد این است که از جنبه‌های متفاوتی می‌شود به یک موضوع در آن نگاه کرد و این داستان حضرت یوسف پر از پند و موضوعات آموختنی است.

هیچ موقع ادعایی مبنی بر فهم کامل و دقیقی از کتاب قرآن ندارم، اما بسیار مشتاق هستم که از سخنان و راهنمایی‌های بزرگان و کنارش از فکر و مطالعه خودم بر روی شناخت این آیات استفاده بکنم، دیدن فیلم یوسف پیامبر ساخته مرحوم سلحشور مرا لحظه‌ای یاد داستان فی الحقیقه العشق جناب سهروردی انداخت، سهروردی را دوست دارم نه به خاطر این که از اهالی استان زنجان بوده، نه به خاطر اینکه فیلسوف بود، بلکه به خاطر اینکه نگاه زیبایی به خداوند داشته است.

من از فلسفه هم سر رشته‌ای ندارم فقط چند کتاب کوچک سهروردی را خودم خوانده‌ام و از آن لذت برده‌ام و فی الحقیقه العشق یکی از آن‌هاست که در انتهای متن همین مقاله آن کتاب را برای دانلود قرار می‌دهم، و پیشنهاد می‌کنم آن را بخوانید.



شروع آن این گونه است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

« نحن نقص عليك احسن القصص به ما اوحينا اليك هذا القرآن و ان كنت من قبله لمن الغافلين ».

و لولاكم ما عرفنا الهوى
و لولا الهوى ما عرفناكم
گر عشق نبودی و غم عشق نبودی
چندین سخن نغز که گفتی که شنودی؟
ور باد نبودی که سر زلف ربودی
رخساره معشوق به عاشق که نمودی؟"

در این داستان از سه آفریده بدون جسم خداوند صحبت می کند: از حسن یا نیکویی، از عشق یا مهر و از حزن یا اندوه. حسن یا نیکویی برادر بزرگ تر است و همه به نوعی طالب او هستند و سعی در به دست آوردن رضایت و هم نشینی او رادارند و خود حسن به هم نشینی با انسان های خاص می رود، نمی خواهم شیرینی این داستان را از شما بگیرم پیشنهاد می کنم آن را بخوانید فقط یک برداشت شخصی از آن می گویم:

حسن در دورانی از حضور خود هم نشین یوسف می شود و چون عشق نمی تواند به سمت حسن برود هم نشین زلیخا می شود در نهایت از همه رنجور تر حزن است که به سراغ پیر فرزانه این داستان می رود و هم نشین حضرت یعقوب می شود و محل زندگی خود را کلبه احسان می نامد.

از این داستان تأثیرهای زیادی گرفته شده است و یکی از معروف ترین آن ها بیت زیر از حافظ است که با داستان اصل موضوع این بیت زیبایی اش دوچندان می شود:

من از آن **حُسن** روزافزون که **یوسف** داشت دانستم
که **عشق** از پرده عصمت برون آرد **زلیخا** را

یا در بیت معروف دیگری می گوید:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبه **احزان** شود روزی گلستان غم مخور

حزن و عشق هر دو از عوامل موجود در زندگی هستند که همیشه خواهان حسن هستند ولی حسن و نیکویی محسوب نمی شوند. اگر ریشه حزن را در قرآن جستجو کنید در اکثر مواقع خداوند قبل از کلمه حزن کلمه لا آورده است و این را به وضوح می توانید در آیات قرآن ببینید، و با این احتساب به نظرم حزن و اندوه اصلاً درست نیست و نباید آن را به عنوان یک فضیلت در نظر گرفت،

در ثانی کلمه عشق با این همه شهرت، در هیچ جای قرآن نیامده است برخی آن را با کلمه "حب" که در قرآن ذکر شده مقایسه می کنند ولی آن درست نیست، می گویند: عشق از کلمه عشقه گرفته شده است یا شاید هم برعکس.

"عشقه نام گیاهی است که اگر بر هر گیاهی یا حتی درختی بپیچد آن را به مرور از پای درمی آورد."

بعضی ها پا را از این هم فراتر گذاشته اند و عشق را شعبه ای از جنون دانسته اند. با توجه به علاقه و حساسیت بسیار زیادی که روی کلمه عشق وجود دارد و برداشت هر کس از آن متفاوت است نظر کلی نمی شود گفت و نظر هر کس برای خودش حداقل محترم است. به نظرم آن چیزی که فرد را از پای در آورد و اسیرش کند انتخابش زیاد عاقلانه نیست هر چند دل چسب باشد، عشق را برخی شوکران روح می دانند، شوکران با اینکه شیرین است یک سم است و فردی که آن را می نوشد از پا درمی آید.

در دام حزن و عشق ماندن فرد را از هدف اصلی دور می کند هدف اصلی زندگی هر فرد باید عبور از این ها و رسیدن به حسن باشد. نیکویی اصل فطرت انسانی و گمشده همه انسان هاست. محبوبیت حضرت یوسف نه به خاطر زیبایی اش بلکه به خاطر حسن اش بود و حزن و عشق به دنبال حسن او بودند. نکته ای می گویم: در داستان حضرت یوسف همه کسانی که دنبال یوسف هستند خواهان حسن او هستند و این حسن از عقل الهی نشأت می گیرد و مانند عشق نیست که در مسیر آن قرار گرفتن فرد را از پای دریاورد و شهره شهر و آفاقش کند، همچنین مانند حزن هم نیست که فرد یا تا حد نابینایی و افسردگی ببرد، نیکویی یا حسن عملی از روی آگاهی و مهربانانه است و این انرژی حسن است که جهان را معطوف آن می کند. ریشه جهان از حسن است و عامل رشد جهان نیز همین حسن است.

همه حسن از آن خداوند است و هر زمان جلوه ای از آن در هر بنده ای یا موجودی دیده شود سائرین او را صدا خواهند زد. انسان های عادی شاید جرات صدا زدن نداشته باشند ولی هر کس در مقام حزن و عشق باشد از داد زدن یوسف، یوسف نخواهد ترسید. مقام حسن فقط مخصوص خداوند است و اوست که نیکی و نیکویی را به مردم عرضه می دارد و به آن ها خیر می رساند، کسانی که توجهشان به آن مقام باشد شاید از در حزن و عشق دریابند ولی مقصود اصلی آن ها فقط حسن و هم نشینی با نیکویی باید باشد. و الا ماندن در این منزل ها انسان را اسیر دنیا می کند.

اگر ما خواهان زندگی و شرایط مادی و معنوی و خانوادگی عالی هستیم نباید در اندوه و یا احساس عشق سوزان غوطه ور باشیم باید از این ها عبور کنیم و آگاهانه در مسیر حسن و نیکویی قرار بگیریم.

یوسف در مدار حسن قرار گرفت و خداوند عهده دار کار حضرت یوسف شد.

خداوند قافله ای را نیازمند آب نمود تا او را از چاه بیرون آورد، سپس عزیز مصر را نیازمند فرزند نمود تا او را به فرزندی بپذیرد.

سپس پادشاه را محتاج تعبیر خواب کرد تا او را از زندان خارج کند!!! سپس همه مصریان را نیازمند مدیری لایق نمود تا او عزیز مصر شود.

اگر خدا عهده‌دار کارما شود همه عوامل خوشبختی را بدون اینکه احساس کنیم آماده می‌کند.
فقط با صداقت بگویید: "کارم را به خدا می‌سپارم، خدایا فقط تو من را کافی هستی"



متن رساله فی الحقیقه العشق یا مونس العشاق شهاب الدین سهروردی

بسم الله الرحمن الرحيم

«نحن نقصّ عليك احسن القصص بما اوحينا اليك هذا القرآن و إن كنت من قبله لمن

الغافلين»

شعر

و لولا کم ما عرفنا الهوى و لولا الهوى ما عرفنا کم

بیت

گر عشق نبودی سخن عشق نبودی

ور باد نبودی که سر زلف ربودی

چندین سخن نغز، که گفتی که شنودی؟

رخساره معشوق به عاشق که نمودی؟

فصل

بدان که اوّل چیزی که حق - سبحانه و تعالی - بیافرید گوهری بود تابناک، او را عقل

نام کرد که «اوّل ما خلق الله تعالی العقل» و این گوهر را سه صفت بخشید: یکی

شناخت حقّ، و یکی شناخت خود، و یکی شناخت آنکه نبود پس بیود. از آن صفت

که به شناخت حق تعالی داشت حُسن پدید آمد که آن را «نیکویی» خوانند، و از آن

صفت که به شناخت خود تعلّق داشت عشق پدید آمد که آن را «مهر» خوانند، و از

آن صفت که نبود، به بود تعلّق داشت حزن پدید آمد که آن را «اندوه» خوانند. و این

هر سه که از یک چشمه‌سار پدید آمده‌اند و برادران یکدیگرند، حُسن که برادر مهین

است در خود نگریست، خود را عظیم خوش دید، بشاشتی در او پیدا شد، تبسمی

بکرد، چندین هزار ملک مقربّ از او پدید آمدند. عشق که برادر میانی است با حسن

انسی داشت، نظر از وی بر نمیتوانست گرفت، ملازم خدمتش میبود، چون تبسم

حسن بدید، شوری در او افتاد، مضطرب شد خواست که حرکتی کند، حزن که برادر

کهن بود، در او آویخت، از آن آویزش آسمان و زمین پیدا شد.

فصل

چون آدم خاکی را بیافریدند آوازه در ملأ اعلی افتاد که از چهار مخالف خلیفهای را ترتیب دادند. ناگاه نگارگر تقدیر، پرگار تدبیر بر تخته خاک نهاد، صورتی زیبا پیدا شد، این چهار طبع را که دشمن یکدیگرند به دست این هفت رونده که سرهنگان خاصاند باز دادند تا در زندان شش جهتشان محبوس کردند. چندان که جمشید خورشید چهل بار کره مرکز برآمد، چون «اربعین صباحاً» تمام شد، کسوت انسانیت در گردنشان افکندند تا چهارگانه یگانه شد. چون خبر آدم در ملکوت شایع گشت اهل ملکوت را آرزوی دیدار خاست، این حال بر حسن عرضه کردند. حسن که پادشاه بود گفت اوّل من یک سواره پیش بروم، اگر مرا خوش آید روزی چند آنجا مقام کنم، شما نیز بر پی من بیایید. پس سلطان حسن بر مرکب کبریا سوار شد و روی به شهرستان وجود آدم نهاد، جایی خوش و نزهتگاهی دلکش یافت، فرود آمد، همگی آدم را بگرفت چنان که هیچ چیز آدم نگذاشت. عشق چون از رفتن حسن خبر یافت، دست در گردن حزن آورد و قصد حسن کرد. اهل ملکوت چون واقف شدند بر پی برانندند. عشق چون به مملکت آدم رسید حسن را دید تاج تعزّز بر سر نهاده و بر تخت وجود آدم قرار گرفته، خواست تا خود را در آنجا گنجاند، پیشانیاش به دیوار دهشت افتاد، از پای در آمد. حزن حالی دستش گرفت، عشق چون دیده باز کرد اهل ملکوت را دید که تنگ در آمده بودند. روی بدیشان نهاد، ایشان خود را بدو تسلیم کردند و پادشاهی خود بدو دادند و جمله روی به درگاه حسن نهادند. چون با یکدیگر مشورت کردند. من این حال بر حسن که پیشوای ما بود عرضه کردم، حسن گفت: شما صبر کنید تا من بروم و نظری در اندازم، اگر خوش آید شما را طلب کنم. ما همه گفتیم فرمان تو راست. حسن به یک منزل به شهرستان آدم رسید، جای دلگشای یافت، آنجا مقام ساخت. ما نیز بر پی او برانندیم. چون نزدیک رسیدیم طاقت وصول او نداشتیم، همه از پای در آمدیم و هر یکی به گوشهای افتادیم، تا اکنون که نوبت یوسف در آمد، نشان حسن پیش او میدادند. من و برادر کهین که نامش حزن است روی بدان جانب نهادیم، چون

آن جا رسیدیم حسن پیش از آن شده بود که ما دیدیم. ما را به خود راه نمیداد،
چندان که زاری بیش میکردیم استغناء او از ما زیادت میدیدیم.

میکن که جفات مینیند
بسیار بهی از آنچه بودی
در گریه و آه سرد میکوش
میکش که خطات میسازد
میکش که خطات میسازد
کین آب و هوات میسازد

چون دانستم که او را از ما فراغتی حاصل است هر یکی روی به طریقی نهادیم، حزن
به کنعان رفت و من راه مصر بر گرفتم. زلیخا چون این بشنید خانه به عشق پرداخت
و عشق را گرمی تر از جان خود میداشت تا آنگاه که یوسف به مصر افتاد. اهل مصر
به هم برآمدند، خبر به زلیخا رسید، زلیخا این ماجرا با عشق بگفت، عشق گریان
زلیخا بگرفت و به تماشای یوسف رفتند. یوسف را باید خواست که پیش رود، پای
دلش به سنگ حسرت در آمد، از دایره صبر به در افتاد، زلیخا چون دست ملامت دراز
کرد و چادر عافیت بر خود بدرید و به یکبارگی سودایی شد. اهل مصر در پوستینش
افتادند و او بیخود این بیت میگفت:

ما علی العلّال من حرج
زعموا اّنی احبکم
مثل بی لیس ینکتم
و غرامی فوق ما زعموا

فصل

چون یوسف عزیز مصر شد و خبر به کنعان رسید، شوق بر یعقوب غلبه کرد. یعقوب
این حادثه با حزن بگفت، حزن مصلحت چنان دید که یعقوب فرزندان را برگیرد و به
جانب مصر رود. یعقوب پیش روی به حزن داد و با جمعی فرزندان راه مصر گرفت.

چون به مصر شد از در سرای عزیز مصر در شد. ناگاه یوسف را دید با زلیخا بر تخت پادشاهی نشسته، به گوشه چشم اشارت به حزن کرد. چون عشق را بدید در خدمت حسن، به زانو در آمده و حالی روی بر خاک نهاد، یعقوب با فرزندان موافقت حزن کردند و روی بر زمین نهادند. یوسف روی به یعقوب آورد و گفت: ای پدر، این تأویل آن خواب است که با تو گفته بودم: «یا ابتی انی رأیت احد عشر کوباً و الشَّمس و القمر رأیتهم لی ساجدین».

فصل

بدان که از جمله نامهای حسن یکی جمال است و یکی کمال، و در خبر آورده‌اند که «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ». و هر چه موجودند از روحانی و جسمانی طالب کمالاند، و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد، پس چون نیک اندیشه کنی همه طالب حسنانند و در آن میکوشند که خود را به حسن رسانند. و به حسن منتها که طلب همه است دشوار میتوانند رسید زیرا که وصول به حسن ممکن نشود الا به واسطه عشق، و عشق هر کسی را به خود راه ندهد و به همهجایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید، و اگر وقتی نشان کسی یابد که مستحق آن سعادت بود، حزن را که وکیل در است بفرستد تا خانه پاک کند و کسی را در خانه نگذارد، و از آمدن سلیمان عشق خبر کند و این ندا در دهد که «یا ایّها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لایشعرون»، تا مورچگان حواس ظاهر و باطن هر یکی به جای خود قرار گیرند و از صدمت لشکر عشق به سلامت بمانند و اختلال به دماغ راه نیابد. و آنگه عشق بیاید و پیرامن خانه بگردد و تماشای همه بکند و در حجره دل فرو آید، بعضی را خراب کند و بعضی را عمارت کند، و کار از آن شیوه اول بگرداند و روزی چند در این شغل به سر برد، پس قصد درگاه حسن کند. و چون معلوم شد که عشق است که طالب را به مطلوب میرساند جهد میباید کردن که خود را مستعد آن گرداند که عشق را بداند و منازل و مراتب عاشقان بشناسد و خود را به عشق تسلیم کند و بعد از آن عجایب ببیند.

سودای میان تهی ز سر بیرون کن
استاد تو عشق است چو آنجا برسی
از ناز بکاه و در نیاز افزون کن
او خود به زبان حال گوید چون کن

فصل

محبت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند، و گویند که «العشق محبة مفرطة». و عشق خاصتر از محبت است، زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد، و محبت خاصتر از معرفت است زیرا که همه محبتی معرفت است اما همه معرفتی محبت نباشد. و از معرفت دو چیز مقابل توگد کند که آن را محبت و عداوت خوانند، زیرا که معرفت یا به چیزی خواهد بود مناسب و ملایم جسمانی یا روحانی که آن را خیر محض خوانند و کمال مطلق خوانند و نفس انسانی طالب آن است و خواهد که خود را بدانجا رساند و کمال حاصل کند، یا به چیزی خواهد بود که نه ملایم بود نه مناسب، خواه جسمانی و خواه روحانی که آن را شر محض خوانند و نقص مطلق خوانند. و نفس انسانی دائماً از وی میگریزد و از آنجاش نفرتی طبیعی به حاصل میشود، و از اول محبت خیزد و از دوم عداوت. پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سیم پایه عشق. و به عالم عشق که بالای همه است نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان بسازد و معنی «خطوتین و قد وصل» این است. و همچنان که عالم عشق منتهای عالم معرفت است، و محبت واصل او منهی علمای راسخ و حکمای متأله باشند و از آنجا گفته:

عشق هیچ آفریده را نبود عاشقی جز رسیده را نبود

فصل

عشق را از عشقه گرفته اند و آن گیاهی است که در باغ پدید آید در بن درخت، اول بیخ در زمین سخت کند، پس سر بر آرد و خود را در درخت می پیچد و همچنان می رود تا جمله درخت را فرا گیرد، و چنانش در شکنجه کند که نم در میان درخت

نماند، و هر غذا که به واسطه آب و هوا به درخت میرسد به تاراج میرد تا آنگاه که درخت خشک شود. همچنان در عالم انسانیت که خلاصه موجود است، درختی است منتصب القامه که آن به حبه القلب پیوسته است و حبه القلب در زمین ملکوت روید و هر چه در اوست جان دارند چنان که گفته‌اند:

هر چه آن جایگاه مکان دارد تا به سنگ و کلوخ جان دارد

و این حبه القلب دانه‌ای است که باغبان ازل و ابد از انبار خانه «الارواح جنود مجنده» در باغ ملکوت در چمن «قل الروح من امر ربی» نشانده است و به خودی خود آن را تربیت فرماید که «قلوب العارفين من اصابع الرحمن يقلبها كيف يشاء». و چون مدد آب علم «و من الماء كل شيء حي» با نسیم «ان لله في ايام دهر کم نفعات» از یمین یمین الله مدد بدین حبه القلب میرسد، صد هزار شاخ و بال روحانی از او سر بر میزند، از آن بشاشت و طراوت، این معنی عبارت است که «أني لاجد نفس الرحمن من قبل اليمن». پس حبه القلب که آن را «کلمه طيبه» خوانند، شجره طيبه شود، و از آن شجره عکسی در عالم کون و فساد است که آن عکس را ظل خوانند و بدن خوانند و درخت منتصب القامه خوانند. و چون این شجره طيبه بالیدن آغاز کند و نزدیک کمال رسد عشق از گوشه‌های سر بر آرد و خود را در او پیچد تا به جایی رسد که هیچ نم بشریت در او نگذارد. و چندان که پیچ عشق بر تن شجره زیادت میشود که آن شجره منتصب القامه زردتر و ضعیفتر میشود تا به یکبارگی علاقه منقطع گردد. پس آن شجره روان مطلق گردد و شایسته آن شود که در باغ الهی جای گیرد «فادخلی فی عبادی». و چون این شایستگی از عشق خواهد یافت، عشق عمل صالح است که او را بدین مرتبه میرساند که «اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه». و صلاحیت استعداد این مقام است، و آنچه گویند که فلان صالح است یعنی مستعد است. پس عشق اگر جان را به عالم بقا میرساند تن را به عالم فنا میرد، زیرا که در عالم کون و فساد هیچ چیز نیست که طاقت بار عشق تواند داشت. و بزرگی در این معنی گفته است:

دشمن که فتادست به عشقت هوشش

نی نی نکنم دعای بد زین سپیش

یک لحظه مبادا به طرب دسترسش

گر دشمن از آهنت عشق تو بشش

فصل

حسن مدّتی بود که رخت از شارستان وجود آدم بر بسته بود و روی به عالم خود آورده

و منتظر مانده تا کجا نشان جایی یابد که مستقر عزّ او را شاید. چون نوبت یوسف در

آمد حسن را خبر دادند، حسن حالی روانه شد، عشق آستین حزن گرفت و آهنگ

حسن کرد. چون تنگ در آمد حسن را دید خود را با یوسف بر آمیخته چنان که میان

حسن و یوسف هیچ فرقی نبود، عشق حزن را بفرمود تا حلقه تواضع بجنبانند. از جناب

حسن آوازی برآمد که کیست، عشق به زبان حال جواب داد که:

چاکر به برت خسته جگر باز آمد بیچاره به پا رفت، به سر باز آمد

حسن دست استغناء به سینه طلب عشق باز نهاد، عشق به آوازی حزین این بیت

میخواند:

بیت

به حق آن که مرا هیچ کس به جای تو نیست

جفا مکن که مرا طاقت جفای تو نیست

حسن چون این ترانه گوش کرد از روی فراغت جوابش داد:

که عشق شد آن که بودمی من به تو شاد

امروز خود از تویم نمی آید یاد

عشق چون نومید گشت دست حزن گرفت و روی در بیابان حیرت نهاد و با خود این

زمزمه میکرد:

بر وصل تو هیچ دست پیروز مباد

اکنون که در انتظار روزم برسید

جز جان من از غم تو با سوز مباد
من خود رفتم کسی بدین روز مباد

فصل

عشق چون از حزن جدا ماند دست حزن گرفت و او را گفت: ما با تو بودیم در خدمت حسن و خرقه از او داریم، پیر ما اوست، اکنون که ما را مهجور کردند تدبیر آن است که هر یکی از ما روی به طرفی نهیم و به حکم ریاضت سفری برآریم، مدتی در لگدکوب دوران ثابتقدمی نماییم و سر در گریبان تسلیم کشیم و بر سجاده ملمّع قضا و قدر رکعتی چند بگذاریم، باشد که به سعی این هفت پیر که گوشه‌نشین عالم کون و فسادند به خدمت شیخ باز رسیم. چون بر این قرار افتاد، حزن روی به شهر کنعان نهاد و عشق راه به مصر برگرفت.

فصل

راه حزن نزدیک بود، به یک منزل به کنعان رسید، از در شهر در شد، طلب پیری میکرد که روزی چند در صحبت او به سر میرد. خبر یعقوب کنعانی بشنید، ناگاه از در صومعه او در شد، چشم یعقوب بر او افتاد، مسافری دید آشنا روی، اثر مهر در او پیدا گشت. گفت مرحبا! به هزار شادی آمدی، بلا خورده از کدام طرف تشریف داده‌ای؟ حزن گفت از اقلیم «ناکجا آباد» از شهر پاکان. یعقوب به دست تواضع سجاده صبر فرو کرد و حزن را بر آنجا نشاند و خود در پهلوش بنشست. چون روزی چند برآمد یعقوب را با حزن انسی پدید آمد چنان که یک لحظه بی او نمیتوانست بود. هر چه داشت به حزن بخشید، اول سواد دیده را پیش کش کرد، «و ابیضت عیناه من الحزن»، پس صومعه را «بیت الاحزان» نام کرد و تولیت بدو داد.

از خصم چه باک چون تو یارم باشی
گو خصم کنار پر کن از خون جگر
یا در غم هجر غمگسارم باشی
چون تو به مراد در کنارم باشی

و از آن سوی دیگر عشق شوریده قصد مصر کرد و دو منزل یک منزل میکرد تا به

مصر رسید و همچنان از گرد راه میان بازار برآمد:

عشق به بازار روزگار برآمد

عقل که باشد کنون که عشق خرامید

نام دلم بعد چند سال که گم بود

دمدمه حسن آن نگار برآمد

صبر که باشد کنون چو کار برآمد

از خم آن زلف مشکبار برآمد

فصل

آواز و ولوله به شهر مصر در افتاد، مردم همه به هم برآمدند، عشق قلندروار، خلیع العذار، به هر منظری گذری و در هر خوش پسری نظری میکرد و از هر گوشه‌های جگر گوشه‌های میطلبید، هیچ کس بر کار او راست نبود. نشان سرای عزیز مصر باز پرسید و از در حجره زلیخا سر در کرد. زلیخا چون این حادثه دید بر پای خاست و روی به عشق آورد و گفت: ای صد هزار جان گرامی فدای تو از کجا می‌آیی و کجا خواهی رفت و تو را چه خوانند؟ عشق جوابش داد که من از بیت المقدسام از محله روح آباد از درب حسن. خانه در همسایگی حزن دارم، پیشه من سیاحت است، صوفی مجردم و هر وقتی روی بر طرفی زنم و هر روز به منزلی باشم، هر شب جایی مقام سازم. چون در عرب باشم عشقم خوانند، و چون در عجم باشم مِهرم خوانند. در آسمان به خرد مشهورم و در زمین به انیس معروفم، اگر چه دیرینهام، هنوز جوانم و اگر بپیرگم، از خاندان بزرگم. قصه من دراز است، «فی قصّتی طول و انت ملول». ما سه برادر بودیم به ناز پرورده و روی نیاز ندیده، و اگر احوال ولایت خود گویم و صفت عجایبها کنم که آنجاست شما فهم نکنید و در ادراک شما نیاید، اما ولایتی است که آخرین ولایتهای ماست، و از ولایت شما به نه منزل کسی که راه داند بدانجا تواند رسیدن. حکایت آن ولایت چنان که به فهم شما نزدیک باشد بکنم. اکنون بدان که

بالای این کوشک نه اشکوب طاقی است که آن را «شارستان جان» خوانند و او بارویی دارد از عزّت و خندقی از عصمت. و بر دروازه آن شارستان پیری جوان موکل است و نام آن «جاوید خرد» است و او پیوسته سیّاحی کند چنان که از مقام خود بجنبد و حافظی نیک است، کتاب الهی داند خواندن و فصاحتی عظیم دارد، اما گنگ است. و به سال دیرینه است اما سال ندیده است، و سخت پیر است اما هنوز سستی در او راه نیافته است. و هر که خواهد که بدان شارستان رسد از این چهار طاق شش طناب بگسلد و کمندی سازد و زین ذوق بر مرکب شوق نهد، و به میل گرسنگی، سرمه بیداری در چشم کشد، و تیغ آتش به دست گیرد، و راه جهان کوچک گیرد، و از جانب شمال درآید و ربع مسکون طلب کند. و چون در شهرستان رسد کوشکی بیند سه طبقه: در طبقه اول دو حجره پرداخته بر حجره اول تختی آراسته و یکی بر آن تخت تکیه زده، طبعش به رطوبت مایل، زیر کی عظیم اما نسیان بر او غالب. مشکلی که بر او عرض کنی در حال حل کند، ولیکن بر یادش نماند. و در همسایگی او در حجره دوم تختی از آتش گستریده و یکی بر آن تخت تکیه زده، طبعش به یبوست مایل، حافظی جلد اما پلید، کشف رموز دیر تواند ضبط کردن، اما چون فهم کرد هرگز از یادش نرود. و چون وی را ببیند چرب زبانی آغاز کند، و وی را به چیزهای رنگین فریفتن گیرد و هر لحظه خود را به شکلی بر او عرض کند. باید که به ایشان هیچ التفات نکند و روی از ایشان بگرداند و بانگ بر مرکب زند و به طبقه دوم رسد. آنجا هم دو حجره بیند، در حجره اول تختی از باد گستریده و یکی بر آن تخت تکیه زده، طبعش به برودت مایل، دروغ گفتن و بهتان نهادن و هرزه گویی و کشتن و از راه بردن دوست دارد، و پیوسته بر چیزی که نداند حکم کند. و در همسایگی در حجره دوم تختی از بخار گستریده، و بر آن تخت یکی تکیه زده، عجب پیش او یابند، نیر نجات نیک داند، و جادوی از او آموزند. چون وی را ببیند چابلوسی کند، و دست در عنان آورند تا او را هلاک کنند. تیغ با ایشان نماید و به تیغ بیم کند تا ایشان از پیش او بگریزند. چون به طبقه سیّم رسد حجرهای بیند دلگشای و در آن حجره از خاک

پاک گستریده، و بر آن تخت یکی تکیه زده، طبعش به اعتدال نزدیک، فکر بر او غالب، امانت بسیار نزدیک او جمع شده، که هر چه بدو سپارند هیچ خیانت نکند، و هر غنیمت که از این جماعت حاصل کرده است بدو سپارد تا وقتی دیگرش به کار آید. و از آنجا چون فارغ شود، قصد رفتن کند، پنج دروازه پیش آید: دروازه اول دو در دارد و در هر دری تختی گستریده طولانی، بر مثال بادامی، و دو پرده یکی سپید و یکی سیاه در پیش آویخته و بندهای بسیار بر دروازه زده، و یکی بر هر دو تخت تکیه زده دیده بانی بدو تعلق دارد. و او از چندین ساله راه بتواند دیدن، و بیشتر در سفر باشد، و از جای خود بجنبد و هر کجا که خواهد، و اگر چه مسافتی باشد به یک لمحّه برسد، و چون بدو رسد بفرماید تا هر کسی را به دروازه نگذارد و اگر از جایی رخنهای پیدا شود زود خبر باز دهد. و به دروازه دوم رود، و دروازه دوم دو در دارد، و هر در را دهلیزی است دراز، پیچ در پیچ، به طلسم کرده، و در آخر هر دری تختی گستریده مدوّر، و یکی بر در تخت تکیه زده و او حاجب خیر است و او را پیکی هست که همواره در روش باشد. و هر چیزی که حادث شود این پیک آن را بستاند و بدو رساند و آن را دریابد او را بفرماید تا هر چه شنود زود باز نماید و هر صورتی را به خود راه ندهد و به هر آوازی از راه نرود. و از آنجا به دروازه سیّم آید، و دروازه سیّم هم دو در دارد، و از هر دری دهلیزی دارد. میرود تا هر دو دهلیز سر به حجرهای بر آرد و در آن حجره دو کرسی نهاده است و یکی بر هر دو کرسی نشسته، و خدمتکاری دارد که آن را باد خوانند. همه روز گرد جهان میدود و هر خوش و ناخوش که میبیند بهره‌های بدو می‌آرد و او آن را میستاند و خرج میکند، او را بگوید تا ستد و داد کم کند و گرد فضول نگردهد. و از آنجا به دروازه چهارم آید، و دروازه چهارم فراختر از این سه دروازه است. و در این دروازه چشمهای است خوش آب و پیرامن چشمه دیواری است از مروارید، و در میان چشمه تختی است روان و بر آن تخت یکی نشسته است. او را چاشنیگیر خوانند، و او فرق میکند میان چهار مخالف، و قسمت و ترتیب هر چهار او میتواند کرد. و شب و روز بدین کار مشغول است، بفرماید تا شغل در باقی کند اَلّا

به قدر حاجت. و از آنجا به دروازه پنجم آید، در دروازه پنجم پیرامن شهرستان درآمده است. و شهرستان و هر چه در شهرستان در میان این دو دروازه است. و گرداگرد این دو دروازه بساطی گستریده است و یکی بر بساط نشسته چنان که بساط از او پر است، و بر هشت مخالف حکم میکند و فرق میان هر هشت میکند و یک لحظه از این کار غافل نیست، و او را مفرق معرف خوانند. بفرماید تا بساط درنورد و دروازه به هم کند. و چون از این پنج دروازه بیرون جهانند میان شهرستان بر آید و قصه بیشه شهرستان کند. چون آنجا برسد آتشی بیند برافروخته و یکی نشسته و چیزی بر آن آتش میزد، و یکی آتش تیز میکند، و یکی سخت گرفته است تا پخته شود، و یکی آن که سر جوش است و لطیف تر جدا میکند، و آنچه در دیگ است مانده جدا یکی بر میگیرد و بر اهل شهرستان قسمت میکند. آنچه لطیفتر است به لطیف میدهد و آنچه کثیفتر است به کثیف میرساند. و یکی استاده است دراز بالا و هر که از خوردن فارغ شود گریستن گیرد و بلا میکند. و شیری و گرازی میان بیشه ایستادهاند، آن یکی به کشتن روز و شب و دریدن مشغول است و این یکی به دزدی کردن و خوردن و آشامیدن مشغول. کمند از فتراک بگشاید و در گردن ایشان اندازد و محکم فرو بندد و همانجاشان بیندازد، و عنان مرکب را سپارد، و بانگ بر مرکب زند، و به یک تک از آن نه دربند به در جهانند و به دروازه شهرستان جان رسد و خود را برابر دروازه بدارد. حالی پیر آغاز سلام کند و او را بنوازد و به خودش خواند. و آنجا چشمهای است که «آب زندگانی» خوانند، در آنجا غسل بفرماید کردن. چون زندگانی ابد یافت، کتاب الهیاش درآموزد. و بالای این شهرستان چند شهرستان دیگر است، راه همه بدو نماید و سیاحتش تعلیم کند. و اگر حکایت آن شهرستانها با شما کنم و شرح آن بدهم فهم شما بدان نرسد و از من باور ندارید و در دریای حیرت غرق شوید. بدین قدر اقتصار کنیم و اگر چه آمیخته گفتیم دریابید تا جان سلامت ببرید.

فصل

عشق چو این حکایت بکرد، زلیخا پرسید که سبب آمدن تو از ولایت خود چه بود؟

عشق گفت ما سه برادر بودیم، برادر مَهِین را حُسن خوانند و ما را او پرورده است، برادر کَهِین را حُزن خوانند و او بیشتر در خدمت من بودی، و ما هر سه با هم خوش بودیم. ناگاه آوازهای در ولایت ما افتاد که در عالم خاکی یکی را پدید آوردند بس بوالعجب، هم آسمانی است و هم زمینی، هم جسمانی است و هم روحانی، و این طرف را بدو داده‌اند و از ولایت ما نیز گوشهای نامزد او کرده‌اند. ساکنان ولایت ما را آرزوی دیدن او خاست، همه پیش من آمدند، با من.

فصل

عشق بندهای است خانه‌زاد که در شهرستان ازل پرورده شدست، سلطان ازل و ابد شحنگی کونین بدو ارزانی داشته، و این شحنه هر وقتی بر طرفی زند و هر مدتی نظر بر اقلیمی افکند. و در منشور او حسن نبشته است که در هر شهری که روی نهد، باید که خبر بدان شهر رسد، گاوی از برای او قربان کنند. «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً»، و تا گاو نفس را نکشند قدم در آن شهر نهد. و بدن ایشان بر مثال شهری است، اعضای او کویهای او و رگهای او جویهاست که در هر کوچه رانده‌اند، و حواس او پیشهورانند که هر یکی به کاری مشغول‌اند. و نفس گاوی است که در این شهر چرا تنها میکند و او را دو سر است: یکی حرص و یکی امید، و رنگی خوش دارد، زردی روشن است فریبنده، که هر که در او نگاه کنی خرم شوی، «صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّاظِرِينَ». نه پیر است که به سبب «الْبُرْكَهَ مَعَ الْكَابِرِ كَمْ» بدو تبرک جویند، نه جوان است که به فتوای «الشَّبَابُ شَعْبَةٌ مِنَ الْجَنُونِ» قلم تکلیف از او بردارند، نه مشروع دریابد، و نه معقول فهم کند، نه به بهشت نازد، نه از دوزخ ترسد، «لَا فَارِضٌ وَ لَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ».

نه علم نه دانش نه حقیقت نه یقین چون کافر درویش نه دنیا و نه دین نه به آهن ریاضت زمین بدن را بشکافد تا مستعد آن شود که تخم عمل در او افشانند، او فکرت از چاه استنباط علم میکشد، تا به واسطه معلوم از مجهول رسته شود. در بیابان چون افسار گسسته می‌گردد، «لَا ذُلُّ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرَّ مَسْلَمَةً لَا

شیء فیها». این گاو لایق آن قربان نیست و در هر شهر نیست جز گاو نیابند، و هر
کسی را از دل نیاید که این چنین قربانی تواند کرد و هر وقتی این گاو روی ننماید.
سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
تَمَّتِ الرِّسَالَةُ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ حَسَنِ تَوْفِيقِهِ وَ صَلَوةِ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.

مقاله شماره ۱۴ - "چیزی به اسم شانس وجود ندارد. دنیای هر کس، حاصل
لیاقت‌های کسب‌شده اوست"



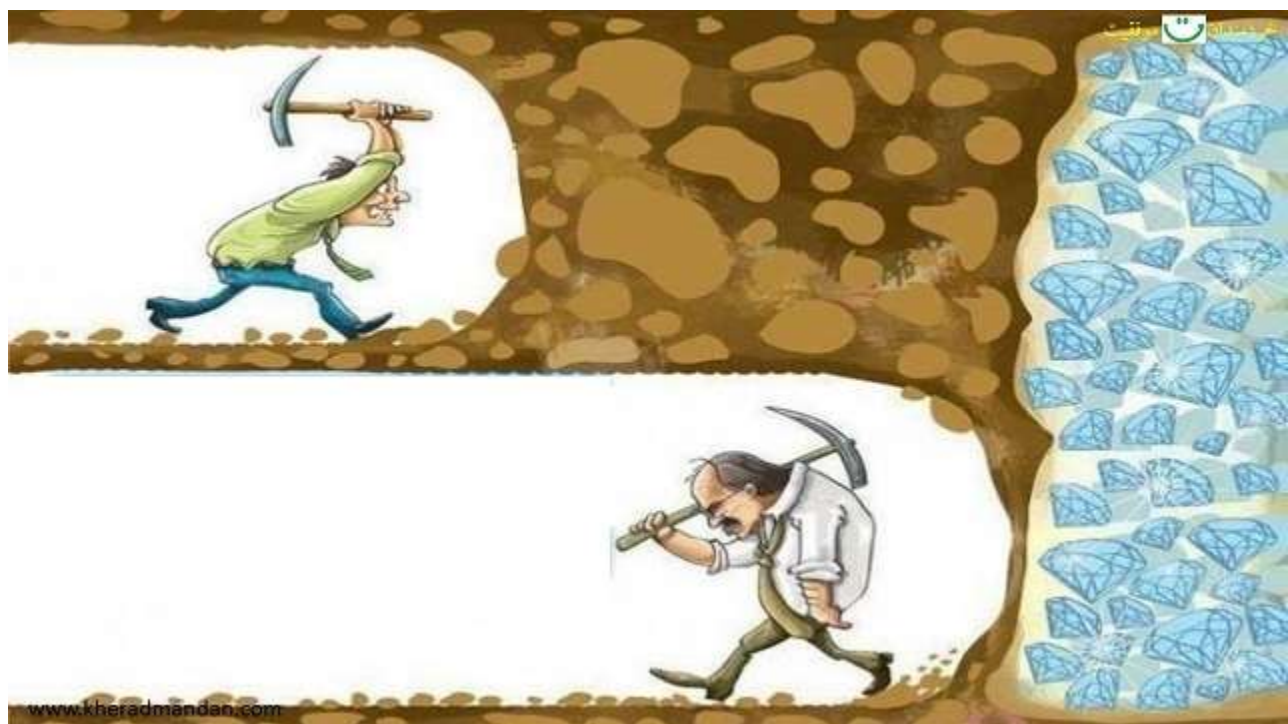
"چیزی به اسم شانس، به این معنی که بی حساب و کتاب برای یک فرد اتفاقات خوب بیفتد، وجود ندارد. نتایج دنیای هر کس، حاصل لیاقت‌های کسب‌شده خود فرد است. البته شاید نتایج را با مسیری که ما انتظار داریم به دست نیاورده باشد."

در این مقاله پرده از رازی برمی‌دارم که شاید سال‌ها فکر شمارا درگیر کرده است. فراموش نکنید برای حل مسئله‌ای که با باورها و نگرش‌های الآن مان، نتوانستیم راه‌حلی پیدا کنیم و از توجیه استفاده کردیم. باید به سطح نگرش جدیدتری برویم، تا بتوانیم حلش کنیم. انیشتین گفته است: "شما نمی‌توانید با سطح تفکری که مشکلات خود را ایجاد کرده‌اید، با همان سطح تفکر آن‌ها را حل کنید!!" امروز با من قدمی به سطح تفکری بالاتر بگذارید.

کتاب، مشورت، تفکر، تغییر نگرش و مطالعه بدون تعصب می‌تواند سطح تفکر را بالا ببرد. حقیقتی وجود دارد و آن حقیقت این است: "هیچ چیز بی حساب و کتاب نیست. هر چه که به سمت ما می‌آید ناشی از کارهای فکری یا عملی است که خودمان انجام داده‌ایم. شاید آگاهانه نبوده ولی مطمئن باشید، از ماست که برماست."

این موضوع اگر نگرشتان را عوض نکنید، باورش بسیار سخت است. پیشنهادم این است که این مقاله را خوب و بدون در نظر گرفتن باورهای قبلی‌تان، بخوانید.

در کتاب "بیندیشید و ثروتمند شوید" آقای ناپلئون هیل، داستان جالبی را نقل می‌کند. در جاهای دیگر با عناوینی مثل: تلاش، پشتکار یا امید، تصاویری برگرفته از این داستان را دیده‌ایم.



داستان اصلی از این قرار است:

در روزگاری که همه در اندیشه طلا بودند یکی از عموهای داربی گرفتار "تب طلا" شد. (نکته ۱ یادتان باشد) و راهی غرب شد تا با حفاری زمین به ثروت برسد. او هرگز نشنیده بود که در مغز انسان طلایی به مراتب بیش از آنکه او از زمین بیرون بیاورد وجود دارد. او با اخذ اجاره‌نامه با بیل و کلنگ سرگرم کار شد. بعد از هفته‌ها کار طاقت‌فرسا به کلوخه‌های براق طلا رسید. اکنون به وسیله‌ای نیاز داشت که این کلوخه‌ها را از دل خاک بیرون بکشد. بی‌آنکه کسی متوجه شود روی معدن را پوشانید و عازم شهر ویلامزبرگ در ایالت مری‌لند شد تا موضوع را برای بستگان و برخی از همسایگان بازگو کند. آن‌ها دورهم جمع شدند و پول خرید دستگاه حفاری را تدارک دیدند، آن را خریدند و به محل معدن طلا بردند. عمو و داربی سرگرم کار شدند.

نخستین کامیون کلوخه‌ها را به کوره ذوب و استخراج طلا فرستادند. معلوم شد که یکی از غنی‌ترین معادن کلورادو را یافته‌اند. حمل چند کامیون کلوخه طلا کافی بود تا همه بدهی‌های آن‌ها را پاک کند و نوبت به سود کلان برسد. مته‌های حفاری زمین را می‌شکافتند. امید داربی و عمویش بیشتر می‌شد (نکته ۲ یادتان باشد) تا اینکه اتفاقی افتاد. رگه‌های طلا بی‌مقدمه ناپدید شدند. آن‌ها به پایان رنگین‌کمان رسیده بودند. از معدن طلا دیگر اثری نبود. به کندن زمین ادامه دادند، مایوسانه می‌خواستند رگه طلا را از نو بیابند، اما موفق نشدند. (نکته ۳ یادتان باشد) سرانجام تصمیم گرفتند دست از کار بکشند.

دستگاه حفاری را به چند صد دلار فروختند و با قطار به دیارشان برگشتند. کسی که دستگاه را خریده بود از یک مهندس معدن خواست تا به معدن نگاهی بیندازد و برای او محاسبه کوچکی انجام دهد. مهندس مزبور نظر داد که "پروژه حفاری معدن از آن جهت شکست‌خورده که صاحبان آن با معدن و اصول حاکم بر آن آگاه نبودند." بررسی این مهندس نشان داد که رگه طلا در فاصله ۹۰ سانتی‌متری از محلی که خانواده داربی کارشان را متوقف کرده بودند، از نو پدیدار خواهد شد و دقیقاً این اتفاق افتاد. کسی که دستگاه حفاری را خریده بود میلیون‌ها دلار ثروت انباشت کرد. او به حقیقت مهمی توجه کرده بود و آن این که **قبل از تسلیم شدن و دست کشیدن از کار باید با متخصص به مشورت نشست.** (اولین نتیجه‌ای که آقای هیل گرفته است)

در ادامه می‌گوید:

داربی مدت‌ها بعد، جبران زیان خود را کرد. او به ثروتی بیش از این‌ها دست‌یافت و این زمانی بود که او به کشفی بزرگ نائل آمد. او فهمید که **اشتیاق می‌تواند به طلا تبدیل شود.** آقای دارابی به کار فروش بیمه عمر مشغول شد. (نکته ۴ یادتان باشد)

آقای داربی که می دانست به دلیل آن که در ۹۰ سانتی متری طلا کارش را رها کرده و سود کلانی را ازدست داده است، با خود گفت: «من در فاصله ۹۰ سانتی متری طلا متوقف شدم. اما از این به بعد، وقتی به اشخاص رجوع می کنم و از آن ها جواب نه می گیرم، تسلیم نمی شوم» (او اشتیاق به موفقیت داشت)

داربی در شمار معدود کسانی قرار گرفت که سالانه بیش از یک میلیون دلار بیمه عمر می فروختند. او پیروزی خود را مدیون شکستی می داند که در کار استخراج از معدن طلا متحمل شد. او می داند که قبل از موفقیت باید شکست های موقتی را پذیرفت. **(نکته ۵ یادتان باشد)** وقتی سایه های شکست از راه می رسند، ساده ترین و به ظاهر منطقی ترین اقدام دست کشیدن از فعالیت است و این اقدامی است که اغلب می کنند. بیش از ۵۰۰ نفر از موفق ترین افراد مملکت، در مصاحبه با من گفتند که بزرگ ترین موفقیت آن ها یک قدم فراتر از جایی که شکست خورده بودند نصیبتان شده است. **توگویی شکست به عمد در یک قدمی موفقیت چهره می نماید.** **(دومین نتیجه ای که آقای هیل گرفته است)**

چقدر نتیجه گیری هایی که آقای هیل انجام داده را قبول دارید؟

به احتمال زیاد "خیلی"

اکثراً معتقدیم "در مسیر موفقیت باید چند شکست درست و حسابی بخوریم تا تجربه به دست آوریم." یا اینکه "سختی ها موجب رشد ما می شوند." هر دوی این جملات ناشی از نگرش عمیق و باور ریشه ای است که در ذهن ماست و به احتمال زیاد هر کس به جملات معتقد باشد یک یا چند شکست بزرگ در زندگی اش می خورد تا بتواند به موفقیت برسد ولی آیا واقعاً همه شکست می خورند و بعد موفق می شوند؟

اگر این داستان را از سطح متفاوتی نگاه کنید، نکات زیادی دارد. جاهایی را که به عنوان نکته و نتیجه گفتم بررسی می کنیم:

نکته ۱: صرف اینکه در زمان یا مکانی، کاری رونق دارد و به اصطلاح روی بورس است دلیل بر موفقیت همه افراد حاضر در آن شغل نمی شود. به قول آقای تی هارو اِکِر "زمان درست و مکان درست لازم است، اما در کنار آن، فرد هم باید انسان درستی باشد." جهان قانون های خود را دارد، اگر خود را لایق موفقیت ندانیم و آن عزت نفس و لیاقت هم وزن خواسته مان را نداشته باشیم تلاش فیزیکی به تنهایی پاسخگو نیست. و اگر موفقیتی به دست بیاوریم پایدار نخواهد بود.

نکته ۲: انتظار ثروت بیش از احساس لیاقت، باعث می‌شود به فرصت موجود بیش از حد دل ببندیم و روی خودمان حساب نکنیم. بلکه موفقیت و پیشرفت‌مان را در گرو اتفاقات بیرونی ببینیم. در اینجا خانواده داری احساس می‌کنند به نتیجه‌ای رسیده‌اند که خیلی با ارزش‌تر از حد آن‌هاست.

نکته ۳: وقتی ایمان نداشته باشید که تلاشتان به نتیجه می‌رسد، شکست‌ها هم موتور موفقیت‌تان را روشن نمی‌کند، و به احتمال بسیار زیاد به خواسته‌ای که دارید نمی‌رسید. حتی اگر در ۹۰ سانتیمتری طلا باشید راه را اشتباه می‌روید.

در عکس بالا فردی که دنبال الماس است، مثل ما نمی‌داند که چقدر با الماس‌ها فاصله دارد. البته مشکل ندانستن فاصله نیست، مشکل خود را لایق ندانستن است. وقتی خود را لایق موضوعی ندانیم حتی اگر در مسیر آن باشیم در آخر راه احتمال دارد مسیرمان را تغییر بدهیم. و فردی دیگر بیاید و همان راه را برود و موفق شود، بعد بگوییم من بدشانسم و او خوش‌شانس. بحث، بحث شانس نیست، بحث لایق دانستن خودمان از صمیم قلب است.

نکته ۴: این فرد پس از عبور از مسیر گذار و ایجاد تغییر در شخصیت درونی‌اش، احساس لیاقت را به دست آورده است و تازه متوجه شده است که کار تنها با تلاش فیزیکی به نتیجه نمی‌رسد. بلکه نیازمند اشتیاق و اعتقاد به توانا بودن و لایق بودن خود است.

نکته ۵: این جمله عقیده و باور آقای داری است و شاید توجیهی برای غلبه بر حس بد از دست دادن آن‌همه طلا. "**شکست به هیچ عنوان عامل موفقیت نمی‌شود.**" مگر اینکه خودمان آن را قبول کنیم و این‌گونه باور کنیم. بسیاری از افرادی که شکست خورده‌اند، در ادامه زندگی افسرده و ناامید شده‌اند.

شخصیتی که فرد در زمان حرکت در مسیر موفقیت به دست می‌آورد مهم است، این فرد و افراد مشابه به دلیل اینکه احساس خود ارزشمندی و لیاقتشان را در اثر این اتفاقات رشد داده‌اند، موفق شدند. اگر بتوانید احساس خود ارزشمندی‌تان را در شرایط عادی و روزهای خوب رشد بدهید، چه نیازی وجود دارد که شکست، مشکلات، بدهکاری و دردسر را تحمل کنید.



اولین نتیجه یعنی "قبل از تسلیم شدن و دست کشیدن از کار باید با متخصص به مشورت نشست." یک نتیجه کاملاً درست است اما فقط به ذهن افرادی خطور می کند، که به آن معتقد باشند و فقط برای کسانی نتیجه بخش است که در عمل این فکر و ایده را باور کرده و اجرا بکنند. و الا در خیلی از مواقع چون ما در خط فکری متفاوتی هستیم اصلاً این موضوع به ذهنمان نمی رسد. در بسیاری از صحبت ها و متن هایم توصیه کرده ام که با متخصص، یعنی فردی که شخصیت ذهنی و شغلی یک کار را دارد مشورت کنید. زمان و مبلغی برای آموزش در مسیر کاری که می خواهید شروع بکنید، بگذارید. شکست های احتمالی که وجود دارد را روی کاغذ بخورید. اما در عمل، اکثر افراد دانسته های خود را با هیچ چیز عوض نمی کنند. دلایل باورها و نگرش های آنهاست. **"دریا پر از آب و ماهی و جواهرات است اما نه برای فردی که روبه سوی بیابان دارد"** فقط زمانی نتایج قدرتمندانه می گیرید که نگرش های قدرتمند کننده داشته باشید و خود را لایق این نتایج در ضمیر ناخود آگاهتان بدانید.

دومین نتیجه که آقای هیل می گوید: **"تو گویی شکست به عمد در یک قدمی موفقیت چهره می نماید"** فقط یک باور است. البته خوبی آن این است که به انسان امیدوار در ظاهر روحیه می دهد. و بدی آن این است که انسان احساس می کند مسیر موفقیت در روبرو شدن با شکست ها قرار دارد. برای موفقیت تلاش و برنامه ریزی و عبور از مسیر گذار لازم است اما شکست نه. دنیا پر از مثال های نقض کننده این نتیجه آقای هیل است. به عنوان مثال آیا همه افرادی که در کنکور رتبه های عالی به دست آورده اند چندین بار در کنکور شرکت کرده و شکست خورده اند؟ جواب قطعاً "نه" است. افرادی وجود دارند که یک بار امتیاز کمتری به

دست آورده‌اند (هرچند این شکست محسوب نمی‌شود) و سال بعد موفق شده‌اند اما اکثر رتبه‌های برتر کنکور همان سال اول رتبه‌های عالی به دست آورده‌اند. شکست نتیجه عدم آگاهی و آماده نبودن اصولی برای موفقیت است نه کمکی برای پیروزی.



"متأسفانه بسیاری از افراد موفق هم معتقدند موفقیت بدون شکست ممکن نیست، سعی کنید شما اینگونه نباشید."

اگر در راه موفقیت احتمال خطا یا نتیجه‌ای غیر از نتیجه مورد انتظار ما به وجود آید، عموم مردم به آن می‌گویند: "شکست".

باید سعی کرد نتایج متفاوت را عملاً روی کاغذ کشف و رفع کرد. البته مهم‌تر از آن باید در ضمیر ناخودآگاه خود را لایق موفقیت دانست و ذهن را قدرتمند تربیت کرد. پس از به دست آوردن اعتقادی مبنی بر اینکه "مسیر من درست است و موفق می‌شوم" دست به عمل زد و به ایده‌های روحیه‌بخش عمل کرد. تلاش ذهنی و فیزیکی مکمل هم بوده و مثل چسب به هم وصل هستند فقط با یکی از آن‌ها نمی‌شود موفق شد.

همان‌گونه که توضیح دادم چیزی به نام شانس وجود ندارد، وقتی با افراد بسیاری که از نظر دیگران خوش‌شانس هستند صحبت کردم، آن‌ها به نوعی خود را لایق رسیدن به خواسته، هدف و شرایط فعلی‌شان می‌دانستند. معتقد بودند بهای رسیدن به هدف و بهای عبور از مسیر گذار خواسته‌شان را داده‌اند. البته شاید در اول صحبت به بهای پرداختی که آن‌ها برای رسیدن به هدفشان پرداخت کرده‌اند نگاه کنید، چیز بسیار سخت و عجیبی به نظر نمی‌رسد و کاری پر از زجر و بدبختی نبینید. در حقیقت هم همین‌طور است.

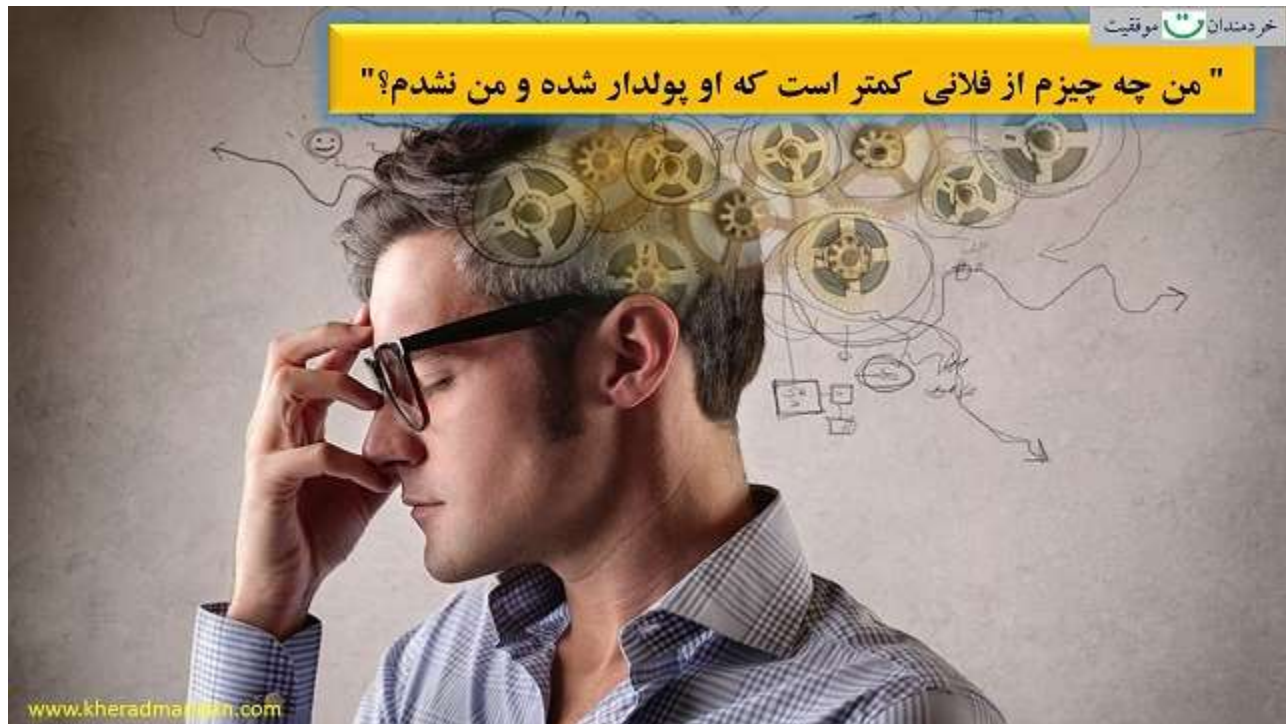
اگر فکر کنید بهای رسیدن به هدف در توانتان نیست و یک کار بسیار سخت و طاقت فرسات، به احتمال زیاد به هدفتان نمی‌رسید.
 "سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش"

مهم‌ترین موضوع این است: افراد موفق در کنار تلاش و برنامه‌ریزی، صحبت با متخصص‌ها و جستجو و تحقیق در ذهن ناخودآگاهشان خود را لایق رسیدن به اهدافشان می‌دانستند. آن موقع است که فرکانس قلبی- مغزی‌شان به دستور ذهن ناخودآگاه عمل کرده و نتایجی با توجه به این تلاش‌ها و عقایدشان را به وجود می‌آورد. چون آن‌ها این نتیجه را حق خود می‌دانند، پس این نتیجه برای آن‌ها عادی است و برای سایرین نه. سایرین این اتفاقات را شانس می‌نامند. آنتونی رابینز می‌گوید: "هر چه بیشتر تلاش کنید خوش‌شانس‌تر خواهید بود"

در ذهن ما شانس اغلب توجیه اتفاقات خوب یا بدی است، که ما بجای احساس لیاقت و یا قبول کوتاهی خودمان و اقدام به تغییر نگرش‌ها و تلاش در مسیر درست، از آن استفاده می‌کنیم تا انرژی برای رشد و تغییر نگذاریم. اگر خودمان را ارزشمند بدانیم و تمام تلاشمان را بکنیم، به اندازه ارزشی که به خودمان قائل هستیم (و شاید کمی بیشتر) نتیجه می‌گیریم.
 نتیجه‌های فوق‌العاده ناشی از ایمان به درست بودن تصمیم فرد برای رشد، همراه با انجام درست کار درست است.



مقاله شماره ۱۵ - "من چه چیزم از فلانی کمتر است که او پولدار شده و من نشدم؟"



خیلی از مواقع پیش می آید دوستی قدیمی یا هم کلاسی دوران نوجوانی خود را می بینیم. یا با فردی صحبت می کنیم که سنش از ما کمتر است و حتی از نظر ما توانایی و سوادش هم کمتر از ماست. اما یک تفاوت عمده با ما دارد.

او از لحاظ کسب و کار شرایط خیلی خوبی را تجربه می کند و بسیار پولدارتر از ماست!!!!

برای توجیه این شرایط احتمال دارد چند مورد اساسی در ذهن ما ردوبدل شود تا بتواند مثل حوله ای خشک عرق سرد ما را پاک کند. ممکن است با خود بگوییم:

- ۱- مردم چه شانسی دارند، خدا چقدر بعضی ها رو دوست داره!
 - ۲- حتماً با فرد پولداری ازدواج کرده و یا یک پولدار دستش را گرفته.
 - ۳- پدر و مادر پولدار همینه دیگه، آدم هر جور باشه بالاخره کاری می کنن یه سر و گردن از بقیه بالاتر بشه.
 - ۴- منم اگر از اهالی فلان شهر یا فلان منطقه بودم حتماً موفق می شدم.
 - ۵- منم اگر فلان رشته تحصیلی رو می خوندم یا می رفتم فلان کار فنی رو می کردم پولدار می شدم.
 - ۶- منم اگر شخصیت و ارزش خودم را زیر پا می گذاشتم می تونستم پولدار بشم، من شرفم یا شخصیتم را به پول نمی دم.
- می دانستید همه این موارد، توجیهاتی هستند که ما برای غلبه بر احساس ضعفی که در درونمان ایجاد شده، بکار می بریم!!!
- در بسیاری از مواقع این نوع بهانه ها، توجیهات و خودفریبی ها باعث می شوند که ما در ابتدای یک اتفاق ناخوشایند خود را آرام کنیم. اما این آرام نمودن ها بیشتر شبیه پاک کردن صورت مسئله است تا یک توضیح خوب که به شما برای رفتن به سمت موفقیت مالی و یا حرفه ای کمک بکند.

بگذارید چند سؤال بپرسم:

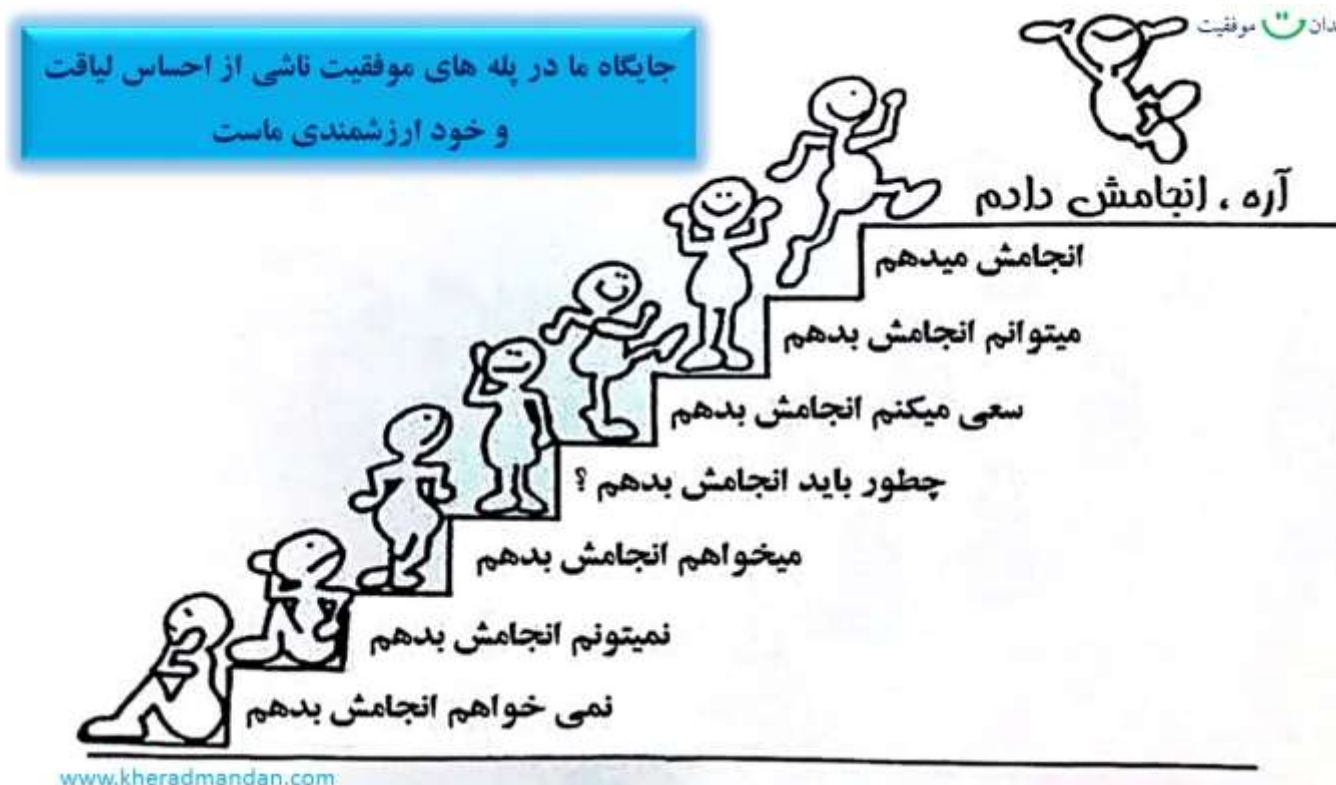
- آیا همه افراد موفق تر از ما را فقط خداوند دوست دارد یا خوش شانس هستند؟ قطعاً نه.
- آیا همه افراد موفق تر از ما با فردی پولدار ارتباط برقرار کردند و پدر یا آشنای پولدار دارند؟ قطعاً نه.
- آیا همه افراد موفق تر از ما اهل یک شهر و یا کشور خاص اند؟ قطعاً نه.
- آیا همه افراد موفق تر از ما در یک رشته تحصیلی و یک دانشگاه خاص درس خوانده اند؟ اصلاً دانشگاه رفته اند؟ قطعاً نه.
- آیا همه افراد موفق تر از ما در یک رشته فنی خاص مشغول به کار هستند؟ قطعاً نه.
- آیا همه افراد موفق تر از ما از شرف یا شخصیشان برای رسیدن به پول و موفقیت گذاشته اند؟ قطعاً نه.
- توجیهات ما در ظاهر شاید آب سردی بر آتش وجود ما باشند. اما آن ها ما را از میدان رقابت زندگی به سمت نیمکت ذخیره ها می برند. این گفتگوهای درونی با دادن احساس اثرگذاری محیط و شرایط بر زندگی ما و گرفتن احساس توانایی ما، به مرور عزت نفس و اعتماد به نفس ما را تضعیف می کنند. آن ها با ایجاد ترس و نفرت ما را در دنیای بهانه ها غرق می کنند. اما موضوع بحث این مقاله تنها این نیست. سؤال اصلی این است:

اگر این جواب‌ها صحیح نیستند، پس جواب صحیح چیست؟ (قبل از این که جوابی که من می‌گویم را بخوانید، به نظر شما جواب صحیح چیست؟)

جواب‌های متفاوتی وجود دارد، اما دو موضوع به نظر من از همه موضوعات مهم‌تر هستند.

اولین موضوع، بحثی درونی و شخصیتی است به اسم "خود ارزشمندی و لایق دیدن خود. هرچقدر احساس خود ارزشمندی و لیاقت نهاده شده در ضمیر ناخودآگاه بیشتر باشد و فرد خواسته‌هایش را حق طبیعی خودش بداند و در دسترس ببیند، بیشتر به آن‌ها می‌رسد. و سعی می‌کند، صبور باشد، بااراده باشد و اصول پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را هم رعایت کند. فردی خود را لایق می‌داند، فعالیت‌های موفقیت‌افزا را نیز انجام می‌دهد.

در زبان ترکی مثال خوبی داریم که می‌گوید: کوهی که بتونی ببینیش دور از دسترس هم نیست. وقتی فرد خواسته‌اش را در مشتش می‌بیند و خود را بزرگ‌تر از خواسته‌اش می‌بیند، او در پله آخر قبل از رسیدن به خواسته‌اش قرار دارد. دوست یا فرد ثروتمندتر یا موفق‌تر از شما به لحاظ حرفه‌ای، خود را لایق آن موقعیت دیده و انتظار به دست آوردن آن را در درونش داشته است. "مطمئن باشید"



جایگاه ما در پله‌های موفقیت ناشی از احساس لیاقت و خود ارزشمندی ماست. اگر واقعاً قبول کنید که می‌توانید انجامش دهید، فقط یک پله با انجام دادن آن فاصله دارید. و اگر احساس کنید نمی‌توانید به سمت موفقیت دلخواهتان حرکت کنید، خیلی باید تلاش کنید. این تفاوت افراد است. تفاوت نتایج ناشی از نقطه درونی تمرکز آن‌ها، انتظارات و احساس لیاقت‌هاست.

دومین موضوع یک بحث بیرونی و عملی است و آن مطلبی است به اسم "ارزش آفرینی تخصصی". البته تعریف کلمه ارزش در کسب و کار و موفقیت، با آن ارزشی که ما در ذهنمان داریم متفاوت است. پس قبل از دادن توضیحات بیشتر، ارزش و ارزش آفرینی منجر به موفقیت مالی و حرفه‌ای را از نظر خودم تعریف می‌کنم.



ارزش در کسب و کار یعنی: داشتن احساس خوب ناشی از ارائه خدمت یا کالایی که موجب ایجاد رضایت در مشتری‌ها شده و منجر به رشد فرد و جامعه در حیطه اقتصادی و کسب و کار می‌شود. ارزش در کسب و کار همچنین متأثر از میزان سود مادی و معنوی است که یک خدمت یا کالا به جامعه و فرد ارائه‌دهنده می‌رساند.

ارزش آفرینی در کسب و کار یعنی: ارائه یک خدمت یا کالایی که موجب تأثیر مادی و معنوی مثبت در جامعه شود. هرچقدر میزان برآورده سازی خواسته‌ها و سود مالی ناشی از یک خدمت یا کالا به تعداد بیشتری برسد آن کالا یا خدمت ارزش آفرینی بیشتری در حوزه کسب و کار انجام داده است.

البته تعریف مشترکی از ارزش و ارزش آفرینی که همه قبول کنند وجود ندارد. اما منظورم اصلی من از ارزش آفرینی **آن ارزشی است که موجب دریافت پول و درآمد مادی بیشتر از سایرین** می‌شود. اصولاً این نوع ارزش‌های اقتصادی در قید ساعت کار نیستند. یعنی فردی که ثروتمندتر و موفق‌تر از ماست، علاوه بر رعایت اصول پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، خدمت یا کالایی را ارائه می‌دهد که منجر به درآمد بیشتری نسبت به دیگر افراد می‌شود. به عنوان مثال کار یک فرد مکانیک که مهارت و تخصصی در زمینه تعمیر خودروهای مدل بالا دارد، از لحاظ درآمد در کسب و کار با ارزش‌تر از کار فردی است که در یک دفتر کار از صبح تا شب فقط نامه‌ها را بایگانی می‌کند. (با میزان ارزش معنوی اشتباه نشود، شاید ارزش معنوی این دو کار کاملاً برعکس باشد).

فردی که از ما در کسب و کار و شرایط مادی زندگی جلوتر است، علاوه بر این که خود را لایق می‌داند و اصول پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را رعایت کرده است. توانسته ارزشی ایجاد کند که منجر به درآمد بیشتر می‌شود. یعنی در جامعه خدمت یا محصولش ارزشی دارد که خدمت و محصول ما از لحاظ مادی یا موقعیت اجتماعی آن ارزش را ندارد. یا حداقل خودمان آن ارزش را به کارمان قائل نیستیم.

پس اگر روزی با این سؤال مواجه شدید که "من چه چیزم از فلانی کمتر است که او پولدار شد و من نشدم؟" بدانید مهم‌ترین جوابش این است: **نداشتن ایمان به لیاقت درونی و ضعف در ارزش‌آفرینی بیرونی.**



مقاله شماره ۱۶- کجا دنبال خواسته‌ات می‌گردی؟ کجا آن را گم کرده‌ای؟



حتماً داستان انگشتر گم شده را شنیده‌اید؟ اجازه بدهید مجدداً آن را در اینجا بیاورم:

"شبی ملانصرالدین انگشترش را در اتاق تاریکی گم کرد و هر چه دنبالش گشت پیدایش نکرد. ملا به طرف حیاط رفت و در آنجا به دنبال انگشترش گشت.

همسر ملا وقتی او را در حیاط دید گفت: تو انگشترت را در اتاق گم کرده‌ای و حالا در حیاط دنبالش می‌گردی؟ ملانصرالدین جواب داد: تو چقدر نادانی! مگر نمی‌بینی که اتاق خیلی تاریک است برای همین در حیاط که روشن تر است دنبالش می‌گردم!!!"

این داستان به ظاهر طنز، نکته‌ای گران‌بها برای رسیدن به خواسته‌ها در خود برای همه ما دارد. با پرسیدن چند سؤال نکته‌اش روشن می‌شود:

آیا تابه‌حال برای رسیدن به هدفی از راه‌های نامتعارف اقدام کرده‌اید؟ به عنوان مثال، برای ثروتمند شدن دنبال پیدا کردن گنج رفته‌اید؟ بیل و کلنگ بردارید و یا دستگاه‌های گنج یاب بخرید و در کوه و بیابان و مخروبه‌ها شروع به اکتشاف و گردش مخفیانه بکنید؟ یا حتی به فکر این نوع از کارها افتاده‌اید؟

آیا تابه‌حال اوراق قرعه کشی خریده‌اید یا برای موفقیت در کارهایی مثل قمار شرکت کرده‌اید؟

آیا به فکر استفاده از امکانات فرد و یا گروهی دیگر برای کسب سود خودتان افتاده‌اید؟

اگر جواب شما به هر کدام از این سؤالات و سؤال‌های مشابه مثبت باشد پا در مسیری گذاشته‌اید که خواسته‌تان را در انتهای آن مسیر پیدا نخواهید کرد. جایی را می‌گردید که به دلیل خوشایند بودن و یا آسان بودن جستجو در آن محل اقدام به عمل کرده‌اید. اما دنیا مطابق خواسته ما قانون‌هایش را عوض نمی‌کند، بلکه ما باید مطابق با قوانین دنیا حرکت کنیم.

"نمی‌شود با رفتن در مسیر غلط به نتیجه درست رسید"

رسیدن به خواسته‌ها و آرزوها نیاز به برنامه‌ریزی دارد، نیاز به تفکری آگاهانه دارد و مهم‌تر از همه نیاز به رعایت اصول و قوانین حاکم بر جهان دارد. هیچ‌کس به‌طور مادرزادی این اطلاعات و تفکرات آگاهانه را ندارد. برای داشتن یک بینش و آگاهی باید زمان گذاشت و روی رشد فردی و اجتماعی کار کرد.

این برنامه‌ریزی با آموزش به دست می‌آید و کاملاً قابل یادگیری است. مسیر حرکت هر نوع پیشرفت یا پسرستی در ارتباط مستقیم با فرهنگ یک جامعه است.

آنچه عامل موفقیت است و نشان از تلاش فردی و یا جمعی دارد، می‌تواند مؤلفه‌های زیادی داشته باشد. یکی از این مؤلفه‌ها نحوه برنامه‌ریزی است.

سؤال اصلی اینجاست: وقتی هدفی داریم و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنیم، این برنامه‌ریزی برای توضیح و نشان عملکرد جزء به جزء خودمان است یا برای اثبات رشد و پیشرفت‌مان به دیگران و نشان دادن یک مسیر فرضی برای غلبه بر حسادت یا ایجاد حس غبطه در آنهاست؟

برخی از افراد از نقشه‌ها و برنامه‌هایشان خیلی صحبت می‌کنند و در اکثر مواقع برای نشان دادن آگاهی و ادعایشان به دیگران این کار را انجام می‌دهند. برنامه‌های مطالعه کنکور یادتان است؟ از صبح ساعت ۸ شروع می‌شد و با کمی استراحت بین ظهر و عصر و مطالعه جدی تا نصف شب ادامه پیدا می‌کرد. چه دفترهای برنامه‌ریزی که فقط چند صفحه اول آنها پر شد. چقدر برنامه‌ریزی برای خواندن دروس در دانشگاه داشتیم که حتی یک هفته عملی نشد؟ اول هر ترم قرار می‌گذاشتیم که این بار عالی خواهیم بود و بهترین عملکرد را ارائه خواهیم داد. به قول استادی "رستم وار شروع می‌کردیم" و در آخر ترم دست از پا درازتر منتظر ترم بعد می‌شدیم.

وظیفه مهم "جستجوی مسیر درست و عمل صحیح" بر عهده خودمان است اما فرهنگ محیط و یادگیری‌های عینی که می‌بینیم هم بی‌تأثیر نیست. مخصوصاً اگر خود را عامل صد درصد ندانیم، فرهنگ عمومی تأثیر بسیار زیادی در رسیدن به اهداف دارد.

به نقل از دکتر حسین تهرانی نیک نژاد تصویری دیدم که در آن راجع به "فرایند انجام پروژه در شرکت‌های ایرانی و ژاپنی" نموداری ساده و پرمعنی ارائه شده بود، نمی گویم صد در صد مفهوم نمودار درست است. اما می گویم پر بیراه هم نمی گوید، نمودار را در اینجا می آورم:



در این نمودار زمان‌های بررسی و برنامه‌ریزی توضیحات بسیار عالی با خوددارند، ما پروژه‌ها را به سرعت شروع می کنیم اما به سرعت تمام نمی کنیم.

تصمیم گیری و بررسی همه جوانب و پس از آن زمان لازم و مناسب برای برنامه‌ریزی خوب و اصولی گذاشتن، یکی از الزامات موفقیت هستند. اگر ذهن افراد نتواند هم‌زمان به بررسی چندین بعد یک پروژه و یا یک هدف ساده پردازد، مطمئناً زمان بررسی کوتاه می شود، چون فرد دلیلی برای اختصاص دادن زمان و انرژی بیشتر جهت بررسی و برنامه‌ریزی ندارد. به عنوان مثالی ساده در همین برنامه‌ریزی برای مطالعه دروس، که فقط دو جنبه زمان و میزان

دروس را در نظر می‌گرفتیم، درحالی‌که اگر خودمان را فردی می‌دیدیم که دارای چندین بعد است وزندگی‌مان چندین جنبه دارد (واقعاً هم همین‌طور است) برنامه‌ریزی‌های ما به زباله‌دان تاریخ سپرده نمی‌شد.

اکثراً به علت سختی، پرهزینه و زمان‌بر بودن و مهم‌تر از همه قابل‌عرضه نبودن و نبود دیدگاه "ارزشمند بودن بررسی‌های همه‌جانبه در نظر جامعه و افراد" سعی می‌کنیم به‌سرعت از مرحله اول و دوم عبور کنیم و به قول دوستی به مرحله **تیر و تخته** که آشکارتر و ارزشمندتر به نظر می‌رسد و نشان از انجام عمل دارد، برسیم.

یک لحظه به زندگی خودمان نگاه کنیم، اگر فردی بگوید: برای رسیدن به آرامش ۱۶ ساعت کار می‌کنم. برای ما بسیار منطقی است تا اینکه فردی بگوید برای رسیدن به آرامش ورزش، مطالعه یا حتی مدیتیشن می‌کنم. کارهای ورزش، مطالعه یا حتی مدیتیشن از نظر عموم ما فانتزی است، نه کاربردی.

عمل درست نیاز به بینش درست دارد و بینش درست نیاز به جمع‌آوری داده‌ها، ثبت، تجزیه، ترکیب و تحلیل داده‌ها و نیاز به تولید اطلاعات دارد. و این نیمه پنهان هر پروژه و عملی در زندگی ماست.

ما برای اصلاح "مشکل عدم موفقیت خودمان" پس از انجام تلاش‌ها و صرف هزینه‌ها به جای اینکه در قسمت تاریک ماجرا و نیمه پنهان کارمان دنبال جواب عدم موفقیتمان و نیازمان بگردیم درجایی دیگر که به نظرمان راحت‌تر است دنبال گمشده‌مان می‌گردیم. البته کمی هم تمایل به قبول نظریه اذیت و آزار دیگران و توطئه آن‌ها در عدم موفقیتمان داریم.

در تغییر نگرش‌ها نیز مشکل اصلی ما این است. بسیار اتفاق می‌افتد که ما دوست داریم دیگران تغییر کنند و ما را به نتیجه برسانند غافل از اینکه اگر فردی دیگر، تغییر کند زندگی او بهتر خواهد شد و نه زندگی ما. **هیچ موقع به خوشه‌چین‌ها گندم زیادی نمی‌رسد.** همه مثل یوسف داستان سووشون نیستند که همیشه به مردها می‌گفت: «شلخته درو کنید تا چیزی گیر خوشه‌چین‌ها بیاید»

احتمال دارد شما برسید نقش الگوگیری در مسیر موفقیت چگونه است؟ مگر نه این است که؛ ما با الگوگیری از کشورهای دیگر قطعاً پیشرفت می‌کنیم؟

برخلاف جواب مثبتی که همه می دهند من الگو گیری بدون پشتوانه فرهنگی را قبول ندارم، ابتدا باید بهای تغییر نگرش را داد و سپس الگو گیری کرد. یادم می آید در بین سال های ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ که من دوران راهنمایی را سپری می کردم، بین فاصله خانه ما تا مدرسه پارک کوچکی کنار خیابان و نزدیک مدرسه بود. روزی دیدم شهرداری دورتادور پارک را با گلدان های پر از گل تزئین کرده است، تا این پارک کوچک زیبا به نظر برسد. آن موقع تنور فوتبال و جام جهانی و حماسه ملبورن گرم بود. و این پارک و خیابان های اطرافش عرصه فوتبالست های شهر بود!!! جمعه ها اگر من و بچه های محله که همگی از نسل دهه شصت بودیم، کمی دیر می رسیدیم، جا برای یک گل کوچک ساده هم پیدا نمی کردیم. حال در این محل گلدان های سفالی پر از گل قرار دادن چه صیغه ای داشت، نمی دانستم. طی یک یا نهایتاً دو هفته کل آن گلدان ها یا شکست یا به غارت رفت!!!

شاید الگوی زیباسازی پارک موردی خوب و برگرفته از شهرها یا کشورهای مجاور و ایده ای خلاقانه بود اما تقریباً هیچ کجای این تصمیم از لحاظ محیطی بررسی نشده بود. و این ضعف الگو گیری بدون بررسی همه جانبه را به آسانی نشان می دهد.

توصیه من این است که: اگر روزی آرزویی گم شده یا خواسته ای را تعقیب می کردید، زمان بگذارید و از خود پرسید چه مسیرهایی وجود دارد؟ الآن در کجا هستم و موردی که دنبالش هستم آیا در این مسیر وجود دارد؟ به قول معروف "سرقبری گریه کنید که مرده تویش باشه." عمر ما بسیار ارزشمند است آن را قطره قطره و با خساست خرج کنید و مراقب دارایی های معنوی و مادی تان نیز باشید. **پا در مسیری نگذارید که همه راه های پیش رویتان بن بست باشد،** و اگر به این راه وارد شدید از همان راه که آمدید برگردید.



پا در مسیری نگذارید که همه راه‌های پیش رویتان بن‌بست باشد

کار ما ساختن راهی نیست، راه‌ها از قبل ساخته شده‌اند کار ما انتخاب هدف، آرزو و یا خواسته و پیدا کردن راه است.

مقاله شماره ۱۷ - دوره‌ای از حماقت در مسیرگذار کسب و کار



مهم ترین نکته این مقاله این است: "کسب و کار چه واقعی باشد چه اینترنتی، کسب درآمد از آن اصلاً کار راحتی نیست. راحت نشان دادن راه درآمدزایی یک کسب و کار بیشتر به نفع فردی است که می خواهد از این طریق از مشتری هایش درآمد کند. راه اندازی یک کسب و کار مخصوصاً با اطلاعات اندک و سرمایه کم، گاو نر می خواهد و مرد کهن!"

از آنجا که متن هایم را برای بهبود سئو یا جذب به هر قیمت مشتری نمی نویسم، خیالم راحت است و جرئت ابراز مطالب خاص را دارم. در این مقاله موضوعاتی راجع به کسب درآمد خواهم گفت که مطمئن خیلی ها می دانند ولی تمایلی به گفتن آن ندارند، چون می ترسند موجب کم شدن مخاطبشان شود و برایشان ضرر داشته باشد!

نکته اول اینکه، ما انسان ها چند خصوصیت مشترک داریم که جایی در این دنیا ندارند و به نظرم یکی از دلایلی است که اثبات می کنم ما موجودات صرفاً مادی و زمینی نیستیم. ما دنبال عافیت طلبی، درآمد دائم و بی دردسر، شادی و سلامتی، پر خوری و خوش خوری، تفریح و گردش همیشگی، روابط خوب بدون دردسر، قدرت و ریاست مقتدرانه و ... چیز دیگر هستیم که مطلق و دائم آن ها در جهان مادی وجود ندارد. یاد حدیث قدسی زیر افتادم:

خداوند به حضرت موسی کلیم علیه السلام وحی فرستاد و فرمود:

شش چیز در شش جا قرار داده ام؛ اما مردم جای دیگر آن را طلب می کنند و هرگز موفق نمی شوند و به آن دست نخواهند یافت:

۱) آسایش (دائمی) را در بهشت قرار داده ام، نه در دنیا؛ ولی مردم در دنیا طلب می کنند و با هزینه زیاد به دنبالش هستند؛

۲) علم در گرسنگی (از غذا و آگاهی) به دست می آید؛ ولی مردم با شکم سیر می خواهند کسب علم کنند؛

۳) عزت در بیداری شب (با یاد خدا) به دست می آید؛ ولی مردم در دربار سلاطین و حاکمان در جست و جوی آن اند؛

۴) مقام و رفعت در فروتنی و تواضع به دست می آید؛ ولی مردم با تکبر می خواهند آن را کسب کنند؛

۵) مستجاب شدن دعا در خوردن غذای حلال است؛ اما مردم آن را در سروصدای بسیار جستجو می کنند، به جایی نمی رسد؛

۶) بی نیازی در قناعت کردن به دست می آید؛ اما مردم به دنبال کسب مال فراوان هستند و هیچ گاه از این راه به دست نمی آید.

هدفم گفتن حدیث نبود، به سمت بحث اصلی برمی گردم.

نکته دوم اینکه، اکثر ما انسان ها خاصیت جالبی داریم که در یک ضرب المثل ساده به خوبی قابل توضیح است، می گویند "دروغ گو، طمع کار را فریب می دهد و طمع چشم انسان را کور می کند" و در بسیاری از مواقع ما اسیر قاعده این ضرب المثل می شویم.



می‌خواهم راجع به دوره‌ای از زندگی خودمان صحبت بکنم که برای هرکس احتمال دارد پیش بیاید و جزئی از موقعیت‌های زندگی ماست که در آن ما کارهای (خیلی ببخشید) احمقانه‌ای انجام می‌دهیم. اما مقدمه موضوع را با یک داستان مطرح می‌کنم:

سال قبل چند وقتی پسر من را خودم به مدرسه می‌بردم، طی ساعت‌هایی که او را به مدرسه می‌رساندم، شاهد رفتارهای مشابهی، متناسب با زمان شدم! کلاس ساعت ۷ و ۴۵ دقیقه شروع می‌شد، بعضی روزها که تا ساعت ۷ و ۲۵ دقیقه می‌رسیدم و در مدرسه تازه باز شده بود، می‌دیدم اکثر پدر مادرها در جای خوب و باحوصله ماشین را پارک می‌کنند و آرام آرام فرزندشان را به کلاس خودش راهنمایی می‌کنند. بعضی روزها که نزدیک ساعت ۸ به مدرسه می‌رسیدم، فقط دنبال اولین جای مناسب برای نگه داشتن ماشین بودم. به پسر من می‌گفتم که باعجله پیاده شود به کلاس برود. نکته جالب این بود؛ بقیه افراد هم همین کار را می‌کردند به همین خاطر چند دقیقه‌ای پارک‌هایی دوبل نامناسب و ترمزهای خطرناک را شاهد بودم. با تکرار چندباره موضوع فهمیدم رانندگی افراد وابسته به زمان بود نه به شخصیت آن‌ها! اکثر افرادی که قبلاً سروقت آمده بود و آرام بود در روزی که تأخیر داشت بد رانندگی می‌کرد و بد پارک می‌کرد، بوق می‌زد، دعوا می‌کرد و ترافیک ایجاد می‌کرد. انگار الگوی ثابتی از حرکت وابسته به زمان و عدم وابسته به فرد در آنجا حاکم بود. از آن موقع است که با خودم می‌گویم، برای قضاوت در رابطه با افراد نباید عجله کرد شاید فردی که الآن روبروی من دادوبیداد می‌کند، در زمانی مناسب و مکانی مناسب فرد آرام و متینی باشد. و الآن دچار یکی از آن لحظه‌های حماقت به علت وجود یک نیار یا مناسب نبودن موقعیت مکانی و زمانی‌اش شده است. با خودم گفتم، این الگو قطعاً در جاهای دیگر زندگی نیز حضور دارد و در این مقاله راجع به شواهد آن در مسیر گذار کسب و کار می‌خواهم صحبت بکنم.

همه ما در زندگی لحظه‌هایی از حماقت را تجربه می‌کنیم، مخصوصاً اگر آگاه نباشیم بیشتر با این لحظات روبرو خواهیم شد. جالب اینکه وقتی آرام و راحت هستیم خودمان را آگاه‌تر از دیگران فرض می‌کنیم و می‌گوییم: فلانی این طور است من همیشه باهوش و آگاهم. اما در زمان تحریک احساسات واقعیت چیز دیگری است.

در بسیاری از مواقع نیاز و طمع دو عاملی هستند که برای سوءاستفاده از افراد مختلف به کار گرفته می شود و ما بهتر است تا حد امکان در این باره مراقب رفتار خودمان و اطرافیانمان باشیم.

یک نوع از حماقت در کسب و کار از قدیم الایام شایع بوده و الآن نیز بسیار شایع است و آن اسیر شدن در موضوع **"درآمد زیاد با کار کم"** است. به نظر جمله ای ساده است که هیچ کس گولش را نخواهد خورد، پس بهتر است کمی پیچیده ترش کنم، "درآمد روزانه ۱۲۰ هزار تومان با ۳ ساعت کار در منزل، فقط ۵۰ هزار تومان به این حساب واریز کنید تا مواد اولیه ارسال گردد" این جمله کمی جذاب تر است. نظرتان راجع به این جمله چیست؟ "روزانه یک ساعت روی باورهایتان کار کنید و از درودیوار ثروت کسب کنید." یا جمله ای متفاوت تر بگویم "با توجه به محبوبیت زیاد ارزهای دیجیتال، مقداری ارز دیجیتال از ما بخرید." این جمله در ظاهر خوب به نظر می رسد. نظرتان راجع به این جمله چیست "طلسم ثروت و روزی زیاد، فقط ۵۰ هزار تومان به حساب ما واریز کنید تا طلسم را به در منزلتان بفرستیم" البته هرچقدر پیش بروم جملات پیچیده و پراحساس و در ظاهر منطقی را هم می توان به این مبحث اضافه کرد. مثل "دنبال یک شریک تجاری هستیم برای کار صادرات به کشورهای همسایه با سودی فوق العاده" یا این جمله که "الآن با حضور در گروه ما و افزودن به زیرشاخه های می توانی هم به اقتصاد کشور کمک کنی و هم یک عمر خانواده ات را در رفاه قرار بدهی" و ... در همه این جملات و جملات مشابه با آن، بخشی از جمله منطقی به نظر می رسد و بخشی از جمله و مهم تر از آن بخشی از کار کاملاً غیر منطقی و دروغ است و فقط بر رگ احساس ما اثر گذاری شدید دارد.

از این نوع کارها و تبلیغات آن ها در اینترنت و شبکه های اجتماعی تا دلتان بخواهد پیدا می شود، البته همیشه این داستان وجود داشته و همیشه این سوءاستفاده ها مشاهده می شود. درمانش این است که **شنونده باید عاقل باشد.**



یاد جملات معروف مقدمه کتاب سینوهه افتادم در آنجا ملیکا والتاری از قول سینوهه می گوید:

"انسان در زیر خورشید به طور کلی تغییر پذیر نیست و صد هزار سال دیگر هم انسانی که به وجود می آید همان انسان امروزی می باشد! ولی شاید لباس و طرز آرایش موی سر و ریش و کلمات او تغییر کند. فقط یک چیز انسان هرگز تغییر نخواهد کرد و آن هم حماقت اوست و صد هزار سال دیگر انسانی که به وجود می آید مانند انسان دوره ما و آنهایی که قبل از ما در دوره اهرام می زیستند احمق خواهد بود و او را هم می توان با دروغ و وعده های بی اساس فریفت برای اینکه انسان جهت ادامه حیات محتاج دروغ و وعده های بی اساس است و فطرت او ایجاب می کند که همواره به دروغ بیش از راست و به وعده های بی اساس که هرگز جامه عمل نخواهد پوشید بیش از واقعیت ایمان داشته باشد.

تا جهان باقی است نوع بشر احمق خواهد بود و فریب دروغ و وعده های بی بنیان را خواهد خورد منتها در هر دوره به مقتضای زمان یک نوع دروغ به او خواهند گفت و با یک عنوان جدید وعده های بی اساس به او خواهند داد و او

هم با شعف و امیدواری دروغ و مواعید موهوم را خواهد پذیرفت و اگر کسی در صدد برآید که او را از اشتباه بیرون بیاورد و بگوید اینکه به تو می گویند دروغ است و قصد دارند که تو را فریب بدهند و بیا تا من حقیقت را به تو ارائه بدهم، انسان به خشم درمی آید و آن شخص را به اتهام اینکه خائن و تبه کاری است به قتل می رساند."

باز هم می گویم **شنونده باید عاقل باشد**، روزی و درآمد همان گونه که در حالت کلی می بینیم وابسته به تلاش ما در مسیر درست است. خداوند جهانی را آفریده است که کاملاً حساب و کتاب دارد و نمی شود در حالت عادی و بدون هیچ بها و تلاشی به پول های خیلی زیاد رسید. یادمان باشد اصولاً رسیدن به ثروت پایدار، بدون تلاش و زحمت موجب نقض قوانین جهان هستی است. هر انسانی در مجموع ثمره تلاش ها و کسب های خود را می بیند و این قانون خداوند است.

اما بحث نیاز و گاهی طمع باعث می شود افراد از دید منطقی و عاقلانه دست بردارند و دیدگاه های غیرمنطقی خود را به غلط فرامنطقی و درمان مشکلات خود بدانند. و از این موضوع متأسفانه برخی از افراد دیگر سوءاستفاده می کنند. تفاوت بسیار ظریفی در به دست آوردن درآمد از راه فرامنطقی و راه غیرمنطقی وجود دارد، رزقی که خداوند با لطفش و معجزه وار می دهد در حیطه تصمیم و اراده خودش است نه بر اثر فوت و فن هایی که ما احساس می کنیم اگر از آنها استفاده کنیم صاحب آن رزق خواهیم شد. وظیفه اصلی ما رفتن به دنبال رزق و روزی با قوانین منطقی جهان است.

بسیاری از ما به یک اصل ساده اقتصاد یعنی ارتباط مستقیم بین عرضه و تقاضا در بلندمدت را واقف نیستیم و شاید علاقه مند نیستیم که به آن فکر کنیم. اما بهتر است قبول کنیم که، اگر در پیشنهادهای اقتصادی به صورت بلندمدت این موضوع را در نظر نگیریم قطعاً دچار مشکل خواهیم شد و در برخورد با حیل های طمع کاران قطعاً با نوعی از حماقت مقطعی عمل خواهیم کرد.

به نظرم بهتر است دست از سر کائنات و متافیزیک غیرمنطقی برداریم و با راه های منطقی و صحیح و البته خداپسندانه وارد حیطه کسب درآمد بشویم. من راجع به قدرت کائنات و بحث های مربوط به آن را به طور کامل رد نمی کنم اما به آنها نظر مثبتی ندارم. چون معتقدم به غیر از قدرت خداوند، قدرت مهم و تاثیر گذاری وجود ندارد. ذات قدرت

هم از آن خداست و خداست که مدیریت جهان را بر عهده دارد. در بسیاری از مواقع با همین کلمات کائنات و انرژی مثبت و منفی و فرکانس تولید پول ما را به سمت دوری از منطق سوق می دهند درحالی که جهان خداوند پیوسته و مرتبط است و متافیزیک موجود در جهان هم پیوستگی خوبی با منطق و فیزیک دارد. دقیقاً در حدود مقدرات خداوندی است.

دیدگاهی را دوستی می گفت که زیاد اشتباه نبود، او می گفت: شما شرکت اپل، گوگل، سامسونگ و ... را ببین کدام یک برای موفقیتشان دست به دامن کائنات شده اند؟ کدامیک به جای تلاش فیزیکی مشغول افکار مثبت و عبارات تاکیدی هستند؟ همه آنها از دستورات منطقی جهان که آفریده خداوند است استفاده می کنند و به موفقیت های زیادی هم رسیدند. نمی دانم چرا در بسیاری از مواقع که بحث در آمد و موفقیت مطرح می شود به دنبال متافیزیک سیاه می رویم، متافیزیکی که در آن تکرار، تلقین، کنترل کانون توجه، درخواست و... همگی اختیار را به دست انسان می دهند و می گویند "تو می توانی هیچ کاری نکنی فقط کافی است تلقین کنی، فقط کافی است باورهایت را عوض کنی، فقط کافی است روی تلاش فیزیکی ات وقت بگذاری تا موفق شوی." درحالی که انسان نه توانایی تأثیر بر جهان بیش از قوانین خداوند دارد و نه توانایی خلق آینده و نه حتی توانایی پیش بینی فردایش، ولی همه این ها برای خداوند مثل آب خوردن است. خداوند جهان را بسیار با حساب و کتاب و منطقی پیش می برد.

خداوند جهان را قانونمند آفریده و منطق خوبی را در آن حاکم کرده است اما متأسفانه در اکثر مواقع ما کار غیرمنطقی می کنیم و دوست داریم خداوند آن را اصلاح کند و ما را به سرمنزل مقصود برساند. یاد آن مطلب طنز افتادم که می گوید:

" یک دانش آموز شدیداً مشغول دعا بود که مادرش دعایش را می شنود

- ای خدا دریاچه آرال را بیاور پکن، خدا یا کوه هیمالیا را بگذار مراغه،

- مادرش گفت این چه دعایی که می کنی؟

- گفت تو امتحان جغرافی من غلط نوشته ام حالا به خدا می گویم درستش کند."

وظیفه ما این است که درست ترین و منطقی ترین راه را پیش برویم و در ادامه راه از خدا کمک بخواهیم و به او توکل کنیم. ولی عادت کرده ایم اگر کار با روال منطقی پیش برود و بنا بر رفتار عاقلانه باشد آن موقع، زیاد توجه

به قانون گذار اصلی نکنیم. اکثراً وقتی کارمان برخلاف منطق جهان است دوست داریم خداوند به خاطر ما قوانینش را عوض کند درحالی که این اتفاق هرگز نمی افتد.



هدفم محکوم کردن هیچ کس نیست، همه ما در دوره‌ای از زندگی به دنبال رسیدن به خواسته‌های عجیب و غریب در کوتاه‌ترین مسیر و زمان ممکن هستیم و دنبال راه‌های می‌رویم که بتوانیم قوانین جهان را دور بزنیم و یا میانبری در آن پیدا کنیم. متأسفانه از شیطان تا انسان کسانی که آگاهی به این نیاز بشر دارند از این نقطه ضعف تا دنیا نیست دنبال درآمد و سود زایی هستند و بسیار حساب شده و منطقی این کار را انجام می‌دهند.

خود فردی که می‌خواهد به دیگران سود چند میلیونی برساند، اگر دقت کنید می‌بینید در ظاهر کارش سود چندانی ندارد یا خود فردی آموزش کائنات می‌دهد دنبال ایجاد راه درآمدی منطقی و با پشتوانه است و از طریق فروش

مشاوره و یا ارائه و بازاریابی یک خدمتی دنبال درآمد است. و حتی خیلی از افراد با وعده خالی اقدام به دریافت پول از مردم می کنند و هیچ ضمانت اجرایی در این کار مشاهده نمی شود.

متأسفانه در دوره‌ای از زندگی تقریباً هر فردی به دلیل حس زیاده‌خواهی یا تنبلی یا نیاز شدید به این دوره حماقت وارد می شود و خوشبخت کسی است که به سرعت بتواند از این دوره خارج شود. گروه‌های فرصت طلب حاضر در این دوره بسیار هستند، شرکت‌های هرمی سکه فروش، امتیاز فروش، کمپوست فروش و به تازگی تقریباً همه چیز فروش در این زمینه فعال‌اند.

با یک داستان کوتاه بگویم: به تازگی فردی برای فروش زنجیره‌ای بوقلمون پیش من آمده بود، و می گفت جوجه یک ماهه را بخر، پرورش بده و همه چیز آن را از من بخر، رشد بده و بیاور خودم از تو می خرم و سودت را می دهم، یا بیا هر کدام از این جوجه‌ها را به این قیمت بخر و به فلان قیمت بفروش. در هر صورت ظاهر این کار منطقی بود اما واقعیت این است اگر وارد عمل شوید می بینید که فقط کافی است وارد کار شوید تا بفهمید که شما در دامی غیرقابل گریز افتاده‌اید فقط باید پول خرج کنید و در آخر معلوم نیست محصولی باشد تا خریدی اتفاق بیفتد یا نه!

در انتهای بحث باید بگویم همه‌ی ما در دوره‌ای از جهالت و حماقت که می تواند به دلیل نیاز یا طمع باشد قرار می گیریم و افرادی علاقه‌مند استفاده از این خاصیت درونی انسان‌ها هستند، تنها پیشنهادی که می توانم بکنم این است، از منطق دوری نکنید، جهان کاملاً برنامه‌ریزی شده است و به این آسانی‌ها برنامه‌اش به هم نمی خورد، گول توجیهات را نخورید از گذشتگان عبرت بگیرید. حرکت‌های خطای ما با دعا قابل اصلاح نیست، باید تا حد امکان از خداوند بخواهیم که در راه فهمیدن کمکان کند و خودمان هم منطق را سرپرست اعمالمان قرار دهیم چون یکی از مهم‌ترین آفریده خدا همین نظم و قانون و منطقی است که بر جهان حاکم است و با همه تلاش‌های ما در نهایت حتی ذره به هم نمی خورد! و از حدود الهی پا را فراتر نگذاریم چون نتیجه چندان خوشایند نخواهد بود.

امیدتان را از همه راهکارهای جادویی، دوستان شفیق، حیل‌های ثروت ساز، کائنات و درودیوار جهان بپسندید و دندان طمع را از همه موضوعات زندگی و خلق بکشید. هیچ راهکار و هیچ روشی صحیح و پایداری وجود ندارد که بتواند

شمارا بی حساب و بدون رعایت قوانین خدا ثروتمند کند. اگر طمعی دارید فقط به لطف و رحم خدا داشته باشید چون خداوند می تواند گناهان ما را ببخشد اگر ما تلاش کنیم و در مسیرش باشیم و روی به سوی او بکنیم.

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ [شعرا: ۵۱]

ما طمع داریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم!



مقاله شماره ۱۸ - "به خودت دائماً چه می‌گویی؟"



"بخشی از این بحث بیشتر از آنکه یک بحث علمی باشد یک بحث شبه‌علمی است. بحث‌های شبه‌علمی چون وارد فرامنتق فعلی و متافیزیک فعلی می‌شود همیشه جا برای تائید و رد شدن دارد، همیشه منتقدان شدید و عاشقان خاص خود را دارد."

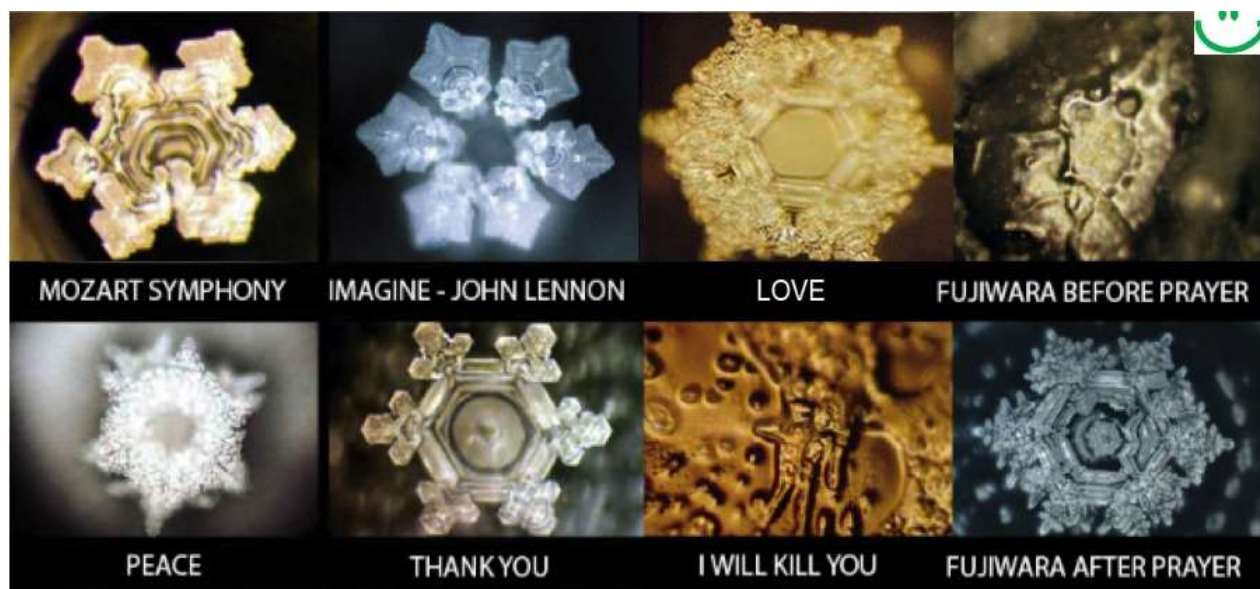
موضوع بحث من برمی گردد به این دوتا عکس، که بعد از چند خط بحث و متن توضیح بیشتری خواهم داد:



داستان ماسارو ایمو تو و آزمایش های او بر روی مولکول آب قبل و بعد از دعا و یا قبل و بعد از آهنگ های خوب یا بد و کلمات خوب یا بد، شهرت بسیار زیادی دارد، موافقان آن هم زیاد و مخالفان زیادی هم دارد، ماسارو ایمو تو معتقد بود مولکول های آب در مقابل کلمات و افکار انسان ها سریعاً عکس العمل نشان می دهند. او آزمایش های خود را این گونه انجام می داد: مقداری آب را در ظرفی ریخته سپس افکار مثبت یا کلمات زیبا را بر آن آب می خواند یا القا می کرد و بلافاصله آب را منجمد کرده و از مولکول های یخ عکس می گرفت. همین کار را با همان آب و این بار با کلمات منفی یا افکار زشت تکرار می کرد. او معتقد بود تصاویر اول شکل هندسی شش وجهی زیبایی دارند و تصاویر دوم فاقد شکل منظم هندسی هستند و اصلاً زیبا نیستند. او موسیقی های مختلفی را نیز امتحان کرد.

در کتاب خودش، که در کشور ما هم چاپ شده است، تصاویر موارد متعدد زیادی از آزمایش هایش را آورده است، به نظر من بیشتر از نوع کلمات، این موضوع مطرح است که:

فرکانس ارسالی فرد مهم است و کلماتی که از نظر فرد حس مثبت و خوبی ایجاد می کنند، بلورهای زیبا می سازند و کلماتی که حس خوبی به فرد نمی دهد، بلورهای خوبی را نشان نمی دهند.



نمونه ای از عکس های شکل بلور آب در اثر تماس با کلمات

www.kheradmandan.com

دوربین الکترونی که چنین تصاویری را می گیرند و افرادی که این تصاویر را ویرایش می کنند، زیاد در دسترس نیستند اما آیا می شود اثر کلمات بر روی محیط اطراف بررسی کرد؟

اما داستان دو شیشه عکس دوم، در دوره ای برای آموزش فروش شرکت کرده بودم، در آن دوره من برای اولین بار این موضوع را دیدم قبلاً از دوستانی و برخی مطالب خوانده بودم که چنین چیزی ممکن است یعنی اگر کلماتی خوب یا بد را جداگانه روی کاغذ بنویسید و به شیشه هایی که داخل آن ها یک میوه سالم نصف شده و هر نصفه در یک شیشه قرار دارد را بچسبانید و آن ها را در فاصله یک متری در داخل کابینت و یا جایی تاریک بگذارید، بعد از مدتی بین ۴ روز تا دو هفته نصف میوه ای که بر ظرف روی آن کلمات منفی و ضعیف کننده نوشته شده است، شروع به خراب شدن می کند و رفته رفته سرعت خراب شدن آن بیشتر از ظرف دوم می شود، نمی دانم چه ربطی به این دوره داشت این فرد که مدیر چندین نیرو بود گفت: من این کار را با مقداری برنج پخته انجام دادم و در دو تا شیشه جداگانه قراردادم و روی یکی کلمات مثبت و در دیگری کلمات منفی نوشتم و پس از چند روز برنج های ظرف دارای کلمات منفی شروع به کپک زدن کرد.

دوستی داشتم که در آن جلسه با شنیدن این اتفاق و روش انجام تست همان روز تصمیم به انجام این کار با یک پرتقال می گیرد، پس از ۲۰ ماه که پیش این فرد رفته بودم این ظرف را نشان داد و کاملاً مشخص بود ظرف حاوی کلمات منفی کلاً پودر شده بود و ظرف حاوی کلمات مثبت پس از ۲۰ ماه باز پرتقال بودنش قابل تشخیص است.

خلاصه این شد که تصمیم گرفتم من هم این تست را انجام بدهم، البته با میوه ای غیر از پرتقال، دو عدد شیشه انتخاب کردم که در ظاهر تمیز بودند، در روی یکی کلمات مثبت نوشتم و بر دیگری کلمات منفی نوشتم و در جایی با فاصله یک متری قراردادم و مشغول کار خودم شدم فقط فکر کردم محل قرار گرفتن ظرف شیشه با کلمات مثبت سمت چپ و ظرف شیشه با کلمات منفی سمت راست

است. در این مدت فکر می کردم ظرف راستی خراب خواهد شد و سمت چپی سالم می ماند یک هفته که گذشت رفتم به ظرف های شیشه سری بزنم دقیقاً درست بود میوه شیشه سمت چپ سالم بود و میوه شیشه سمت راست دو عدد کپک درشت سیاه رنگ داشت!!! تا اینجا موضوع کاملاً با آن نظریه همخوانی داشت ولی در یک لحظه کل حساب کتابم به هم خورد، جای ظرف با کلمات مثبت و منفی با آنچه در ذهن من بود مطابقت نداشت، یعنی ظرف با کلمات **مثبت را سمت راست** قرار داده بودم و ظرف با کلمات **منفی را سمت چپ** قرار داده بودم. طی یک ماهی که این ظرف ها را نگهداشتم این موضوع ادامه داشت و فکر من در گیر بود به چند سؤال:

چرا میوه دارای کلمات منفی سالم مانده است؟ چرا میوه کلمات مثبت کپک زده است؟ یا برعکس، چرا هر دو سالم و یا هر دو خراب نشده اند؟ باینکه در یک محل قرار داشتند. چرا خرابی ها با ذهن من و انتظارم مطابقت داشت و نه با کلمات؟ با توجه به تحصیلات خودم اولین موضوعی که حواس مرا به خود جلب کرد این بود: اگر این کار را مشابه واکنش های شیمیایی در نظر بگیرم باید ظروف آزمایش و شرایط آزمایش کاملاً یکسان و برابر باشد، و دومین نکته اینکه اگر مقاله فرکانسی که ما به جهان می فرستیم و اثر آن در کسب و کار، زندگی ما و این دنیا را مطالعه کرده باشید در بخشی از آن به این موضوع اشاره می شود که ما با توجه به سیستم مغزی و قلبی خودمان به جهان اثر می گذاریم و احساسات واقعی ما و آن چیزی که الان هستیم شرط تأثیر گذاری بر جهان است. تصمیم گرفتم مجدداً این آزمایش را انجام بدهم و نتایج بررسی بکنم.

طبق اصول علم آمار باید در کنار شرایط یکسان آزمایشگاهی حداقل تعداد نمونه استاندارد ۲۵ عدد است من این تعداد شیشه که ۵۰ عدد می شود را در اختیار نداشتم اما تا حد امکان سعی کردم اصولی را رعایت کنم و بسیار خوشحال می شوم افرادی این آزمایش را تکرار بکنند، البته بیشتر برای کمک به فهم قضیه نه تلاش برای رد و یا اثبات آن، روش صحیح انجام آزمون این گونه است: دو عدد شیشه خالی مربای بزرگ، سالم و یکسان را انتخاب کنید و همه نوشته های آن را تا حد امکان تمیز کنید، سپس درب آن و خود ظرف را در آب جوش نیم ساعتی قرار دهید و با مواد شوینده به صورت کامل بشوید، تمیز کنید و با دستمال تمیز به دقت خشک کنید، خودتان وقت بگذارید و یا از اطرافیان خود بخواهید کلماتی که در موقع خرابکاری، ناشکری و گلایه می گویند تا حس منفی خودشان را بروز دهند در یک کاغذ کوچک بنویسید (این ها می شود کلمات منفی) و کلماتی را که در موقع تعریف و تحسین، شادی و دعا به خودتان یا خدا می گوید و احساس خوبی به شما می دهد را در کاغذ کوچکی بنویسید (این ها می شود کلمات مثبت). هر کدام از این کاغذها را بر روی یک شیشه بچسبانید و یک میوه سالم مثل هلو، پرتقال، سیب یا شلیل را تمیز شسته و نصف کنید (هسته هلو را جدا کنید) و هر نصفه را در یک ظرف قرار دهید درب ظرف ها را ببندید و در یک محل تاریک بافاصله ی حداقل یک متر و شرایط یکسان قرار بدهید فقط یادتان باشد روی کدام ظرف مثبت نوشتید و روی کدام ظرف کلمات منفی، به مدت ۴ روز بگذارید این ظرف ها در آن محل قرار داشته باشند و بعد از آن هر چند روز یک بار ظرف ها را با احتیاط بردارید و نگاه کنید و نتیجه را بررسی کنید.

من برای آزمایش خودم یک هلوی کوچک را انتخاب کردم و دقیقاً مشابه روش بالا انجام دادم، از افراد حاضر در یک مهمانی خواستم تا کلمات مثبت و منفی که به خودشان می گویند را بگویند و من روی این شیشه ها بنویسم و نتیجه فقط بعد از ۴ روز این بود:



سه هفته هم این آزمایش ادامه دادم رفته رفته ظرف حاوی کلمات منفی (ظرف راست) کپک هایش موجب خرابی کامل میوه شد و بوی نامناسبی می داد ولی نصف میوه حاوی کلمات مثبت حتی بعد از سه هفته هم بوی میوه سالم را داشت هرچند بر اثر گذر زمان و گرما کمی خراب شده بود و این طبیعی است. چند روزی روی این اتفاق وقت گذاشتم و فکر کردم نکات و نتایجی شخصی را بیان می کنم. **اولین نکته اینک:**

هر فردی حق دارد این نتیجه را قبول بکند و یا رد بکند، من هیچ اجباری و یا درخواستی مبنی بر قبول سخنان من و قبول اثر گذاری کلمات و احساس ما بر جهان اطرافمان ندارم، اما تقاضا دارم قبل از رد کامل آن یک بار این آزمایش را دقیقاً با شرایطی که گفتم خودتان انجام دهید کار زیاد سختی نیست. (اگر نتیجه اش را در نظرات بنویسید ممنون می شوم)

دومین نکته اینک:

یادتان باشد گفتم در اولین آزمایش فکر کردم محل قرار گرفتن ظرف شیشه با کلمات مثبت سمت چپ و ظرف شیشه با کلمات منفی سمت راست است. در حالی که نتیجه مورد انتظار من بود ولی اثر کلمات روی ظرف مخالف نظریه ای بود که مطرح شد، شاید یکی از دلایل آن تمیز نبودن ظروف و یا یکسان نبودن شرایط بیرونی و یا غلط بودن تست از ریشه باشد، هرچند بعید می دانم این آزمایش از ریشه غلط باشد چون بسیار تکرار شده است و جواب ها تقریباً یکسان است به شرطی که از دیدگاهی که من فهمیدم نگاه کنیم، به نظر من **مهم تر از نوع کلمات روی شیشه انتظار و اعتقادی که داریم شرط است**، حتی در آزمایش ایموتو

هم همین فرد انتظار داشته که بعد از دعا در فلان معبد به علت اثر کلمات مثبت، بلور زیبا بدهد، به همین دلیل پاسخ مناسب را دیده است. فرکانسی است که سیستم قلبی ذهنی در اثر اعتقاد به آن کلمات به جهان هستی می‌فرستد، یعنی ما اگر عمیقاً و از صمیم قلب انتظار داشته باشیم در این آزمایش ظرف اول سالم بماند و ظرف دوم خراب شود سوای کلماتی که نوشتیم این اتفاق می‌افتد!!! اما از آنجایی که ما یاد گرفته‌ایم با دیدن و شنیدن کلمات مثبت حس خوبی داشته باشیم، اگر کلمات مثبت روی ظرف را ببینیم ناخودآگاهمان هم این مطلب را بیشتر تأیید می‌کند و فرکانس ارسالی شما قوی‌تر می‌شود، به همین دلیل است که می‌گوییم دقیقاً بدانید کدام ظرف حاوی کلمات مثبت و کدام حاوی کلمات منفی است، بیشتر از کلمات ذهنیت و فرکانس و انرژی ارتعاشی سیستم قلبی و ذهنی شما مهم است به زبان ساده اگر معتقد نباشید که کلمات اثر جادویی دارند، درواقع اثر نخواهند داشت. انتظار شما مهم‌تر از نوع کلمات اثر، شما بر جهان اطراف خود اثر می‌گذارید چه قبول کنید و چه قبول نکنید.

سومین نکته اینکه:

مراقب کلماتی که می‌دانید منفی است و باز هم به خود یا به دیگران می‌گویید باشید، کلماتی که ما می‌گوییم مخصوصاً آن‌هایی که دائماً در گفتگوهای درونی خودمان تکرار می‌کنیم بر جسم ما اثر می‌گذارند، و جسم ما را به مرور شاید دچار بیماری بکنند و اگر آگاهانه مثبت باشند به شما تندرستی هدیه می‌دهند، ریشه تغییر باورها هم همین تغییر کلمات است پس همیشه مراقب باشید که هم به خودتان کلمات مثبت بگویید و هم به دیگران هم کلمات خوب و مثبت بگویید.

سخن ما بر عزت نفس و اعتماد به نفس ما اثری فوق العاده دارد، پس همیشه عبارات تاکیدی خوبی را به خودتان بگویید، سخن شما جهانتان را می آفریند، کلمات مثبت و روحیه بخش ما شاید بر دیگران اثری قوی نداشته باشد اما بر زندگی خود ما تأثیر فوق العاده ای می گذارند، خودتان را وادار به گفتن کلمات خوب و مثبت به خود و دیگران نکنید. ذکر خداوند، شکرگزاری و یاد او بخشی از بیان کلمات مثبت است.

موفقیت خردمندان

"به خودت دائما چه می گویی؟"



WORDS



And 20 days later...
Bad Apple was rotten.
And Good Apple was still good enough to eat.

www.kheradmandan.com

مقاله شماره ۱۹ - "شکستن پل‌های پشت سر و سوزاندن کشتی‌ها برای موفقیت" حقیقت یا دروغ!!!



سؤالی از شما دارم:

"آیا باید کشتی‌ها را بسوزانیم؟ و پل‌های پشت سر را ویران کنیم؟"

داستان معروفی وجود دارد که آقای ناپلئون هیل در کتاب معروف "بیندیشید و ثروتمند شوید" به آن اشاره کرده است. داستان از این قرار است:

"مدت‌ها پیش یکی از جنگجویان بزرگ با موقعیتی روبرو شد که باید تصمیمی می‌گرفت تا موفقیت او را در جبهه نبرد تضمین کند. او می‌خواست سربازانش را به جنگ دشمنی قدرتمند گسیل دارد که شمار سربازانش به مراتب از سربازان او بیشتر بود. او سربازانش را سوار بر قایق به سرزمین خصم برد. سربازان از قایق‌ها پیاده شدند و آنگاه دستور داد که کشتی‌ها را آتش زدند. این رهبر خطاب به سربازانش گفت:

«کشتی‌ها را می‌بینید که در آتش می‌سوزند، ما راهی جز پیروزی نداریم. یا پیروز از میدان به درمی‌آییم یا هلاک می‌شویم»

"آن‌ها پیروز شدند"

هر کس که طالب پیروزی است باید کشتی‌ها و پل‌های پشت سرش را در آتش بسوزاند و راههای عقب‌نشینی را بر خود ببندد. این‌گونه است که می‌توان ذهن را در شرایط اشتیاق سوزان برای پیروزی قرارداد و این شرط لازم موفقیت است."

سوای سابقه تاریخی این داستان که گاهی به ناپلئون و گاهی به طارق بن زیاد، ارتباط می‌دهند. آیا به شیوه عمل در این داستان معتقد هستید؟ آیا در زندگی واقعی‌تان، این قدر جرئت دارید که پل‌های پشت سرتان را بشکنید و کشتی‌ها را بسوزانید؟ در عمل چند بار آگاهانه این کار را کرده‌اید؟ می‌توانید چند مورد نام ببرید؟

من نمی‌دانم چه جوابی می‌دهید، ولی این را می‌دانم که بین شجاعت و حماقت فاصله‌ای به باریکی یک تار مو در ظاهر وجود دارد و در باطن فاصله‌ای به زیادی "آگاهی و ناآگاهی"

در بسیاری از مواقع ما تصمیم داریم کاری را بکنیم، فقط دنبال شواهد تائید کننده آن هستیم. غافل از اینکه آیا در زمان و مکان درست قرار داریم؟ یا خودمان آدم این کار هستیم یا نه؟

اگر در همین داستان چندخط بالا را عمیق‌تر بخوانیم، چند نکته بسیار مشخص است:

نکته اول اینکه: تصمیم به سوزاندن کشتی‌ها و شکستن پل‌ها، یکی از انواع گزینه‌هایی است که می‌توانیم انتخاب بکنیم.

نکته دوم اینکه: در اکثر مواقع زندگی، با دشمنی طرف نیستیم بلکه با ادامه زندگی و انتخاب‌های پیش رو مواجه هستیم و این شرایط بیشتر نیازمند پیشروی است تا حمله.

نکته سوم و بسیار مهم اینکه: در این داستان معروف سربازان جنگی این کار را انجام دادند نه افراد معمولی، آن‌ها مهارت جنگ را داشتند و آموزش‌های لازم را دیده بودند ولی در اکثر مواقع ما این نکته را یا نمی‌دانیم یا اینکه به آن اهمیت نمی‌دهیم.

نکته سوم به تنهایی دنیایی مطلب در درون خود دارد. بسیاری از افراد به این دلیل موفق نمی شوند که سرباز آموزش دیده در مسیر هدفشان نیستند، یک فرد عادی با سوزاندن کشتی ها و شکستن پل ها فقط خود را طعمه راحت تری برای دشمن می کند و راه فرار و نجات خود را از بین می برد.



این موضوع آنقدر واضح و مهم است که نادیده گرفته می شود!!! شاید این جمله کمی گنگ به نظر برسد ولی در زندگی ما موضوعات بسیار زیادی وجود دارند که به علت واضح و عادی شدن برای ما، در معرض دید ما نیستند. به عنوان مثال، آسمان بالای سرتان را چقدر تماشا می کنید؟ آیا می دانید کوچک ترین ستاره هایی که می بینید بزرگ تر از خورشید ما هستند؟ آیا حواستان هست که بدون وجود خورشید زندگی در زمین ممکن نبود؟ آیا می دانستید هوایی که تنفس می کنید چقدر حجم دارد؟ آیا توجه کرده اید ابرهای باران را چند صد تن آب را در آسمان حمل می کنند بدون اینکه از انرژی فسیلی استفاده کنند؟ خاکی که روی آن زندگی می کنیم، بستر غذاها و نیازهای ما را فراهم می کند؟...

بسیاری از موضوعات در زندگی ما آنقدر بزرگ هستند و بدیهی که گاهی مهم بودن آن ها را فراموش می کنیم و موضوع سرباز با مهارت بودن در مسیر هدف از این نوع موضوعات است. افراد زمانی که می خواهند به خواسته خودشان برسند پرورش ذهن را آخرین اولویت قرار می دهند و اکثراً به دنبال منابع بیرونی و بعد پرورش شرایط جسمی خود هستند، و غافل از اینکه رسیدن به هدف نیازمند ذهنی پرورش یافته یا تفکری عاقلانه است.

از دکارت جمله‌ای نقل قول می‌شود که در آن می‌گوید: "ظاهراً تنها چیزی که در دنیا عادلانه تقسیم شده عقل است! چون کسی اعتراض نمی‌کند که چرا عقل من کم است" یا اینکه "در بین تمامی مردم تنها عقل است که به عدالت تقسیم شده زیرا همه فکر می‌کنند به اندازه کافی عاقل‌اند." دکارت در این جمله باظرافتی خاص از احساس خودبزرگ‌بینی و احساس کامل بودن انسان‌ها پرده برمی‌دارد و به ما می‌فهماند دقیقاً همان جایی که خیلی ادعایمان می‌شود بزرگ‌ترین نقطه ضعف ماست.



بنا بر اطلاعاتی که در دست داریم اکثر افرادی که وارد یک مسیر می‌شوند احساس می‌کنند اطلاعات و توانایی لازم را دارند و در نهایت احتمال دارد پول یا شانسشان مناسب نباشد و عامل شکست آن‌ها شود درحالی که آگاهی مهم‌ترین خصوصیت تخصصی است که باید داشته باشند و باید بتوانند شخصیت مربوط به هدفشان را در درونشان ایجاد کنند، در دوره پایه عبور از مسیر گذار در راه‌اندازی کسب و کار گفته‌ام که "باید شخصیت مربوط به یک کار را در خود ایجاد کرد و این کار نیازمند تصمیم، تلاش، تربیت پرورش یافته و کنترل رفتار است و به دست آوردن این شخصیت کاری نیست که با دانستن و یا احساس کردن ایجاد شود این کار نیازمند تمرین، تمرکز و زندگی در این مسیر است، نیازمند فهمیدن و عمل کردن است.

یک فرد زمانی می‌تواند با بستن چشم از راه فرار و برگشت، فقط به سمت جلو برود که مثل یک سربازی آماده، چیزی در چننه‌اش داشته باشد و مرد میدان نبرد باشد. نه فقط یک نفر که خواهان و آرزومند پیروزی است.

البته باید یک‌طرفه هم به قاضی نرویم. استفاده از تاکتیک سوزاندن کشتی‌ها و شکستن پل‌ها برای فردی که آماده است و تخصص و توانایی انجام یک کار را دارد به عنوان یک شتاب‌دهنده قوی عمل می‌کند در مقاله "پس این معجزه موفقیت کی می‌آید" راجع

به تلاش متمرکز صحبت کرده‌ام و گفتم که کار خودتان را متمرکز ادامه دهید، مطمئن باشید که دگرگونی از راه خواهد رسید.
"صبور باشید، هیچ تلاش متمرکزی بی نتیجه نمی‌ماند."

یکی از نیازهای تلاش متمرکز چشم برداشتن از بقیه گزینه‌ها و تمرکز بر روی فقط و فقط یک هدف است. و این کار در زمان‌های حساس بسیار پاسخگوست به شرطی که فرد **"مرد میدان نبرد باشد"** و نتیجه را، هرچه که باشد پذیرا باشد.
نتیجه‌ای از صحبت‌هایم می‌گیرم و مابقی را به شما می‌سپارم: اگر واقعاً تمایل به موفقیت دارید قبل از شکستن پل‌های پشت سر و سوزاندن کشتی‌ها بررسی بکنید که آیا تخصص و امکانات غلبه بر مشکلات مسیر گذار را دارید یا نه؟ و اگر ندارید با این کار راه را برای خودتان دشوار و یا غیرقابل عبور نکنید، گاهی یک عقب‌نشینی و بازایی توان بهتر از حمله‌ای از روی ناچاری است."



مقاله شماره ۲۰ - "قهر با خدا به دلیل ندانستن خلأ بین عمل تا نتیجه"



یکی از موضوعاتی که واقعاً دوست داریم سریع و پیوسته مشاهده کنیم، نتیجه دلخواه اعمالمان است. دوست داریم هر عملی که انجام می‌دهیم مخصوصاً اعمال مهم و خوبی که از نظر خودمان برای رسیدن به خواسته‌هایمان می‌کنیم، سریعاً نتیجه دلخواه ما را ایجاد کند. و برآورده نشدن انتظارات ما در زمانی که انتظارش را داریم یکی از ترس‌ها و ناراحتی‌های بزرگ ماست. وقتی، نیاز و انتظار ما برآورده نمی‌شود از دست صاحب‌اختیار و برنامه‌ریز جهان، خدای عظیم ناراحت می‌شویم یا قهر می‌کنیم و یا سر به نافرمانی می‌گذاریم و شاید دستوراتش را که همان واجبات و مستحبات است، یا انجام نمی‌دهیم و یا با اکراه انجام می‌دهیم. درست مانند کودکی که از پدر و مادرش قهر می‌کند و شروع به دادوبیداد می‌کند، ما هم همین‌طور رفتار می‌کنیم. رفتاری می‌کنیم که دقیقاً نشان می‌دهد کودک درونمان اختیار ما را برعهده گرفته و احساسات غلطش را به شدت بروز می‌دهد.

یکی از دوستانم داستانی را تعریف می‌کرد که بی‌ارتباط با بحث ما نیست، می‌گفت:

"در روستای ما فردی است که در سنین میان‌سالی قرار دارد، باینکه فردی معتقد است، ولی نمازش را نمی‌خواند!"

در توضیح دلیل این کار می‌گوید، چند سال قبل در زمستانی گرگ‌ها به آغل من حمله کردند و گوسفندان مرا دریدند. من خانه بودم و خبری از بیرون نداشتیم همه دارایی‌ام از بین رفت، من از دست خداوند ناراحتم او باید از گوسفندان من مراقبت می‌کرد، مگر من چه گناهی کرده‌ام که گوسفندانم را گرگ درید؟"

این رفتارها و رفتارهای مشابه ناشی از احساس بیچارگی است، حتی اگر رفتاری مثل انتقام هم نشان بدهیم باز نشان دهنده احساس بیچارگی و ضعف عزت نفس ماست. خداوند انسان نیست، قوانین و سیستم مخصوص خودش را دارد، با هیجان منفی و شدید ما نه می‌شود ترسی در او ایجاد کرد و نه احساس شفقت و دلسوزی هیجانی، خداوند

شدیداً قانونمند است و جهانی با قوانین ثابت و با حدود و روش‌های مشخص آفریده است و به خاطر احساسات ما قوانینش را تغییر نمی‌دهد.



خداوند به خاطر احساسات ما قوانینش را تغییر نمی‌دهد.

می‌خواهم جوابی برای موضوع برآورده نشدن انتظارات ما در زمانی که انتظارش را داریم بدهم، اما قبل از آن صلاح می‌دانم توضیحی کلی را خدمت شما عرض کنم.

خداوند خودش می‌فرماید برای هر موضوع و اتفاق و شرایطی برنامه‌ای را با مقدار و حدود مشخص تعیین کرده است و همه چیز در جهان دارای قاعده و اصول است. قطعاً این قواعد و اصول تغییر نمی‌کند و ما با استثنایی در مسائل زندگی که انوعی از نتایج را برای یک موضوع با متغیرها و شرایط یکسان ارائه بدهد مواجه نخواهیم شد.

مشکل اصلی ما در جهان ندانستن قوانین جهان است! جهان در دو گروه مشخص دارای قوانین مشخصی است اولی قوانین فیزیکی و قابل مشاهده و دومی قوانین متافیزیکی و در ظاهر غیر قابل مشاهده. همه آن‌ها به بهترین نحو در حال

عمل هستند و با کیفیت کامل و دقیق، نتیجه‌ی مربوط به خودشان را ایجاد می‌کنند. ما دیدگاه‌های خود را داریم اما جهان بر اساس دیدگاه‌های ما برنامه‌ریزی نشده است. جهان بر اساس اصول و اراده خداوندی عادل و قادر طراحی شده است و خاصیت رحمانیت و رحیم بودن خداوند بر آن حاکم است. جهان قوانین مهم و مشخصی دارد. موضوع مهم‌تر برای ما انسان‌ها این است که ما باید قوانین جهان را بشناسیم و با آن هماهنگ شویم نه اینکه جهان با ما هماهنگ شود. **تصور هماهنگی قوانین جهان با تصورات و انتظارات ما اشتباه بزرگ ماست.**

هنوز بسیاری از قوانین جهان را نشناخته‌ایم و شاید عمر ما هم کفاف شناخت کامل آن‌ها را ندهد، چاره کار در استفاده از راهنمایی‌هاست، دو نوع راهنمایی در دسترس داریم، اولین نوع راهنمایی حاصل از تجربیات بشری یا آزمون، خطا و تفکر است که روزبه‌روز در حال کامل‌تر شدن و تغییر رنگ و چهره دادن است، نظرات، فرضیه‌ها، قوانین، عقاید، نتایج پژوهش‌ها و ... راهنمایی‌های خوبی در اختیار ما قرار می‌دهند، هرچند کامل نیستند، ولی عصاره زحمات نسل‌الآن و گذشته ماست و ارزشمندترین میراث فرهنگی جهان ماست. دومین نوع راهنمایی‌ها، سخنان و نوشته‌های فراتر از ذهن ماست، مطالبی که معروف به صحبت‌ها و آیات الهی هستند. این صحبت‌ها از مشرق زمین و فرهنگ تائو و فرهنگ بودا، هندوئیسم تا ادیان ابراهیمی، عقاید قبایل سرخ‌پوست و یا عقاید قبایل آفریقایی در همه‌جا اثراتی از خود دارد.

در بین همه این فرقه‌ها و دین‌ها ادیان ابراهیمی بیشترین طرفدار را دارند و بیشترین ارتباط باخدای یکتا در آن‌ها مطرح است. راهنمایی‌های موجود در این ادیان می‌تواند برای برخورد با جهان و آشنایی با قوانین جهان بسیار مفید باشد.

از نظر من کامل‌ترین راهنمایی برای آشنایی با قوانین جهان و بهترین کمک برای رهایی از موضوع آزمون و خطا برای شناخت قوانین جهان استفاده حداکثری و موشکافانه از مطالب قرآن است. کتابی که هنوز برای درک کامل آن راه زیادی در پیش داریم، اما خب

"آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید"

امیر المومنین چه زیبا در خطبه ۱۸ نهج البلاغه، می گوید: «وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ؛ به راستی که ظاهر قرآن زیبا و باطن آن ژرف است، شگفتی های آن فناپذیر و اسرار آن تمام نشدنی است و تاریکی ها بدون آن برطرف نخواهد شد».

من وظیفه خودم را خواندن قرآن در حد توان و تا حدی که میسر است، می دانم. و به همه دوستان هم این توصیه رادارم، حیف است چنین گنجی در اختیار ما باشد و وقتمان را در جای دیگر سپری کنیم. علی الخصوص اینکه وظیفه ماست که قوانین جهان را بفهمیم و معتقدم ریشه همه قوانین مهم زندگی در قرآن آمده است.

برگردیم به موضوع اصلی بحث یعنی، برآورده نشدن انتظارات ما در زمانی که انتظارش راداریم و ناراحتی ما از وجود چنین موضوع ناخوشایند:

دلگیری از خداوند و ناراحتی از او آن قدر برای ما عادی است که جزئی از خصلت های انسانی ما شده است، از طرفی معتقد به عدل و رحمت خدا هستیم و از طرفی دلگیر از نتیجه نگرفتن ها، سؤالات زیادی داریم که چرا دعایمان برآورده نمی شود؟ چرا خواسته و نیاز ما سر وقتش برآورده نمی شود؟ و هزاران چرای ناخوشایند دیگر.

جواب های زیادی مطرح است و بیشترین جوابی که ما شنیده ایم این است **"شاید به صلاح نیست!"** توجیه اینکه درخواستی به صلاح ما هست یا نیست، نمی دانم طبق کدام فلسفه و دیدگاهی ایجاد شده است. اما در کنار این جمله بخشی از آیه ۲۱۶ سوره بقره را مطرح می کنند که درواقع یک قانون کلی خداوند را بیان می کند:

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

﴿البقرة: ۲۱۶﴾

و چه بسا در مورد موضوعی کراهت دارید، و آن برای شما خیر است. و چه بسا در مورد موضوعی علاقه شدید دارید، و آن برای شما شر است. و خداوند می داند، و شما نمی دانید.

این بخش از آیه و قانونش بسیار عالی و زیبا هستند، اما احساس می‌کنم هیچ ارتباطی با موضوع "صلاح ما هست یا نیست" ندارند. موضوعی که در این آیه مطرح می‌شود این است که؛ موضوعات جهان و برنامه‌ها و اتفاقاتش احتمال دارد موافق با تفکر و انتظارات ما نباشد و خداوند آگاه به درستی و نادرستی‌های جهان است. در این آیه به هیچ‌عنوان ذکر نمی‌شود که خداوند مانع از رسیدن به خواسته‌های ما می‌شود. خداوند می‌گوید با توجه به تفکر خودتان حرکت نکنید ببینید که قوانین من چیست و راه درست کدام است. تا بتوانید به خواسته‌هایتان برسید.

در عوض این برداشت از آیه فوق موضوع آیه ۲۰ سوره اسراء را یادآوری می‌کنم، خداوند می‌فرماید:

كُلًّا نُّمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿الْاِسْرَاءِ: ۲۰﴾

هریک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می‌دهیم؛ و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است.

آنچه در این آیه به آن اشاره شده است نشان می‌دهد که خداوند به همه افراد چه کافر و چه مؤمن در جهت اهدافشان کمک می‌کند و هیچ‌کس از عطای خداوند منع نشده است.



**بی دلی در همه احوال خدا با او بود
او نمی دیدش و از دور خدا را می کرد**

پیشنهادم این است که اگر در مورد موضوعی ذهنتان درگیر به صلاح بودن یا نبودنش بود، بهتر است معتقد باشید به صلاحتان است و کار را با تمام توانتان و با کیفیت انجام دهید اگر احیاناً نتیجه مورد انتظار شما نبود آن موقع است که می توانید راحت تر قدم بردارید و به مسیر دیگری بروید. حداقل این نتیجه باعث می شود عمری فکرتان درگیر نشود.

اندرو متیوس در کتابش راهنمایی خوبی دارد او می گوید، به جای اینکه بیست سال فکر کنید **ای کاش درس خوانده بودم و مدرکم را گرفته بودم**، سریع بروید و در دانشگاه ثبت نام کنید یا موفق می شوید و مدرکتان را می گیرید یا اینکه متوجه می شوید این فکر فقط مانع از احساس راحتی و آرامش شما شده است و کاربرد دیگری ندارد. و از عمری ای کاش و درگیری ذهنی راحت می شوید.

من هم همین را می گویم در ترس به صلاح بودن یا نبودن نمایند موضوع را با عقلتان بررسی کنید و اگر درست بود و در ضمن دیدید قلباً هم تمایل به انجام آن کار دارید، با توکل به خدا شروع بکنید. معتقدم صلاح در این عمل

است چه نتیجه دلخواه ما را بدهد و چه ندهد. چون حتی نتیجه نادلخواه برای فردی که در مسیر خداست و توکل به خدا کرده است یک نتیجه خوب برای رشد است و رشد در مسیر خدا یکی از مهم ترین هدف های زندگی ماست. از بحث دور نشوم، هدفم از این مقاله گفتن یکی از قوانین مهم جهان است که به بخشی از دلیل نرسیدن به خواسته مان اشاره می کند و کمک می کند که به سمت قهر شدن و روی برگرداندن از خدا که کاری بسیار اشتباه و نا ثواب است نرویم. آن موضوع این است.

شما وقتی خواسته ای دارید و این خواسته نیاز به یک مسیر جدید و یک تحول جدید در درون شما دارد، آن خواسته را سریع و بدون تحول و رشد به دست نخواهید آورد!!!

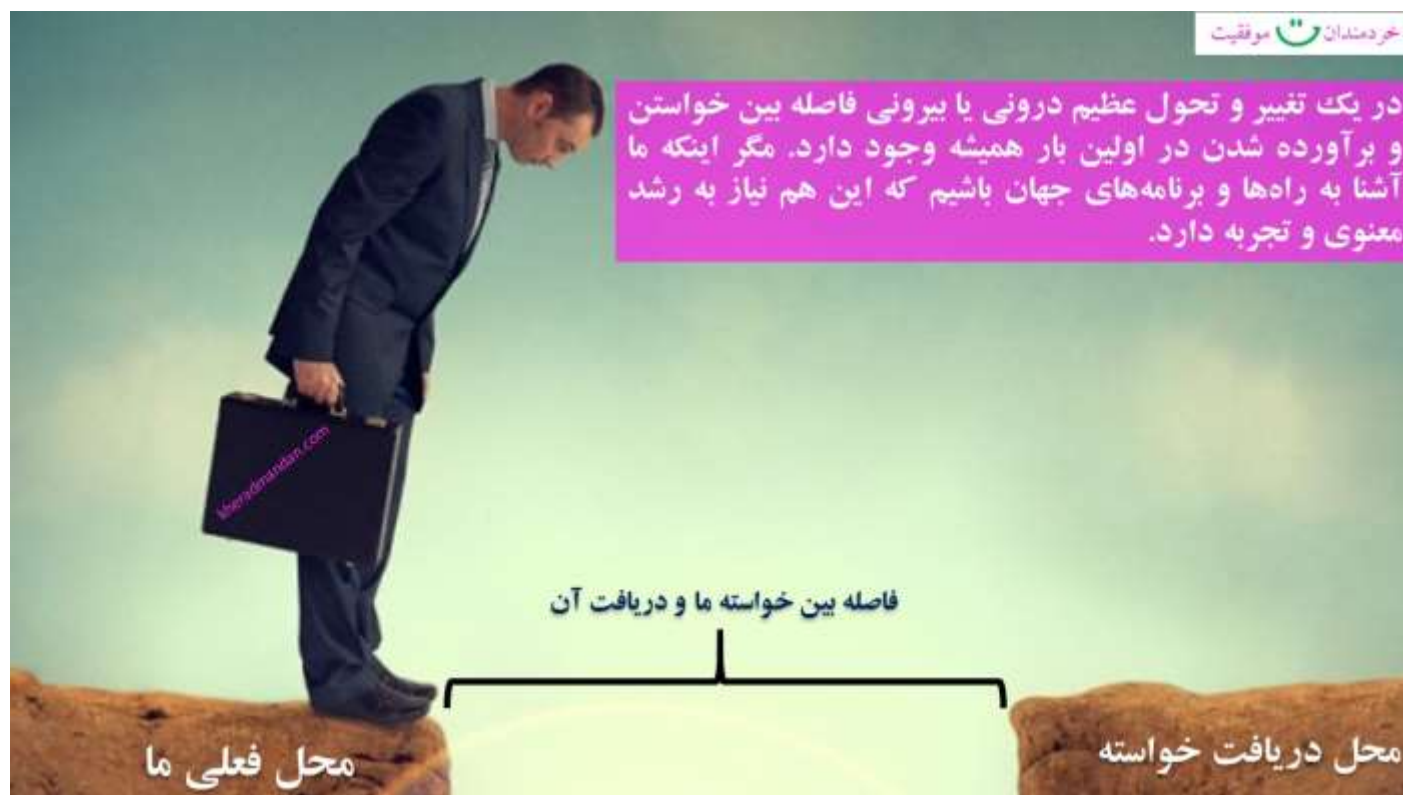
این تحول یک مسیر گذار است و مسیر گذار از چهار مرحله پیوسته و درعین حال موازی تشکیل شده است. در مرحله سوم که مرحله حالت گذار است، تحولات بیرونی و درونی زیادی احتمال دارد اتفاق بیفتد و همه ی این ها به این دلیل است که جهان شمارا کمک می کند تا در عمل و واقعاً لایق رسیدن به خواسته تان بشوید. و این کمک ها احتمال دارد خوشایند شما نباشد. اما اصل ماجرا اینجاست: تا تغییر نکنید و متحول نشوید و نگرش و رفتار ناخود آگاهتان این موضوع را اثبات نکند خبری از رسیدن به خواسته نیست.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام فروش

این موضوع قانون جهان است، چه قبول کنید و چه قبول نکنید در آن تغییری ایجاد نمی شود، اما در موفقیت شما و رسیدن به خواسته تان تغییر یا عدم تغییر ناشی از پذیرش و عدم پذیرش آن است.

یکی از اتفاقات و کمک های جهان برای اینکه شخصیت مربوط به خواسته و رشد مربوط به آن را به دست بیاورید، خلأ بین اعمال خوب و نتایج خوب آن اعمال در دفعات اول است. در یک تغییر و تحول عظیم درونی یا بیرونی فاصله بین خواستن و برآورده شدن در اولین بار همیشه وجود دارد. مگر اینکه ما آشنا به راه ها و برنامه های جهان

باشیم که این هم نیاز به رشد معنوی و تجربه دارد. البته احتمال دارد تغییر بزرگی در نظر شما واقعا مهم نباشد اما در عمل عظیم تر از موضوعی باشد که فکر می کنید.



در هر صورت این فاصله بین خواستن و برآورده شدن را، ما باید به خوبی مدیریت کنیم و صبر داشته باشیم، صبر با تعریفی که جناب جبرئیل به پیامبر می فرماید.

پیامبر از جبرئیل می پرسد:

« يَا جَبْرَائِيلُ فَمَا تَفْسِيرُ الصَّبْرِ؟ قَالَ يَصْبِرُ فِي الضَّرَاءِ كَمَا يَصْبِرُ فِي السَّرَّاءِ وَ فِي الْفَاقَةِ كَمَا يَصْبِرُ فِي الْغِنَى وَ فِي الْبَلَاءِ كَمَا يَصْبِرُ فِي الْعَافِيَةِ وَ لَا يَشْكُو خَالِقَهُ عِنْدَ الْمَخْلُوقِ بِمَا يُصِيبُهُ مِنَ الْبَلَاءِ »

ای جبرئیل، تفسیر صبر چیست؟ و او می‌گوید: در ناخوشی‌ها صبر کند (و آن را پذیرا باشد) همان‌طور که در خوشی‌ها صبر می‌کند (و آن را می‌پذیرد)، و در هنگام نداری، صبور باشد همچنان که هنگام دارایی، صبور است، در پیشامدهای ناخوشایند، صابر باشد آن‌طور که زمان راحتی، صابر است؛ و به خاطر بلاهای روزگار نزد مخلوق، لب به شکایت از خالقش نگشاید.

داشتن این چنین صبری عامل رشد ما و کمک‌کننده ما برای پر کردن فاصله بین خواسته و نتیجه است و طبیعتاً در اولین تغییرها این‌گونه صبری کار هر کس نیست و از آنجایی که جهان برنامه مشخصی دارد، به افراد غیر صبور و آن‌هایی که فقط تحمل بلندند و درونشان پر از گلایه و ناراحتی و در بیرون در حال غر زدن هستند، کمک چندانی نخواهد کرد، مگر اینکه آن‌ها به سمت مسیر درست و صبر درست برگردند.

قاعده دنیا این است که مسیر درست نتیجه درست دارد و به‌زور و ضرب و گریه و تهدید نمی‌توانیم قوانین جهان را عوض کنیم و هر چه کنیم به خودمان کرده‌ایم:

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ﴿بخشی از آیه ۲۸۶ سوره بقره﴾

(انسان،) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است.

و از آنجا که انسان دارای خصلت مأیوس شدن سریع و سرخوشی است، در سرخوشی‌ها خودمان را گم می‌کنیم و در اتفاقات ناخوشایند از شدت یاس و ناامیدی به سمت کفر گویی می‌رویم و اما راه درست را با داشتن خصلت صبوری و عمل درست می‌رویم.

وَلَّيْنُ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَيْتُوسٌ كَفُورٌ ﴿٩﴾ وَلَّيْنُ أَذَقْنَاهُ نِعَمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَةٍ لِّيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾ هود: ٩، ١٠، ١١

و اگر از جانب خویش، نعمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود! (۹) و اگر بعد از شدت و رنجی که به او رسیده، نعمت‌هایی به او بچشانیم، می‌گوید: «مشکلات از من برطرف شد، و دیگر باز نخواهد گشت!» و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می‌شود (۱۰) مگر آن‌ها که صبر و استقامت ورزیدند و کارهای شایسته انجام دادند؛ که برای آن‌ها، آمرزش و اجر بزرگی است! (۱۱)

نتیجه‌ی صحبت‌هایم این است: در بسیاری از موارد به دلیل آشنا نبودن با قوانین خداوند، وقتی اتفاق ناخوشایندی را تجربه می‌کنیم، یا آرزوی رسیدن به خواسته‌ای را داریم، رو به درگاه خداوند می‌آوریم و انتظار داریم به علت اینکه ما توقع اتفاق خوب را داریم، جهان هم به میل ما راه و مسیرش را تغییر بدهد و چون این اتفاق در قوانین جهان نیست، خواسته ما برآورده نمی‌شود و ما تقصیر را در دیگران، زمین، زمان و مهم‌تر از همه در خداوند می‌بینیم. غافل از اینکه جهان آینه‌ای کاملاً تمیز و صاف است و اگر لکه‌ای در صورت ماست، ناشی از کوتاهی ماست و ما باید صورتمان را تمیز کنیم نه اینکه از آینه گلایه کنیم.

اگر خواسته‌های مهم از نظر ما در دفعات اول برآورده نمی‌شود، مشکل از ماست که نمی‌دانیم تا به رشد و بلوغ و آگاهی و حرکت صحیح در مسیر صحیح نرسیم، خبری از نتیجه درست نخواهد بود. مشکل از خداوند و آفریده‌هایش نیست و در ضمن قهر و ناراحتی و تهدید اثری در جهان ندارد به جز سختی بیشتر، چون ما مسیر درستی که در انتهای آن خیر باشد را انتخاب نکرده‌ایم، راهی که منجر به اندوه بیشتر شود راه درستی نیست. یادتان باشد مسیر موفقیت نیاز به ایمان و حفظ روحیه در مسیر درست الهی دارد و خداوند انسان‌های آشنا به قوانینش که راه درست را می‌روند دوست دارد و حتماً به خواسته‌هایشان می‌رساند، چون آن‌ها می‌دانند چه خواسته‌ای را چگونه بخواهند.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿فصلت: ۳۰﴾ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ

﴿فصلت: ۳۱﴾

به کسانی که گفتند: «صاحب اختیار ما الله است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! (۳۰) ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می شود! (۳۱)



مقاله شماره ۲۱ - "پس این معجزه موفقیت کی می آید"



در بسیاری از موقعیت‌های زندگی مخصوصاً زمان راه‌اندازی کسب و کار، علاقه‌مندیم که بهترین درآمدها را داشته باشیم تا زندگی بهتری را تجربه کنیم. دوست داریم جزء موفقان یک کسب و کار باشیم. تقریباً اکثر ما مسیری برای رسیدن به موفقیتی که خواهانش هستیم در ذهن داریم. اما پس از مدتی تلاش می‌بینیم با اینکه راهکار ما صحیح است در ظاهر خبری از نتایج عالی یا حتی خوب هم نیست.

آن موقع است که، سؤالاتی از این قبیل به ذهن ما می‌آید: چرا روشی که دیگران رفته‌اند برای من کارگشا نیست؟ چرا خبری از موفقیت نیست؟ کجای کار را باید اصلاح کنم تا به اهدافم برسم؟ چه رازی وجود دارد که من نمی‌دانم؟

این سؤال‌ها همگی حاکی از یک خبر ناامیدکننده هستند:

"شاید مسیر درست را انتخاب کرده‌ایم ولی اطمینان قلبی به درست بودن راهی که می‌رویم، نداریم"



هرکس با توجه به عقل و فکر آن روزش تصمیم به انجام کار یا شروع شغلی می‌گیرد. به احتمال ۹۹,۹ درصد هیچ فردی برای شکست یا نتیجه‌ای ضعیف کاری را شروع نمی‌کند. اما پس از مدتی که وارد مسیر گذار رسیدن به هدفش شد تازه متوجه نکات بسیار مهمی می‌شود. احتمال دارد بفهمد که مسیر سخت‌تر از حدود پیش‌بینی اوست. یا نتیجه و سود کار کمتر از حدود مورد

انتظارش است. یا شاید بفهمد کل مسیر را اشتباهی آمده است و یا اینکه بفهمد به یک مسیر جدید هدایت شده است. در همه‌ی این اتفاقات یک اشتراک مشخص است و آن اینکه "فرد به هدفش نرسیده است" البته مسئله مهم‌تر این است که فرد می‌خواهد بداند چه موقع به هدفش می‌رسد؟ آیا هدفش در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته یا نه؟

موضوعی در آن زمان مطرح می‌شود، او می‌ترسد تمام تلاشی که کرده است بی‌حاصل باشد. و همه‌ی وقت و هزینه‌اش بدون نتیجه بماند. تازه در این موقع است که از خودش می‌پرسد: "پس این معجزه موفقیت کی می‌آید؟" پس کی کسب و کارم رونق می‌گیرد؟ و ترسی در درونش شروع به رشد می‌کند.

نکته‌ی امیدبخش اینکه، این ترس عادی است. با توجه به عدم آگاهی ما از کلیه قوانین هستی، هیچ موقع در کارهایی که روبه‌پیشرفت هستند و آینده بازی دارند نتیجه دقیق مشخص نیست. فقط آنچه با انجام اصول به دست می‌آید گرایش به سمت نتیجه دلخواه است. هیچ تضمینی وجود ندارد مبنی بر اینکه شما اگر یک‌راهی را بروید حتماً به نتیجه دلخواه خواهید رسید. اما تضمینی که وجود دارد این است: اگر در ذهنتان به درست بودن روش کارتان اطمینان داشته باشید و کار درست را درست انجام دهید و قوانین مشخص زندگی و بازار را بدانید، صبورانه و مشتاق به کار خودتان بچسبید و آماده تغییر مسیرها باشید، مطمئناً به هدف اصلی می‌رسید.

گاهی از مواقع مقداری از مسیر را می‌روید و می‌بینید هدفی که تعیین کرده‌اید سطح ضعیفی دارد، شاید تصمیم بگیرید هدف را عوض کنید. نکته‌ای در اینجا مطرح است به نام ارزش. ارزش جزئی از باورهای ریشه‌ای ماست و طی سالیان سال در زندگی ما جای گرفته است. در زندگی ارزش‌هایی که معتقد هستیم را نمی‌توانیم به آسانی عوض کنیم. راجع به این موضوع در فایل "دانستن باور کافی نیست" صحبت کرده‌ام.

می‌توانیم در صورت لزوم و آن‌هم بعد از بررسی جامع، دقیق و با مستند هدف را عوض کنیم. به قول دوستی "هدف ارزشمند است همیشه باید اهدافی واضح و مشخص داشته باشید و برای رسیدن به آن متعهدانه تلاش کنید، اما به عقد هدف درنیایید." قبل از اینکه یک مثال کامل بزنم، یک نکته مهم و درعین حال تأثیرگذار را می‌گویم:

هیچ موقع بدون هدف نباشید، در راه هدف است که مسیر درست را تشخیص می‌دهید.



بگذارید با مثالی بگویم:

احتمال دارد شما تصمیم به راه اندازی کسب و کاری بگیرید. با توجه به بازار روز و عقل الانتان تصمیم می گیرید، کالایی که روی بورس است و به نظر شما و حتی افراد خبره بازار آینده اش خوب است را بیاورید و شروع به ارائه و فروش آن کنید. انتظار دارید طی دو سال آینده درآمد مناسبی داشته باشید و بتوانید علاوه بر برآورده سازی نیاز مردم در صورت امکان این کار را گسترش هم بدهید.

پس از دو سال وقتی شرایط خودتان را مشاهده می کنید، قطعاً خدمت یا محصول و شرایط کسب و کارتان و نتیجه متفاوت تر از چیزی است که انتظار داشتید. حتی احتمال دارد کار را عوض کرده باشید و یا اینکه مدل کسب و کارتان تغییر کرده باشد. و عقل دو سال بعدتان بسیار متفاوت تر از الآن باشد.

بعضی مواقع شما مصرانه هدفی را ادامه می دهید و کنار این تلاش ها یک مسیر فرعی ایجاد می شود که جذابیت خاص خودش را دارد و این در حالی است که مسیر اصلی شما منجر به موفقیت شما نمی شود، اگر دقت کنید و تجارب این مسیر را درست استفاده کنید شاید در مسیر فرعی به همان موفقیتی که خواهانش بودید، برسید.

همیشه هم زمان با کاری که برای رسیدن به هدف انجام می دهید نتایج را کامل بررسی کنید. چشم خود را دقیق تر به کار یا هدفتان متمرکز کنید، نکند در کنار کاری که می کنید، کاری فرعی مطرح باشد که شمارا بیشتر موفق کند.

قنادی موفق را می‌شناسم که در اکثر اعیاد مغازه‌اش پر از مشتری است. داخل مغازه و فضای انتظار و بررسی ویتترین مشتری‌ها بسیار بزرگ‌تر از حدود لازم برای قنادی است، روزی دل به دریا زدم و پرسیدم چرا فضای کسب و کار شما این گونه است؟

این فرد گفت: ابتدای کار که می‌خواستیم مغازه را راه‌اندازی کنیم دوست داشتیم یک سری میز و صندلی بچینیم و بستنی‌فروشی راه‌اندازی کنیم و هم‌زمان شیرینی آن را بپزیم، اما کلاً کارمان متفاوت پیش رفت، قنادی و شیرینی‌پذیری روزبه‌روز رشد کرد و بستنی‌فروشی نه، کار بستنی را کاملاً کنار گذاشتیم و کار قنادی را رونق دادیم.

بعضی مواقع کار جانبی نقش حاشیه مهم‌تر از متن را پیدا می‌کند. اگر در کارت‌تان به موفقیتی که انتظارش را دارید، نرسیده‌اید کمی دقت کنید. شاید حاشیه و گوشه‌ای از کارت‌تان پردرآمدتر باشد.

مثال معروف کار جانبی مهم‌تر از کار اصلی، داستان زندگی زنبور عسل است. مهم‌ترین کار زنبور عسل نشستن به روی گل‌ها و تولید عسل نیست! مهم‌ترین کارش گرده‌افشانی است که انجام می‌دهد. در آزمایش‌های مختلف برای تعیین نقش عوامل مختلف در گرده‌افشانی گیاهان مشخص شده که ۱٪ مجموع گرده‌افشانی‌ها توسط باد، ۶٪ آن توسط بقیه حشرات منهای زنبور عسل و ۹۳٪ باقیمانده را زنبور عسل به تنهایی انجام می‌دهد. در بررسی‌های مختلف ارزش گرده‌افشانی زنبور عسل را از حدود ۶۰ تا ۱۴۳ برابر ارزش تولیدات مستقیم کندو برشمرده‌اند. و شاید کار جانبی شما معجزه کارت‌تان باشد.



زمانی که تصمیم به تغییر در کسب و کارتان می گیرید بدانید، مراحل تغییر در کسب و کار اصولی دارد. اگر آن ها را رعایت نکنید از تغییرات شما به عنوان پایبند نبودن یا تنوع طلبی یاد می شود. مهم ترین کار در زمان نرسیدن به هدف در اوایل کار، استمرار و تمرکز مداوم بر هدف است. بعد از آن تغییر مسیر و دوباره رفتن به سمت هدف و اگر نشد بحث تغییر هدف پیش می آید. رسیدن به مرحله تغییر هدف نباید بدون مستندات و اطلاعات و فقط ناشی از ناامیدی و یا سستی در عبور از مسیر گذار باشد.

یکی از مهم ترین توصیه اساتید من در بازار، توجه و تمرکز روی کار بود. حتی اگر کار در اوایل اثربخش نباشد. بگذارید مثالی را به صورت ساده و بدون اصطلاحات علمی اش بگویم:

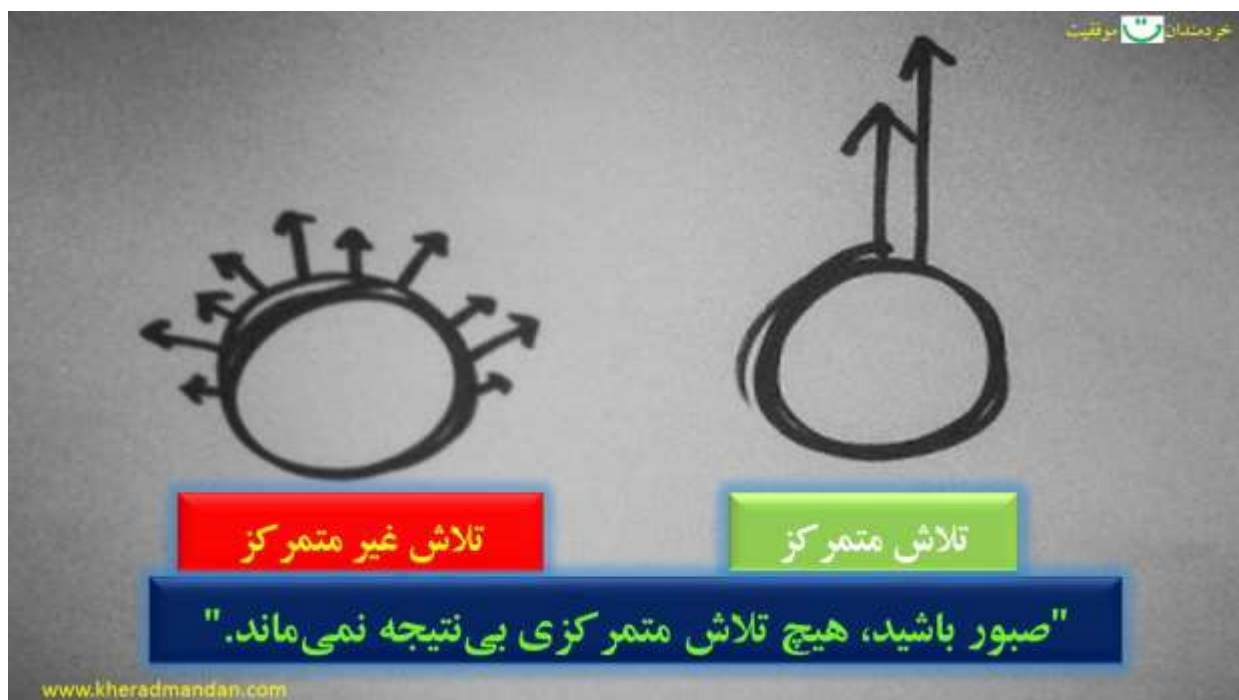
روغن هایی داخل ترانسفورماتورهای برق می ریزند که منجمد نشود یا به اصطلاح یخ نزنند. بسته به نوع روغن حداقل تا منهای ۳۰ درجه سانتی گراد نباید انجماد اتفاق بیفتد. زمانی در آزمایشگاه مسئول آزمایش این تست بودم. دستگاهی در آزمایشگاه داشتیم که نمونه را در آن قرار می دادیم. وقتی دستگاه شروع به کار می کرد دما هر لحظه پایین و پایین تر می آمد اوایل تغییرات را در هر ۵ درجه کنترل می کردم و نزدیک نقطه انجماد یک درجه یک درجه چک می کردم. نتیجه همیشه برای من جالب بود. سرد شدن روغن ادامه داشت و حتی به نقطه انجماد می رسید ولی انگار خبری از تغییر در آن نبود، چند دقیقه در آن حالت مدام چک می کردم. تا اینکه در لحظه ای این اتفاق می افتاد.

تا یک دهم درجه قبل از نقطه انجماد هیچ تغییری نداشتیم، گرفتن دما و سرد کردن محیط کار بسیار انرژی بری است ولی تا انجماد اتفاق نیفتد انگار کاری انجام نشده است. و ظاهر روغن در دمای منهای ۳۰ درجه با روغن ۲۰ درجه تفاوت چندانی نداشت. اما در درون ساختار روغن اتفاقات زیادی افتاده بود.

در زندگی هم این احتمال وجود دارد که ما انرژی زیادی را صرف کاری کنیم. مثلاً وقت زیادی روی انجام یک پروژه، یا راه اندازی یک شغل بگذاریم و به نظرمان برسد که هیچ نتیجه ای نگرفته ایم. اما در حقیقت انرژی ما دور از چشم ما در حال ایجاد دگرگونی است. کار خودتان را متمرکز ادامه دهید و مطمئن باشید که دگرگونی از راه خواهد رسید. و باز هم ادامه دهید شاید در نقطه تغییر شرایط قرار دارید و با مقداری تلاش و امید و اطمینان بتوانید به هدف برسید. این اصل را به خاطر بسپارید.

بی جهت دچار هراس نشوید و یاس به خود راه ندهید و استمرار داشته باشید. بدانید که :

"صبور باشید، هیچ تلاش متمرکزی بی نتیجه نمی ماند."



از جهتی دیگر می دانیم، هر تلاشی نتیجه ای دارد ولی احتمال دارد خوشایند ما نباشد. اگر در ادامه یک تلاش منظم و سنجیده و قدرتمندانه نتیجه دلخواه شما حاصل نشد، زمان تغییر مسیر است نه تغییر هدف. راه ها و روش های متفاوت را انتخاب کنید. مسیرهای بسیار زیادی برای رسیدن به یک هدف وجود دارد که هر کدام با توجه به شرایط و خصوصیت افراد ممکن است برای فردی مناسب باشد و برای فردی دیگر نه. ما در اکثر مواقع می خواهیم از راحت ترین مسیر موفق شویم و پس از آن به دنبال مسیر و روش دیگری می رویم، پیشنهاد من آماده کردن حداقل سه مسیر در راه موفقیت است و در این مسیرها از نعمت فرصت های موجود در اطراف و شرایط زندگی تان حتماً استفاده کنید.

پس از این شرایط و ادامه دادن و نتیجه نگرفتن بحث تغییر هدف مطرح می شود و آن هم باید به سمت بهترین هدف با شرایط و اوضاع مربوط به هدف فعلی که عاشقش هستید باشد. مثالی بگویم:

فرضاً شما عاشق کامپیوتر هستید و علاقه مند به فروش کامپیوتر و لوازم جانبی هستید، اما در طی دو سال کاروبارتان خوب نبوده، روش های متفاوت فروش و ارائه را یاد می گیرید باز هم نتیجه مناسبی حاصل نمی شود تصمیم به تغییر محل کسب و کارتان می گیرید. و در آنجا همین کار را ادامه می دهید و تا حد امکان مشورت می گیرید و دائماً روحیه خود را بهبود می دهید. باز هم بعد از مدتی می بینید کسب و کارتان رونق دلخواه را ندارد. در این لحظه است که هدف شما یعنی فروش قطعات کامپیوتر باید عوض شود. ولی نه اینکه این کار را رها کرده و به سمت کار مکانیکی بروید باید بگردید و ببینید کار به روز با کمترین تغییر چیست. به عنوان مثال خرید و فروش لب تاپ یا تبلت را جایگزین کنید یا برنامه نویسی و کارهایی شبیه به این که با وجود تفاوت، کلاً شمارا از مسیر خارج نکند. تغییر باید با مطالعه و دقیق باشد و باز هم تلاش و تمرکز بر روی به موفقیت رساندن آن فراموش نشود.

این جزئی از اصول است و شاید همین تغییر جدید، مسیری متفاوت و تغییری معجزه‌وار در زندگی شما ایجاد کند و معجزه موفقیت از راه برسد.



مقاله شماره ۲۲ - "مهم‌ترین تفاوت میان فقیرا و ثروتمندان"



داستان‌ها و موضوعات بسیاری زیادی از تفاوت فقرا و ثروتمندان شنیده‌ایم، برخی از افراد بی‌عدالتی را عامل آن می‌دانند، و آمار و اطلاعاتی در این باره ارائه می‌دهند. برخی باورهای افراد را باعث فقر یا ثروت می‌دانند، برخی نقشه‌ها و طرح‌های ذهنی را مطرح می‌کنند. عده‌ای از مسیر متفاوت زندگی آن‌ها به عنوان عامل اصلی فقر و ثروت نام می‌برند، بعضی پول و سلامتی را عامل تفاوت فقرا و ثروتمندان می‌گویند. برخی از واژه‌های مثل: شانس، قسمت، اقبال، بخت، سرنوشت و خواست خدا استفاده می‌کنند. و هزاران توضیح و یا توجیه دیگر را می‌توانیم بشنویم و یا اینکه با توجه به شرایط زندگی مان برداشت بکنیم. ولی آیا جواب درست در داخل همین دلایل است.

نسل ما انسان‌ها یک خاصیت جالب دارد، اگر موضوعی را نتواند بفهمد و ذهنش را درگیر کند از دلایل متفاوت و گاهی فرا منطقی و یا حتی غیرمنطقی برای رهایی از تنش فکری استفاده می‌کند. سرمنشأ خرافات و افسانه‌ها از همین جاست، توجیه بجای توضیح منطقی.

در بعضی از مواقع دلیل ضعف فهم ما این است که ما هنوز نیازمند رشد هستیم، در کودکی اکثر ما به دلایل مختلف می‌خواستیم بدانیم فردی که داخل تلویزیون است چگونه به آنجا رفته؟ و وقتی بزرگ‌تر شدیم و به فناوری آن آشنا تر شدیم کلاً هم سؤال و هم جواب را فراموش کردیم و بیشتر از درک چرایی به حضور افراد در تلویزیون عادت کردیم.

باید به مرور توانمندتر شویم و یاد بگیریم وسیع‌تر نگاه کنیم. دنیا در عین اینکه ساده به نظر می‌رسد و قوانینش با تفکرات ما در ظاهر جور است، پیچیده و چندبعدی است. دارای قانون‌های اصلی و ثابتی است که در همه جا حضور دارند. باید از تفکر تصادفی بودن دنیا و اتفاقاتش دست برداریم. حتی طبق ریاضی، احتمالات هم قانون دارد. بی‌نظمی، نظمی است که هنوز در قالب قوانین در نیامده و به طور کامل شناخته نشده است. البته موضوع توجیه و تفسیرهای من درآوردی تا زمانی که به شناخت کافی از علل و قوانین دنیا نرسیده‌ایم ادامه دارد. قدیمی‌ها ایده‌هایی برای توجیه اتفاقات داشتند تا از تنش فکری فرار کنند، فکری که یک ساعتش برتر از هفتاد سال عبادت است. مثالی را که آشناست می‌گوییم:

پدر بزرگ‌های ما می‌گفتند: "زمین روی شاخ گاو بنا شده است" و هنگامی که گاو از خستگی زمین را از این شاخ به آن شاخ انتقال می‌دهد، حوادث طبیعی مانند زلزله رخ می‌دهند. این گاو، طبق باورهای پذیرفته شده و حتی مقدس، در زیر زمین واقع شده است نه روی زمین و به تنهایی به علت قدرتی که خدا به او داده است، زمین را بر شاخ خود حمل می‌کند. این تفکر نه تنها در میان اروپاییان بلکه حتی در سایر نقاط جهان و میان بسیاری از ایرانیان نیز پذیرفته شده بود. اما با به وجود آمدن اسباب و لوازم علمی و توضیحات دقیق، این توجیهات از سطح جامعه برجیده شد. هر چند هنوز هم در اعماق تفکرات به میراث رسیده وجود دارد!!! هنوز هم افرادی هستند که موضوعات بدیهی مثل کروی بودن کره زمین و گردش آن به دور خورشید را قبول ندارند.



نمی‌خواهم از موضوع اصلی دور شوم ولی مجبورم یک نکته بسیار مهم دیگر را بگویم: شاید در باب قوانین فیزیکی و علمی توضیحات توانایی مقابله با توجیهات را داشته باشند ولی در باب تفکر متافیزیکی و یا حتی منطقی هنوز هم قدرت توجیهات، قوی‌تر از توضیحات است.

در موضوع مهم‌ترین تفاوت میان فقرا و ثروتمندان هم بسیاری از دلایل توجیهاتی است برای اینکه از تنش‌های درونی خلاص بشویم. برای ثروتمند شدن و داشتن ذهن ثروتمند یک نیاز اساسی وجود دارد و آن مبحثی نیست به جز "تربیت پرورش یافته". "تربیت پرورش یافته" مهم‌ترین تفاوت میان فقرا و ثروتمندان است. "تربیت پرورش یافته" یعنی آن آموزش و تلاش‌هایی که به صورت منسجم و فعال اتفاق می‌افتد تا فرد بتواند در مورد یک سری از مسائل قدرتمند و متمرکز زندگی کند و سراغ انجام سایر کارها و تجزیه افکار متفاوت نرود. "تربیت پرورش یافته" سعی ما را متمرکز می‌کند. خوش به حال افرادی که تحت این تربیت در کودکی و زمانی که ذهن، مثل آب تمیز است و تخته‌ی آن بدون متن‌های اشتباه است، قرار گرفته و بزرگ شده‌اند. آن‌ها در محیطی که اصالت به دست می‌آید قرار گرفته‌اند و احتمال موفقیت و ثروتمند شدن آن‌ها بیشتر است.

"تربیت پرورش یافته" در نقطه مقابل "تربیت طبیعی" قرار می‌گیرد تفاوت این دو در این است که در "تربیت پرورش یافته" فرد ساده‌ترین واکنش را در برابر اتفاقات بروز نمی‌دهد، بلکه تمرین می‌کند و تمرین می‌کند تا بتواند بهترین واکنش را نشان بدهد، خانواده‌هایی که از الگوی "تربیت پرورش یافته" استفاده می‌کنند بهترین آموزش‌ها را به فرزندانشان می‌دهند و سعی می‌کنند که از فرزندشان مراقبت‌های لازم را به عمل بیاورند و برای تمام اوقات او برنامه‌ریزی می‌کنند و به هیچ‌عنوان او را در محیط بدون هدف و آزاد نمی‌گذارند. استعداد یا توانایی‌هایش را شناسایی می‌کنند، نقاط ضعفش را تا حد امکان اصلاح می‌کنند و به او آموزش می‌دهند. ما انسان‌ها با آموزش است که پیشرفت می‌کنیم.

ثروتمند شدن یک مهارت است و همان‌طور که برای به دست آوردن هر مهارتی، باید اصولش را دانست و تمرین و تمرکز داشت. برای به دست آوردن ثروت باید در مسیرش حرکت کرد و اصولی هم حرکت کرد. مجموعه این تمرین‌های اصولی و کنترل و تمرکز می‌شود "تربیت پرورش یافته".



همه‌ی افراد ثروتمند تحت تأثیر "تربیت پرورش یافته" توانسته‌اند ثروتمند بشوند و مهم‌تر از آن ثروتمند بمانند. اگر "تربیت پرورش یافته" در کودکی انجام شود و فرد در اطراف خود چنین افراد آموزش‌دهنده‌ای را داشته باشد عالی است. اما اگر نداشته باشد، به دست آوردن "تربیت پرورش یافته" نیاز به غلبه بر "تربیت طبیعی" توسط فرد دارد. برای این کار فرد باید از مسیر گذار و دوران تغییر تربیت طبیعی به تربیت پرورش یافته را خودش با همت و سعی خودش شروع کند.

کمی در زندگی افراد موفق و ثروتمند خودساخته دقت کنید، آن‌ها برای به دست آوردن "تربیت پرورش یافته" زمان زیادی گذاشته‌اند و اصول آن را یاد گرفته‌اند در مقاله استفاده از "نعمت فرصت" برای موفقیت راجع به یکی از اصول آن توضیح داده‌ام ولی صلاح می‌دانم توضیح کامل‌تری بدهم:

رفتن از مسیر "تربیت طبیعی" به "تربیت پرورش یافته" واقعاً سخت است، اما به سختی‌اش می‌ارزد. نتیجه خوب همه خستگی‌ها را می‌زداید. اما مثل داستان سیمرخ عطار بسیاری از افراد نمی‌توانند این مسیر را طی بکنند و دلیل آن وابسته بودن به محیط "تربیت طبیعی" است. باید تصمیم و تعهدی جانانه برای موفقیت گرفت به قول استاد ی: "اساس این کار به بذل روح نهاده‌اند"

ای پسر، اساس این کار به بذل روح نهاده‌اند

افرادی که واقعاً می‌خواهند به "تربیت پرورش یافته" و نتایج آن دسترسی پیدا کنند. می‌فهمند که باید "نعمت فرصت" را ایجاد کنند و هرچقدر که می‌توانند زمان زیادتری را روی کارشان بگذارند و متعهدتر رفتار کنند. برخی از افراد برای ایجاد "نعمت فرصت" پل‌های پشت سرشان را می‌شکنند، برخی از کار خودشان خارج می‌شوند، برخی سر یک کار خاص می‌روند، برخی ترک تحصیل می‌کنند و برخی به سمت تحصیلات می‌روند و... هرکس باید خودش بداند که برای به دست آوردن "تربیت پرورش یافته" و "نعمت فرصت" چه کارهایی لازم است. و این مسئولیت پیشرفت در بزرگ‌سالی مطرح می‌شود.



همین سختی "تربیت پرورش یافته" است که باعث می‌شود فرد، بهای سختی‌ها و مشکلات و فقر را بدهد ولی به سمت ثروتمند شدن نرود. فرایند تغییر رفتار و اخلاق در بیرون و تلاش چندین برابری تغییر در درون آن‌قدر مشکل به نظر می‌رسد که فرد شجاعت تغییر را به خود نمی‌دهد و از توجیهات پاراگراف دوم استفاده می‌کند.

همان‌طوری که گفتیم برای ثروتمند شدن "تربیت پرورش یافته" لازم است و اگر در کودکی یاد نگیریم در بزرگسالی یا باید فقیر بمانیم و یا اینکه ۱۰۰ درصد مسئولیت تربیت وزندگی خود را به دست بگیریم و متعهد به تغییر روش تربیت خود شویم. ۱۰۰ درصد و نه حتی ۰,۱ درصد کمتر. چرا؟ چون همان یک‌دهم درصد اثری عظیم به‌مرور ایجاد می‌کند و شاید مانع موفقیت شود. مثالی بزنم، فرض کنید روزی یک‌میلیون فرزند به دنیا می‌آید. اگر یک‌دهم درصد آن‌ها (یعنی ۱۰۰ کودک) به والدینشان اشتباهی تحویل داده شوند، آیا می‌شود به‌سادگی از کنارش رد شد؟ قطعاً نه.

پس اگر می‌خواهید به سمت "تربیت پرورش یافته" و استفاده از مزایای آن بروید باید از مسیر گذار و دوران گذار تغییر "تربیت طبیعی" به "تربیت پرورش یافته" با قدرت، متعهدانه و با برنامه‌ریزی عبور کنید. این موضوع را باید باور کنید، اگر می‌خواهید ثروتمند شوید. یا اینکه برای تلاش نکردنتان از سلاح بهانه‌ها و توجیهات استفاده کنید. در دوره بهبود عزت‌نفس ۱۵ بهانه معروف را آورده‌ام و گفته‌ام که این‌ها مهم‌ترین موانع تغییرند و در اینجا هم می‌گویم بزرگ‌ترین موانع تغییر همین بهانه‌ها هستند. بهانه‌هایی که در ظاهر واقعی و مطابق با آمار هستند ولی در باطن نتیجه‌ای به‌جز دل‌سردی و درجا زدن ندارند.

اختیار با شماست چون زندگی خود شماست. اگر می‌خواهید ثروتمند شوید بزرگ‌ترین تفاوت "تربیت پرورش یافته" است به سمت اصلاح آن قدم بردارید و زیربوم این موضوع را کشف کنید و با تمرین و ممارست ذهنی و عملی به سمت موفقیت حرکت کنید. تا "تربیت طبیعی" به "تربیت پرورش یافته" تبدیل نشود، سختی‌ها و مشکلات موجود در زندگی‌مان نه‌تنها عامل موفقیت شما نمی‌شود، بلکه مانعی در مسیر شما می‌شوند. هرچقدر تلاش کنید و جسمتان را به‌سختی بیندازید، نتیجه‌اش خوب نخواهد بود چون تلاش در مسیری نامتمرکز و پراکنده فقط خستگی به بار می‌آورد. اما تلاش متمرکز و همراه با عقاید قدرتمند‌کننده و ۱۰۰ درصد متعهدانه شمارا در مسیر "تربیت پرورش یافته" قرار می‌دهد و تلاش شما مثر ثمر تر می‌شود. **باور کنید تا ببینید.**



مقاله شماره ۲۳- ارتباط شاد بودن و دانایی



یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در جامعه مطرح می‌شود ارتباط دانایی و شادی است. چند سال قبل دوستی به من می‌گفت: "کاش نمی‌فهمیدم و دلم غمگین نبود" و چند روز قبل هم درجایی بحث بر این بود که "نادانی عامل امنیت است" و این را از قول چارلز داروین می‌گفتند و در ادامه توضیحی دادند که مفهومی این بود "دانیان غمگین‌تر از نادانان هستند." وقتی دلیلشان را پرسیدم، گفتند: "چون دانیان مشکلات را می‌فهمند و زشتی‌ها را می‌بینند، به‌مرور افسرده‌تر می‌شوند و از نظر اجتماعی معمولاً منزوی‌تر از انسان‌های ناآگاه هستند. چون نمی‌توانند با همه مردم دمخور شوند!!!" یا درجایی دیدم که گفته بود: "اساساً در اطراف ما کسانی که غمگین‌ترند، انگار جدی‌تر و مهم‌ترند، اندوهناکی صفت عاقلان است و آن‌ها که می‌خندند هنوز خبر بد را نشنیده‌اند" نظر شما راجع به این جملات چیست؟ واقعاً انسان هرچقدر عاقل‌تر و آشنا به قوانین جهان شود، افسرده‌تر و غمگین‌تر می‌شود؟ پس آن موقع فردی مثل انیشتین باید با توجه به هوش و عقلی که داشت در اثر افسردگی جاننش را از دست می‌داد.



یا از طرف دیگر آیا آدم‌های نادان می‌توانند با دیگران ارتباطات بیشتری داشته باشند و با همه دمخور شوند؟ من که فکر نمی‌کنم. با خودم فکر می‌کنم آیا واقعاً دانایی غمگینی می‌آورد؟ مثلاً دوستی داشتم که مکانیک خیلی خوبی بود و اطلاعات زیادی راجع به خودروها داشت و در تعمیر خودروهای مدل‌بالا واقعاً ماهر بود، اما غمگین نبود. یا مثالی دیگر بگویم: "استاد دانشگاهی داشتم که بالای صدها مقاله علمی داشت و گاهی صرف شوخی هم شده ما را سرکار می‌گذاشت!!!" او هم آدم غمگینی به نظر نمی‌رسید.

در عوض دوستان و همکاران زیادی هم دیده‌ام که حتی دیپلمشان را نگرفته بودند و دریای غم و افسردگی و گلایه از دنیا و شرایط آن بودند.

سؤالی از شما پرسم: "اگر شما آگاه به سیستم جهان و نحوه تأثیرگذاری و انجام واکنش در مقابل اتفاقات جهان بودید، احساس ناراحتی می‌کردید یا خوشحالی؟"

من که به‌شخصه دوست دارم از مسیرها و شرایط زندگی سر دریاورم و بدانم راه صحیح و جواب درست کدام است و با دانستن آن‌ها خوشحال‌تر هم می‌شوم. وقتی بدانم که دلیل مشکلات چیست و راه‌حل آن چیست؟ چرا باید غمگین‌تر شوم؟ به نظر من "دانایی توانایی است" و فکر نمی‌کنم هیچ انسان توانایی از داشتن، توانایی، ناراحت شود.

آن چیزی که به‌عنوان فهمیدن بیشتر از دیگران یا دانستن مشکلات بیشتر از دیگران یاد می‌شود و آن را برخی ضربه مهلک دانایی می‌دانند، دانایی نیست بلکه توهم دانایی است یا هاله‌ای از دانایی. ما دانستن را با دانایی اشتباه می‌گیریم وقتی ما به موضوعات و اطلاعاتی دست پیدا می‌کنیم و یا با نگرشی آشنا می‌شویم، این دانایی نیست، در حقیقت این حتی اطلاعات هم نیست، بلکه فقط یک داده است. داده‌ها باید فیلتر شوند و بعد از آن موردبررسی و تحلیل قرار گیرند تا به مرحله فهمیدن برسند و پس از آن است که با فهمیدن قانون‌های جهان ما وارد مرحله دانایی می‌شویم.



"دانسته زیاد نشان دانایی نیست"

در بسیاری از مواقع ما اخبار چند رسانه را گوش می‌کنیم، و یا نظری متفاوت تر از نظر عموم مردم می‌شنویم بدون اینکه بررسی کنیم احساس دانایی می‌کنیم، دانستن دانایی نیست.

نالیدن نشان آگاه بودن نیست، نالیدن هدفی برای متفاوت تر نشان دادن خودمان است، گلایه و اظهار ناراحتی از اتفاقات و موضوعات، ناشی از ناآگاهی ما نسبت به قوانین دنیاست. بسیاری از افراد در مسیری قدم می‌گذارند که منجر به اتفاقات مثبت نمی‌شود، بعد می‌بینیم تلاشمان منجر به نتیجه نشده است. دنیا و سیستمش را عامل غم و افسردگی می‌بینیم. البته تا دلتان بخواهد از قدیم‌الایام شعر یا جملاتی در وصف غم و غمگینی شنیده‌ایم، به عنوان مثال این شعر را به خیام نسبت می‌دهند:

گر کار فلک به عدل سنجیده بدی احوال فلک جمله پسندیده بدی

ور عدل بدی بکارها در گردون کی خاطر اهل فضل رنجیده بدی

من باینکه این شعر را خیام گفته یا نگفته کاری ندارم، اما قطعاً می‌گویم که کار فلک به عدل، چون آفریننده آن عادل است و اگر مشکلی وجود دارد ناشی از ناآگاهی ما و تصور دانایی ماست. رنجش و غمگینی در بیشتر مواقع ناشی از تلاش‌هایی است که جواب نداده است. اکثر تلاش‌های ما شبیه کوبیدن میخ چوبی به سنگ است. مشخص است که جوابی به جز شکست در تلاش نخواهیم گرفت. و هرچقدر هم اعتراض، گلایه و یل شکوه کنیم به جایی نمی‌رسد.

اگر آگاهی داشته باشیم و از مسیر و راه‌های جهان سر در بیاوریم قطعاً شادتر خواهیم بود، چون می‌دانیم چگونه بر مشکلاتمان غلبه کنیم، چگونه ثروتمندتر شویم، چگونه مدیریت کنیم، چگونه ارتباطات خوب با دیگران داشته باشیم و چگونه به هزاران خواسته و موفقیت طلبی خود برسیم. آیا دانستن روش عبور از این مسیرها و رسیدن به آنها باعث غمگینی می‌شود. قطعاً نه

دانایی فهم نیست، آنچه به نام غمگینی ناشی از دانایی است، غمگین تر شدن ناشی از ناامیدی است، ناشی از نجوای شیطان است و ناشی از ترس از وعده فقر است. انسان عاقل غمگین نمی‌شود. انسان عاقل وقتی توکل دارد، وقتی پشتش به خداوندی قوی، غنی و وهاب گرم است، آیا جایی برای ناراحتی می‌بیند. بعضی‌ها شادی را ارزشمند نمی‌دانند درحالی که شادی ناشی از غرور، کم‌ارزش است. و الا شاد بودن با دلایل قدرتمند، ارزشمند است:

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۵۸﴾

بگو: «به فضل الله و رحمتش و به دلیل وجود این قرآن خوشحال شوید؛ که این، از تمام آنچه گردآوری کرده‌اید، بهتر است!» امید به فضل و رحمت خداوند و وجود قرآن دلایلی هستند که باعث می‌شود مؤمن همیشه شاد باشد. پس شادی باریشه صحیح و دلیل صحیح، بسیار عالی و نیکوست.

شادی، ریشه‌ای درونی دارد و آرامشی زیبا و خردمندانه با خود به همراه می‌آورد، بسیاری از ما هجو را با شادی اشتباه می‌گیریم. یا در برخی موارد اساس و دلیل شادی‌مان از موضوعات منفی و گمراه کننده است. به همین دلیل نمی‌توانیم شادی را ارزشمند ببینیم. هرچند میراث فرهنگی اشتباه ما یا همان باورها و تصورات اشتباه رسیده از گذشته‌ها نیز در نگاه نامناسب به شادی بی‌تأثیر نیستند.

ما در زندگی یاد گرفته‌ایم، هر تغییری در زندگی عادی را غم‌انگیز ببینیم. محل خانه عوض می‌شود، غمگین می‌شویم، مدرسه‌مان عوض می‌شود غمگین می‌شویم، بیکار می‌شویم غمگین می‌شویم، کارمان عوض می‌شود غمگین می‌شویم، در جمعی مورد طعنه

قرار می گیریم غمگین می شویم، تحصیلات را بی هدف به اتمام می رسانیم غمگین می شویم، برف می آید غمگین می شویم، برف نمی آید غمگین می شویم و... اما آیا باید با هر موضوع و تغییری غمگین شد؟ نسل انسان از تغییر خوشش نمی آید و دوست دارد اوضاع به صورت ثابت و تحت کنترلش باقی بماند درحالی که این اتفاق غیرممکن است. جهان هر لحظه در حال تغییر است، هیچ ثانیه ای شبیه ثانیه قبل نیست. تغییر عادی است و دانستن این تغییرات نباید عامل ناراحتی ما شود. دنیا نعمتی برای افراد است، مخصوصاً برای خردمندان :

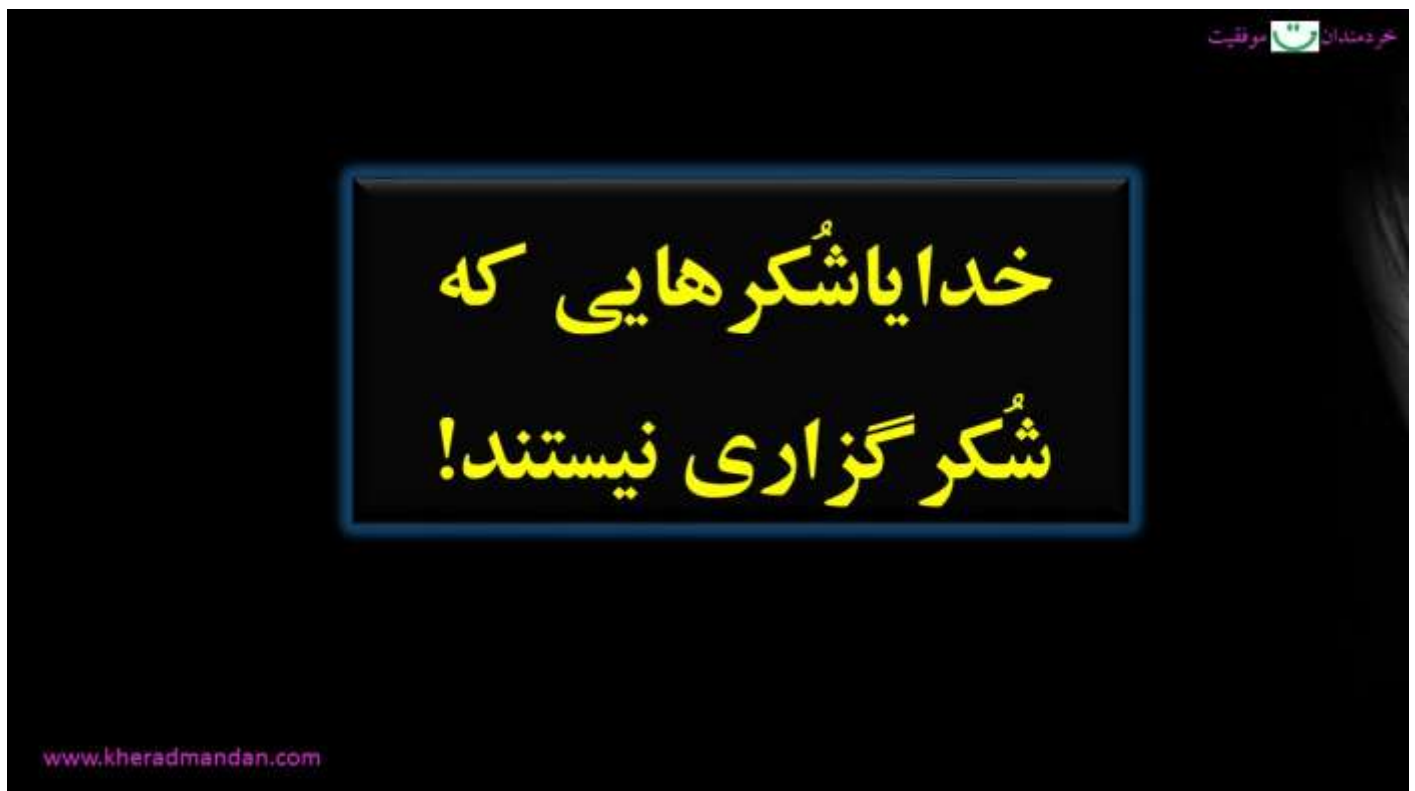
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فِتْرَاهُ مُصَفًّى ثُمَّ يَجْعَلُهُ خُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿الزمر: ٢١﴾

آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را به صورت چشمه هایی در زمین وارد نمود، سپس با آن زراعتی را خارج می سازد که رنگ های مختلف دارد؛ بعد آن گیاه خشک می شود، به گونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی؛ سپس آن را در هم می شکند و خرد می کند؛ در این مثال تذکری است برای خردمندان (از تغییرات دنیا)!

امیدوارم همیشه عاقل تر شویم و همیشه شادتر، چون شادی ناشی از آگاهی و ایمان زندگی ما را زیباتر می کند.



مقاله شماره ۲۴ - خدایا شُکرهايي که شُکرگزاری نیستند!



یکی از عوامل مؤثر در ورود نعمت و ثروت به زندگی ما شکرگزاری است. زمانی که شروع به گفتن جملاتی مثل: "خدایا ممنونم"، "خدایا شکرت"، "سپاسگزارم پروردگارم"، "خدا جون شکرت" می‌کنیم، توجهمان را بر روی دارایی‌های مادی و معنوی خود متمرکز می‌کنیم، حس خوبی در درون ما ایجاد می‌شود که این حس خوب انرژی بسیار زیادی در جسم و روحمان می‌دمد و ما را سر حال‌تر می‌کند، این انرژی یک انرژی درست و حاوی ارتعاشی صحیح در مسیر الهی است.

شکرگزاری شناختن نعمت‌های خداوند و شاد شدن به آن و انجام کارهایی در مسیر صحیح برای موفقیت بیشتر و رشد جهان است.

امام رضا(ع) فرمود: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ»؛ کسی که، نعمت دهنده از مخلوقات را شکر گزار نباشد، شکر گزار خداوند نیز نخواهد بود». این روایت به صراحت بر مطلب مورد نظر دلالت دارد. امام صادق(ع) فرمود «در تورات نوشته شده: سپاس کن آن را که بر تو نعمت داده و نعمت بده آن را که از تو سپاس گزار است، با سپاس کردن نعمت‌ها پایان نمی‌پذیرد، اما کفران، نعمت‌ها را باقی نمی‌گذارد، شکر و سپاس باعث زیادی نعمت‌ها و ایمنی از دگرگونی‌ها می‌شود»

اما برخی از **خدایا شکرت** گفتن‌ها، نه تنها شکرگزاری نیست بلکه مصداق ایجاد احساس منفی و عامل به دست آوردن نتیجه ناخواسته ناشی از آن احساس است. چند نوع از این شکرگزاری‌های ناصحیح را در زیر آورده‌ام: اولین نوع، شکرگزاری توهین وار و از سر اجبار است. به عنوان مثال می‌گوییم: "خدایا شکرت اما کاش بدونی من چی می‌کشم" در حقیقت این کار ناشکری است و مصداق ارتعاش مخالف با جریان قانون هستی است.

دومین نوع، شکر بر وجود مشکل در دیگران است. شکر بر بدبختی هر فردی حتی دشمن هم خوب نیست. سومین نوع، شکرگزاری بر سلامتی یا داشتن نعمتی است که بودنش عادی است و دیگران ندارند، است. این نوع از شکرگزاری اشتباه تفاوت بسیار ظریفی با شکرگزاری درست دارد، وظیفه ماست که برای داشتن سلامتی و نعمت‌ها و فرصت زندگی و توانایی تصمیم‌گیری شکرگزاری کنیم، اما شکرگزاری برای سلامتی خودمان هنگام دیدن یک فرد معلول یا شکرگزاری هنگام دیدن افراد مریض یک شکر گذاری درست نیست.

دلایل بسیار مهمی را راجع به سومین نوع شکرگزاری که مطرح کردم، عنوان می‌کنم، لطفاً در ادامه بحث با من همراه باشید.

اولین نکته این است که:

(در شکرگزاری سمت توجه ما باید به سمت نعمت‌ها و دارایی‌های خودمان باشد
نه بر روی ضعف‌های دیگران)

دومین نکته این است که:

هر فردی چه سالم، سلامت جسمی و عقلی، و چه با نقص دارای سه نعمت عالی است:
اولی نعمت وجود است، چه بسیار انسان‌هایی که می‌توانستند در جهان باشند و ما نباشیم، اما خدا را شکر که فرصت حضور در جهان را به ما داده است.

دومی نعمت حضور است، بسیاری افراد که الآن دستشان از دنیا کوتاه است اما من و شما دوست عزیز که این متن را می‌خوانید نعمت حضور را داریم و این نعمت آرزوی هزاران پادشاهی است که رفته‌اند و شاید آرزوی هزاران فرد باشد که نیامده‌اند، حضور نعمت ارزشمندی است، چون فرصت رشد را به ما می‌دهد.

سومی نعمت دستی از دستان خداوند بودن است، ما با توجه به شرایط و اختیار و روح عظیمی که داریم، می‌توانیم در جهان خداوند نقشی تأثیرگذار داشته باشیم. می‌توانیم عامل پیشرفت جهان شویم و کاری که در برنامه جهان قابل انجام است را توسط خودمان یا تیمی که عضوش هستیم انجام دهیم و آن را به‌عنوان نامی نیکو از خود به یادگار بگذاریم.

نکته بسیار مهمی که امید به اصلاح آن دارم، نگاهی است که به افراد دارای معلولیت ذهنی و یا نقص عضو در جامعه می‌شود. امیدوارم از این تفکر اشتباه که آن‌ها عامل شکرگزاری افراد هستند، دست برداریم و همه را به چشم اینکه فرصت عالی حیات دارند، ببینیم.

من اصلاً معتقد به کامل بودن بقیه نیستم که این افراد را ناقص ببینم، همه ما برای رشد و بهتر شدن به این جهان آمده‌ایم. کامل نیستیم که بخواهیم در مقابل نقص ظاهری دیگران سپاسگزاری بکنیم. سپاسگزاری فقط و فقط باید در قیاس با خودمان باشد و احساس ارزشمندی فقط باید به خاطر حسناتمان باشد نه تفاخرهایی که خودمان در آن نقشی نداریم، سلامت جسمی در زمان تولد، پدر و مادر با اصل و نصب و ثروتمند، شهر و محیط عالی برای رشد و ظاهری زیبا نعمت‌هایی نیستند که به خاطر آن به دیگران فخر بفروشیم. این‌ها نعمت‌هایی هستند که در ظاهر ما حقی در انتخاب آن نداریم.

البته بهترین تلاش این است که بهتر از دیروز خودمان باشیم نه بهتر از دیگران. ما برای رقابت و بالاتر کشیدن خودمان از دیگران به این دنیا نیامده‌ایم، ما برای بهتر شدن از دیروز خودمان، بندگی خداوند و حرکت در مسیر رسالت فردی خودمان و وسیع تر شدن روحمان قدم در جهان گذاشته‌ایم و هیچ کدام از این‌ها احتیاج به نعمت‌های ظاهری ندارند بلکه نعمت‌های دنیا نتایج رفتن در این مسیر است.

همین که بدانید ما روحی هستیم که در این جسم جا گرفته‌ایم و جسم ما امانتی برای رشد روح درونی‌مان است دیگر فکر و ذکرمان حفظ جسم و پرورش آن بدون پرورش روح نمی‌شود. آن موقع است که می‌توانیم به همه انسان‌ها با دید گاهی بهتر نگاه کنیم. بگذارید دید گاهی را بیان کنم تا بعد از این هر بار فردی با معلولیتی هرچند شدید دیدید، دیگر با نظر ضعف به او نگاه نکنید:

ما جزئی از روح خداوندیم و همه ما دوست داریم به یک عظمت قلبی و وسعت روحی برسیم، تنها محلی که امکان رشد روح ما و گسترده شدن آن وجود دارد دنیایی است که الآن در آن هستیم. این دنیا شرایط خاصی دارد که روح قبل از حضور در اینجا آن را تجربه نکرده است. در این دنیا خوب و بد، زشت و زیبا، بالا و پایین، ثروتمند و فقیر، شادی و غم، سلامتی و بیماری و... به‌طور خلاصه همه چیز درهم است و هر روحی بخواهد به این جهان وارد شود باید شرایط آن را قبول کند و در ضمن برای حضور در دنیا نیاز به جسمی فیزیکی دارد. جسم‌ها بسیار متفاوت‌اند، از سالم و سرحال و زیبا تا مریض و ناقص. اگر روحی بخواهد رشد کند باید شرایط میزبان فیزیکی‌اش را بپذیرد و واقعیت این است که حضور در دنیا به‌اندازه حتی چند روز و حتی با جسمی مریض عامل رشد روحی ماست و عامل هم جریان شدن با نور الهی است.

یعنی هر جسمی ولو ضعیف و مریض در خود روحی دارد که تمایل به رشد و گسترش دارد و دیدن افرادی که به‌ظاهر مریض‌اند همیشه به من این ایده را می‌دهد که زندگی در این جهان و رشد برای روح الهی ما انسان‌ها آن‌قدر عزیز است که حاضر شده در این شرایط هم چند مدتی جهان را تجربه کند و تلاش بکند برای رشد. پس من افراد دارای معلولیت‌های سخت را هم ارزشمند می‌دانم چون روح آن‌ها برای رشد قبول کرده‌اند که با سختی زیاد جهان را تجربه کنند، تا بلکه به رشدی برسند و این رشد عامل پیشرفت در بندگی و تجربه زندگی عالی‌تر است.

البته این توجیه من است و به من روحیه می‌دهد، هرچند که در واقعیت هم بسیاری از معلولین زندگی بهتری از خیلی از افراد سالم دارند. و احتمال ضعف در جسم و عقل از هیچ کس دور نیست.

داستان الکساندر زاناردی را شنیده‌اید؟

الکساندر زاناردی متولد ۱۹۶۶ در بلونیای ایتالیاست، زاناردی از ۱۹۹۱ راننده حرفه‌ای مسابقات فرمول یک شد و در سال ۱۹۹۵ از مسابقات فرمول یک خارج شد و در آمریکا وارد مسابقات کارتینگ شد که در فصل تازه موفق شد در سه مسابقه برنده شده و پنج مقام کسب کند. او به سرعت تبدیل به یکی از محبوب‌ترین راننده‌های مسابقه شد. تا سال ۱۹۹۸ او دوازده برد داشت.

در ۱۵ سپتامبر سال ۲۰۰۱ الکساندر و زاناردی در مسابقات کارتینگ در دور پایانی کنترل ماشینش را از دست داد و تصادف وحشتناکی کرد به طوری که قسمت جلوی ماشین وی کاملاً جدا شد و دو پای او از ماشین بیرون زده بود که باعث قطع هر دو پای وی شد. زاناردی در این تصادف حدود سه چهارم خون خود را از دست داد اما مداخله سریع پزشکی و ایجاد کمای مصنوعی باعث نجات جان او شد. پاهای وی نیز پس از عمل جراحی قطع شدند و او برای همیشه معلول شد.

اما این پایان یک قهرمان نبود. زاناردی به جای ناامیدی و یأس، راه مبارزه و پیشرفت را انتخاب کرد. او پس از نگارش زندگینامه خود پس از دو سال از آن حادثه به پیست مسابقه برگشت و با خودروی BMW که برای معلولیت او تغییراتی داده شده بود دور نهایی پیست مسابقه را که نتوانسته بود طی کند را، راند و به پایان رساند. زاناردی در مسابقات FIA World Touring Car Championship قهرمانی اتومبیل BMW در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ برای تیم ایتالیا و اسپانیا مسابقه داد.

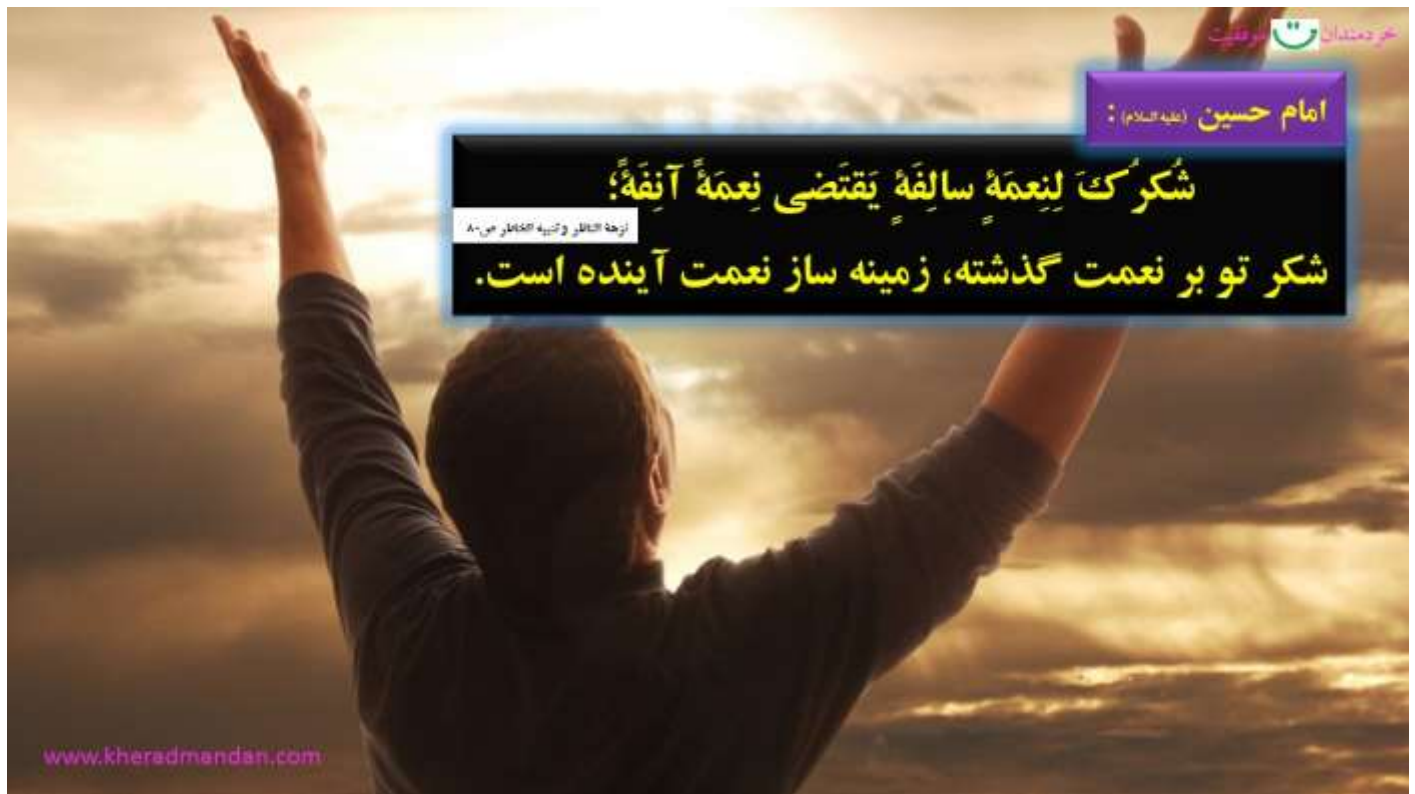
حتی بدون وجود دو پا، او همچنان قهرمان باقی ماند. زاناردی توانست تبدیل به قهرمان مسابقات پارالمپیک شود. زاناردی با دوچرخه (سه چرخه یا ویلچر مسابقات معلولان که با دست، رکاب زده می‌شود) در مسابقات المپیک ۲۰۱۲ لندن، به مدال طلا دست یافت.



الکساندرو زاناردی می گوید: "اگر آن تصادف رخ نمی داد، من کجا بودم؟ چه کسی می داند؟ منظورم این است که من می توانستم یک مردی باشم که شاید دارای پا بود اما به اندازه من شاد نبود. منبع"

زاناردی معتقد است؛ حضور در این دنیای شگفت انگیز فرصتی است که فقط یک بار به همه ما تعلق گرفته است. همه باید از این فرصت زندگی به بهترین شکل استفاده کنیم؛ مهارتی که الکس زاناردی در آن استاد است. نتیجه ای که می گیرم این است:

خودمان و داشته هایمان را قدر بدانیم اما دنبال شکرگزاری به وسیله تأکید بر نقطه ضعف دیگران نباشیم، بلکه بر روی شکرگزاری به خاطر نعمت هایی که در خودمان می بینیم و یا خداوند به ما اعطا می کند باشیم. از شکرگزاری صحیح به هیچ عنوان غافل نشوید چون یکی از گدایه های خداوند از بشر در کم بودن تعداد افراد شاکر است، همیشه به خاطر دارا بودن سه نعمت، وجود، حضور و تأثیرگذاری شاکر باشید. به خاطر دارایی های باارزشی که دارید نیز شاکر باشید. تا هم نعمتان زیاد شود و روحتان بزرگ تر شود و بزرگی روح مهم تر از نعمت های مادی است. بزرگی روح باعث سنگینی کفه ترازوی ایمان شما در برابر خطاها می شود.



مقاله شماره ۲۵- چه کسانی در کسب و کار و زندگی در نهایت موفق تر هستند؟



من به وجود دنیایی قانونمند و قابل پیش‌بینی معتقدم و احساس می‌کنم آموزش‌ها و درس‌هایی در جای‌جای جهان و طبیعت برای زندگی بهتر وجود دارد. به قول ضرب‌المثلی، کافی ست شاگرد آماده باشد آنگاه استاد خود فرامی‌رسد. گاهی اتفاقاتی را می‌بینم که مرا به فکر می‌برد، بگذارید چند داستان بگویم و نکته مهمی را خدمت شما ارائه بدهم:

اوایل مردادماه امسال (۱۳۹۷)، عصر یک روز آفتابی به یکی از سدهای اطراف زنجان رفته بودیم. هوا داشت تاریک می‌شد و خورشید در حال غروب کردن بود. بچه‌هایم گفتند که به نزدیک سد برویم تا بتوانند کنار آب‌بازی کنند.

وقتی نزدیک لبه خاکی سد رسیدیم، یک تکه نان ساندویچ را دیدیم که کنار سد داخل آب افتاده بود و ماهی‌های کوچکی دور آن جمع شده و مشغول خوردن آن بودند. در همین حین اتفاق ترسناکی برای ماهی‌های کوچک در حال افتادن بود!!! مار کوچکی را دیدم که نزدیک ماهی‌ها کنار سد داخل آب بود، این مار چندین بار خودش را به سمت ماهی‌ها پرتاب کرد تا اینکه یکی از آن‌ها را با دهانش گرفت، ماهی تکان‌های زیادی خورد اما نتوانست از دست مار خلاص شود.

در برگشت از سد به این موضوع فکر می‌کردم، تکه نانی کنار آب افتاده و غذای آماده‌ای برای ماهی‌هاست و ماری در تلاش برای گرفتن ماهی‌ها به‌عنوان غذاست و شاید موجودی دیگر در پی شکار این مار باشد و این زنجیره غذایی در حال ادامه حرکت خویش است، انگار سیستمی در کار است که جهان رشدش را انجام بدهد و حیات و فراتر از آن ادامه یابد.



از طرف دیگر، چندین بار در خانه‌های خودمان و آشنایان دیده‌ایم که پرنده یا کریم یا قمری (البته تفاوت کوچکی از هم دارند) در جاهای نسبتاً نامناسب اقدام به لانه‌سازی می‌کند و انصافاً رفتارهایی دارد که به هوش این پرنده واقعاً شک می‌کنیم، ولی نسلشان

در حال زیاده شدن است! چند ماه قبل در خانه یکی از آشنایان این پرنده و جفتش روی سری کپسول گاز پیک‌نیک لانه ساخته بودند. و آن‌ها مجبور شدند تا زمانی که جوجه‌های این پرنده، بزرگ شوند کاری با آن وسیله نداشته باشند.

سؤالی در رابطه با این پرنده‌ها ذهنم را مشغول می‌کند: "چرا این پرندگان که از لحاظ هوشی واقعاً ضعیف به نظر می‌رسند و خیلی از مواقع لانه کم کیفیتشان بر اثر اتفاقات ساده خراب می‌شود و تخم‌هایشان می‌شکند، یا اینکه جوجه‌هایشان طعمه گربه‌ها می‌شود تعدادشان همیشه روبه افزایش است.؟ ولی موجوداتی بزرگ جثه و قدرتمند مثل ببر تاسمانی، شیر یا ببر ایرانی منقرض شده‌اند؟"

شاید بگویید آن موجودات بر اثر خطاهای انسانی از بین رفته‌اند، باید بگویم؛ موجودات زیادی وجود دارند که عامل انقراضشان انسان نیست ولی از بین رفته‌اند. بزرگ‌ترینشان دایناسورها هستند. البته موجوداتی که در اثر عصرهای یخبندان و فوران آتش‌فشان‌ها از بین رفته‌اند کم نیستند.



بحث اصلی من زندگی موجودات و چرخه اکوسیستم نیست. بلکه فکر بر روی عامل این زنده‌مانی‌ها یا از بین رفتن موجودات است. انگار برنامه‌ای نادیدنی ولی دقیق وجود دارد که تکامل را و رشد و زوال‌ها را هدایت و مدیریت می‌کند. اگر موجودی در مسیر زوال باشد از بین می‌رود و اگر در مسیر رشد باشد شرایطش تا موقعی که عمر دارد بهتر خواهد شد. با این وضع عامل بقا و رشد باید چیزی غیر از قدرت، سرعت و استقامت باشد.

من فکر می‌کنم این عقیده به زندگی ما انسان‌ها هم قابل‌تعمیم است. هوش، زرنگی، قدرت و سرعت عامل کافی زنده‌مانی یا عامل کامل‌کننده رشد و پیشرفت نیست، بلکه عامل پیشرفت موضوع دیگری است. آنها لازم هستند ولی کافی نیستند. به نظر من آن عامل کامل‌کننده موفقیت و رشد **قرار داشتن در مسیر صحیح جهان** است.

بسیاری از مواقع افرادی را دیده‌ام که با ادای رفتار حرفه‌ای در آوردن، انتقاد از افراد ضعیف و کم‌توان‌تر از خود و زرنگ‌بازی‌های منفی فکر می‌کنند از بقیه بالاتر هستند. ولی وقتی زندگی مادی و معنوی‌شان را مشاهده می‌کنید در مقایسه با آن افراد ضعیف، اصلاً برتری خاصی ندارند.

مقایسه ساده‌ای بکنم، دو کارگر را می‌شناسم که توان کاری یکی از آنها دو برابر نفر دیگر است و از لحاظ توانایی و هوش هم برتری عمده‌ای نسبت به هم ندارند ولی تفاوت عمده‌شان در این است که فرد توان‌تر را ناشکر تر دیده‌ام! شاید این مصداق بارزی برای جمله **"شکر نعمت، نعمت افزون کند"** باشد، البته شاید.

خیلی از مواقع انسان‌های ساده و صادقی را می‌بینم که بسیاری می‌گویند این فرد در بازار چیزی نمی‌شود و درعین حال افراد زرنگ و خیلی باهوشی را می‌بینم که عموم مردم می‌گویند او پتانسیل موفقیت بسیار بالایی دارد. اما در عمل نتیجه کاملاً برعکس است. فرد ساده و صادق زندگی بهتر و آرام‌تر و حتی از لحاظ مادی باثبات‌تری را تجربه می‌کند و آدم زرنگ و آگاه داستان مشکلات فراوانی را دارد و هرروز با آنها دست‌وپنجه نرم می‌کند.

دوستانی دارم که اطلاعات علمی و مدیریتی بالایی دارند. گاهی گلایه می‌کنند چرا فلانی باینکه آگاهی زیادی ندارد و فلسفه‌ی کارش بسیار ساده و پیش‌پاافتاده است نتایجی بهتر از ما به دست می‌آورد؟ چرا آنها خوش‌شانس‌تر هستند؟ نکند خدا آنها را بیشتر از ما دوست دارد؟

با شوخی به آنها می‌گویم، شما هزار فن بلدید ولی هرکدام را یک‌بار تست کردید ولی فلانی یک فن بیشتر بلد نیست اما آن را هزار بار تمرین کرده است. ولی واقعیت امر موضوعی فراتر از یک فن و هزار بار تمرین یا شانس است.

موضوع ریشه‌ای بحث میزان ایمان و باورهایست. میزان احساس خود ارزشمندی و اعتقاداتمان است. در تعریفی ساده به نظر من، ایمان به یک موضوع یعنی به **درست بودن آن موضوع با تمام وجود اعتقاد داشتن**. باور هم موضوع و گفتگوهای درونی هستند که با احساسات شدید و تجسم ذهنی تکرار شده اند و به مرور ملکه ذهن و شاخص قضاوت و واکنش ما شده است.

تفاوتی که تفاوت را ایجاد می‌کند فقط زرنگی، اطلاعات دسته اول، تجزیه و تحلیل داده‌ها، افراد و همراهان خبره نیستند. بلکه شالوده‌ای دارد که شامل صداقت، احساس اطمینان، حس لیاقت و بدیهی بودن کسب نتیجه و پیچیده و سخت نبودن به دست آوردن نتیجه دلخواه است.

البته به نظر من هیچ کدام به اندازه صداقت و در مسیر درست انجام کار درست بودن، مؤثر نیست. اما با این وضع سؤالی که در ظاهر مطرح می‌شود این است، افرادی وجود دارند که از راه نادرست پولدار شده‌اند یا افرادی هستند که با زرنگ‌بازی و پارتی‌بازی کارشان را پیش برده‌اند، برای این موضوعات که کمابیش در خیلی جاها شواهد محکم داریم، چه توضیحی وجود دارد؟

توضیح من و پاسخ من یک جمله است: **"نتیجه پایدار شرط است!!!"**

بسیاری از افرادی که احساس این زرنگی‌های منفی را دارند، آن توانایی‌های منفی را دارند، قادر هستند نتایج مقطعی و کوتاه‌مدت و حتی شاید بزرگ هم بگیرند، اما درمجموع و در طول زمان اگر نگاه بکنید آنچه باقی می‌ماند نام نیکو و کار درست است. جهان قانون بسیار مهمی دارد، هرکس که در مسیر درست قدم بگذارد نتایج عالی و درست را به دست خواهد آورد و هرکس که در مسیر غلط قدم بگذارد نتایج ناخوشایند ولی دقیقاً مرتبط با آن مسیر را به دست خواهد آورد این موضوع و قانون و نتیجه‌اش دیر یا زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد.



متفاوت باور کنید و بگذارید راه درست ما را انتخاب کند!

در جهانی که خداوند آفریده در اکثر مواقع عجله و کنش و واکنش یا عمل و عکس‌العملش، سریع، مستقیم یا رودررو نیست، در بسیاری از مواقع چرخه‌ای و سیستماتیک است. اثر حرکت ما مسیری را طی می‌کند و درنهایت درجایی مجدداً به ما بازمی‌گردد. ولی متأسفانه ما انسان‌ها عجول هستیم و این مسیرگذار را نمی‌بینیم و فقط لحظه‌های اول و نتایج اولیه را می‌بینیم و ملاک قضاوت قرار می‌دهیم درحالی‌که به قول قدیمی‌های ما "دم جهان دراز است"

جهان قانونمند است حتی خرابی‌هایی که ما ایجاد می‌کنیم یا ساختن‌هایی که داریم هیچ کدام خارج از عرف جهان نیست و همگی عامل رشد جهان هستند.

برخلاف تصور ما، جهش‌ها و گونه‌های جدید جانوری همیشه در حال ایجاد شدن و انقراض‌هایی در حال اتفاق افتادن است و در آینده گونه‌های جانوری بیشتر خواهد شد.

و همین تغییر در زندگی‌های ما هم قانونمند است اخلاق و رفتارهای منفی هیچ کس را به سرمنزل مقصود نمی‌رساند بلکه به نتیجه مربوط به آن اخلاق خواهد رساند، این نکته مهم را در زندگی فراموش نکنید با رفتن در مسیر غلط نمی‌شود به نتیجه درست رسید و هرچقدر قدرتمندتر و سریع‌تر حرکت کنیم از مسیر صحیح دورتر خواهیم شد. اگر برای زندگی و کسب و کارتان دنبال موفقیت هستید، از میانبرها و روش‌های منفی دوری کنید صداقت و حرکت در مسیر درست به صورت آگاهانه نتیجه پایدار را به بار خواهد آورد به شرطی که مسیرگذار رسیدن به هدف را کامل طی کنیم و دنبال حذف این مسیر یا استفاده از مسیرهای فرعی گمراه‌کننده نباشیم. کلیات مسیر درست قوانین ثابتی دارد ولی جزییات مسیر درست هر کس به خود فرد، باورها و ایمانش مرتبط است.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (الأحزاب: ۲۴)

خدا راستان را به راستیشان پاداش دهد و منافقان را عذاب کند اگر در آن مشیت باشند و یا بر ایشان برگشت نماید (اگر در آن مشیت باشند). همانا الله پوشاننده ای رحمتگر است.



مقاله شماره ۲۶ - "توهم دانایی در زندگی و کسب و کار"

توهم دانایی در زندگی و کسب و کار



www.kheradmandan.com

امسال در دوره‌ای چند جلسه‌ای شرکت کردم که استاد کلاس کار جالبی انجام داد، او گفت: "هر کدام از حضار باید قسمتی از کتاب مطالب دوره را آماده کنند و اقدام به صحبت درباره آن بکنند و بقیه نحوه صحبت کردن او و سخنان و رفتارهایش را نقد کنند."

دوره متفاوت و جذابی بود ضمن اینکه بخشی از مزایا و معایب سخنرانی و آموزش را فهمیدم، چندین نکته جذاب هم یاد گرفتم. در این مقاله یک نکته از آن دوره را که در جای جای زندگی به درد می‌خورد، خدمت شما عرض می‌کنم:

وقتی هر کدام از شرکت کنندگان می‌خواستند صحبت کنند، قبل از شروع جلسه می‌گفتند استرس دارند یا به نحوی می‌توانستم تشخیص بدهم که استرسشان را کنترل می‌کنند. یکی از مراجعین که خانمی میان سال بود و اکثر مواقع در ردیف اول کلاس می‌نشست به ارائه دهندگان می‌گفت: "استرس داری، صحبت کردن استرس نداره که" خودش هم در ارائه نظر خیلی راحت بود.

من طبق اطلاعاتی که دارم و طبق تجربه‌هایی می‌دانستم، هر فردی که اقدام به صحبت در جمع می‌کند و یا اینکه به صورت ناگهانی دعوت به صحبت یا حضور در سن می‌شود به نحوی دچار استرس می‌شود حتی اگر حرفه‌ای باشد، اما موضوع اینجاست که حرفه‌ای‌ها شیوه‌هایی برای کنترل استرس شروع صحبت دارند و بقیه ندارند. به همین خاطر منتظر بودم ببینم این فرد در موقعیت صحبت و ارائه، خودش چگونه صحبت خواهد کرد.

قبل از ادامه داستان یک نکته مهم بگویم: قانون کلی این است که، **هرچقدر تسلط فرد بر مطلب کم باشد استرسش بیشتر می‌شود و هرچقدر تسلطش بالاتر باشد استرسش کمتر می‌شود.** و این عادی است که در زمان صحبت کردن یا انجام کارهای مهم اگر برای موضوعی زحمت زیادی کشیده باشیم یا برایمان خیلی مهم باشد، همیشه کمی استرس داریم، هرچند حرفه‌ای و کاردرست باشیم. این مقدار از استرس لازم است چون باعث حواس جمعی ما و کنترل خود و تسلط بر اخلاق و رفتار و گفتارمان می‌شود.

برویم سراغ ادامه داستان:

روزی که ایشان شروع به صحبت کرد خیلی راحت صحبت‌هایش را انجام داد. انتظار استرسی خاص از او داشتم اما تقریباً هیچ استرس شروع کاری در او ندیدم. به نظرم عجیب بود! چون واقعاً تسلطی بر موضوعاتی که ارائه می‌داد، نداشت. البته در صحبت‌هایش هم خبری از تمرکز نبود گاهی از گیاهان دارویی صحبت می‌کرد و گاهی از مطالب محول شده، جمله‌بندی‌ها پر ایراد و غلط بود، ولی **خودش راحت بود!!!** تازه در آخر صحبت‌ها اشاره کرد که استاد یک ورزش رزمی است!

با دانسته‌های من اصلاً جور نبود. من افراد حرفه‌ای با استرس خیلی کم دیده بودم اما فرد بدون تسلط و با استرس کم واقعاً نوبر بود. به نظر شما **دلیل این رفتار چه بود؟**

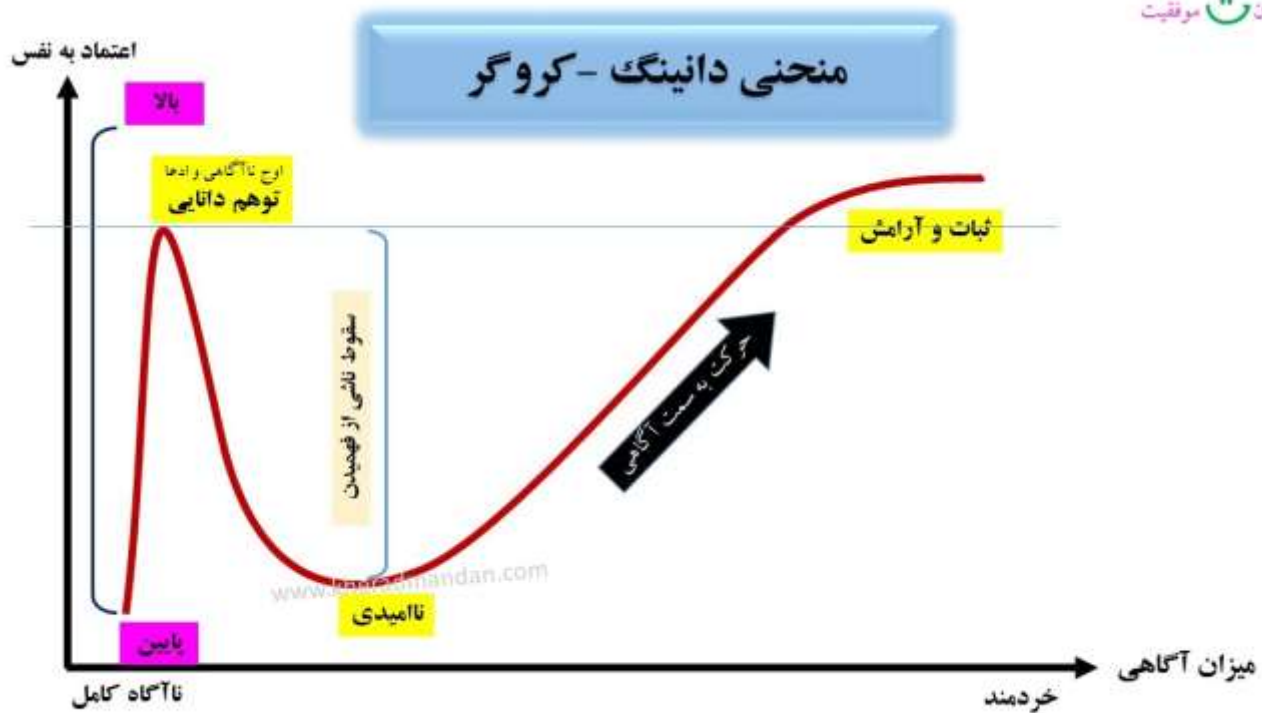


بعضی ها دریای بی خیالی هستند

این موضوع را فقط توانستم با منطق سازی این اتفاق با نمودار اثر دانینگ - کروگر که به "منحنی توهم دانایی" معروف است برای خودم قابل هضم بکنم.

دیوید دانینگ (David Dunning) و جاستین کروگر (Justin Kruger). دو روانشناس آمریکایی اند که در سال ۱۹۹۹ مقاله‌ای در زمینه توهم دانایی و علت‌های روانی آن ارائه کردند. آن‌ها به مطالعه و تست‌هایی در زمینه شوخ طبعی، دستور زبان و منطق انجام دادند. شرکت کنندگان این آزمون‌ها، توانایی خود را بسیار بالاتر از آنچه واقعاً بود ادعا می کردند. اکثر آن‌ها امتیاز خود را تا ۶۲ درصد برآورد می کردند درحالی که وقتی مقابل تست قرار گرفتند امتیاز واقعی آنان حداکثر ۱۲ درصد!!! بود.

این نتایج تقریباً برای اکثریت افراد صادق است. نمودار کلی نتایج این آزمایش‌ها تقریباً به شکل زیر است:



در توضیح ساده آن باید بگویم که در این نمودار به خوبی مشخص است که در بسیاری از مواقع اکثر ما، بیشتر از آگاهی مان احساس و ادعای آگاهی داریم. به قول حافظ زمانی که محک تجربه به میان می آید، تازه مشخص می شود که زیاد آگاهی نداریم.

ما در طول روز آدم های زیادی را می بینیم که در ارتباط با سیاست، اقتصاد، کسب و کار، پزشکی و هزاران موضوع دیگر بدون هیچ ترس و تردیدی اظهار فضل و ادب می کنند، اما دریغ از ذره ای عمق و تخصص!!!

افراد هر صحبتی که از شبکه های اجتماعی، از شبکه های تلویزیونی، از دوستان و آشنایان می شنوند به زبان خودشان ترجمه و تفسیر می کنند. این گونه افراد چنان اعتماد به نفس کاذبی دارند که علم خود را با دانشمندان آن عرصه عوض نمی کنند. احتمال خیلی کمی وجود دارد که قبول کنند و بفهمند که آگاهی شان واقعاً کم و پای استدلالشان چوبین است. اما وقتی می فهمند که آگاهی شان نزدیک به صفر است آن کاخ بلند ادعا و اعتماد به نفس کاذب فرومی ریزد و ناامیدی جای آن را می گیرد.

از آن موقع به بعد تعداد زیادی از افراد دیگر اظهار فضل نمی کنند، و دوره ای افسرده هستند. اما اگر بخواهند آگاه تر زندگی کنند، این افسردگی عامل آگاهی آن ها می شود. اگر قاطعانه تصمیم بگیرند و پا در مسیر گذار رشد و افزایش آگاهی بگذارند. به مرور رشد و پیشرفت می کنند.

البته دیگر نه با آن ادعا و توهم دانایی قبلی صحبت می‌کنند و نه با اعتماد به نفس کاذب و دادویداد نظر می‌دهند. آن‌ها در صحبت‌هایشان احتیاط می‌کنند و کمی استرس دارند که "نکند فرد آگاهی در جمع باشد که صحبت‌های مرا زیر سؤال ببرد؟" در این دوران فرد گرفتار شک و دور از یقین است اما پس از عبور از این مسیر گذار فرد پر می‌شود. او دیگر مثل یک بادکنک پر از هوا نیست بلکه مانند گلوله برفی می‌شود که محکم و از درون پر است.

بگذارید دو خاطره کوتاه در تأیید این موضوع بگویم:

خاطره اول اینکه، پدرم تعریف می‌کرد حدود ۶۰ سال قبل در مجلسی بودیم. در آن مجلس فردی حاضر بود که نیمچه سواد داشت، با ادعا کتابی را می‌خواند و از قضا مطالب کتاب را غلط می‌خواند اما دیگران می‌گفتند: ببینید مطلب را به ما بی‌سوادان اشتباه گفته‌اند و این فرد باسواد، مطلب را برایمان درست بیان کرد چقدر خوب شد!!!

خاطره دوم اینکه، دوره‌ای رفتم که فردی با کپی برداری از مطالب یک استاد معروف اقدام به برگزاری جلساتی کرده بود و خیلی با ادعا و با پررویی کامل راجع به دوره و مطالبش صحبت می‌کرد. (آنجا بود که یک ضرب‌المثل برای خودم اختراع کردم: "هیچی نداشته باشی مهم نیست، حتماً ادعا را داشته باش")

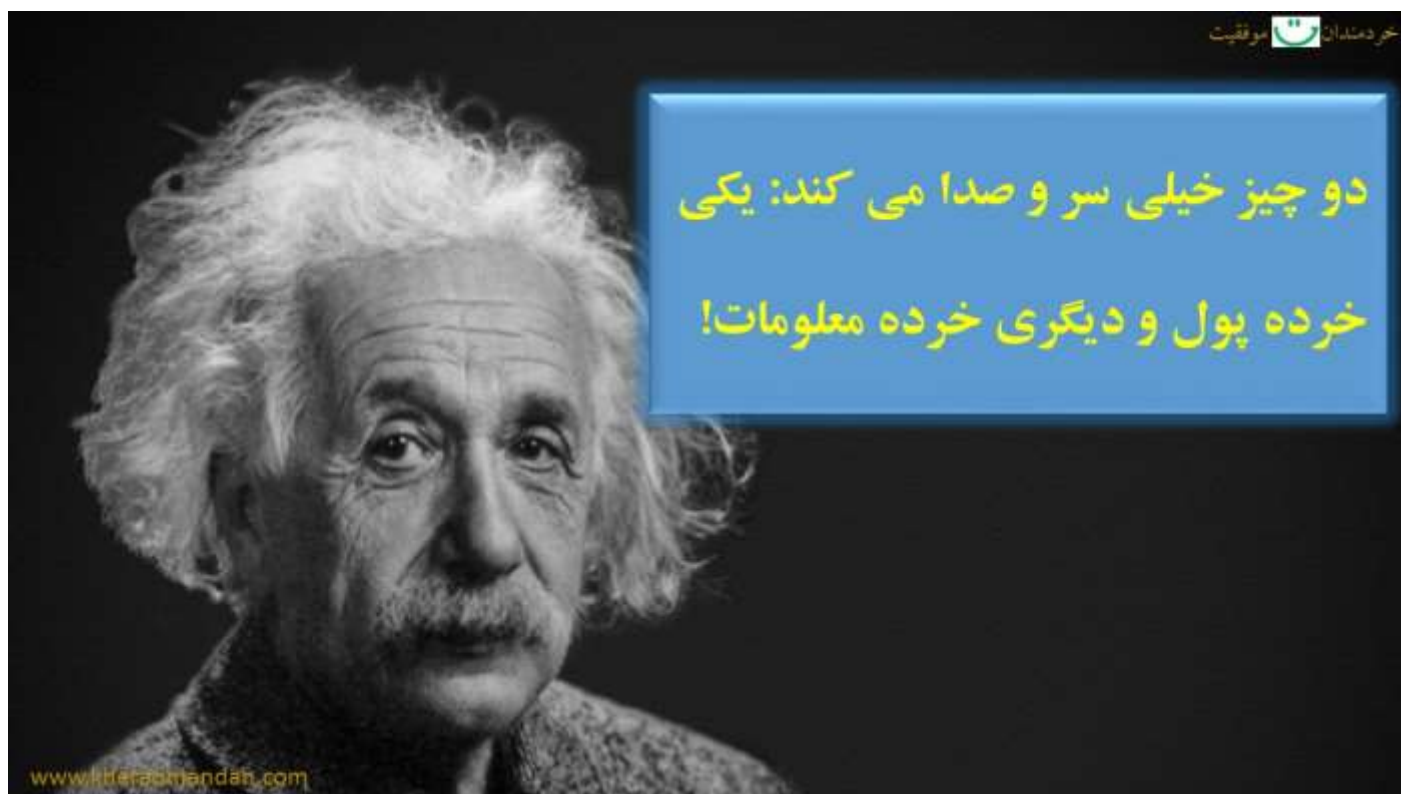
در آن جلسه فرمی به ما داد و گفت برای پیشرفت باید به سؤالات مطرح شده در آن به‌طور کامل پاسخ بدهید. سؤالات در مورد هدف‌گذاری و شناخت خود بود. یکی از سؤالات این بود: ۵ عیب خود را که دوست دارید تغییر کند بنویسید:

به استاد گفتم: این سؤال غلط است چطور می‌شود فردی عیب خود را بشناسد و قبول کند، اما برای اصلاح آن قدمی برندارد؟ هر موقع کسی فهمید موضوعی اشتباه است و خودش هم گرفتار آن اشتباه، کم یا زیاد سعی می‌کند اشتباهش را رفع کند.

استاد کلاس فرمودند: بنویس کاریت نباشه!!!

بگذریم، چند جمله هم شنیده‌ام که در مورد موضوع بحث ماست:

به قول انیشتین، "دو چیز خیلی سروصدا می‌کنند، یکی خرده پول و دیگری خرده معلومات!"



یا برتراند راسل می گوید: "یکی از دردناک ترین رویدادهای زمان ما این است که احمق‌ها کاملاً به خودشان مطمئن هستند و برعکس آن‌ها، کسانی که بهره‌ای از هوش و خلاقیت برده‌اند سرشار از تردید و دودلی‌اند."

نتیجه داستان اول مقاله را بگویم و بروم سراغ اصل مطلب، این هم کلاسی ما در آن دوره به علت اینکه در کار خودش تسلط داشت احساس می‌کرد در کارهای دیگر هم مسلط هست و نیازی به تمرین و تسلط و احتیاط ندارد. به همین خاطر صرف اشتباهات و تسلط کم هیچ مشکلی نداشت. هم کلاسی ما اگر چندین بار دیگر به این منوال صحبت می‌کرد چنان انتقادات جانانه‌ای دریافت می‌کرد که کلاً مجبور می‌شد مسیر نمودار را به صورت کامل طی بکند.

البته بعضی‌ها معتقدند این ناآگاهی در ظاهر مزیت‌های خودش را هم دارد، گاهی می‌شنویم که "خوش به حال آن فردی که نمی‌داند، او زندگی خوبی را تجربه می‌کند" ولی واقعاً این گونه نیست اگر مقاله "ارتباط شاد بودن و دانایی" را بخوانید بیشتر متوجه منظورم می‌شوید.

در کسب و کار و زندگی ما قوانین جهان حاکم است و همان‌طور که در حقوق جمله‌ای است که می‌گوید: "جهل به قانون، رفع تکلیف نمی‌کند." در زندگی و کسب و کار هم ندانستن قوانین باعث رفع تکلیف نمی‌شود، بلکه منجر به اتفاقات نادرخواه و گاهی ناراحت‌کننده می‌شود درحالی که خودمان احساس می‌کنیم حق ما این نیست.

واقعیت این است که قوانین جهان به کم اطلاعاتها تخفیف نمی‌دهد، و وظیفه خود فرد است که کمبود آگاهی و اطلاعاتش را جبران کند تا بتواند به نتیجه برسد، با انتظار اتفاق‌های خوب و یا با میانبر زدن نمی‌شود سر جهان و قوانینش شیره مالید. هرچند بسیاری از افراد دنبال این کار هستند ولی مطمئن باشید این کار شدنی نیست حتی اگر در ظاهر اتفاق بیفتد و فرد با برخی ادعاها و زرنگ‌بازی‌ها به نتایج قابل مشاهده‌ای برسد این نتایج پایدار نخواهد بود.

در بسیاری از مواقع افراد می‌گویند: اگر من سرمایه داشته باشم از همه کاسب‌ها بهتر می‌دانم چه بخرم یا چه بفروشم، الآن سود در فلان کار است اگر کمی سرمایه داشتم الآن پولم ده برابر شده بود. و جملاتی از این قبیل.

اما واقعیت این است که افراد سرمایه‌دار و موفق، موهایشان را در آسیاب سفید نکرده‌اند آن‌ها از این مسیرگذار عبور کرده‌اند آن‌ها ابتدا به ناآگاهی خود پی برده و آن را قبول کرده‌اند و سپس از قعر چاه ناامیدی و استیصال و بیچارگی آرام‌آرام حرکت کرده‌اند و توانسته‌اند مجدداً عالی‌تر عمل بکنند.

چند خصلت برای عبور موفق از این مسیر لازم است مثل؛ پذیرفتن قوانین خداوند، ایمان به موفقیت در اثر عبور از این مسیر، هوشمندانه رفتار کردن، صبوری، دوری از غرور، مثبت اندیشی و جویندگی دانش.

اما باید در استفاده از این خصلت‌ها دقت نمود و دچار افراط و تفریط نشد، برخی وقتی می‌فهمند آگاهی‌شان از کسب و کار با توجه به شرایط فعلی جهان کم است افسرده و ناامید می‌شود به‌طوری‌که دیگر حرکتی نمی‌کنند. انگار که توانایی آن‌ها در کسب و کارشان قرار بود جهان را تکان دهد و الآن فکر می‌کنند که حتی به اندازه حشره‌ای در جهان تأثیرگذار نیستند. از طرفی دیگر احتمال دارد فرد چنان گرفتار مطالعه و حرکت در این مسیر شود که از زیادی اطلاعات، دیگر دلش نخواهد عمل بکند و فقط دنبال اطلاعات بیشتر و آگاهی بیشتر می‌رود و دچار تورم علمی و سندرم همه‌چیزدانی می‌شود.

آگاهی طلبی خیلی زیاد مانع عمل می‌شود، فردی که خیلی اطلاعات دارد و عملی نمی‌کند اکثراً می‌شود **استاد همه‌چیزدان**، این فرد شاید با اطلاعاتش به دیگران خیر برساند ولی برای خودش خیری ندارد و دلیلش کوتاهی ورزی و ترس و تن‌آسایی بیش‌ازحد اوست. در حکمت ۲۸۳ نهج‌البلاغه گفته شده: (جَاهِلُكُمْ مُزْدَادٌ، وَعَالِمُكُمْ مُسَوِّفٌ) جاهلان شما زیاده‌طلبی می‌کنند، و آگاهان شما کوتاهی می‌ورزند. می‌تواند اشاره‌ای به این مطلب باشد.

در هر صورت بهتر است در صورت حرکت در مسیر پیشرفت ایده‌آل‌گرا نباشیم اما با آگاهی کم هم وارد یک حیطه کسب و کار و یا بحث نشویم. بهترین کار عمل به آموخته‌ها و بررسی نتایج و اصلاح مسیر حرکت است. زیاد هم لازم نیست عالم‌تر شوید، مگر اینکه شغل‌تان علم‌آموزی باشد مثل اساتید دانشگاه، در بازار کسب و کار عمل به دانسته‌ها و ارتباط با مشتریان همانند علم‌آموزی ارزشمند است.

چند خصلت برای عبور موفق در مسیر دانایی لازم است
پذیرفتن قوانین خداوند،

ایمان به موفقیت در اثر عبور از این مسیر،

هوشمندانه رفتار کردن، صبوری، دوری از غرور،

مثبت اندیشی و جویندگی دانش.

هادی آقاجانلو

www.theadmandan.com

مقاله شماره ۲۷ - "برای تصمیم به موفقیت در کسب و کار نیازی به سرطان نیست"



داستان آنتونی برجس، نویسنده‌ی بریتانیایی را شنیده‌اید؟

زمانی که ۴۰ ساله بود یعنی درست زمان اوج کارایی و بهره‌وری اکثر افراد، دکترها به او گفتند یک سال دیگر بیشتر زنده نمی‌ماند، زیرا مبتلابه سرطان است. و پیش‌بینی خود را به او ارائه دادند و این یک "شوک" قوی بیرونی بود که به زندگی او مربوط بود، دائمی بود و روبروی چشم، افکاری که به ذهنش آمد او را به سمت فرار از رنج‌های احتمالی تا حد توانش برد، و او را به حرکت قاطعانه واداشت.

می‌گویند او بیشتر از خود نگران همسرش بود، پس از وی چیزی برایش باقی نمی‌گذارد. فهمید که بعد از مرگش، همسرش بی‌پول و بی‌پشتوانه می‌ماند. با خودش فکر کرد قطعاً باید کاری بکند و این فرد آستانه تحمل خود را پایین آورد و شروع کرد به بررسی اقداماتی که می‌توانست برای بهبود زندگی همسرش بکند.

آنتونی قبل از آن حرفه‌ای نویسندگی نکرده بود، اما در درون خودش میل و کششی به داستان‌نویسی حس می‌کرد و می‌دانست که استعداد بالقوه‌ای در وی وجود دارد. بنابراین تنها برای باقی گذاشتن حق امتیاز نشر برای همسرش پشت میز تحریر نشست و شروع به تایپ کرد. و آن استعداد خفته در خودش را در عمل به سطر درآورد.

او حتی مطمئن نبود که آیا ناشری حاضر می‌شود داستان وی را چاپ کند یا نه؛ (داستان دنیا همین است به هیچ کشاورزی در زمان کاشت اطمینان داشتن محصول خوب، بی‌آفت و آب فراوان نمی‌دهند، او باایمان درونی شروع به تغییر می‌کند)

آنتونی می‌دانست که باید کاری انجام دهد. در ژانویه ۱۹۶۰ با خودش گفت: من فقط یک زمستان، بهار و تابستان دیگر را پشت سر خواهم گذاشت، و پاییز آینده همراه با برگ‌ریزان خواهم مرد. پس تمام تلاشم را می‌کنم، حرکت شروع شد و پله‌پله معجزه دیده شد.

در این یک سال، او پنج داستان را به انتها رساند و یکی دیگر را تا نیمه نوشت. بهره‌وری او در این یک سال برابر با بهره‌وری نصف عمر ادوارد مورگان فورستر (رمان‌نویس) و دو برابر جی. دی. سالینجر (نویسنده‌ی معاصر) بود.

اما آنتونی برجس در انتهای سال نمرد!



وی ۷۶ سال عمر کرد و طی این سال ها ۷۰ کتاب نوشت!!! مشهورترین کتاب او پرتقال کوکی است که در کشورمان هم چاپ شده است. اگر او هیچ گاه شروع به نوشتن نمی کرد، و به آن استعداد و الهام درونی-ش عمل نمی کرد و آستانه تحمل-ش را پایین نمی آورد و دچار ترس و ناامیدی می شد. هیچ گاه به چنین پیشرفتی نمی رسید.

داستان های زیادی از قدرت امید و تلاش برای موفقیت در زندگی و کسب و کارها شنیده ایم و شاید کمتر در مورد قدرت محدود کننده ناامیدی داستانی شنیده باشید، هرچند در اطراف خودمان به وضوح اثر ناامیدی بر زندگی ها را می بینیم، طبق بسیاری از تحقیقات علمی دقیق و تخصصی، ناامیدی بر سیستم ایمنی و قدرت تصمیم گیری فرد اثر منفی می گذارد، و امیدواری سیستم ایمنی بدن را تقویت می کند. شروع ناامیدی از زمانی است که فرد در درونش نتیجه می رسد که درمانده شده است و دیگر قادر به تأثیر گذاری بر خود و تغییر اطرافش نیست.



بسیاری از افراد فکر می‌کنند، شروع کسب و کارهای بزرگ، تغییرات عالی و موفقیت‌های عظیم فقط نیازمند یک تصمیم‌گیری کاملاً منطقی و برنامه‌ریزی بسیار دقیق است. و چون افراد عادی توانایی دسترسی به این همه آگاهی، اطلاعات و آینده‌پژوهی را ندارند، نمی‌توانند تغییرات زیادی در زندگی خودشان به وجود بیاورند، به اصطلاح می‌گویند: "تغییر عالی، انسان عالی و شرایط عالی می‌خواهد" بهتر است بدانید قطعاً این نوع فکر اشتباه است!!!

برای بهتر زندگی کردن، اولین نکته‌ای که باید بدانیم این است: همه‌ی ما به صورت پیش فرض و بالقوه عالی هستیم، و جهان ما را به عالی شدن به صورت طبیعی هدایت می‌کند مگر اینکه خودمان مانعش شویم با توجه به ناخواسته‌ها، تنبلی، تردید و ترس. "شوک" مهم‌ترین عامل تغییر است. شوک، اتفاقی است که فراتر از آستانه تحمل ماست. اگر این شوک، درونی باشد عاملش قوی‌تر است. حتی اگر بیرونی و دائماً در مقابل چشمان ما باشد بازهم قوی است. ولی شوک‌های ضعیف و موقت بیرونی زیاد تأثیرگذار نیستند مگر اینکه ما با استفاده تقویت‌کننده‌های درونی آن شوکی را که نمایان شده و تشخیص دادیم بزرگ و بزرگ‌تر کنیم که عامل حرکت ما شود.

بگذارید با مثالی بگویم: طی سال‌های اخیر با توجه به سود بالایی که بانک‌ها به سپرده‌ها می‌دادند که به بیشتر از ۳۰ درصد هم رسید و در دسرهای زیاد اداره کسب و کار از نظر بسیاری از فعالان بازار، بسیاری از صاحبان کسب و کارهای کوچک ترجیح دادند که کسب و کار خود را جمع کنند و پول‌هایشان را در بانک بگذارند و سودی بدون دردسر به دست بیاورند!!! اگر به این افراد مستقیماً گفته می‌شد: "سود شما امسال ۳۵ درصد است ولی ۳ یا ۵ سال بعد ۱۰ درصد" این مطلب مثل یک شوک بیرونی قوی و مؤثر بر زندگی فرد بود و قطعاً این کار را نمی‌کردند، علی‌الخصوص می‌دانند که شروع کسب و کار در دسرهای خاص خود را

دارد. ولی وقتی سال به سال و پلکانی تغییر ایجاد شود و این شوک تا حد آستانه تحمل فرد باشد، به اعتراضات ذهنمان اهمیت نخواهیم داد. تا زمانی که فشار مسئله‌ای به حد آستانه تحمل ما نرسد، ما اقدام به تغییر نمی‌کنیم. اما در مورد همین مثال بگوییم: اگر فرد دیر متوجه تغییرات و اقدام لازم برای تغییر شود، قطعاً نمی‌تواند تغییر کند. شوک‌های ضعیف که در حیطه آستانه تحمل ما هستند، ما را به سمت تغییر نمی‌برند، مگر با اقداماتی آگاهانه، یادمان باشد که شوک‌های مؤثر، هرچند ضعیف را باید با دقت مورد بررسی قرار بدهیم. ما قورباغه نیستیم که به مرور در اثر افزایش دما پخته شویم، ما قادر به تغییر هستیم که باید سنسورهایی برای تشخیص و مقیاس‌هایی را برای تغییر داشته باشیم. برای اینکه در صورت لزوم آماده به تغییر باشیم، از قدرتی که در اختیار داریم باید بهترین استفاده را بکنیم. این قدرت ذهن ماست. مسائل مهم کسب و کار خودمان مثل سود، هزینه، خرید، فروش، مالیات، ارزش افزوده، خرج از دخل یا سرمایه‌گذاری و... را کنترل بکنیم و برای آن‌ها یک معیار عددی قرار بدهیم و همیشه آن‌ها را ثبت بکنیم و رسد کنیم. سعی کنیم عوامل اصلی مؤثر بر کسب و کار خودمان را بررسی کنیم و با ایمان به کاری که علاقه داریم پردازیم. اگر می‌بینید روز به روز دخلتان کمتر می‌شود و یا نسبت به تورم در حد ثابتی مانده است، این یک اعلام خطر به شماست مواظب موج تغییر باشید، اگر می‌توانید آگاهانه تغییر کنید و اگر نمی‌توانید علم خودتان را به روزتر کنید در هر صورت به آسانی از کنار شوک‌های موقتی نگذرید، با اعلام مخالفت در برابر فروشگاه‌های زنجیره‌ای بزرگ جدید، با اعلام اعتراض به اپلیکیشن‌های تاکسی و باربری، با اعلام مخالفت نسبت به شبکه‌های آنلاین نمی‌شود جلوی آن‌ها را گرفت، جهان رو به سمت گسترش و بزرگ شدن و تغییر است و این از اصول ثابت آن است، به گفته بزرگی "ثبات در تغییر است" موج ساز نیستید موج سوار باشید. ولی عجله نکنید و همه سرمایه و توانتان را بر روی استفاده از یک تغییر نگذارید. یکی از بهترین راه‌های تغییر سریع، پایین آوردن آستانه تحمل تغییر در کارهای مهم و تأثیرگذار در کسب و کارتان است، وقتی که مسائل مهم کسب و کارتان را قابل سنجش برای خودتان کردید. (نه برای دیگران، کسب و کار مال شماست) در مقابل تغییرات کوچک به خودتان شوک قوی برای اصلاح و بهبود وارد می‌کنید و به سمت رشد و تعالی می‌روید و خودتان را اسیر اتفاقات نمی‌بینید. و درست مثل داستان پطروس دوران ابتدایی، (که برخی می‌گویند نمادین است) زمانی که سیل ضرر می‌خواهد سد توان مالی‌تان را بشکند با اولین ترک‌ها اقدام لازم را انجام می‌دهید و به سمت بهبود قدم برمی‌دارید. خداوند به ما انسان‌ها قدرتی داده است که اگر انسان امیدوار و قاطعی باشیم در بر خود با شوک بسیار قوی درونی و حتی در سخت‌ترین لحظات هم می‌توانیم کارهای عظیمی بکنیم.

بهتر است در کسب و کار خودمان منتظر آن وضعیت اضطراری نشویم، و هم‌اکنون از خودمان پرسیم که اگر من در کسب و کار من و اوضاع اقتصادی من در وضعیت آنتونی برجس بود، چه می‌کردم؟! چگونه زندگی روزمره‌ی خود را تغییر می‌دادم؟! نباید بگذاریم سیل تغییرات بنیاد کسب و کار ما و حتی زندگی ما را تهدید کند، و این تنها زمانی ممکن است که به ترک‌های کوچک بهای مناسبی بدهیم و در ضمن آماده تغییر باشیم در مقاله تغییر قبل از نابودی انواع واکنش‌ها برای برخورد با تغییر را گفته‌ام

و پیشنهاد می‌کنم آن را مطالعه کنید در ضمن اگر کسب و کاری دارید به وارد باتلاقی شده یعنی هرچقدر تلاش می‌کنید اوضاعش مناسب نمی‌شود می‌توانید نگاهی به مقاله راه‌های خروج از ورشکستگی در کسب و کار شخصی بکنید.
نتیجه اینکه:

**" نگذارید مشکلات کسب و کارتان مثل سرطانی غیرقابل کنترل شود و اگر شد امیدتان را از دست ندهید
بربال تغییر سوار شوید و با امید به خدا، تلاش و ساختن شخصیت قوی‌تر به جلو حرکت کنید "**



مقاله شماره ۲۸- فرکانسی که به جهان می‌فرستیم و اثر آن در زندگی ما

(این مقاله بسیار مهم و زیبا، نیاز به دقت و حوصله دارد، اگر سر حال نیستید بعداً مطالعه کنید)



چند سال قبل توضیحی شنیده بودم که می گفت: "فرض کنید همانند منظومه شمسی بی نهایت مدار در اطراف ما باشد که رفته رفته بزرگ تر می شود، باورهای ما فرکانس هایی را به سمت جهان می فرستند، جهان هم متناسب با باورهای ما، ما را در یکی از آن مدارها قرار می دهد. در این مدارها اتفاقاتی مخصوص وجود دارد که فقط افراد حاضر در آن مدار آن اتفاقات را در زندگی شان شاهد خواهند بود"

با مثالی بگویم: فردی که معتقد باشد (۱۰۰ درصد و عمیقاً باور داشته باشد) دنیا پر از نعمت است، نعمت های دنیا را می بیند و دنیا هم نعمت هایش را در سر راه این فرد قرار می دهد. اما اگر فردی که معتقد باشد دنیا پر از بدبختی است، بدبختی ها و مشکلات و رنج ها را می بیند و زندگی اش هم روز به روز سخت تر و خودش دل شکسته تر می شود.

مدت زمان زیادی است که سؤالی ذهنم را مشغول کرده است: " آیا واقعاً ما به جهان فرکانس می فرستیم؟ و جهان هم مناسب با فرکانس ما اتفاقاتی را به وجود می آورد؟" و اینکه آیا هرکس اتفاقات مخصوص به فرکانسی که در آن مدار هست را دریافت می کند؟ این موضوعات چه تأثیری بر کسب و کار و زندگی ما دارد؟

یک نکته اول مقاله:

این بحث ها بیشتر از یک بحث علمی یک بحث شبه علمی است. بحث های شبه علمی چون وارد فرامنطق و متافیزیک می شود همیشه جا برای تائید و رد شدن دارد، همیشه منتقدان شدید و عاشقان سینه چاک دارد، اولین کتابی که در این وادی خواندم "کتاب با معجزه زندگی کنیم" خانم گیل ادواردز بود و به نظر من کتاب راز یا قانون جذب بسیاری از مباحثش را از این کتاب گرفته است، بعد کتاب های آقای وین دایر، کاترین پاندر، والاس والترز و فلورانس اسکاول شین هستند که موضوعاتی مشابه این دارند را مطالعه کردم، البته کتاب های از نویسندگان ایرانی مطالعه کردم که صلاح نمی دانم اسمشان را بگویم. در کل دنبال این گونه کتاب ها را زیاد نمی روم، اما همیشه موضوعات مطرح شده در آن ها گوشه ای از ذهن مرا پر می کند، و گهگاه سراغ مرا می گیرد. (چند روز قبل موضوعی اتفاق افتاد که در ادامه بحث خواهم گفت)

با توجه به علاقه ای که به کتاب های علوم پایه و بررسی های طبیعی و منطقی دارم، داشتم و تحصیلاتم هم در این زمینه بوده، معتقدم الگوهای موجود در طبیعت راهنمایان خوب تری برای رشد هستند به همین خاطر بیشتر به مطالعه کتاب های منطقی و علمی تر با دیدگاه مثبت، علاقه مند هستم، و چون در زمینه ی تغییر، تحول، بهبود شخصی و اقتصادی زندگی بسیار علاقه مند به مطالعه بودم رو به سمت کتاب هایی از این قبیل آوردم:

نیروی بی کران و سایر کتاب های آقای رایینز، کتاب های NLP، دو جلد کتاب راز شاد زیستن اندرو متیوس، زندگی با هفت عادت مردمان مؤثر استفان کاوی، سری کتاب های رابرت کیوساکی، سری کتاب های راز جذب پول در ایران، کتاب آقای پاول مک کنا، کتاب آقای تی هارو اکر، کتاب انسان در جستجوی معنای دکتر فرانکل، کتاب های آقای ناتانیل برندن، کتاب معروف زندانیان باور، کتاب تغییر رندی گیج، کتاب معروف دکتر سلیگمن، کتاب از خوب به عالی، اثر مرکب، بیاندیشید و ثروتمند شوید، چندین کتاب در رابطه با اصول رشد اقتصادی، بازاریابی و تبلیغات، کتاب هایی از دکتر حسین عظیمی و.... بسیاری کتاب دیگر که فرصت گفتن آنها نیست را مطالعه کردم.

"نظریه وجود مسیر گذار برای رسیدن به موفقیت و شرح جز به جز این مسیر حاصل تلفیق این مطالعات و بررسی‌های علمی مربوط به تبدیل‌های موجود در جهان طبیعت است که به نظر من اگر بتوانم آن‌چنان که لایق این نظریه است توضیح بدهم یک سرعت خوبی در اتفاقات جهان پدید خواهد آمد و پیشرفت در دنیا بسیار سریع‌تر و نتایج بسیار قوی‌تر خواهد بود."

ببخشید، پس از این مقدمه، سعی می‌کنم از بحث دور نشوم برویم سراغ اتفاق چند روز قبل:

داشتم کتاب عبور از شکست نوشته: آلیستر مک آلپاین و کیت دیکسی که توسط آقای ابوذر کرمی ترجمه شده است را می‌خواندم. در فصل دوم در بحث مربوط به یافتن آهنگ زندگی مطلبی مربوط به "دستگاه مولد رویداد تصادفی" خواندم، موضوع تقریباً از این قرار بود:

در دانشگاه ادینبرگ، جعبه کوچک سیاهی وجود دارد که در سال ۱۹۷۰ ساخته می‌شود. تقریباً به اندازه‌ی دو پاکت سیگار است که کنار هم قرار گرفته باشند. این جعبه دائماً اعدادی را به‌طور تصادفی و بدون ترتیب، تولید کرده و نشان می‌دهد. دستگاه ساخته شده شبیه به شکل زیر است (دستگاه مشکی کنار لب تاپ-البته این پیشرفته‌تر است) که هدف از آن تولید اعداد تصادفی برای فرایندهای آماری و محاسبات مربوطه بود. اما انگار این اعداد چندان هم تصادفی نبودند! این‌که چندان هم تصادفی نمی‌ماندند!!!!



(این یک دستگاه برای مولد اعداد تصادفی است)

با نگاه اول، این جعبه بخشی معمولی از یک وسیله به نظر می‌رسد. در مرکز این جعبه که با یک قاب فلزی پوشیده شده است، یک ریز تراشه قرار دارد که پیچیده‌تر از ریز تراشه‌هایی که در ماشین حساب‌های جیبی امروزی وجود دارد، نیست. اما طبق گفته‌ی گروه کثیری از دانشمندان صاحب‌نظر جهان، این جعبه قدرتی کاملاً استثنایی دارد. آن‌ها ادعا می‌کنند که این جعبه به منزله چشم دستگاهی است که به نظر می‌آید توانایی نگاه به آینده و پیش‌بینی رویدادهای مهم جهان را با دقتی بالا داشته است. این دستگاه هم‌زمانی **تمرکز ذهنی انسان‌ها** را می‌توانست اندازه‌گیری بکند، **رابرت جی. یان** (Robert G. Jahn) استاد دانشگاه پرینستون که رئیس سابق دانشکده مهندسی دانشگاه پرینستون، و محقق آمریکایی فراروان‌شناسی و علوم غیرمتعارف است، با استفاده از این دستگاه آزمایش‌هایی را انجام داده و نتایجی شگفت‌آور گرفته بود، او اثر دعا و نیایش یا مراقبه عمومی افراد را به کمک آن اندازه‌گیری کرد.

سازوکار این دستگاه طوری است که دو عدد صفر و یک را به صورت رندم و غیرقابل پیش‌بینی ثبت می‌کند. و نموداری را رسم می‌کند که معمولاً خط افقی موج‌داری را با کمی تغییرات نشان می‌دهد (میانگین توالی تعداد صفر و یک‌ها تقریباً مساوی است). این خط نشان‌دهنده آمار نرمال، مثل روز و شب، نور و تاریکی و نوسان طبیعی است. اما این دستگاه در روزهای خاصی و اتفاقات خاص پیک‌های متفاوتی می‌داد.

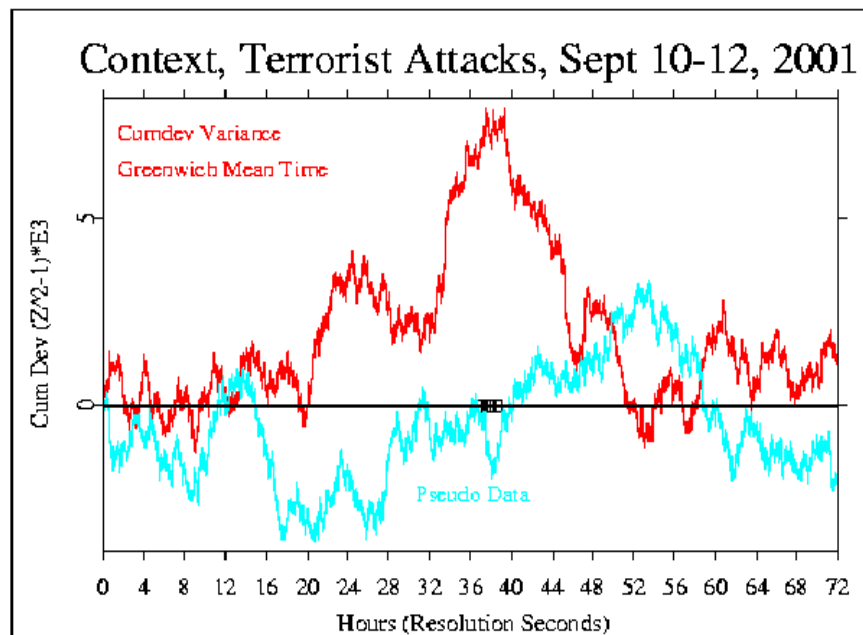
ظاهراً این دستگاه چهار ساعت قبل از حملات ۱۱ سپتامبر به مرکز تجارت جهانی، از وقوع آن آگاه شده بود!!!

همین موضوع باعث شد که من اقدام به تحقیق تقریباً گسترده‌ای راجع به این موضوع بکنم، (مطالبی که می‌گویم چکیده اطلاعات به‌دست آمده است و تا حد امکان منابع اصلی مطالب را در آخر کارخواهم آورد، البته برای داشتن اطلاعات بیشتر داخل مقاله بعضی از اسامی و جملات به متن اصلی لینک شده است، هرچند اصولی این است که پاراگراف به پاراگراف رفرنس بدهم، اما چون خودم در مطالب دست برده و خلاصه کرده‌ام این کار را نمی‌کنم)

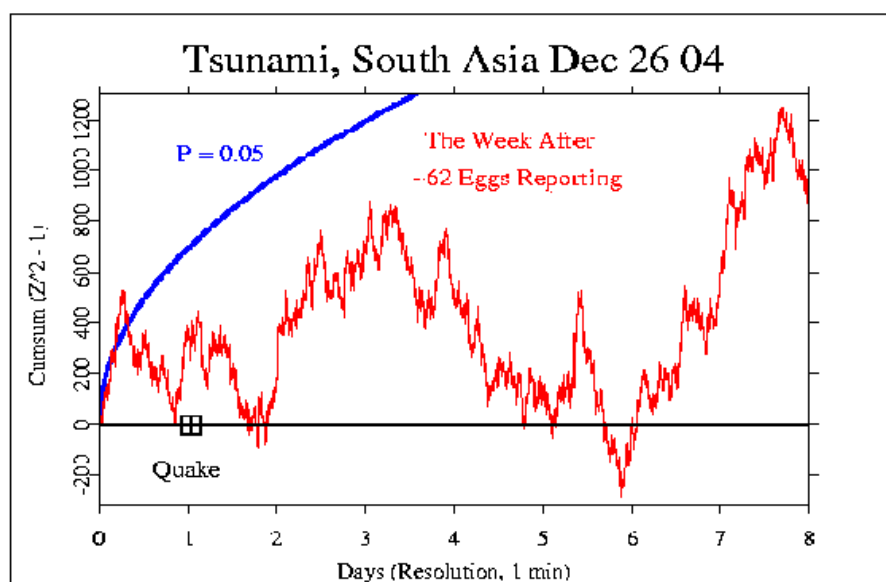
در کل تحقیقاتم به سه موضوع مرتبط متفاوت برخورد کردم اولین موضوع مربوط به **ارتباط تمرکز ذهنی انسان‌ها باهم است**، دومین موضوع مربوط به **امواج ناشی از بدن و مغز است و سومین موضوع مربوط به ارتباط قلبی بین انسان‌ها باهم**.

اولین موضوع: ارتباط تمرکز ذهنی انسان‌ها باهم

برای شروع موضوع ابتدا سراغ مطالب فارسی و سپس انگلیسی رفتم، خلاصه این مطالب این بود:
ظاهراً دستگاه مولد رویداد تصادفی، چهار ساعت قبل از حملات ۱۱ سپتامبر به مرکز تجارت جهانی، از وقوع آن‌ها آگاه شده است. و این نمودار را داده است:



اما در جو پراشتاب نظریه‌های آن زمان در مورد توطئه، به سرعت این ادعاها رد شد. اما در دسامبر ۲۰۰۴، به نظر رسید که دستگاه، سونامی آسیا را درست قبل از زلزله در آب‌های عمیق که باعث وقوع آن فاجعه هولناک شد، از پیش خبر این نمودار را داده بود:



اکنون، حتی شکاکان نیز قبول دارند که این جعبه‌ی کوچک ظاهراً توانایی‌های غیرقابل توجیهی دارد.

دکتر "[راجر نلسون](#)"، محقق ممتاز دانشگاه پرینستون در ایالات متحده آمریکا و رئیس طرح تحقیقاتی مربوط به پدیده‌ی "جعبه سیاه" است. او می‌گوید: "این چیزی است که می‌تواند جهان را در حیرت فروبرد. در تلاش برای فهمیدن اینکه چه اتفاقی می‌افتد، ما در مراحل اولیه هستیم. درواقع، تیری در تاریکی پرتاب می‌کنیم."

تحقیقات دکتر نلسون که "[پروژه آگاهی جهانی GCP](#)" نام گرفته است، در اصل از طرف دانشگاه پرینستون حمایت می‌شود و روی یکی از شگفت‌آورترین آزمایش‌های طول تاریخ متمرکز شده است. هدف این پروژه، پی بردن به این موضوع است که:

آیا انسان‌ها در یک ضمیر ناخودآگاه باهم شریک هستند؟

آیا همه‌ی ما می‌توانیم بدون آنکه متوجه باشیم، از آن بهره بگیریم؟

دستگاه‌هایی شبیه به جعبه سیاه ادینبرگ، احتمال و سوسه‌انگیزی را مطرح می‌کنند و آن اینکه احتمالاً دانشمندان، ناخودآگاه راهی را برای پیش‌بینی آینده کشف کرده‌اند. این پروژه دقیق‌ترین و طولانی‌ترین تحقیقی است که تاکنون بر روی نیروهای غیرعادی ناشناخته انجام شده است.

پروژه آگاهی جهانی که ابتدا در آزمایشگاه تحقیقاتی مهندسی پرینستون در دانشگاه پرینستون ایجاد شده است.

روش GCP بر اساس فرضیه است که رویدادهایی که موجب احساسات وسیع شده یا توجه هم‌زمان تعداد زیادی از مردم می‌شوند ممکن است بر تولید دستگاه‌های مولد اعداد تصادفی سخت‌افزاری در یک روش آماری قابل توجه تأثیرگذار باشند. GCP شبکه‌ای از دستگاه‌های مولد اعداد تصادفی سخت‌افزاری را پشتیبانی می‌کند که در ۷۰ مکان در سراسر جهان به کامپیوتر متصل می‌شوند. نرم‌افزار سفارشی خروجی دستگاه‌های مولد اعداد تصادفی را می‌خواند و یک آزمایش (مجموع ۲۰۰ بیت) را هر ثانیه ثبت می‌کند. داده‌ها به یک سرور در پرینستون فرستاده می‌شود، یک پایگاه داده از توالی‌های موازی هماهنگ از اعداد تصادفی ایجاد شده است. GCP به‌عنوان یک آزمایش تکرار اجرا می‌شود، که عمدتاً ترکیبی از نتایج بسیاری از آزمون‌های متمایز از فرضیه است. فرضیه با محاسبه میزان نوسانات داده در زمان وقایع مورد آزمایش قرار می‌گیرد. این روش با یک پروتکل آزمایش سه مرحله‌ای مشخص می‌شود.

"[دیک بیرمن](#)"، فیزیکدان دانشگاه آمستردام، می‌گوید: "اغلب پدیده‌های غیرعادی، اگر به مدت کافی مطالعه شوند، از بین می‌روند، اما این اتفاق برای پروژه‌ی آگاهی جهانی نمی‌افتد." اساس این پروژه، با کار شگفت‌انگیز پروفیسور "رابرت یان" از دانشگاه پرینستون در اواخر دهه ۱۹۷۰ پایه‌گذاری شد. او یکی از اولین دانشمندانی بود که این پدیده‌ی غیرعادی را جدی گرفت. وی با توجه به کنجکاوی که درباره‌ی چیزهایی مثل تله پاتی، دورجنبانی-نیروی فراروانی فرضی برای حرکت اشیاء بدون استفاده از نیروی جسمانی بدنی- و حس ششم داشت، مصمم بود که این پدیده را با استفاده از جدیدترین فناوری مثل "دستگاه مولد اعداد تصادفی" مطالعه کند.

دستگاه مولد اعداد تصادفی از فناوری رایانه‌ای استفاده می‌کرد تا یک رشته‌ی کاملاً تصادفی از دو عدد صفر و یک را تولید کند.

الگوی این صفر و یک‌ها (ماکزیم‌ها و مینیم‌ها) می‌توانستند به‌صورت یک منحنی چاپ شوند. قوانین احتمالات این‌طور بیان می‌کنند که مولدها باید تعداد مساوی صفر و یک را پشت سر هم نشان داده و با یک خط تقریباً صاف، روی نمودار نمایش داده شود. هرگونه انحراف از این تعداد مساوی به یک منحنی صعودی منجر خواهد شد.

در اواخر دهه ۱۹۷۰، پروفیسور یان تصمیم گرفت در مورد این موضوع مطالعه کند که آیا نیروی فکر انسان به‌تنهایی می‌تواند به طریقی در استنباط دستگاه و تولید این رشته از اعداد مداخله کند یا نه. او از میان عموم افراد جامعه، به‌صورت تصادفی، تعدادی را انتخاب کرد و از آن‌ها خواست که ذهنشان را روی دستگاه مولد اعداد او، متمرکز کنند. درواقع او از آن‌ها می‌خواست که سعی کنند دستگاه را وادار کنند که یک‌های بیشتری نسبت به صفرها تولید کند.

در آن زمان، این نظر نامعقولی بود و در کل یان و آزمایشگاهش مخالفین زیادی داشته‌اند، مثل آقای [رابرت تد کارول](#) یا [کریس فرنچ](#).

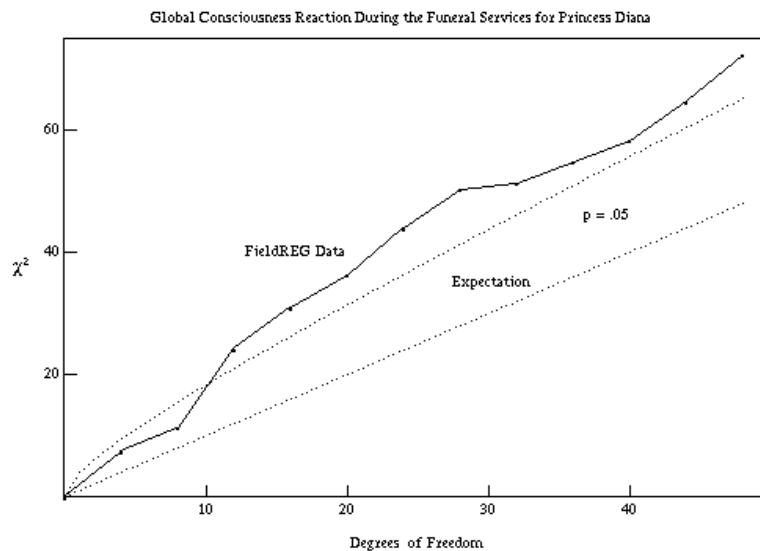
نتایج مثبت حاصل از این کار، حیرت‌انگیز بود. هرچند تا به حال توضیح قانع‌کننده‌ای برای این نتایج ارائه نشده است.

بر اساس تمامی قوانین شناخته‌شده علم، نباید این اتفاق رخ دهد، اما این اتفاق افتاده و بازهم اتفاق خواهد افتاد.

دکتر نلسون علاوه بر کار در دانشگاه پرینستون، بعدها کار پروفیسور یان را با استفاده از دستگاه‌های نمایش تصادفی اعداد دستگاه مولد اعداد تصادفی، بر روی ضمیر گروهی افراد که در آن زمان در آمریکا بسیار رایج بود، ادامه داد. بازهم نتایج مبهوت‌کننده بود. به‌طور کلی، افراد زیادی می‌توانستند تغییرات چشمگیری را در الگوهای تولید اعداد به وجود آورند و آن زمان به بعد، دکتر نلسون درگیر این پروژه شد.

او ۴۰ نمونه از دستگاه مزبور را از سراسر جهان با استفاده از اینترنت به رایانه آزمایشگاهش در پرینستون متصل کرد (الآن به هفتاد عدد رسیده است). این دستگاه‌ها، هرروز بدون وقفه کار می‌کردند و میلیون‌ها بیت اطلاعات مختلف تولید می‌کردند. اکثر اوقات، نمودار نتایج به‌دست آمده از این اطلاعات، کم‌وبیش شبیه یک خط صاف به نظر می‌رسید.

اما در ۶ سپتامبر ۱۹۹۷، اتفاقی کاملاً غیرعادی رخ داد. هنگامی که دستگاه‌ها در گوشه و کنار جهان شروع به گزارش انحراف زیادی از حد متوسط کردند، نمودار به‌سرعت رو به بالا رفت و افزایش ناگهانی و فراوانی در ترتیب اعداد نشان داد. آن روز از لحاظ تاریخی نیز مهم بود. چون آن روز، همان روزی بود که حدود یک میلیارد نفر در سراسر جهان، شاهد تشییع جنازه شاهزاده "دیانا" در صومعه وست مینستر بودند. نمودار به شکل زیر بود:



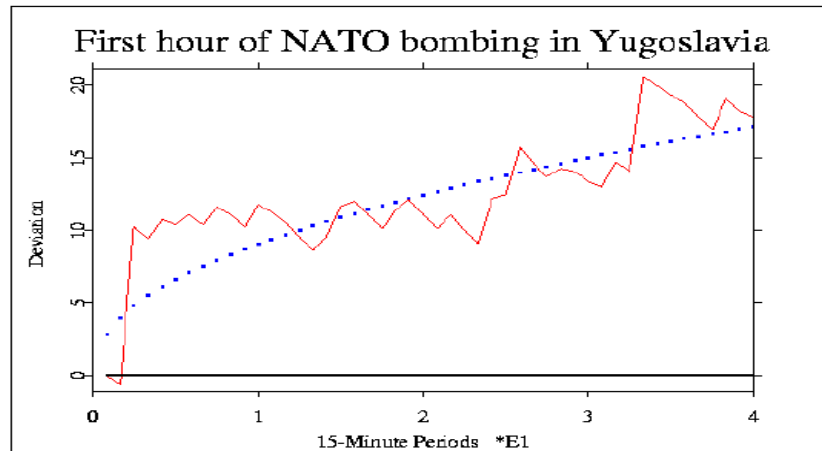
دکتر نلسون متقاعد شد که این دو حادثه، باید به طریقی به یکدیگر مرتبط باشند.

آیا او می‌توانست پدیده‌ی کاملاً جدیدی را کشف کند؟ آیا طغیان شدید عاطفی میلیون‌ها نفر می‌توانست روی خروجی دستگاه‌های او تأثیر بگذارد؟ این اتفاق چگونه امکان‌پذیر بود؟ دکتر نلسون از ارائه توضیح درباره‌ی آن عاجز بود.

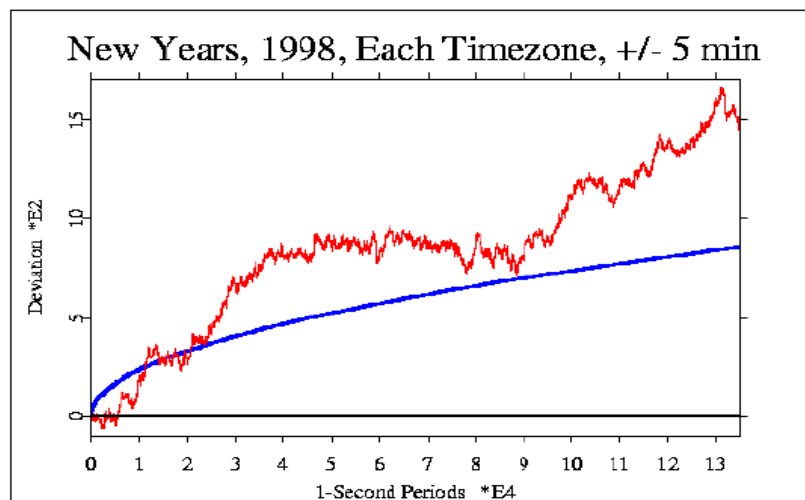
بنابراین در سال ۱۹۹۸، او دانشمندان را از سراسر جهان گرد هم آورد تا با کمک آن‌ها، یافته‌هایش را تحلیل کند. آن‌ها نیز از پاسخ عاجز بودند و مصمم بودند که کار پروفیسور یان و نلسون را به‌طور عمیق‌تری گسترش دهند. به این ترتیب پروژه‌ی آگاهی جهانی (به انگلیسی: [The Global Consciousness Project](http://www.gcr.org/)) متولد شد.

از آن هنگام پروژه به شدت گسترش یافت، به طوری که تمام ۷۰ دستگاه موجود در ۴۱ کشور جهان، دائماً برای ادامه بررسی‌ها عضو جدید می‌پذیرند تا به عنوان چشمان پروژه عمل کنند.

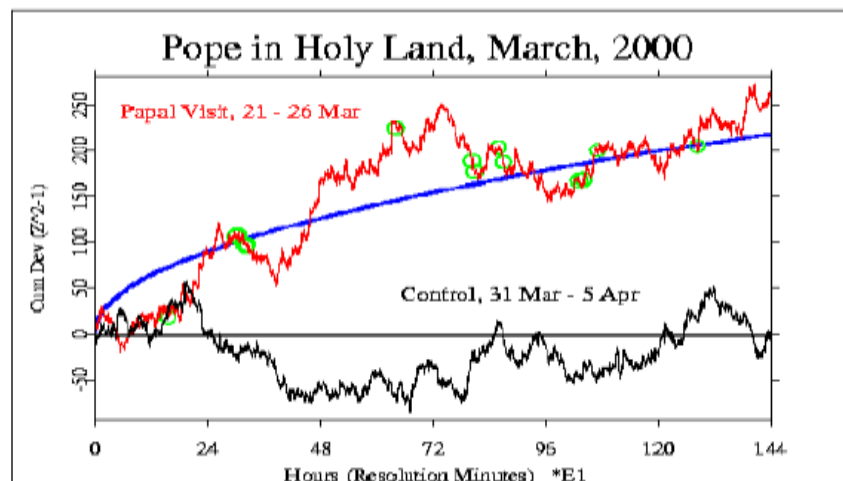
تاکنون در مقیاس یکسان، نتایج، شگفت‌انگیز و غیرقابل توضیح بوده‌اند. چرا که در طی روند آزمایش، دستگاه‌ها از تمام رویدادهای مهم جهان هنگامی که در شرف وقوع بودند، آگاه می‌شدند؛ از جمله بمباران یوگوسلاوی توسط ناتو با نمودار زیر



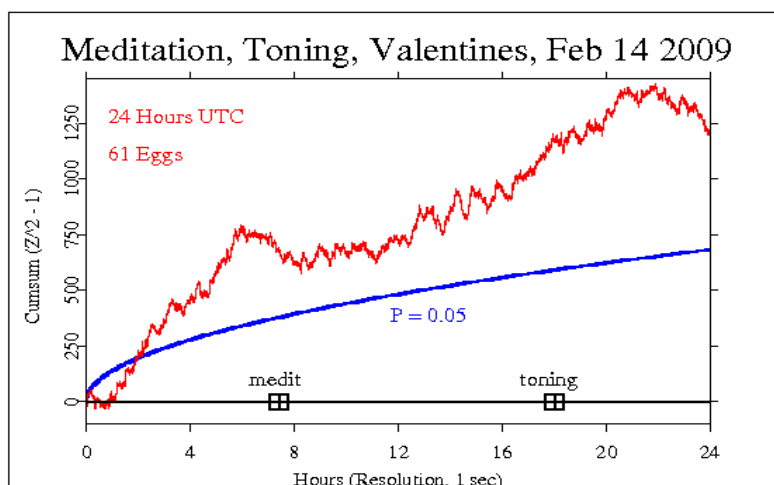
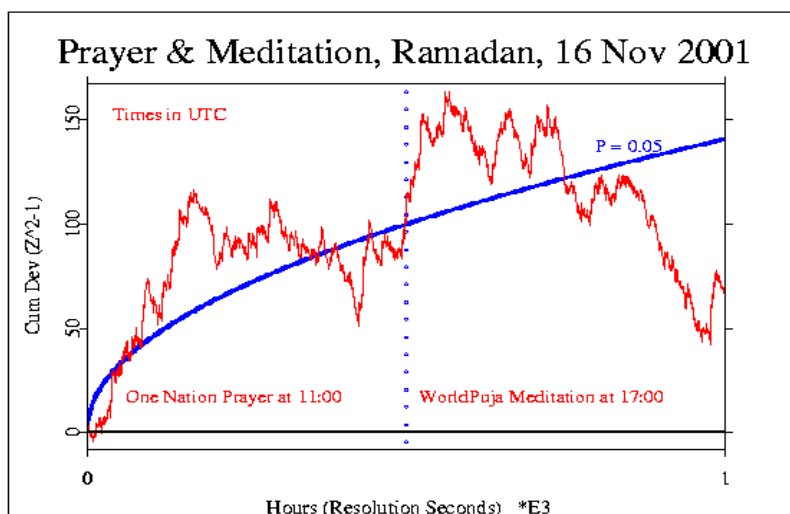
دستگاه‌ها همچنین به‌طور مرتب جشن‌های بزرگ جهانی را نشان داده‌اند، مانند جشن سال نو با نمودار زیر



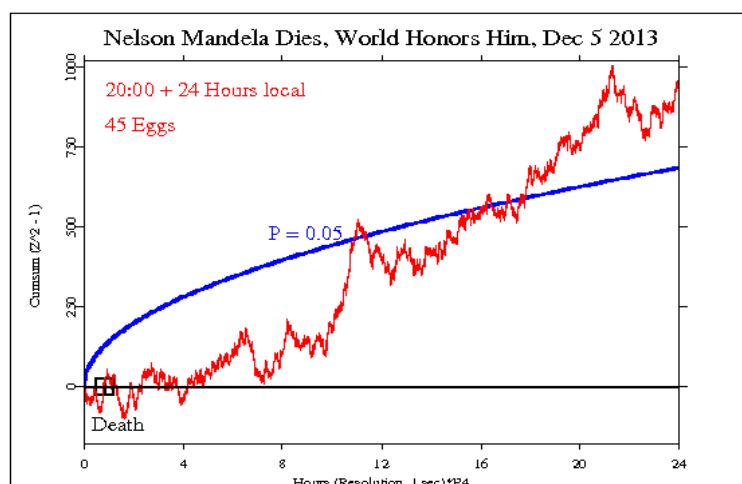
یا نمودار مربوط به زمان مرگ پاپ:



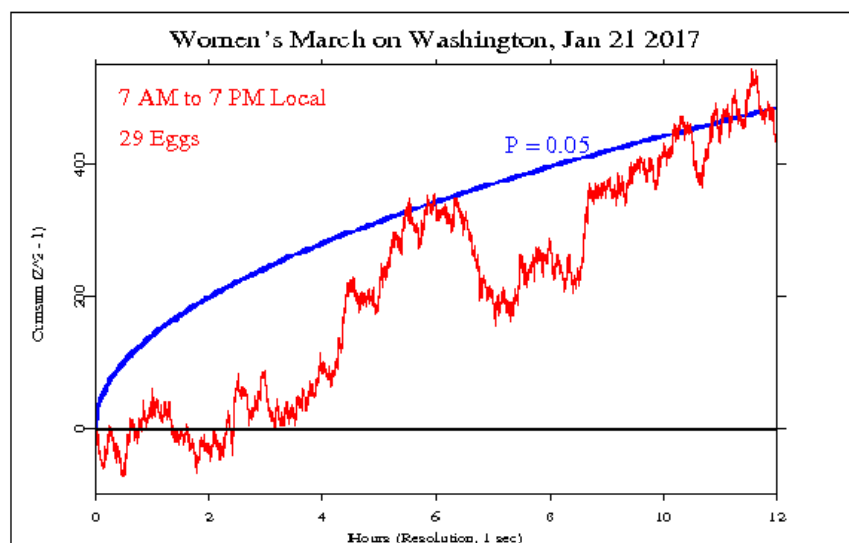
نمودار مربوط به زمان ماه رمضان و مدیتیشن‌ها:



مرگ نلسون ماندلا در ۲۰۱۳:



و همچنان این نمودارها ادامه دارد یکی از آخرین این‌ها در ۲۰۱۷ را ببینید که مربوط به اعتراضات در مورد حقوق زنان در آمریکا است:



بنابراین، آیا پروژه آگاهی جهانی واقعاً می‌تواند آینده را پیش‌بینی کند؟

گروهی که بر روی این پروژه کار می‌کند، تأکید می‌کند که این‌طور نیست. آن‌ها ادعا می‌کنند که از میان برداشتن و کشف چنین روابطی تنها با استفاده از ریاضیات قوی و روش‌های دقیق آماری ممکن است.

دکتر نلسون می‌گوید: "ما بی‌نهایت مشتاقیم که بدانیم اشتباه کرده‌ایم. اما نتوانسته‌ایم هیچ اشتباهی پیدا کنیم و هیچ کس دیگری هم اشتباهی پیدا نکرده است."

اطلاعات ما به‌وضوح نشان می‌دهد که احتمال دستیابی اتفاقی به این نتایج، یک در میلیون است.

این موضوع بسیار مهم است. اما بسیاری از افراد همچنان در مورد صحت آن در شک هستند. پروفیسور "[کریس فرنچ](#)" روان‌شناس و کسی که بیشترین شک را در مورد این پروژه دارد، می‌گوید: "پروژه آگاهی جهانی، نتایج واقعاً چشمگیری را در برداشت که نمی‌توان بی‌درنگ آن‌ها را رد کرد. من هم درگیر کارهای مشابهی هستم، تا بینم که به همان نتایج می‌رسیم یا نه. ما هنوز موفق نشده‌ایم این کار را انجام داده و در مراحل اولیه تحقیق هستیم. شاید عجیب باشد اما چیزی در قوانین فیزیک نداریم که امکان پیش‌بینی آینده را رد کند."

این احتمال به‌صورت نظریه وجود دارد که شاید زمان تنها به جلو حرکت نمی‌کند بلکه به عقب نیز حرکت می‌کند و اگر زمان مانند جزر و مد دریا نوسان داشته باشد، شاید پیش‌بینی حوادث مهم جهان ممکن باشد. درواقع ما باید بتوانیم چیزهایی را که در

آینده اتفاق می‌افتد، در خاطر خود داشته باشیم. پروفسور بیرمن از دانشگاه آمستردام می‌گوید: "شواهد زیادی وجود دارد که زمان ممکن است به عقب برگردد و اگر احتمال آن در فیزیک وجود داشته باشد در ذهن ما نیز می‌تواند اتفاق بیافتد. به اعتقاد پروفسور بیرمن، همه‌ی ما می‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم، اگر فقط می‌توانستیم از قدرت نهفته‌ی ذهنمان استفاده کنیم. شواهد جالبی در تأیید این نظریه وجود دارد.

دکتر "جان هارت ول" در دانشگاه اوترخت، اولین کسی بود که این حقیقت را کشف کرد که افرادی می‌توانند از آینده آگاه شوند. در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ او الگوی ذهنی افراد را از طریق دستگاه‌های اسکن برهم منطبق کرد و در نتیجه توانست الگوی فکری آن‌ها را بررسی کند.

او با نشان دادن کاریکاتورهای تحریک‌آمیز و ناراحت‌کننده به آن‌ها، کار را شروع کرد. دستگاه‌ها، فکر افراد مورد مطالعه را، درست زمانی که به شدت به تصاویر پیش‌رویشان واکنش نشان می‌دادند، ثبت کردند. این واکنش‌ها قابل پیش‌بینی بود. واقعیتی که توضیح دادنش بسیار مشکل است، این است که در بیشتر موارد، پیک این الگوهای شگرف، حتی چند ثانیه قبل از اینکه تصاویر نمایش داده شوند، شروع شد. گویا افراد مورد مطالعه دکتر هارت ول، به نحوی آینده را پیش‌بینی می‌کردند و تشخیص می‌دادند که چه زمانی تصویر زنده‌ی بعدی نشان داده می‌شود. این جریان، غیرعادی و ظاهراً توجیه‌ناپذیر بود.

اما ۱۵ سال طول کشید تا فرد دیگری کار دکتر هارت ول را تکمیل کند، هنگامی که "[دین رادیو](#)" یک محقق که در آمریکا مشغول به کار بود، افراد را به دستگاهی متصل می‌کرد که مقاومت پوستشان را نسبت به الکتریسیته اندازه‌گیری می‌کرد.

رادیو هنگامی که مقاومت پوست را اندازه‌گیری می‌کرد، آزمایش‌های "واکنش به تصاویر" دکتر هارت ول را تکرار کرد. بازهم افراد چند ثانیه قبل از اینکه تصاویر تحریک‌آمیز به آن‌ها نشان داده شود، شروع به نشان دادن واکنش کردند.

این موضوع کاملاً غیرممکن بود، یا اینکه او، این گونه فکر می‌کرد، بنابراین آزمایش‌ها را تکرار کرد و بازهم همان نتایج قبلی را به دست آورد.

[پروفسور بیرمن](#) می‌گوید: "من هم باور نمی‌کردم. بنابراین خودم این آزمایش‌ها را تکرار کردم و همان نتایج را گرفتم. حیرت‌زده شده بودم و بعد از این جریان عمیق‌تر به ماهیت زمان فکر کردم." برای اینکه شگفتی موضوع روشن شود، پروفسور بیرمن می‌گوید که: "آزمایشگاه‌های پیشرفته اکنون نتایج مشابهی را به دست آورده‌اند، اما تاکنون آن‌ها را عرضه نکرده‌اند!؟"

او می‌گوید: "آن‌ها برای اینکه مورد تمسخر واقع نشوند، یافته‌هایشان را منتشر نخواهند کرد. به همین دلیل، من تلاش می‌کنم تا همه‌ی آن‌ها را ترغیب کنم که در یک‌زمان همه باهم یافته‌هایشان را منتشر کنند. این کار باعث می‌شود که حداقل گستره‌ی تمسخرها کم‌تر و خفیف‌تر باشد." چنانچه حق با پروفسور بیرمن باشد، آزمایش‌ها، دیگر خنده‌دار نخواهند بود.

منابع قسمت اول این مطالب روی کلمه منبع لینک داده شده است:

منبع ۱: مقاله مرجع بالا ترجمه متن این سایت و این صفحه توسط مجله دانشمند است

منبع ۲: منبع اصلی مطالب و مطالعه پروژه‌ی آگاهی جهانی این صفحه است

منبع ۳: منبع دیگر برای نمودارها و مطالب

منبع ۴: منبع دیگر برای نمودارها و مطالب

دومین موضوع: امواج ناشی از بدن و مغز

موضوع دیگری که مطرح است بدن ما و مغز ما امواجی از خود می‌فرستد:

هر سلول زنده در جهان دارای بارهای مثبت و منفی است و با تغییر دادن این بارها، تولید الکتریسیته و ایجاد برق می‌کند. درواقع یون‌هایی مثل کلسیم سدیم منیزیم و پتاسیم و مس و هر آنچه ما به نام عناصر کمیاب می‌شناسیم همراه با اسیدهای آمینه و آب مجموعه‌ای از یک باتری را برای یک سلول می‌سازند. بدن همه موجودات زنده الکتریسیته تولید می‌کند و هر نوع جانوری یک فرکانس مشخص دارد.

حتی اشیاء نیز به علت جنبش ذرات اتمی آن دارای فرکانس هستند. در بدن ما میلیون‌ها عصب وجود دارد که کار انتقال پیام در بدن به وسیله‌ی تحریک الکتریکی این عصب‌ها صورت می‌گیرد. و در اثر شارش بار در اعصاب ما به دور آن‌ها یک میدان تشکیل می‌شود و میدان بدن ما در اثر فعالیت هم‌زمان میلیون‌ها عصب به وجود می‌آید، فرکانس بدن یک انسان سالم بین ۶۲ تا ۷۸ (هرتز) (مگاهرتز در ۲۴ ساعت است. یعنی در هر ثانیه بدن شما با تواتری متوسط حدود ۶۸ هرتز در ثانیه می‌لرزد).

جالب اینکه مغز هم امواجی دارد، دستگاه الکتروآنسفالوگرام یا موج نگار مغز پنج نوع عمده منحنی از امواج مغزی ارائه می‌دهد که عبارت‌اند از:

آلفا، بتا، دلتا، تتا و گاما

ریتم‌های دلتا کندترین امواج مغزی با تناوب از ۱ تا ۴ دور در ثانیه بوده (فرکانس ۱ الی ۴ هرتز) و اغلب در خواب عمیق ظاهر می‌شوند. به نظر می‌رسد که ریتم‌های تتا که دارای تناوب ۴ تا ۸ دور در ثانیه می‌باشند به خلق و خوی بستگی داشته باشد. ریتم‌های آلفا از ۸ تا ۱۳ دور در ثانیه، در اوقات تفکر، تأمل آزاد رخ داده و در اثر تمرکز حواس و توجه قطع می‌شود و بالاخره ریتم‌های بتا با تناوب ۱۳ الی ۲۲ در ثانیه ظاهراً منحصر به نواحی جلویی مغز یعنی جایی که فعالیت‌های پیچیده‌ی فکری رخ می‌دهد می‌باشند.

امواج مغزی، مانند سایر امواج، با فرکانس و دامنه‌شان اندازه‌گیری می‌شوند. چهار گروه از امواج مغزی تعریف شده‌اند: بتا، آلفا، تتا و دلتا که با دسترسی به خویشتن برتر و چندبعدی، قادر به دسترسی از ترکیب این امواج خواهیم بود.

امواج بتا: بیشتر لحظات بیداری خود را در حالت بتا به سر می‌بریم که در آن امواج مغزی با فرکانس ۱۳ - ۳۹ هرتز مرتعش می‌شود. در حالت بتا، توجه ما بر دنیای بیرون و افکار روزمره و به تعریفی بر فعالیت‌های منطقی نیمکره چپ مغزمان متمرکز است.

امواج آلفا: امواج آلفا مانند پل آگاهی و ناخودآگاه یا فرا آگاهی را به هم متصل می‌کنند. وقتی ما در حال استراحت هستیم، امواج مغزی از امواج بتا به امواج آلفا تغییر می‌کنند و در این حالت فرکانسی بین ۸ تا ۱۳ هرتز دارند. در حالت آلفا (برعکس حالت بتا) ما به زمان و مکان محدود نیستیم. این امواج ما را از نیمکره منطقی چپ مغز رها کرده و به اجازه می‌دهند که به قسمت خلاق و شهودی نیم کره راست مغز دست یابیم.

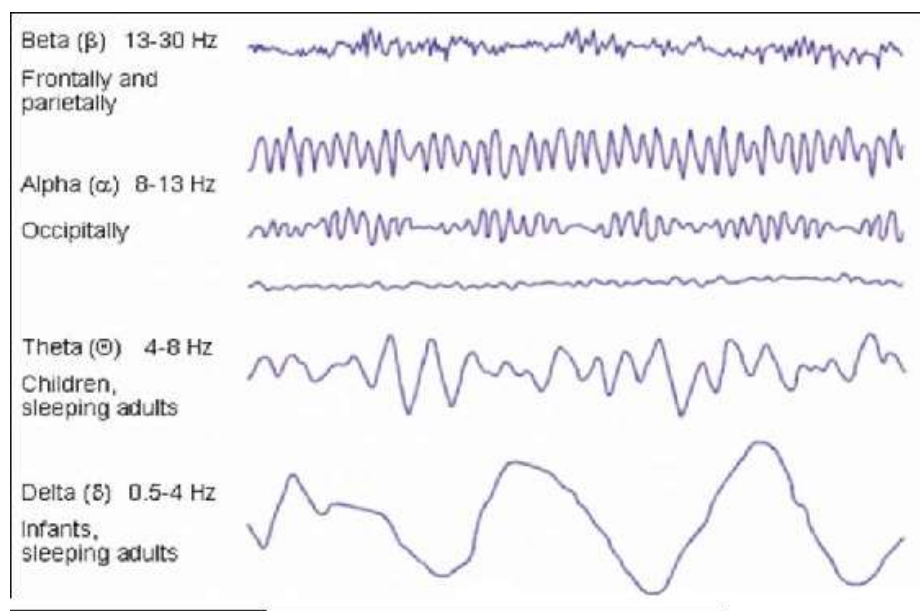
نیمکره راست مغز تصاویر و صداها را دریافت می‌کند که ماورای مرزهای محدود بشری است. از این رو در این حالت افکار، احساس و فعالیت‌های ما خلاق است، آشفته‌گی و حواس‌پرتی کمتر است و شنیدن صدای درون آسان‌تر. مغز در زمان مراقبه در حالت آلفا است.

بسیاری از هنرمندان، دانشمندان و ورزشکاران موفق نیز به‌طور آگاهانه یا ناآگاهانه خود را در حالت آلفا می‌برند تا بهترین اجرا یا الهام خود را به دست آورند. امواج آلفا منشأ خلاقیت، سرعت بخشی در یادگیری، ارتقای وضعیت روحی، و کاهش استرس است. روشن‌بینی، شناخت شهودی، الهام و ... با امواج آلفا توصیف می‌شوند.

امواج تتا: امواج تتا، با فرکانس ۴ تا ۸ هرتز، به عمیق‌ترین تجارب مدیتیشن، عبادت و خلاقیت مرتبط می‌باشند. امواج تتا، از آلفا و بتا آرام‌ترند و دامنه بزرگ‌تری دارند. دستیابی به امواج تتا معمولاً در زمان خواب ممکن می‌شود.

امواج دلتا: امواج دلتا، امواج فرا آگاهی و سیستم ارتباطی به آگاهی چندبعدی هستند. بلندترین دامنه و پایین‌ترین فرکانس (۰.۵ - ۴ هرتز) را دارند. فرکانس این امواج به صفر نمی‌رسد زیرا داشتن فرکانس صفر به معنای مردن است. امواج مغزی افراد در حالت کما شباهت به امواج مغزی دلتا دارد. بعضی از افراد می‌توانند به‌طور آگاهانه خود را در حالت امواج دلتا ببرند. آن‌ها قادرند دمای

بدن و ضربان قلب خود را تنظیم کرده و حتی به حالتی شبیه مردن رفته و دوباره خود را زنده کنند. امواج دلتا عمیق‌ترین حالت خواب‌سنگین است.



انواع امواج مغزی

هنوز جواب سؤال اصلی مانده است لطفاً قسمت سوم مقاله را مطالعه نمایید. در آخر متن نظر خودم را اعلام می‌کنم:

سومین موضوع: ارتباط قلبی بین انسان‌ها باهم

قلب در جنین قبل از مغز به وجود می‌آید و از به وجود آمدن تا مردن ضربانش ادامه دارد، هنگامی که جنین بودید و فقط ۲۱ روز از عمر شما می‌گذرد قلبتان شروع به تپیدن و فرستادن خون به تمام نقاط بدن را می‌نماید و هنگامی که بالغ شدید روزانه هزار لیتر خون را این قلب پمپاژ می‌کند و هنگامی که به سن هفتادسالگی برسید در آن وقت قلب شما به مقدار یک میلیون بشکه خون را در بدن جابه‌جا نموده است.

همه ما، کمابیش، با این جمله آشنا هستیم: "قلب بیش از یک پمپ فیزیکی است که برقراری حیات به آن مربوط می‌شود."

در طول تاریخ بشر، فلاسفه، شعرا، پیامبران و بزرگان، قلب انسان را به عنوان منبع عشق، خرد، شعور، و احساسات معرفی کرده‌اند. این فعالیت‌های مهم قلب به وسیله بسیاری از جوامع باستانی از جمله؛ ملل قدیمی بین‌النهرین، بابلی‌ها، چینی‌ها، یونانی‌ها، ایرانی‌ها، هندی‌ها، شناخته شده بود. حدود چهار هزار سال پیش، مصریان قدیم معتقد بودند که قلب، نقش معنوی مهمی را پس از مرگ ایفا می‌کند. آن‌ها قلب شخص مرده را، برای اینکه بدانند در زندگی چه مقدار خوب و یا بد بوده، وزن می‌کردند و پس از سوزاندن، خاکستر آن را در خاکستران کنار مرده دفن می‌کردند. درحالی که مغز را پس مرگ بدون استفاده می‌دانستند و با آن کاری نداشتند. فیلسوف بلندآوازه فرانسوی، بلز پاسکال می‌گوید: "قلب دلایلی دارد که منطق آن را نمی‌فهمد." چنین نمونه‌های بی‌پایانی، فاصله دیدگاه‌های علمی و بسیاری از سنت‌های باستانی را در مورد قلب آشکار می‌سازد. نکته مهمی وجود دارد و آن اینکه:

ولی از نظر دانش امروز، مغز تنها سیستم درگیر در همه کارکردهای شناختی و احساسی است که البته این نظریه جدیدی نیز هست. درحالی که روانشناسان ادعا می‌کنند؛ احساسات تنها حالات ذهنی تولید شده توسط مغز هستند، ما در حال درک کامل‌تر و جدیدتر از چگونگی کارکرد بدن، مغز و قلب و تأثیرات متقابل و روابط پیچیده و پویای آن‌ها با یکدیگر هستیم. درحالی که دانشمندان فقط بر روی قلب و پاسخ بدن به دستورات مغز متمرکز شده‌اند، چند پژوهش هم برای بررسی ارسال پیام‌های قلب به مغز و پاسخ آن توسط مغز، شروع شده است.

یکی از پژوهشگران اصلی در این زمینه؛ [رالین مک کارتی](#)، دکتر و مدیر تحقیقات در موسسه [هارت ماث \(heartmath\)](#) در بولد کریک، کالیفرنیا است. او با انجمن استرس آمریکا همکاری می‌کند و دارای عضویت شبکه بین‌المللی شناخت قلب و اعصاب، انجمن خودمختار آمریکا، انجمن پاولوف و انجمن شناخت روانشناسی و فرآیندهای فیزیولوژیک و بازخورد زیستی و همچنین استادیار تحصیلات تکمیلی دانشگاه کلرمونت است. دکتر مک کارتی، زمینه تحصیلی در مهندسی برق دارد و چندین اختراع مختلف کرده است که به طور گسترده در صنایع نیمه‌هادی‌ها و خودروسازی استفاده می‌شود. اما، در سال ۱۹۹۱ تصمیم می‌گیرد که به دنبال تمایل خود و کمک به مؤسس و مدیر انجمن [heartmath](#)، [دکتر چیلدر](#)، برود. تیم پژوهشی که آن‌ها درست کردند، شروع به بررسی نقش قلب در ایجاد تجربیات انسانی و دسترسی به شهود و همچنین در فیزیولوژی "کارکرد مطلوب قلب" پرداخت.

این مسئله از شروع قرن نوزدهم میلادی شناخته شده، اما تا حدود زیادی نادیده گرفته شده بود. درحالی که مشخص شده که سیگنال‌های آوران یا سیگنال‌هایی به مغز ارسال می‌شود، دارای نفوذ تنظیم‌کننده در بسیاری از جنبه‌های سیستم غیرارادی اعصاب، از جمله؛ بیشتر غدد و ارگان‌های بدن است. سیگنال‌های آوران ([Afferent signals](#)) وابسته به قلب و رگ‌ها و به مراکز مغز مانند؛ هیپوتالاموس و آمیگدال ارسال می‌شود و این نقش مستقیم و مهمی در تعیین نگرش، فرآیندهای تفکری و تجارب عاطفی ما دارد.

پژوهش‌های اخیر بر روی زمینه‌های جدیدی از دانش شناخت قلب و اعصاب، به‌صورت محکمی، نشان می‌دهد که **قلب یک اندام حسی و مرکز پشتیبانی پردازش اطلاعات احساسی است** که با یک سیستم گسترده درونی عصبی پیچیده به نام «مغز-قلب» قابل شناسایی و تعریف است.

سیستم «مغز-قلب»، توانایی یادگیری، به‌خاطر سپردن و تصمیم‌گیری مستقل از مغز را به قلب می‌دهد.

برای همگی جای تعجب دارد، ولی این یافته‌ها نشان می‌دهد که سیستم درونی اعصاب قلب، بسیار پیچیده و خودسازمان یافته است؛ نرم‌سازی عصبی آن با توانایی تجدید سازمان دادن به خود، به‌وسیله پیوندهای جدید عصبی در طول هر دو زمان کوتاه و بلندمدت به‌درستی ثابت شده است.

یکی از تفکر انگیزترین کارها در **ارتباط بین مغز و قلب**، کنش و واکنش‌هایی بود که در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی توسط یک زوج فیزیولوژیست به نام جان و بئاتریس لیزی انجام شد که برای اولین بار نقش سببی سیستم قلب و رگ‌ها را در تنظیم کارکردی و ادراکی نشان می‌داد. به نظر آن‌ها، سیستم قلب و رگ‌ها تنظیم‌کننده فعالیت‌های پوسته بیرونی مغز از طریق ورود رو به بالا در طی یک چرخه از نوروهای حسی در قلب، دریچه آئورت و شریان کاروتید است.

ارتباط دو طرفه

اکثر ما در مدرسه آموخته‌ایم که قلب دائماً به "دستورات" فرستاده‌شده توسط مغز به شکل سیگنال‌های عصبی پاسخ می‌دهد. بااین حال، به‌طور معمول شناخته‌شده نیست که قلب درواقع به سیگنال‌های بیشتری به مغز ارسال می‌کند تا مغز به قلب فرستاده شود! علاوه بر این، این سیگنال‌های قلب تأثیر قابل توجهی بر عملکرد مغز پردازنده‌های عاطفی و همچنین توانایی‌های شناختی بالا مانند توجه، ادراک، حافظه و حل مسئله دارند. به عبارت دیگر، قلب نه تنها به مغز پاسخ می‌دهد بلکه مغز به‌طور مداوم به قلب پاسخ می‌دهد. تأثیر فعالیت قلب بر عملکرد مغز عمدتاً در حدود ۴۰ سال گذشته موردبررسی قرار گرفته است. تحقیقات پیشین به‌طور عمده اثرات فعالیت قلبی را در مقیاس زمانی بسیار کوتاه و بیش از چندین ضربان قلب متوالی بررسی می‌کرد. دانشمندان موسسه HeartMath این تحقیق علمی را با بررسی اینکه چگونه الگوهای بزرگ‌تر فعالیت قلب بر عملکرد مغز تأثیر می‌گذارد، گسترش داده‌اند.

در توضیح موسسه HeartMath آمده است:

"از سال ۱۹۹۱ هنگامی که دکتر چیلدر موسسه غیرانتفاعی HeartMath را تأسیس کرد، چشم‌انداز ما این بود که ابزاری را ارائه دهیم که ما را با "قلب کسانی که واقعاً ما هستند" به هم نزدیک کند. امروز HeartMath برای افراد مختلف در تمام طول سال و

در حوزه‌های زندگی در سراسر جهان در خانه‌هایشان خدمت می‌کند، به‌طوری‌که با استفاده از آموزش آن‌ها افراد می‌توانند زندگی سالم، شادتر و بیشتر تحقق بخشند.

یک تغییر جهانی در حال انجام است و مردم احساس می‌کنند که این ارتباطات عمیق‌تر با قلب خود دارد. این تمایل برای اتصال بیشتر قلب، یک جنبش رو به رشد است، که مردم از طریق شهود و وجدان خود به صداهای درونی خود گوش فرا می‌دهند و بارانمای درونی خود ارتباط برقرار می‌کنند. صدا یا احساسات قلب در گفته‌ها در نوشته‌ها و تعالیم ذکر شده است." ادامه متن:

تحقیقات HeartMath نشان داده است که الگوهای مختلف فعالیت قلب (که همراه باحالت‌های مختلف عاطفی) تأثیر متمایزی بر عملکرد شناختی و عاطفی دارند. در هنگام استرس و احساسات منفی، هنگامی که الگوی ریتم قلب بی‌ربط و ناسازگار است، الگوی مربوطه از سیگنال‌های عصبی که از قلب به مغز حرکت می‌کند، باعث می‌شود تا توابع شناختی بالاتر افزایش یابد. این توانایی ما توانایی تفکر، یادآوری، یادگیری، دلیل و تصمیم‌گیری مؤثر را محدود می‌کند. (این کمک می‌کند تا توضیحی دهد که چرا ممکن است اغلب زمانی که ما در معرض استرس هستیم، به‌طور مداوم و غیرمعمول عمل می‌کنیم.) ورودی قلب به مغز در طول احساسات استرس یا منفی، تأثیر عمیقی بر فرآیندهای احساسی مغز دارد؛ درواقع باعث تقویت تجربه احساس فشار روانی می‌شود. در مقابل، الگوی مرتب و پایدارتر از ورودی قلب به مغز در حالت‌های مثبت عاطفی، اثر متفاوتی دارد؛ عملکرد تابع شناختی را تسهیل می‌کند و احساسات مثبت و ثبات احساسی را تقویت می‌کند. این به این معنی است که یادگیری برای ایجاد انعطاف‌پذیری ضربان قلب، با حفظ احساسات مثبت، نه تنها به نفع تمام بدن است، بلکه عمیقاً به ما درک، فکر و احساس موفقیت می‌دهد.

مک کارتی و تیم او در موسسه heartmath به دنبال این نظریه و توسعه آنچه آن‌ها فرضیه «هماهنگی ریتم قلب» نام‌گذاری کردند، ادعا کردند که: **الگو و ثبات بین هر دو ضربه در ضربان قلب تغییر می‌کند و کدگذاری اطلاعات در میزان زمان‌های میکروسکوپی بین دو ضربه قلب است که می‌تواند کارکرد ادراکی و تجارب احساسی را مورد شناسایی قرار دهد.**

پژوهشگران هارت ماث، شواهد قابل توجهی مبنی بر اینکه قلب نقش هماهنگ‌کننده منحصربه‌فردی در بدن ایفا می‌کند را یافتند. قلب به‌عنوان قوی‌ترین تولیدکننده و هماهنگ‌کننده الگوهای ریتمیک در بدن، در ارتباط همیشگی با مغز و بدن از طریق مسیرهای مختلف عصبی (سیستم اعصاب غیرارادی)، بیوشیمی (هورمون‌ها) بیوفیزیکی (فشار و امواج صدا) و انرژی (کنش و واکنش‌های میدان مغناطیسی بدن) است. این باعث می‌شود که قلب در موقعیت ویژه‌ای به‌عنوان هماهنگ‌کننده اساسی تمامی سمفونی بدن از ساخت پیوندها و هماهنگ‌سازی سیستم‌ها، نقش کلی و اصلی را ایفا کند. از آنجا که دامنه تأثیر قلب در سیستم‌های فیزیولوژیکی،

ادراکی و احساسی قابل گسترش است، قلب فراهم کننده یک نقطه مرکزی مرجع است که پویایی فرآیندهای آن می تواند به وسیله خودش تنظیم شود.

حالت هماهنگی

تیم تحقیقاتی هارت مٹ، آنچه امروز ما به نام حالت هماهنگی قلب می شناسیم را شناسایی و نام گذاری کرده است. قابل توجه است؛ همان گونه که heartmath اشاره کرده، حالت هماهنگی قلب؛ حالتی است که به خوبی تعریف شده و قابل اندازه گیری است. به طور اساسی، متفاوت با حالت استراحت و حالات دیگر مراقبه است که نیاز به کاهش ضربان قلب دارند و الزاماً نباید ریتم هماهنگ داشته باشند. این حالت که نشان دهنده نوعی «کارکرد مطلوب قلب» است از لحاظ تخصصی «هماهنگی فیزیولوژیکی» نام گذاری شده، ولی در ادبیات پزشکی آن را همان «هماهنگی قلبی» یا «رزونانس» می نامند. نکته اینجاست که این یک کارکرد ویژه حالت روانی - فیزیولوژیکی است که می تواند به وسیله تجزیه و تحلیل درونی تنوع ضربان قلب مورد اندازه گیری قرار گیرد. تنوع ضربان قلب یک اندازه گیری طبیعی بین تغییرات بین دو ضربه در قلب است.

مک کارتی می گوید: "درواقع تا آنجا که می دانم، اولین بار این داک چیلدر بود که سخن از «قلب هوشمند» و «هماهنگی قلب» به زبان آورد و این از واژه ها استفاده کرد. اولین بار او را در سال ۱۹۸۷ ملاقات کردم و مدت چند سالی طول کشید که با انجام این پژوهش، شروع به درک مناسب شرایط واقعی آن کنیم."

سپس مک کارتی و تیم تحقیقاتی او شروع به درک وجود دلیل فیزیولوژیکی بازتاب احساسات انسانی در الگوهای ریتمیک قلب کردند. در این زمان، مفهوم درگیری قلب با احساسات انسان از قلمرو متافیزیکی به حیطه عواطف اساسی فیزیولوژیکی پا نهاد. در این مرحله معلوم شد که مطالعات بعدی باید بر اساس شهود انجام گیرد.

قلب هوشمند

مک کارتی شواهد قانع کننده ای پیدا کرد که نشان داد میدان های انرژی قلب (انرژی قلبی) به یک رشته میدان اطلاعاتی وصل است که به محدودیت های کلاسیک زمان و مکان بستگی ندارد. این شواهد همراه چند مطالعه دقیق تجربی به دست آمد که نتیجه بررسی این موضوع که بدن اطلاعات مربوط به رویدادهای آینده را، قبل از وقوع این رویدادها، دریافت و پردازش می کند، بود. یکی از این مطالعات در آزمایشگاه heartmath انجام شد و نشان داد که مغز و قلب، هر دو، محرک ها و اطلاعات را قبل از وقوع رویدادها در آینده، دریافت می کنند و پاسخ می دهند. اما، حتی، شگفت انگیزتر این بود که به نظر می رسد قلب قبل از مغز، اطلاعات شهودی را دریافت می کند. (بحث قسمت اول این نکته یادتان هست: افراد مورد مطالعه دکتر هارت ول، به نحوی آینده را پیش بینی می کردند و تشخیص می دادند که چه زمانی تصویر زننده ی بعدی نشان داده می شود. این جریان،

غیرعادی و ظاهراً توجیه‌ناپذیر بود. محققان همچنین دریافته‌اند که شرکت‌کنندگان در یک پژوهش که حالت «هماهنگی قلبی» را دارا بودند، به میزان قابل توجهی، احساسات مثبت و هماهنگی بیشتری نسبت به سایر شرکت‌کنندگانی که فاقد این حالت بودند، داشتند. این نتیجه‌گیری به مک کارتی ثابت کرد که قلب به‌طور مستقیم به یک میدان انرژی ظریف از اطلاعات که هماهنگ با تعدادی از میدان‌های انرژی بدن، از جمله؛ خلا کوانتومی، که در آن قرار دارد، مرتبط است.

مک کارتی می‌گوید: **"اینکه قلب، به نظر می‌رسد که اطلاعات شهودی را قبل از مغز دریافت می‌کند، نباید تعجب کرد. این بدین معناست که وقتی مردم واقعاً چیزی می‌گویند که به آن باور دارند، از طریق قلب شهودی یا قلب هوشمند خود صحبت می‌کنند."** انرژی قلب به بخش عمیق‌تری از ما مربوط می‌شود. هنگامی که ما هماهنگی قلبی داریم و متمرکز بر روی احساسات قلبی‌مان هستیم، یک ارتباط شدیدتر، نزدیک‌تر و هماهنگ‌تر با منابع عمیق‌تر هوش شهودی خویش برقرار می‌کنیم. در حالت هماهنگی قلبی، جریان اطلاعات شهودی افزایش می‌یابد و از طریق سیستم احساسی، انرژی به سیستم‌های مغز منتقل می‌شود و در نتیجه یک ارتباط قوی‌تر با وجود درونی ما انجام می‌گیرد که اجازه می‌دهد ما به پتانسیل تازه‌ای برای دسترسی به روح و روان خویش به دست آوریم و در نتیجه؛ تعادل بیشتر و کنترل مستقیم به خود داشته باشیم. تمرین تغییر حالت هماهنگ‌تر، آگاهی را افزایش می‌دهد و منجر به تغییر در شناخت جهان‌بینی ما می‌گردد که حتی بهتر از تصمیم‌گیری‌های آگاهانه و هوشمندانه است.

میدان اطلاعات انرژی

میدان الکترومغناطیسی قلب، قوی‌ترین میدان هماهنگ و تولیدشده توسط انسان است که نه تنها پوشاننده هر سلول می‌باشد، بلکه در همه فضای پیرامون بدن ما گسترش می‌یابد. این حوزه قلبی می‌تواند حتی، چندین متر دور از بدن به‌وسیله مگنومترهای حساس اندازه‌گیری شود. تحقیقات انجام‌شده در heartmath حاکی از این است که این حوزه قلبی حامل اطلاعات مهم است.

مک کارتی می‌گوید: **"به نظر ما؛ میدان مغناطیسی تولیدشده توسط قلب، به‌صورت یک شبکه پیچیده و پرانرژی متصل به میدان‌های مغناطیسی بقیه بدن است. در انجام این کار، میدان انرژی قلبی به‌صورت یک موج تنظیم‌شده که حامل کد و ارتباطات اطلاعاتی در سراسر بدن است، از سطوح سلولی آغاز و به سطح سیستماتیک ادامه می‌یابد و حتی، در خارج از بدن و بین افراد منتقل می‌شود."** مفهوم یک میدان انرژی اطلاعاتی، موضوع جدیدی نیست. درواقع، بسیاری از دانشمندان برجسته؛ الگوهای مختلف تمامی کنش و واکنش‌های فیزیکی، بیولوژیکی و روحی روانی را یک نوع انرژی موج مانند که در خلا کوانتومی احاطه‌شده و در خارج از زمان و مکان می‌دانند. اصول **هولوگرافیک** اساسی بیشتر این نظریه‌ها در چگونگی احاطه و گسترش اطلاعات، بدون زمان و مکان، به تمامی

بخش‌ها و موقعیت‌ها از طریق تولید این انرژی موج مانند و به‌وسیله مغز، در ساختارهای اجتماعی و جهان هستی استفاده و توصیف شده است. ما به یک دیدگاه [هولوگرافیک](#) برای توصیف این انرژی موج مانند توسط کدگذاری میدان مغناطیسی قلب و توزیع اطلاعات در مورد تمامی ساختارها و فرآیندهای سراسر بدن از سطح سلولی تا کل خود بدن رسیده‌ایم.

قلب بزرگ‌ترین میدان مغناطیسی را نسبت به همه اندام‌های اصلی بدن از خود ساطع می‌کند؟ این میدان‌ها و اطلاعات کدگذاری شده درون آن‌ها بر اساس احساسات، افکار و حالت‌های مختلف ما تغییر می‌کنند. قلب به‌واسطه سیستم نوترون‌ها که دارای هر دو حافظه بلندمدت و کوتاه‌مدت است، سیگنال‌هایی را به مغز می‌فرستد، و این سیگنال‌ها می‌توانند تجربه‌های احساسی ما را تحت تأثیر قرار دهند. اطلاعات احساسی که درون این میدان‌ها تنظیم و کدگذاری می‌شوند طبیعتشان را تغییر می‌دهد و این میدان‌ها می‌توانند روی محیط اطراف ما تأثیر بگذارند. طبق گفته رولین مک کریتی ما اساساً و عمیقاً به یکدیگر مرتبط هستیم.

تحقیقات نشان دادند که هنگامی که ما ارتباط قلبی برقرار می‌کنیم و عشق و محبت را از خود متشعش می‌سازیم، قلب ما یک موج الکترومغناطیسی منسجم را در اطراف میدان ایجاد می‌کند که این موج ارتباط اجتماعی را چه در خانه، محل کار، کلاس و یا پشت میز آسان می‌کند. هنگامی که افراد بیشتری ارتباط قلبی از خود متشعش می‌سازند یک میدان پرانرژی ساخته می‌شود که سبب می‌شود افراد دیگر بتوانند آسان‌تر با یکدیگر ارتباط قلبی برقرار کنند. بنابراین به‌طور نظری این امکان وجود دارد که تعداد کافی از افراد با ایجاد ارتباط فردی و اجتماعی بتوانند به ارتباط جهانی کمک کنند.

اکنون در دوران جذابی زندگی می‌کنیم زیرا این موضوع وارد علم ما شده است، ولی آن‌طور که می‌خواهیم روی این موضوع تأکید و مطالعه نشده است. علم تصدیق می‌کند که همه ما بخشی از شبکه گسترده ارتباطات هستیم و این نه تنها شامل زندگی روی سیاره است بلکه تمام منظومه شمسی و فراتر از آن را هم شامل می‌شود.

ارتباط قلبی دقیقاً چیست؟

این موضوع اشاره دارد بر نظام و ساختارها که به ترتیب شامل ذرات کوانتومی، ارگانیسم‌ها، انسان، گروه‌های اجتماعی، سیاره‌ها و کهکشان‌ها است. این ترتیب هماهنگ نشان‌دهنده وجود یک سیستم منسجم است که عملکرد بهینه آن مستقیماً وابسته به سهولت جریان در روند آن است. اساساً احساس عشق، سپاسگزاری، قدردانی، و احساسات مثبت دیگر نه تنها روی سیستم عصبی ما تأثیر می‌گذارند بلکه روی محیط اطراف ما و حتی فراتر از آنچه تصور می‌کنیم نیز تأثیر دارند.

این مشابه با مطالعاتی است که راجع به مراقبه جمعی و دعا انجام شد. و نشریات متعدد نتایج مهم آماری را از تأثیر آن‌ها روی سیستم‌های فیزیکی ارائه دادند. (این مطالب مجدداً به بخش اول مرتبط می‌شود)

نکته دیگری که اهمیت ارتباط را نشان می‌دهد این است که سازمان‌های جهانی مراقبه‌های هماهنگ، مناجات، آزمایش‌های فکر و امثال این‌ها را کنترل می‌کنند. در تعدادی از مطالعات نشان دادند که مراقبه‌های جمعی، مناجات یا تمرکز فکر که نتیجه مثبتی در پی دارد می‌تواند اثراتی قابل اندازه‌گیری داشته باشد.

مطالعه‌ای در طول جنگ لبنان-اسرائیل در سال ۱۹۸۰ انجام شد. دو پروفیسور از دانشگاه هاروارد گروهی از مراقبه‌کنندگان را در اورشلیم، یوگوسلاوی و ایالات متحده تشکیل دادند، هدف آن‌ها تمرکز و توجه روی درگیری در فواصل مختلف در طول دوره ۲۷ ماهه بود. در طول این دوره هر زمان که گروه مراقبه در لبنان بودند میزان خشونت در آن مکان ۴۰ تا ۸۰ درصد کاهش یافت. میانگین تعداد افرادی که هر روز طی جنگ کشته می‌شدند از ۱۲ نفر به ۳ نفر می‌رسید و تعداد مجروحان جنگ ۷۰ درصد کاهش یافت.

مثال دیگر مطالعه‌ای است که در سال ۱۹۹۳ در واشنگتن انجام شد، ۲۵۰۰ مراقبه‌گر در طول دوره زمانی خاص و باهدف خاص مراقبه می‌کردند و این سبب کاهش ۲۵ درصدی در میزان جرم و جنایت شد.

هر نوع انرژی فردی، میدان جمعی اطراف را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این بدان معناست که احساسات و افکار شخص نوعی انرژی ایجاد می‌کند که میدان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هر یک از ما به واسطه انرژی‌هایمان در ایجاد استرس اجتماعی در میدان جهانی شخصاً مسئولیم. ما می‌توانیم با افزایش ارتباط اجتماعی و افزایش میزان تحرک در این زمینه، مؤثر واقع شویم و این موضوع به ما کمک می‌کند که نسبت به افکار، احساسات و رفتاری که هر روز به میدان عرضه می‌کنیم آگاه‌تر باشیم. ما در اهمیت دادن به مدیریت انرژی‌هایمان مختاریم. این نوعی خواست اختیاری و استقلال مکانی است که می‌تواند سبب ایجاد هم‌بستگی جهانی شود.

انگیزش انسجام جهانی (GCI)

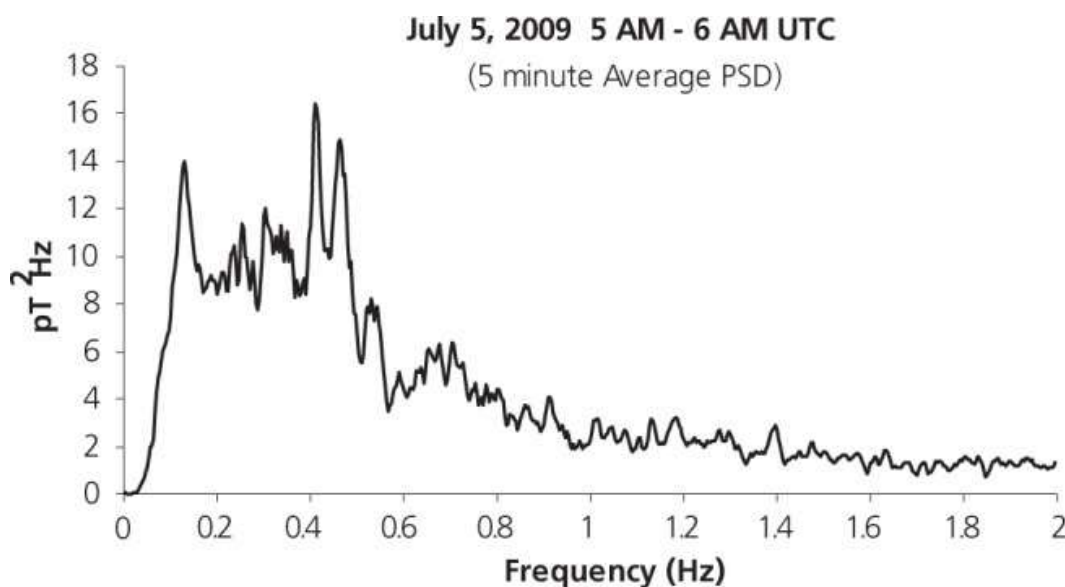
GCI یک نوع تلاش دوستانه بین‌المللی برای کمک به فعال‌سازی قلب بشریت و تسهیل در جهت آگاهی‌سازی عمومی است. اولین هدف آن دعوت مردم برای مشارکت در افزودن ارتباط قلبی بیشتر مانند عشق، توجه و مهربانی به عرصه جهانی است. هدف دوم آن تحقیق علمی روی این موضوع است که چگونه همه ما از لحاظ انرژی به یکدیگر و به سیاره مرتبط هستیم و چگونه می‌توانیم از این ارتباط حقیقی برای افزایش فعالیت خود و همکاری در جهت ایجاد جهانی بهتر استفاده کنیم.

در مقاله ای آمده است:

GCI برای کمک به تسهیل تغییر در آگاهی جهانی از بی ثباتی و اختلاف به تعادل، همکاری و پایداری صلح ایجاد شد. فرضیه اولیه GCI این است که تعداد زیادی از مردم زمانی که در حالت یکپارچه قلبی و هدف مشترک دارند، می توانند اطلاعات را به زمینه های پرنرژی و ژئومغناطیسی زمین ارسال کنند. برای انجام این تحقیق، یک شبکه جهانی از ۱۲ تا ۱۴ آشکارساز میدان مغناطیسی فوق حساس به طور خاص برای اندازه گیری رزونانس مغناطیسی زمین است که به طور استراتژیک در اطراف این سیاره نصب شده است. هدف اصلی GCI از این کار انگیزه دادن به افراد است که بتوانند باهم یکپارچه همکاری کنند تا آگاهی جمع انسانی را افزایش دهند.

اگر قانع شویم که علاوه بر زمینه های خارجی مثل اشعه های خورشید و کیهانی، توجه و عواطف انسانی می تواند به طور مستقیم بر جهان فیزیکی و وضعیت های ذهنی و عاطفی دیگران (آگاهی) تأثیر بگذارد. این بدان معنی است که نگرش ها، احساسات و نیت های ما اهمیت خیلی زیادی دارد.

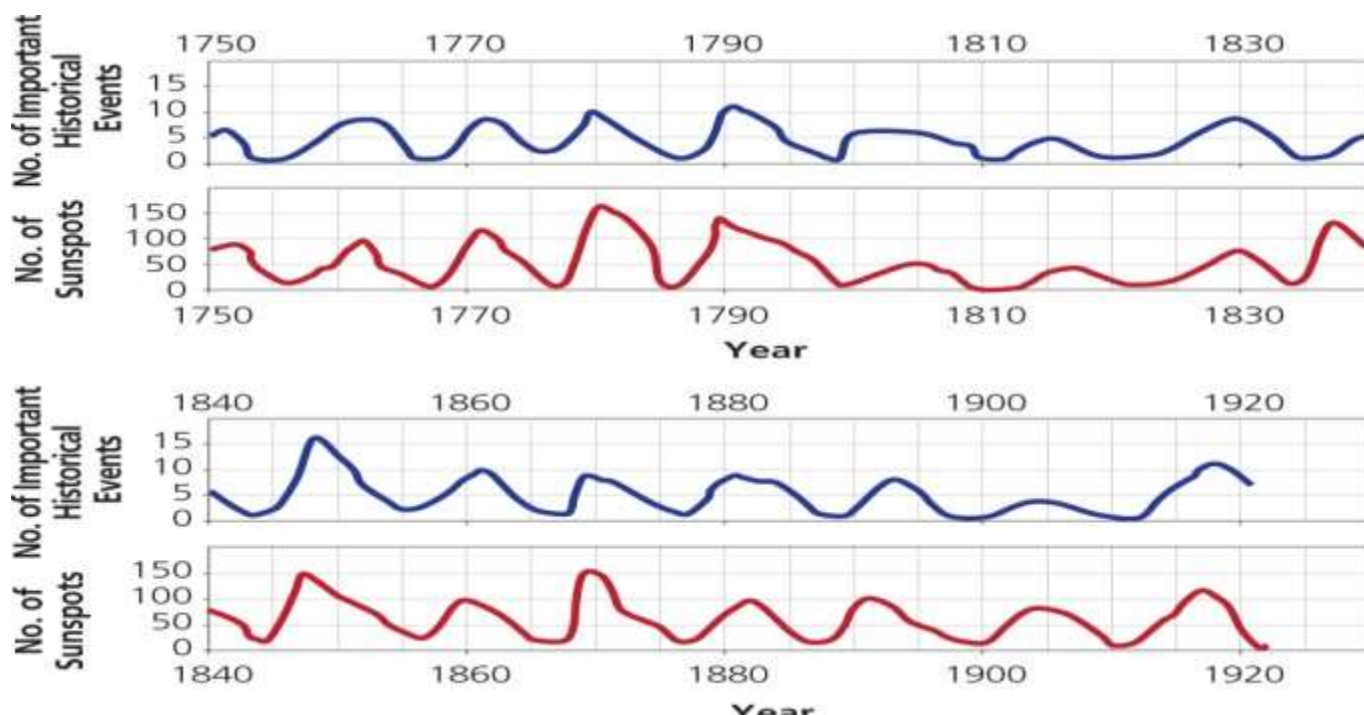
به داده های رزونانس میدان مغناطیسی ثبت شده از محل حس گر ابتکاری همجوشی جهانی در بولدر کریک، کالیفرنیا نگاه کنید. توجه داشته باشید که تمام فرکانس های رزونانس به طور مستقیم با فرکانس سیستم های قلب و عروق انسان همپوشانی دارند شکل زیر را ببینید:



در این مقاله علاوه بر اثر هماهنگی قلبی بر دنیا اثر خاصیت های ژئو مغناطیسی خورشید بر اتفاقات روی زمین اشاره شده است:

در نمودار زیر خط آبی، تعداد سالانه رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی مانند آغاز جنگ، انقلاب های اجتماعی و غیره را در برمی گیرد، در حالی که خط قرمز فعالیت های خورشیدی را به گونه ای نشان می دهد که تعداد خورشید از ۱۷۴۹ تا ۱۹۲۲ را نشان

می‌دهد. تاریخچه ۷۲ کشورها گردآوری شده‌اند و می‌بینیم که ۸۰ درصد از رویدادهای مهم در طول حداکثر خورشید رخ داده است که با بیشترین دوره‌های فعالیت ژئومغناطیسی ارتباط دارد.



پیشنهاد می‌شود [مقاله اصلی را مطالعه نمایید](#)، به ادامه بحث برویم

فرضیه محققان و دانشمندان برای این فرایند در ادامه آورده شده:

میدان‌های مغناطیسی زمین حامل اطلاعات بیولوژیکی است که همه سیستم‌های زنده را به هم مرتبط می‌سازد.

طبق این فرضیه هر فرد این میدان اطلاعات جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تعداد زیادی از افراد ارتباط قلبی را باحالت‌هایی نظیر عشق، قدردانی، توجه و مهربانی ایجاد می‌کنند که می‌تواند باعث ایجاد یک میدان منسجم‌تر در اطراف گردد و به دیگران فایده برساند و اختلاف جهانی کنونی و ناسازگاری در جهان را جبران کند.

نکته دیگر اینکه، یک حلقه بازخورد بین انسان و سیستم‌های مغناطیسی فعال زمین وجود دارد.

زمین دارای چندین منبع میدان مغناطیسی است که همه ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دو تا از آن‌ها یکی میدان ژئومغناطیسی است که از هسته زمین سرچشمه می‌گیرد و دیگری میدان‌هایی است که بین زمین و یون کره وجود دارند. این میدان‌ها سیاره را کاملاً احاطه می‌کنند و به‌عنوان پوشش‌های محافظ عمل می‌کنند و مانع از اثرات مضر تشعشع خورشید، اشعه‌های کیهانی، ریگ و دیگر

اشکال فضایی می‌شوند. بدون این میدان‌ها یخ نمی‌توانست روی زمین وجود داشته باشد. آن‌ها بخشی از اکوسیستم دینامیک سیاره ما هستند.

درباره حالت کنونی سیاره‌مان تفکر کنید. یقیناً باوجود خشونت، جنگ، تنفر، حرص که سیاره را تحت تأثیر قرار می‌دهد، یکپارچگی در سیاره ما وجود نخواهد داشت، هنوز نمی‌دانیم چگونه افکار، هیجانات و احساسات روی کل سیاره تأثیر می‌گذارند، و این تجربه‌ها چه نوع اطلاعاتی را به درون میدان‌های الکترومغناطیسی کدگذاری می‌کنند و چگونه این‌ها در تعامل با زمین هستند. اما همه‌چیز در حال تغییر است. مطمئناً در افرادی که می‌خواهند تجربه بهتری روی سیاره زمین داشته باشند تغییر وجود دارد.

میدان‌های دارای انرژی برای دانشمندان شناخته‌شده هستند اما هنوز تعداد زیادی از آن‌ها ناشناخته مانده‌اند. فعالیت خورشید و نظمی که در میدان‌های ژئومغناطیسی زمین وجود دارد روی سلامتی و رفتار تأثیر دارند. این موضوع در نوشته‌های علمی نیز تصدیق شده است.

همچنین نوشته‌های علمی تصدیق می‌کنند که تنها توازن‌های فیزیولوژیکی و رفتارهای جمعی جهانی مطابق با خورشید و فعالیت ژئومغناطیسی نیستند، بلکه اختلال در این میدان‌ها می‌تواند اثرات مضر روی سلامتی و رفتار انسان‌ها بگذارد.

هنگامی که میدان مغناطیسی اطراف زمین مختل می‌شود سبب مشکلات خواب، سردرگمی ذهنی، کمبود انرژی و یا احساس دست‌پاچگی بدون هیچ دلیل مشخصی می‌شود. در زمان‌های دیگر هنگامی که میدان‌های زمین پایدار هستند و فعالیت خورشید به مقدار معینی افزایش می‌یابد، احساسات مثبت رو به رشد و خلاقیت و گرایش بیشتری در مردم دیده می‌شود. احتمالاً این امر به علت ارتباط بین مغز انسان، سیستم عصبی و قلبی عروقی با فرکانس‌های تشدید ژئومغناطیسی است.

در بزرگ‌سالان قلب در حالت عادی با یک فرکانسی کار می‌کند که در حدود ۶۰ الی ۱۰۰ پالس بر دقیقه (فرکانس کاردیاک) است، افزایش احساسات و فشارهای روانی فرکانس آن را بالا می‌برد.

زمین و یون کره فرکانس‌هایی ایجاد می‌کنند که از ۰٫۰۱ تا ۳۰۰ هرتز تغییر می‌کنند، بعضی از آن‌ها دارای بازه فرکانسی کاملاً یکسان با اتفاقاتی است که در مغز ما، سیستم قلبی عروقی و سیستم عصبی خودمختار رخ می‌دهد. این حقیقت می‌تواند توضیح دهد که چگونه نوسانات در میدان‌های مغناطیسی خورشید و زمین می‌تواند روی ما تأثیر بگذارد. تغییر در این میدان‌ها همچنین می‌تواند تأثیراتی روی امواج مغز، ریتم قلب، حافظه، کارایی ورزشی و به‌طور کلی سلامتی داشته باشد.

تغییرات میدان‌های زمین تحت فعالیت بیش‌ازحد خورشید می‌تواند بزرگ‌ترین خلاقیت هنری بشریت و یا غم‌انگیزترین حوادث را در پی داشته باشد.

ما می‌دانیم که این میدان‌ها چگونه بر ما تأثیر می‌گذارند، در اینجا یک سؤال اصلی پیش می‌آید که ما چگونه بر این میدان‌ها تأثیر می‌گذاریم؟ دانشمندان GCI بر این باورند که فرکانس‌های موج مغز و ریتم قلب با فرکانس تشدید میدان زمین روی هم می‌افتند، ما تنها دریافت‌کننده اطلاعات بیولوژیکی نیستیم، بلکه همچنین اطلاعات را به درون میدان جهانی وارد می‌کنیم، بنابراین یک حلقه بازخوردی با میدان‌های مغناطیسی زمین به وجود می‌آید.

تحقیقات نشان می‌دهند که هیجانات و هوشیاری انسان اطلاعاتی را به درون میدان ژئومغناطیسی کدگذاری می‌کنند و این اطلاعات کدگذاری شده در جهان توزیع می‌شود. میدان‌های مغناطیسی زمین حاملان امواج این اطلاعات هستند که همه سیستم‌های زنده و هوشیاری جمعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

این تحقیق که هنوز در مراحل ابتدایی خود قرار دارد دارای انشعابات زیادی است. بعلاوه این حقیقت وجود دارد که رفتارها، هیجانات و تصمیمات بسیار اهمیت دارند و این عوامل در حوزه دانش غیرمادی می‌توانند همه زندگی‌های روی زمین را تحت تأثیر قرار دهند. عزم همیاری و یکپارچگی می‌تواند بر روی رویدادهای جهانی تأثیر بگذارد و کیفیت زندگی روی زمین را بهتر کند. عمل به عشق، حق‌شناسی، قدردانی و بهتر کردن خودمان از جمله کارها برای تغییر سیاره‌مان در جهت بهبود آن است.

پس هر زمان که خواستید ناراحت، عصبانی یا ناامید شوید، تلاش کنید خودتان و عکس‌العمل کارتان را ببینید. این بهترین تمرین برای آن است که این حالت‌ها را از خود بیرون کنید و روی رشد شخصیتی خود کار کنید. شما باید هر آنچه موجب خوب بودن حالتان می‌شود را انجام دهید که این‌ها شامل ورزش، تغذیه سالم، کاهش زمان‌های الکترونیکی، گذراندن وقت با دوستان، حیوانات و غیره است. شما می‌توانید تمرین کنید که کمتر قضاوت کنید و روی هدف‌های خوبتان کار کنید. شما می‌توانید قدردان‌تر باشید و به دیگران کمک کنید و همان‌گونه که دیگران دوست دارند با آنان رفتار کنید.

منابع قسمت سوم این مطالب، روی کلمه منبع لینک داده شده است:

منبع ۱: مقاله اول متن فارسی که مرجع آن این [سایت](#) است

منبع ۲: مقاله دوم متن فارسی

منبع ۳: منبع اصلی این مطالب موسسه [انگیزش انسجام جهانی \(GCI\)](#)

منبع ۴: منبع مقاله ارائه شده در ارتباط مغناطیس قلب و زمین

منبع ۵: منبع مقاله ارائه شده در بخشی از متن

قبل از گفتن نظر خودم دو نکته بسیار مهم را می‌گویم:

نکته اول: موضوعات مذهبی و اعتقادات مذهبی ما در مورد اثر عبادت و خلوص قلبی و اثر قلب ما بر اتفاقات و جهان بسیار زیاد و قوی بود که به علت حجم بالای آن و نیاز به تفکر و درک عمیق مطالعه را به خودتان پیشنهاد می‌دهم

نکته دوم: تعریفی که در فیزیک راجع به فرکانس می‌شود را حتماً مطالعه نموده و راجع به فرکانس و انرژی‌ها اطلاعاتی را به دست بیاورید.

نتیجه‌گیری :

(مطلبی که می‌خواهم بگویم و نتیجه‌ای که می‌گیرم، حتی برای خودم هم قابل تفکر، تأمل، تدبر و بحث است)

به نظر من، دیگر نمی‌شود علم را احساسات را جدا کرد. علم کلاسیک، احساسات را از منطق جهان به دلیل خطاپذیر بودن نتایج آن و قابلیت عدم تکرار و فراوانی، جدا کرده است. دیگر نباید صرف اینکه دانشمندان اروپایی چندین دهه قبل با تعصب و بدون احساس به موضوعات و اتفاقات نگاه می‌کردند، ما نیز این گونه نگاه کنیم، و بر اثر گذاری احساسات در زندگی و دنیا ارزشی قائل نشویم.

مشکل فعلی بشر این است که هنوز علم فعلی توانایی بررسی کامل این موضوعات را ندارد، نباید به دلیل عدم توانایی در حل مسئله صورت مسئله را پاک کرد. دو برداشت مهم در مطالب ذکر شده قبلی کاملاً مشخص است:

اول اینکه، احتمالاً الهاماتی از اتفاقات پیش رو برای ما می‌افتد. ما به شرطی این الهامات را می‌فهمیم که از لحاظ ایمانی قلب سالم باشد و انرژی قلبی ما در جهت مناسب آن باشد یعنی در اکثر مواقع ما نسبت به تجربه کردن و روی دادن اتفاقاتی که احساسات ما را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهند باید آماده باشیم، و به آن‌ها اهمیت بدهیم یعنی عمل ما عکس‌العمل‌هایی در پی دارد که احتمالاً قلب ما آن‌ها را زودتر می‌فهمد.

دوم اینکه، اگر با تمام وجود فرکانسی یا میدان انرژی‌ای با استفاده از هماهنگی کامل یا شبه کامل بین مغز ذهن، جسم و قلبمان به منبع بفرستیم (مثل همان توجه قلبی که در دین گفته می‌شود) احتمالاً ما توانایی به وجود آوردن اتفاقات و خواسته‌ها یا حتی ناخواسته‌ها را داریم.

البته دو شرط مهم دارد: اولی وجود مسیری برای برآورده شدن آن اتفاق در قوانین دنیاست و دومی بسته به میزان توجه و تمرکز ماست. یعنی اگر در قوانین دنیا مسیری برای انجام یک کار باشد و به اصطلاح ساده تر آن اگر فردی بتواند کاری را انجام بدهد، شما هم خواهید توانست آن کار را انجام دهید، و اینجاست که وجود یک استثناء قاعده را نقض می کند.

نکته مهم دیگر اینکه کار جمعی همدلانه موفقیت بیشتری را به بار می آورد و این همان الفت و دوستی بین قلبهاست. اثر دعا یا مراقبه دسته جمعی و نمودار آنها، موارد این چنینی را بیشتر نشان می دهد.

نکته دیگر اینکه، در دنیای ما ارتباطات نقش اساسی دارد و در زمینه ی ارتباطات مؤثر احساسات صحیح شدید اولویت بیشتری از عقل و رفتارهای عقل گرایانه برای افراد دارد، فطرت انسانها بیشتر از طریق حالت احساسی ارتباط برقرار می کند تا عقلی، ضرب المثل دل به دل راه دارد مثال بارز دوستی بین قلبها و اثر آن بر دنیاست.

نتیجه اصلی که می شود گرفت این چند جمله است:

به احتمال خیلی زیاد احساسات شدید قلبی و باورهای ریشه ای درونی ما که در مورد افراد و اتفاقات پیرامون ما گفتگوی درونی، برداشت و نتیجه گیری می کند، می تواند اتفاقاتی از جنس خود را در زندگی ما و آینده ما به وجود بیاورد. به همین خاطر ناخودآگاه ما چون خودش این اتفاقات را پیش می آورد، می تواند قبل از وقوع آن انتظار رخداد اتفاق را هم در قلب ما ایجاد کند و سیستم مغز ما آماده دریافت آن باشد. مراقب ایمان و احساسات و اعمالمان باشیم.

در آخر این مقاله توجه شمارا به شعری از حافظ جلب می‌کنم:

دوش با من گفت پنهان کاردانی تیز هوش	و از شما پنهان نشاید کرد سر می فروش
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع	سخت می‌گردد جهان بر مردمان سخت کوش
وانگه ام در داد جامی کز فروغ آتش بر فلک	زهرة در رقص آمد و بربط زنان می‌گفت نوش
با دل خونین لب خندان بیاور هم چو جام	نی‌گرت زخمی‌رسد آبی چو چنگ اندر خروش
تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی	گوش نا محرم نباشد جای پیغام سروش
گوش کن پندای پسرو از بهر دنیا غم مخور	گفتمت چون دُر حدیثی گرتوانی داشت هوش
در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید	زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
برساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست	یا سخن دانسته گوای مرد عاقل یا خموش
ساقیا می‌ده که رندی‌های حافظ فهم کرد	آصف صاحب قران جرم بخش عیب پوش

در پناه خدا باشید:

مقاله شماره ۲۹- "شبهات و تفاوت قانون گرانش (Law of universal gravitation) و قانون مغناطیس (Magnetic Law) و قانون جذب (Law of attraction)"



"این مقاله در حالت کلی یک مقاله شبه علم می باشد و قابل نقد علمی است. شما دوست عزیز می توانید آن را به صورت یک موضوع تخیلی هم نگاه کنید، به نظر جای کمی تأمل و بررسی را دارد. شاید با کمی دید وسیع تر این مطلب را کامل تر بکنیم"

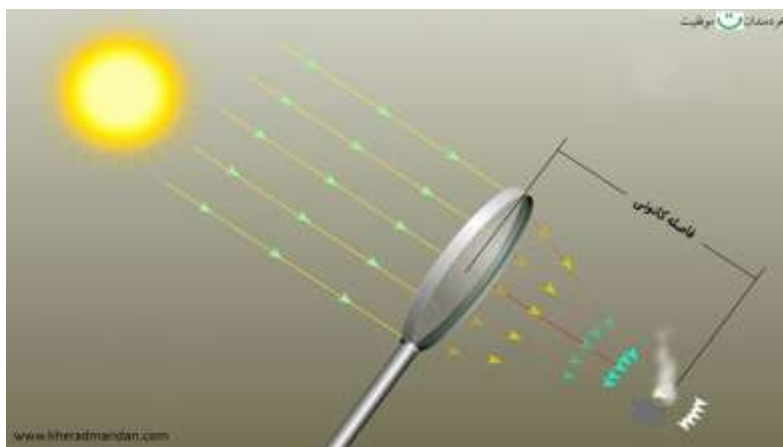
در این مقاله به زبانی خیلی ساده راجع به شباهت و تفاوت قانون جذب و گرانش یا جاذبه زمین و جاذبه الکترومغناطیس یا خاصیت آهنربایی مطلبی ارائه کرده‌ام. شروع بحث برمی‌گردد به موضوعی که معروف است به "نظریه همه چیز". این نظریه، یک فرضیه در فیزیک نظری است که به بیان رابطه همه پدیده‌ها با یکدیگر می‌پردازد، تئوری همه چیز بزرگ‌ترین مسئله‌ی فیزیک نوین است این تئوری درواقع تلاشی برای ترکیب نظریه نسبیت عام اینشتین و مکانیک کوانتومی است که در ظاهر ناسازگار با یکدیگرند. این نظریه بیان می‌کند که تنها یک نیروی یکپارچه بعد از انفجار بزرگ یا بیگ بنگ وجود دارد که از چهار نیروی بنیادی تشکیل شده است. چهار نیروی بنیادی عبارت‌اند از: نیروی گرانش، نیروی الکترومغناطیسی، نیروی هسته‌ای قوی، نیروی هسته‌ای ضعیف. در کل نظریه همه چیز، درصدد یکپارچه‌سازی چهار نیروی اصلی شناخته شده و ارائه یک قانون واحد برای پدیده هاست. نسبیت عام بیشتر با گرانش در ارتباط است و سه نیروی دیگر با مکانیک کوانتومی. راجع به توضیحات بیشتر در این باره بسیاری مطلب می‌توانید پیدا بکنید نظریه‌های جدید و قدیمی متفاوت تری هم وجود دارد.

اعتبار نظریه‌ها بیشتر به اثبات پذیری آن‌هاست، رد یک نظریه بسیار راحت است اما اثبات آن بسیار سخت است و زمان‌بر، من هدفم روی این موضوع نیست و بیشتر تمرکز بر روی موضوع قانون جذب است (هرچند اطلاق کلمه قانون صحیح نیست چون برای اینکه موضوعی در علم قانون شود باید بتواند از مسیر تئوری، فرضیه و نظریه به سلامت عبور کند، اما با توجه به عرف رایج من هم کلمه قانون را استفاده می‌کنم)

قانون جذب از موضوعاتی است که چند سالی است فکر مرا درگیر کرده و همیشه گفته‌ام برخی از پایه‌ها و مطالب آن درست است و سؤال هم این بوده از کجا معلوم ترکیب اجزاء هم درست باشد؟ در این مقاله بحثی را مطرح می‌کنم که حاصل ترکیبی از همین پایه‌هاست و شاید درست باشد و متفاوت باشد با آنچه که راجع به قانون جذب می‌دانید.

فرض را بر این بگذارید جهانی داریم که بر پایه امواج قابل توجه باشد: امواج الکترومغناطیسی، امواج گرانشی، موج بودن نور، موج بودن صدا، امواج مغزی هر فرد و امواج رادیویی هم، امواج تشعشعات، و موج بودن همه ذرات در عالم زیر اتمی یعنی همان موج‌های کوانتومی، البته امواج دریا در کلمه موج بیشترین تداعی معنی را دارد.

اصل برهم‌نهی امواج می‌گوید: اگر موج‌هایی با دامنه متفاوت هم‌جهت شوند، مجموع دامنه هر کدام از موج‌ها دامنه خالص یا دامنه کل را می‌دهد. با مثال این موضوع راحت‌تر قابل فهم است ذره‌بین امواج نور را در نقطه کانونش متمرکز می‌کند و نوری که در حالت عادی زیاد باعث گرما نمی‌شود در صورت متمرکز شدن گرمای بیشتری را تولید می‌کند، دلیل ساده برای توضیح آن این است که: طبق اصل برهم‌نهی امواج، مجموعه متمرکز موج‌ها باعث افزایش چگالی موج در آن منطقه شده و انرژی ناشی از افزایش شدت پرتوها به صورت گرما آزاد می‌شود.



پس می شود گفت که احتمالاً در هر قسمت از جهان متمرکز شدن امواج در یک جهت باعث بالاتر رفتن چگالی آن موج در همان جهت می شود.

موضوع دیگر اینکه، به تکرار متناوب امواج در یک مسیر، و در یک بازه زمانی مشخص فرکانس می گویند، برای محاسبه فرکانس بر روی یک بازه زمانی ثابت، تعداد دفعات وقوع آن حادثه را در آن بازه را می شمارند و سپس این تعداد را بر طول بازه زمانی تقسیم می کنیم.

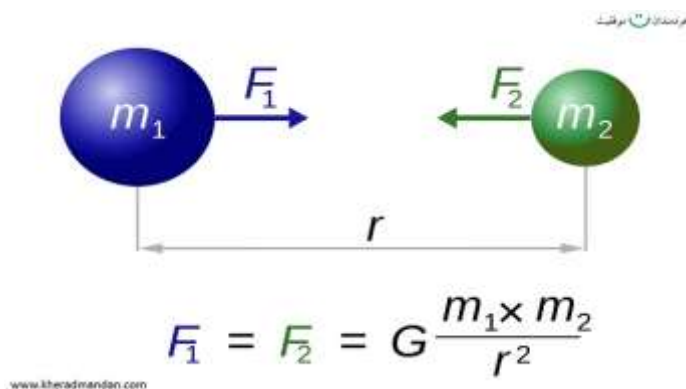
پس هر موجی که متناوب ارسال شود یک فرکانسی هم دارد، می گویند کل جهان در حال ارتعاش است، راجع به ارتعاش اتم ها مطمئنم و این یک اصل علمی اثبات شده است و وقتی اتم ها دائماً در حال ارتعاش باشند جهان ما هم در حال ارتعاش است، جمله ی معروفی از انیشتین می گویند: "Everything in life is Vibration- همه چیز در زندگی ارتعاش است" هر ارتعاش ثابتی می تواند یک موج در نظر گرفته شود و دارای فرکانس باشد، مثلاً تکان خوردن یک آونگ هم موج دارد و هم ارتعاش و فرکانس، به شرطی که ثابت و نامیرا در نظر گرفته شود.

قبل از اینکه ارتباط این موضوعات با قانون جذب را بگویم تفاوت بین قانون گرانش و خاصیت مغناطیسی را می گویم: هم در قانون گرانش و هم در مغناطیس کشش وجود دارد ولی موضوع این است که کشش در گرانش با توجه به جرم مواد اتفاق می افتد و کشش در مغناطیس با توجه به نوع اسپین ها ساده تر بگویم، خاصیت مغناطیسی گرایش هر ماده های نسبت به واکنش نشان دادن به هر گونه میدان مغناطیسی به کاربرده شده با جذب گردیدن و یا دفع شدن است. در واقع در هر جایی که جریان الکتریکی وجود داشته باشد، یک میدان مغناطیسی نیز وجود خواهد داشت.

درجه ای که خاصیت مغناطیسی یک ماده با آن بیان می شود به شدت وابسته به آرایش الکترونی اتم های سازنده ی آن است. هر چه تعداد الکترون های غیر زوج در یک اتم بیشتر باشد، این احتمال که اتم از خود خاصیت مغناطیسی نشان دهد نیز بیشتر می شود. در اکثر مواد این خاصیت الکترون ها به نحوی در کنار یکدیگر قرار می گیرند که نیروی یکدیگر را خنثی می نمایند. در برخی از مواد فرو مغناطیس مانند آهن، این آهن ربا های اتمی کوچک در صورت حضور میدانی مغناطیسی تمایل پیدا می کنند در یک جهت هم تراز یکدیگر شوند و بدین ترتیب موجب ایجاد خاصیت مغناطیسی می شوند.

تمام رساناهایی که از میان آنها یک جریان الکتریکی عبور می‌کند به‌دور خود یک میدان مغناطیسی دارند که آنها را "الکترومغناطیسی" می‌کند.

اما در رابطه با جاذبه، بر طبق یکی از نظریات نیوتون که اکنون کنار گذاشته شده است، جاذبه یک نیروی کشش همگانی است که به‌وسیله‌ی هر ذره‌ای از ماده احساس می‌گردد. قانون جاذبه‌ی نیوتون بیان می‌دارد که هر ذره از ماده به‌وسیله‌ی نیرویی جذب هر یک از دیگر ذرات ماده می‌شود، و با جرم دو ذره تناسب مستقیم دارد و متناسب است با معکوس مربع مسافت بین آنها. البته انیشتین جایگزینی را فراهم آورد که به نحوی مؤثر ایده‌ی جاذبه‌ی قدیمی نیوتون را تحت عنوان نیروی "کنش در فاصله" را تکمیل تر کرد و آن را با الگویی کاملاً جدید جایگزین نمود. جاذبه دیگر به‌عنوان یک نیرو شناخته نمی‌شود! آنچه را که ماتحت عنوان نیروی گرانشی احساس می‌نماییم در نتیجه‌ی انحنای زمان فضایی القاء شده به‌وسیله‌ی حضور ماده در آن است.



$$F_1 = F_2 = G \frac{m_1 \times m_2}{r^2}$$

پس مغناطیس و جاذبه چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ به‌صورت ساده، خاصیت مغناطیسی تحت تأثیر آرایش الکترونی و یا بار اتم‌ها قرار دارد، درحالی که جاذبه چیزی مستقل از بار است. تمام اشیائی که دارای جرم هستند کشش جاذبه را حس می‌نمایند، بدون در نظر گرفتن این که آیا آنها دارای بار الکتریکی هستند و یا نه. خاصیت مغناطیسی می‌تواند موجب جذب اشیاء به یکدیگر و یا دفع آنها از یکدیگر شود، درحالی که جاذبه تنها به‌عنوان یک نیروی کششی عمل می‌نماید. جذب و یا دفع میدان مغناطیسی بستگی به "قطب‌ها" دارد، درحالی که در جاذبه هیچ گونه ارجحیتی در مورد بار و یا قطب‌ها وجود ندارد. تنها ویژگی یک ماده که موجب می‌گردد تا به‌وسیله‌ی نیروی گرانشی جذب گردد، جرم آن ماده است.

خاصیت مغناطیسی یکی از خصوصیات ماده است، درحالی که بر طبق نظریه‌ی نسبیت، جاذبه خصوصیت خود زمان-فضا است. خاصیت مغناطیسی بستگی به آرایش الکترونی، دما و جهت اتم‌ها در یک ماده دارد. خاصیت مغناطیسی را می‌توان به‌وسیله‌ی مختل نمودن ترتیب منظم دیسک‌های مغناطیسی موجود در یک ماده از طریق گرما "خاموش" کرد، اما جاذبه هرگز نمی‌تواند "خاموش" شود، چرا که جاذبه خصوصیت خود زمان-فضا است

روش تولید آهنرباهای دائمی این است که اجسام باقابلیت آهنربا شدن را در میدان الکترومغناطیسی موقت قرار می‌دهند و آن میدان قوی فلزات مناسب را تبدیل به آهنربا دائمی می‌کند به‌اصطلاح علمی "اسپین آنها را در مسیر میدان همسو می‌کند."

نکته مهم اینکه، شاید توانسته باشیم جاذبه و مغناطیس را درک و فرمول‌بندی بکنیم و نتایج آن را بفهمیم ولی هنوز به منشأ آن‌ها و دلیل وجود آن‌ها پی نبرده‌ایم.

برویم سراغ بحث خودمان، شرطی وجود دارد که قبول آن بسیاری از مسائل متافیزیکی را حل می‌کند و آن این است، فرض کنید ذهن هر انسان و قلبش باهم سیستمی را تشکیل می‌کند که متناوباً در حال کار کردن هستند و از خود ارتعاشی را ایجاد می‌کنند و این ارتعاش دارای یک فرکانسی است و در صورت تکرار شدن شدت این فرکانس‌ها افزایش می‌یابد. که منشأ آن مثل دو موضوع قبلی ناشناخته است و نتایج آن قابل قبول و درک است.

اگر زمانی که ما بر روی یک موضوع با تمام احساس خود متمرکز می‌شویم این ارتعاش شروع به ارسال فرکانس بکند و هرچقدر تمرکز بیشتر باشد طبق اصل برهم‌نهی امواج شدت بگیرد و در جهان اطراف خود شروع به تأثیرگذاری بکند، و این تأثیرگذاری موجب ایجاد اتفاقات و تغییراتی فیزیکی در محیط شود. می‌توان گفت که انسان به عنوان ایجاد کننده یک منبع نیروی خاص وارد عمل شده است.

چگونه از این موضوع می‌شود دفاع کرد و مهم‌تر از آن چگونگی استفاده از آن را در مقاله فرکانسی که ما به جهان می‌فرستیم و اثر آن در زندگی ما و این دنیا توضیحاتی داده‌ام

شاید بشود جهان فعلی و جهان ذهنی را از طریق امواج و ارتعاش و فرکانس و تئوری همه‌چیز به یکدیگر وصل کرد و شاید در آن موقع بشود گفت: امواج ارتعاشی سیستم قلبی مغزی ما اگر متمرکز شوند ابتدا چگالی بار به وجود می‌آورند و سپس مثل قانون گرانش موضوعاتی را به سمت خود می‌کشند به شرطی که "جرم و حجم امواج سیستم قلبی-مغزی" فرد دارای سیستم ارسال ارتعاش قوی‌تر و بزرگ‌تر از دریافت کننده ارتعاش باشد. یعنی ارتعاش و کشش بیشتر از جانب فرد باشد.

در مقاله فرکانسی که ما به جهان می‌فرستیم، مثال‌هایی آورده‌ام که در آن حضور جمع‌ها و دعا و هیجان جمعی بر محیط اطراف اثر گذاشته است، پس شاید دعای یک جمع برای بارش باران باعث فرستادن فرکانس و ارتعاشی قوی می‌شود که توانایی کشش ابرهای باران‌زا را دارد به شرطی که افراد دقیقاً متمرکز بر خواسته‌ها باشند و همین‌جور زمانی که در هر موضوع تأکید و توجه زیادی اتفاق می‌افتد احتمال دارد فرکانسی قوی‌تر و با چگالی بالاتر فرستاده شود و این توجه و تمرکز باعث جذب و کشش آن موضوع به دنیای واقعی و زندگی واقعی شود و البته این توجه و تمرکز نیازمند ارتعاشی است که بسیار قوی باشد و برخاسته از باور و یقین به یک موضوع.

باور شخصی من این است که ما با سیستم قلبی-مغزی مان همیشه امواجی تولید می‌کنیم که اگر متمرکز شود مؤثرتر است، فرد هرچقدر خود را بزرگ‌تر از موضوعی که او را درگیر خودش کرده ببیند می‌تواند سریع‌تر آن را به سمت خود بکشد و اثری از آن را در دنیای واقعی ببیند، مثالی بگویم:

در بعضی از روزها که شدید احساس گرسنگی و یا بوی غذایی را حس می کنیم، می گویم: "کاش غذای امروز ما قورمه سبزی یا فلان چیز باشد" و وقتی به خانه می آییم، می بینیم همان غذا حاضر است بعد با خود می گویم "کاش یک چیز دیگر از خدا خواسته بودم"

مطمئن باشید یک چیز دیگر را به دست نمی آورید مگر اینکه سیستم قلبی-مغزی که احساس و منطق شمارا منسجم می کند آن قدر قدرتمند باشد که چگالی امواج تولیدی آن برای دریافت خواسته متمرکز و قوی باشد و فرد به اصطلاح در باورهایش خود را بزرگ تر از آن ببیند، آنموقع خواسته را به سمت خودش جذب خواهد کرد.

با توجه به روشی که ما آهنبای دائمی تولید می کنیم، اگر فردی که دروناً مستعد تغییر است در کنار افراد مؤثر و باجذبه قرار بگیرند می تواند، فردی با فرکانس مناسب در آن موضوع شود، شاید اثر دعای دسته جمعی هم مثل همین اثر باشد.

دنیا به سمت سادگی و ساده تر شدن زندگی ها می رود قوانین جهان هم به سمت یکسان شدن می رود زمان می برد شاید به فرمول بندی واحدی برسیم و شاید هم نه.

در آخر بگویم بررسی موضوعات فرامنتقی هم کار جالبی است مثل بحث این مقاله که فعلا منطقی به نظر نمی رسد ولی دلایلی برای اثبات دارد. دنیای خداوند بسیار بزرگتر از فهم و تجربه فعلی ماست، پس بهتر است با عجله قضاوت نکنیم.



مقاله شماره ۳۰- "مراحل «قانون جذب» را چگونه اجرا کنیم"



در این مقاله می‌خواهم راجع به موضوعی که اصطلاحاً به "قانون جذب" معروف است و جزء بحث‌های متافیزیکی است، صحبت‌هایی بکنم. آنچه به معنی تمرکز و توجه برای به دست آوردن خواسته‌ها و در مسیر خواسته بودن، که به نام "قانون جذب" معروف شده است، اصولی برای انجام دارد. اگر می‌خواهید مراحل آن یعنی درخواست، باور قلبی و دریافت را اجرا کنید، می‌توانید از مقالات و مطالب موجود در رابطه با مراحل قانون جذب استفاده کنید. خلاصه‌ای از روش عمومی اجرای مراحل قانون جذب در پاراگراف بعدی آمده است. و در ادامه مقاله روش متفاوتی را خدمت شما ارائه می‌دهم که با دقت در نکات ریزش می‌توانید آن را در زندگی و کسب و کارتان به کار بگیرید:

برای استفاده از "قانون جذب" و برای به دست آوردن آنچه می‌خواهید، سعی کنید آرامش و کنترل خود را در دست داشته باشید. اگر دنبال روشی هستید، می‌توانید با استفاده از مقاله اصول مراقبه یا مدیتیشن هر روز ۵ دقیقاً مراقبه کنید تا در مسیر آرامش باشید. پس از مدیتیشن به خواسته‌ای که دارید توجه، تمرکز و فکر کنید. خواسته خودتان را به وضوح در ذهن خود تصور کنید و آن را از جهان و خالقش بخواهید و مطمئن باشید که این اتفاق می‌افتد. رسیدن به خواسته‌تان را تصور کنید، راجع به محاسن خواسته و شرایط زندگی‌تان با حضور آن خواسته بنویسید. هر روز تکرار کنید تا در مسیر آرزویتان قرار بگیرید و امیدوار باشید که به آن خواسته یا بهتر از آن می‌رسید، قدردانی و تشکر از خداوند را فراموش نکنید! و انجام درست کارهای درست هم جزئی از مراحل قانون جذب است.

روش زیر شامل یک دستورالعمل با مراحل هفتگانه است که در زمان استفاده از قانون جذب باید انجام شود:

مرحله (۱) سعی کنید ذهنتان را آرام کنید:



به هر صورتی که ذهنتان آرام باشد، می‌توانید این کار را انجام دهید اما پیشنهاد می‌شود ۵ تا ۱۰ دقیقاً این کار را انجام دهید. سعی کنید در یک مکان تقریباً ساکت و آرام بنشینید. انجام این کار قدرت مغز را افزایش می‌دهد و ذهن شما را در حالت مراقبه قرار داده و قدرتمند می‌کند. خودتان را در این زمان شاد و قدرتمند تصور بکنید و احساس کنید خداوند همراه شماست و به صحبت‌های شما گوش می‌دهد و شما را به بهترین مسیر برای رسیدن به آرزوهایتان هدایت می‌کند. در این لحظات از خداوند آرامش ذهنی و خلاصی از شر افکار گوناگون را بخواهید و تمام توجهتان به حضور خداوند در زندگی‌تان باشد. البته یادتان باشد این آرامش شروع کار است مراحل مهم را در ادامه خواهید فهمید.

مرحله ۲) خواسته خود را دقیق، با اطمینان و بدون ذره‌ای شک، انتخاب کنید و حدود آن را مشخص کنید:



آنچه را که خواهان آن هستید به صورت کامل مشخص کنید. رنگ، وزن، شرایط و سایر اوضاع مادی و معنوی آن را دقیق بدانید. لطفاً تا زمانی که تردید دارید و دقیقاً به حدود خواسته خود مشرف نیستید به مرحله بعدی نروید.

به خاطر داشته باشید که شما با فکر و توجه قلبی به درخواستان [فرکانس‌هایی به جهان می‌فرستید](#) و جهان وظیفه دارد به افکار شما پاسخی مناسب و هم‌سنگ فیزیکی‌اش را بدهد. به همین دلیل است که باید، بدانید دقیقاً چه می‌خواهید. اگر شما واضح و با اطمینان خواسته خود را بدانید، با انجام مراحل بعدی جهان فرکانس نامشخصی دریافت می‌کند و نتایج نامشخصی را به زندگی‌تان ارسال می‌کند. نتیجه‌ای که متمرکز نباشد تبدیل به هم‌سنگ فیزیکی‌اش نخواهد شد و [خبری از معجزه موفقیت نخواهد بود](#). یکی از مهم‌ترین دلایل نرسیدن به خواسته‌ها پس از منطبق نبودن با قوانین جهان، متمرکز نبودن در تمام لحظات است. پس مطمئن شوید که

خواسته شما دقیقاً مشخص است و دقیقاً آن چیزی است که شور و شوقی قوی و فراوان در جان شما ایجاد می‌کند، و شما حاضرید به خاطر آن دست به عمل به الهامات دریافتی بزنید. یادتان باشد خواسته شما سرنوشت و آینده‌تان را می‌سازد.

مرحله ۳) باایمان از حاکم این جهان (خداوند متعال) درخواست کنید:



خواسته خود را باایمان به برآورده شدن بخواهید. می‌توانید تصویری ذهنی از آنچه می‌خواهید را به نقطه‌ای متمرکز از جهان بالای سرتان ارسال کنید. یا اینکه آن را درجایی مناسب از نظر خودتان تصور کنید.

به درخواست شما از همان شروع پاسخ داده خواهد شد. به شرطی که آن خواسته را مال خود ببینید و زندگی با آن را تجسم کنید. البته شاید به روشی که شما انتظار دارید پاسخ نشنوید! هرچقدر تجسم و تصویرسازی شما دقیق‌تر باشد، بهتر است. خودتان را در حال استفاده از خواسته یا همراهی و همکاری با خواسته ببینید و روی آن تمرکز کنید. فرضاً اگر یک ماشین است. در تصویر ذهنی خود داخل آن بنشینید، اطراف و ظاهرش را ببینید با آن رانندگی کنید و به محل دلخواه بروید. یا اگر فردی است که شما تقاضای دیدنش را دارید، خودتان را روبروی او ببینید، خصوصیات موردنظرتان را در فرد مقابل ببینید با او صحبت کنید و خواسته‌هایتان را مطرح کنید. مسیر برای برآورده شدن ارائه ندهید، و دقیق روی یک فرد یا یک وسیله تأکید نکنید. دنیا، دنیای فراوانی است، خصوصیات موردنظرتان را در آن شرایط تصور کنید و لحظه رسیدن به آن و زندگی موردنظرتان را تصویرسازی کنید.

مرحله ۴) خواسته خود را روی کاغذی بنویسید:



با نوشتن آرزوها و خواسته‌های خود آن‌ها را به بند می‌کشید. نوشتن عظمت بسیار زیادی با خودش دارد و تعهد قدرتمندی در ناخودآگاه شما برای ارسال فرکانس مناسب ایجاد می‌کند. در مصاحبه‌ای که با یکی از کارآفرینان انجام دادم، تأکید نوشتن ایشان برای خود من هم جالب بود متن مصاحبه را می‌توانید از آخر مقاله پیدا کنید.

برای نوشتن باید اصولی را رعایت کنید، کلمات حرمت دارند پس بهترین کلمات را برای درخواست کردن انتخاب کنید، و سعی کنید ارزشمندترین بیان را بیاورید. طوری درخواست بکنید که انگار از قدرتمندترین فرد جهان می‌خواهید. چون واقعاً از او می‌خواهید. می‌توانید با جمله‌ای مثل این شروع کنید: "من اکنون بسیار شاد و سپاسگزار هستم که..." و در آخر جمله (یا پاراگراف) آنچه را که می‌خواهید را به خداوند بگویید و با یکی از صفات‌های عالی خداوند جمله‌تان را به پایان برسانید.

یک مثال معروف برای شما از شیوه درخواست حضرت سلیمان می‌گوییم:

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿ص: ۳۵﴾

گفت: پروردگارا! مرا مغفرت بده و به من حکومتی عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای! بهتر است خواسته خود را در زمان حال بنویسید، طوری که در حال حاضر آن را دارید. از جملات مثبت و باورهای قدرتمند کننده استفاده کنید. هرروز تازمانی که آرزویتان برآورده شود، چشمانتان را ببندید و آن را تصور کنید، درست مثل اینکه در حال حاضر اتفاق می‌افتد و تصوراتان را بیشتر و روشن‌تر بنویسید و یا با خود بگویید. و دلیل مناسب و موجهی را هم به خاطر خواستن این خواسته بنویسید.

مرحله ۵) حس داشتن خواسته را احساس کنید:



پس از رسیدن به آرزوهای خود، چه احساسی خواهید داشت. صحبت شما، رفتار شما و فکرتان چگونه خواهد بود؟ از همین الآن آن کارها یعنی فکر، رفتار و گفتار را عملی کنید. شادی‌تان را و حس خوب ناشی از آن را باید در عمل نشان بدهید. درواقع سخت‌ترین و مهم‌ترین قدم قدرتمند در استفاده از "قانون جذب" همین مرحله است. زیرا زمانی که شروع به انجام این مرحله می‌کنید، باید احساس کنید که دیگر به آن خواسته نیاز ندارید چون احساس شما طوری است که انگار آن را دارید! البته انجام این کار واقعاً لازم است هرچند در اوایل کار احمقانه به نظر برسد. چون، جهان طبق وظیفه‌اش برای دادن معادل فیزیکی یک خواسته فرکانس، اندیشه و احساس مشابه آن را دریافت کند. در این مرحله است که اگر کاری و عملی به ذهنتان خطور کرد یا از جایی شنیدید باید عمل بکنید. و با اطمینان و صبر حرکت کنید. همیشه یادتان باشید عمل مناسب در مسیر مناسب حتماً لازم است ولی نباید روش عمل را از قبل انتخاب کنید، در حین انجام مراحل عمل مناسب و مسیر جواب گرفتن با این عمل را دریافت خواهید کرد.

مرحله ۶) شکرگزاری و سپاس گذاری را انجام بدهید:



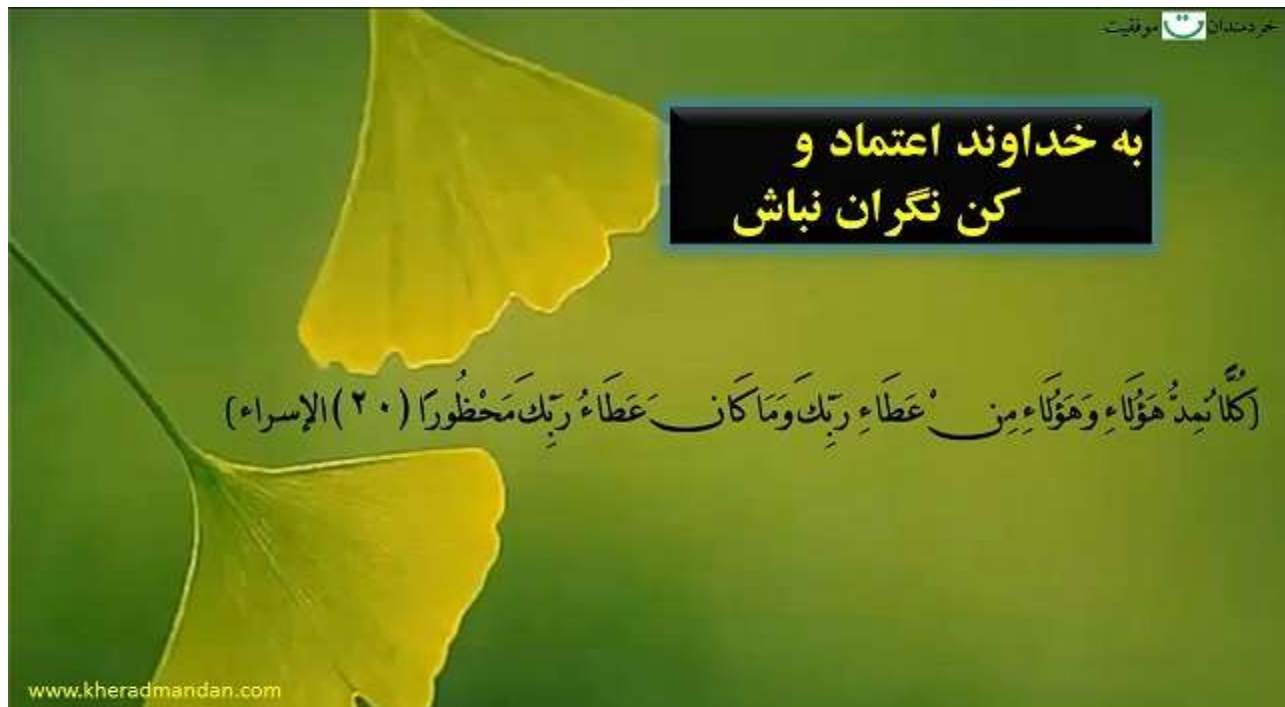
همه نعمت‌هایی که خداوند به شما داده است را در لیستی بنویسید. برای آنچه در حال حاضر دارید سپاسگزار باشید و از همه چیزهایی که جهان به شما داده است سپاسگزار باشید. در اواسط لیست خواسته خود را هم اضافه کنید و برای داشتن آن سپاس گذاری کنید. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»

«اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود»

قانون جهان ثابت است، سپاسگزاری‌های ما، سیستم جهان را به انجام کارها و دادن هدایای بهتر ترغیب می‌کند تا چیزهای بیشتری را به شما بدهد. هرروز به خاطر داشته‌ها و حتی نداشته‌ها شکر گزار خداوند باشید. موارد برای سپاسگزاری بسیار زیاد است. به‌عنوان مثال؛ اگر شما قبلاً مورد آزار و اذیتی قرار گرفتید و الآن دیگر خبری از اذیت کننده نیست، این یک دلیل است که باید به خاطر آن سپاسگزار باشید. اگر فرد مناسبی برای صحبت کردن دارید، این مورد دیگری است که به خاطر آن باید از خداوند تشکر کنید. اگر سالمید، اگر نانی برای خوردن دارید، اگر محلی برای خواب دارید، حتی به خاطر سوادی که برای خواندن این متن دارید و... از خداوند تشکر کنید. همچنین از خداوند برای این روند و سیستم ثابتی که دارد تشکر کنید. قدردانی کردن، باعث افزایش ظرف لیاقت شما برای دریافت نعمت‌ها می‌شود و درخواست شما سریع‌تر به سمت شما می‌آید.

مرحله ۷) به خداوند اعتماد کن و نگران نباش:



صبور باشید، توکل کنید و امیدوار به دریافت خواسته‌تان باشید. تصور کنید که در جهانی زندگی می‌کنید که هر چه را واقعاً می‌خواهید، و نسبت به خواستش صد درصد مطمئنید، در یک لحظه برآورده می‌شود و فقط نیاز است شما در مسیر وجود آن خواسته قرار بگیرید. نگران و مضطرب از نرسیدن به آرزویتان نشوید. اتفاقات جهان آینه دنیای ذهنی شماست.

نکته مهم اینکه، مرتب در جستجوی آرزوهایتان نباشید. محتاج خواسته و در ذهن و قلب اسیر آن نباشید، مردم معمولاً با این کار فرایند جذب را خراب می‌کنند. چون خود را کوچک‌تر از خواسته‌شان می‌بینند! و اختیار احساساتشان را به بودن یا نبودن آن وصل می‌کنند. اگر مرتب نگران و چشم‌انتظار رسیدن به آرزوهایتان باشید با این کار به جهان می‌گویید من نیازمندم، محتاجم و ضعیف. پس هم سنگ فیزیکی آن خواسته یعنی، ضعیف بودن و اتفاقات ناشی از ضعف را دریافت می‌کنید.

به جهان اثبات کنید که شما بزرگ‌تر از خواسته‌تان هستید تا آرزویتان به سمت شما جذب شود، برای بزرگ‌تر شدن از خواسته‌ها نیاز به همراهی قدرتی بزرگ با خود دارید. به خدا توکل کنید با در مسیر خدا بودن، خداوند همدست شما می‌شود و بسیار بزرگ‌تر از خواسته‌هایتان می‌شوید و به راحتی آن‌ها را به دست می‌آورید.

در مسیر خدا بودن، ایمان و صبوری می‌خواهد. صبور باشید. ناراحت نباشید اگر خواسته‌هایتان بلافاصله اتفاق نیفتد. به دنبال هر روش ذهنی یا عملی پیش رو نباشید. بر روی روش برآورده شدن خواسته‌ها یا "چگونگی" اتفاق افتادن خواسته به زندگی‌تان تأکید نکنید. اجازه دهید خداوند آن را از بی‌نهایت راه‌هایی که دارد به زندگی شما وارد کند. خداوند از همه به انجام کارش دقیق‌تر و واردتر است. وقتی به دنیا و یا خداوند "چگونگی" کار را می‌گویید، در حقیقت از ضعف در ایمانتان سخن می‌گویید. خداوند قدرتش بی‌نهایت و دستانش باز و قادر مطلق است و آگاه به خیر ماست و مطمئن باشید کمکتان می‌کند. مهم‌ترین نکته اینکه در انتخاب خواسته‌های قلبی‌تان دقیق باشید چون در هر مسیری که باشید خداوند کمکتان می‌کند.

كُلًّا تُبَدِّلُ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿الإسراء: ٢٠﴾

"همه را مدد می‌دهیم، هم اینان و هم آن‌ها را با عطای پروردگارت، و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است."

همه خواسته‌های ما ناشی از ایمان ماست و خداوند است که از فیض رحمتش آن‌ها را به ما می‌دهد، وظیفه‌ی ما درخواست و تشکر است. هیچ موقع شکرگزاری را فراموش نکنیم.

مقاله شماره ۳۱- چرا "قانون جذب" جواب نمی‌دهد؟



قانون جذب عامل اصلی موفقیت یا شکست نیست! در ضمن موضوع قانون جذب، مطلبی فانتزی نیست! در ضمن لطفاً به اسم موفقیت با قانون جذب، دچار خطای هاله‌ای نشوید و از عمل‌گرایی و تلاش دوری نکنید. همین سه جمله خلاصه این مقاله است.

سال قبل دوره‌ای به صورت رایگان راجع به آموزش قانون جذب برگزار کردم. در این مقاله می‌خواهم مطالب تکمیلی راجع به آن ارائه بدهم.

یکی از مشکلات کم‌اهمیت قانون جذب همان‌طوری که گفتم، شبه‌علم بودن آن است و **کلمه قانون برای آن اشتباه است** اما به دلیل استفاده زیاد از این ترکیب نام یعنی **"قانون جذب"** من هم در متن از آن استفاده می‌کنم.

مشکل بزرگ‌تری که در رابطه با قانون جذب مطرح است، **نبود تعریف یکسان** درباره آن است. از تعریف‌های ساده‌ای مثل **"حس خوب / اتفاق خوب و حس بد / اتفاق بد"** تا تعریف‌های پیچیده‌ای مثل **"اثری کوانتومی در تبدیل انرژی به ماده وجود دارد که با همکاری جهان‌های موازی، باعث ایجاد ارتباطی قانونمند بین افکار و اتفاقات می‌شود. به این اثر قانون جذب می‌گویند"** باعث آشفتگی‌های زیادی در فهمیدن این موضوع شده است.

از طرفی دیگر مبحث موضوع قانون جذب با برخورد معنوی و مذهبی نیز مواجه شده و برخی آن را موضوعی کفرآمیز و الحادی و عرفان‌نویس می‌دانند! و برخی آن را یک موضوع الهی و صد درصد مذهبی موجود در تمام ادیان الهی می‌دانند! جالب اینجاست که هرکس برای اثبات ادعاهای خود دلایلی منطقی، مذهبی، علمی و حتی احساسی خاص خود را دارد.

این نوع از نگرش که به یک موضوع وجود دارد مرا یاد **تعریف واژه عشق** می‌اندازد، عشق به اندازه کل آدم‌های هستی تعریف دارد! اگر از شما بخواهم عشق را تعریف کنید هر کدام نظر خودتان را خواهید گفت و مطمئناً نظرات مخالف هم کم نخواهد بود.

در رابطه با قانون جذب نیز این موضوع مطرح است و بسته به تعریف آن می‌توانیم برایش مخالفان و موافقان زیادی در همه طیف‌ها پیدا کنیم.

یکی از معروف ترین صحبت ها و تعریف ها درباره قانون جذب توسط خانم استرهمیکس و شخصیت آگاهی بخش مرموز آن آبراهام در کتاب هایش به جهان ارائه شده است. بسیاری از اساتید داخلی و خارجی صحبت هایشان یا کپی برداری شده و یا وام دار نظریه آن هاست. موضوعاتی مانند ارتعاش، فرکانس، انرژی مبدأ، سطح، طیف احساسی یا سطح متفاوت و حتی واژه های مشابهی مثل مدار، اصل انتظار، قانون آفرینش، الهامات معنوی، هم مداری و... از مفاهیم و موضوعات کتاب های آن ها برداشت شده است. البته بحث در مورد حواشی آن کتاب ها خارج از بحث این مقاله است لذا من به موضوع اصلی خودم می پردازم.

به دلایلی که گفتم، راجع به قانون جذب همان گونه که در دوره اش گفتم، تعریفی که طی سال ها فهمیدم را بیان می کنم. لطفاً این چند خط را با دقت کامل مطالعه کنید.

تعریف من از قانون جذب این گونه است:

"در جهان قانونی وجود دارد که اثر فیزیکی و قابل درک ارتعاش های خواسته هر فرد را وارد زندگی اش می کند، نام این قانون، قانون جذب است"

قبل از موافقت یا مخالفت با این تعریف، اجازه بدهید راجع به آن بیشتر توضیح بدهم.

منظورم از ارتعاش خواسته، هدف، خواسته یا آرزوی ما نیست! بلکه ارتعاش خواسته، ترکیب خواسته ما به علاوه مجموعه نگرش ها و عقاید مؤثر ما درباره آن خواسته است.

بهتر است بدانیم که قلب و یا درون هر انسانی مثل یک میدان مغناطیسی انواعی از انرژی ها و ارتعاشات و فرکانس ها را به جهان ارسال می کند. در صورت علاقه مندی برای آگاهی بیشتر لطفاً مقاله **فرکانس انسان** را بخوانید.

قلب ما یا درون ما وقتی خواسته ای که داریم با توجه به عقاید ما و نگرش های ما در رابطه با آن موضوع ارتعاش خواسته را به جهان ارسال می کند. و جهان سازوکار و سیستمی دارد که اثر قابل لمس و درک این ارتعاش خواسته را وارد زندگی ما می کند.

نکته جالب اینجاست در اکثر مواقع ما به خواسته‌ای داریم نمی‌رسیم بلکه به ملغمه‌ای متفاوت (به صورت ساده یعنی ترکیب عجیب غریب غیرقابل جدا از هم) از خواسته می‌رسیم و دقیقاً با این اعتراض روبرو می‌شویم:

"قانون جذب دروغ است، هیچ کس با فکر و خیال به خواسته‌اش نمی‌رسد!"

در جواب باید بگوییم: **بله!** این تعریف که قانون جذب باعث به حقیقت پیوستن، آرزوها و خواسته‌های ما می‌شود کاملاً دروغ است. قانون جذب باعث به حقیقت پیوستن اثر ارتعاش خواسته ما می‌شود، نه خودخواسته ما به همین دلیل شاید برخی‌ها از قانون جذب اصلاً نتیجه نگیرند یا حتی نتیجه برعکس بگیرند! مهم ارتعاش خواسته است نه خواسته!

با یک مثال توضیح بدهم موضوع قابل هضم تر می‌شود، من از شما می‌خواهم که الآن حدود یک الی دو دقیقه به خوردن یک شیرینی خوشمزه فکر کنید و تصور و تجسم کنید که این شیرینی را دارید و الآن در دسترس شماست و تصور کنید در حال خوردن آن هستید.

پس از انجام همین کار در ظاهر ساده، برخی از شما شیرینی دلخواهتان یا مشابه آن شیرینی را طی چند ساعت و یا نهایتاً روز بعد به دست می‌آورید. در کنارش برخی دیگر آن را حتی در هفته‌های بعد هم به دست نخواهند آورد!

این مثال و این اتفاقات اثر قانون جذب را نشان می‌دهد!

با این حساب احتمالاً الآن می‌گویید که فلانی ما را سرکار گذاشته‌ای؟ به نظر خودت علم غیب گفتی؟ خب معلوم طبق علم احتمالات برخی به خواسته می‌رسند و برخی دیگر نه.

در جواب باید بگوییم من اصلاً راجع به درصد احتمال اتفاق افتادن یک موضوع صحبت نکردم! من راجع به اثر قانون جذب صحبت کردم. بگذارید بیشتر توضیح بدهم، احتمال اینکه شما به شیرینی که تصورش را کردید برسید دقیقاً وابسته به ارتعاش خواسته شماست نه خودخواسته شما! کسانی که بین خواسته و ارتعاش خواسته‌شان تفاوت زیادی وجود ندارد و تضاد درونی‌شان کم است، سریع به خواسته‌شان می‌رسند. چون قانون جذب اثر ارتعاش خواسته را در اولین فرصت ممکن (حتی در یک چشم به هم زدن) وارد زندگی فرد می‌کند. به شرطی در درون فرد بین خواسته و ارتعاش آن هماهنگی ایجاد شود.

اما کسانی که درونشان دچار تضاد بین خواسته و ارتعاش خواسته است، یعنی باورها و نگرش‌هایی دارد که به وقوع پیوستن اتفاق موردنظر را سخت یا غیرممکن می‌داند تا موقعی که این تضاد وجود دارد به خواسته‌اش نخواهد رسید یا خیلی سخت خواهند رسید، هرچند در عمل خیلی زیادتر از سایرین تلاش بکنند.

نکته‌ای بسیار مهم بگوییم: یادتان باشد خواسته را می‌شود آگاهانه ایجاد کرد ولی ارتعاش خواسته به صورت مستقیم دست ما نیست. بلکه ناشی از نگرش‌ها و باورهای درونی موجود در ضمیر ناخودآگاه ماست! تا آن نگرش‌ها تعویض و اصلاح نشوند، خواسته‌های آگاهانه و منطقی ما راهی برای برآورده شدن پیدا نخواهند کرد. جزء جدانشدنی در مسیر گذار رسیدن به خواسته‌ها، تغییر نگرش‌های درونی و پس از آن انجام درست عمل درست است! شاید در جواب بگویید با عمل می‌شود در مقابل ارتعاش خواسته ایستاد. مثلاً در رابطه با همین مثال، احتمال دارد، شما جواب بدهید که من اصلاً کیک را تصور نمی‌کنم و داشتنش را دوست ندارم اما سریع یک کیک می‌خرم تا اثبات شود قانون جذب وجود ندارد یا اینکه نمی‌تواند قدرتمند باشد. اما واقعیت اینجاست که شما هر عمل و کاری بکنید، با توجه به ذهنیت درونی‌تان و نگرش‌هایتان انجام می‌دهید و قانون جذب به آن پاسخ می‌دهد. بعد از این کار است که اتفاقات را با عقل و درک منطقی‌تان توجیه می‌کنید.

شاید سؤال شود که پس عمل، تلاش، پشتکار و برنامه‌ریزی کجای این تعریف قرار دارد؟

جواب باید بگوییم، عمل مکمل ثانویه درخواست ماست! کاملاً مشخص است که ما برای موضوعی که واقعاً معتقد باشیم و خواهانش باشیم حتماً تلاش فیزیکی می‌کنیم و این تلاش فیزیکی در کنار کمک قوانین جهان هستی باعث رسیدن ما به اثر ارتعاش خواسته ما می‌شود. ساده‌تر بگوییم ما حاضریم برای کاری وارد عمل بشویم که به انجام دادن آن به نوعی معتقد باشیم. و این نوع از اعتقاد توسط درون ما که محل تبدیل خواسته به ارتعاش خواسته و ارائه آن به جهان است ایجاد می‌شود.

در خیلی از موارد ما با پشتکار زیاد کاری را انجام می‌دهیم ولی در نهایت نتیجه چندان‌ی به دست نمی‌آوریم، دلیل آن کوتاهی ما نیست، عدم هماهنگی بین تلاش ما با ارتعاش خواسته و قوانین جهان است. این بیت را شنیده‌اید؟

یک جمع نکوشیده رسیدند به مقصد یک قوم دویدند و به مقصد نرسیدند

در حقیقت تعریفی از قانون جذب را با خود به همراه دارد، هر کس برای رسیدن به خواسته‌اش در مسیر درست قرار بگیرد مطابق قانون جذب، ناخودآگاه به سمت مقصد رانده می‌شود و هر کس در خلاف مسیر قرار بگیرد هرچقدر هم تلاش کند به مقصد نخواهد رسید و قانون جذب برایش به صورت دلخواه او عمل نخواهد کرد.



موضوع بسیار مهم دیگری را خدمت شما عرض کنم: بحث مطرح شده در قانون جذب به نظر من یکی از قوانین پایه‌ای در جهان است و همه این جهان و قوانینش آفریده خداست. موضوعاتی مثل قدرت کائنات، اثر آفرینش قانون جذب و مفاهیم انسان گرایانه، غول چراغ جادو و قدرت انسان در خلق خواسته‌هایش اساساً موضوعاتی از پایه غلط و اشتباه است.

اساساً ما انسان‌ها و هیچ موجود دیگری به جز خداوند، هیچ قدرت خلق و آفرینشی و هدایتی نداریم! ما در بهترین حالت قدرت خلاقیت برای ترکیب آفریده‌ها خداوند و تفکر درباره آن‌ها را داریم و در نهایت برای افرادی که در مسیرهای هدایت الهی قرار دارند می‌توانیم کمک کننده‌ای باشیم. هرچه در آسمان و زمین است و قانونی که در جهان وجود دارد چه زشت چه زیبا، چه خوشایند چه ناخوشایند، همگی آفریده خداست، اصولاً خطایی در سیستم

جهان نیست که نیازی به خلق و آفرینش ما داشته باشد. هر چه هست در جهان، مسیرهای ثابت و نتایج ثابت به علاوه اختیار انتخاب ماست.

بحث قانون جذب یک موضوع شیک و مجلسی و پر از صحبت‌های خوشایند نیست، هر سختی و بدبختی هم در زندگی تجربه می‌کنیم اثری از عمل دقیق سیستم قانون جذب است که وارد زندگی ما شده است. هر مسیرگذار موفقیت سختی‌های خودش را دارد، قانون جذب با توجه به نوع مسیر انتخابی شما هوشمندانه رفتار می‌کند.



ما در جهانی کاملاً قانونمند و هوشمند هستیم که میلیاردها برنامه و مسیر جزئی دارد و تعدادی قانون و برنامه کلی، در این جهان هر کاری بکنیم نتیجه‌اش از قبل معلوم است، یعنی احتمال سورپرایز شدن در جهان برای آگاهان وجود ندارد! ما فقط اختیار انتخاب انواعی از این مسیرها و اختیار انتخاب نحوه حرکت در این مسیر را داریم. البته آن‌هم وابسته به افکار عقاید و اطلاعات و آگاهی‌های خود آگاه یا ناخود آگاه ماست. هر مسیری یا دستورالعملی را انتخاب کنیم نتیجه‌ای مشخص را به دست خواهیم آورد این نتیجه برای ما غیر قابل تغییر است. تنها اختیاری که ما داریم و انتخاب مسیرهاست و همه ادیان می‌گویند که در انتخاب مسیرت دقت کن تا نتایج خوبی را به دست بیاوری.

منظورم را از توضیحات بالا واضح تر بیان کنم، یکی از قوانین خداوند در جهان هستی این است که برنامه هوشمند را آفریده که در برابر ارتعاش های خواسته ما اتفاقات همسنگ و مشابه آن را وارد زندگی مان می کند. ما به هر خواسته ای که داریم نمی رسیم! ما به خواسته ای می رسیم که اولاً، احتمال اتفاق افتادن آن در جهان وجود دارد، یعنی مسیری برای آن در جهان نوشته شده است. دوماً، ما آن خواسته را انتخاب کرده باشیم و خواهان آن باشیم. سوماً اینکه، ارتعاش خواسته مشابه با خواسته مان را به جهان ارسال کنیم یعنی درونا نگرش های مناسب آن خواسته را داشته باشیم. و سعی کنیم در مسیر درست حرکت کنیم و کار درست را درست انجام بدهیم! باوجوداین سه مورد است که قانون جذب وارد عمل می شود و بسته به میزان اشتیاق ما و امکانات جهان هستی اثر آن خواسته را وارد زندگی ما می کند.

برای هماهنگی همین سه مورد نیاز به آگاهی و عمل داریم، باید بررسی بکنیم ببینیم آیا خواسته ما طبق قوانین جهان شدنی است و کسی قبلاً آن را به دست آورده است، در ثانی باید خواسته خود را دقیق و مشخص تعریف کنیم و ثالثاً باید برای هماهنگی ارتعاش خواسته و خواسته تلاش زیادی بکنیم، این هماهنگ سازی مرحله زمان بر و بسیار مهمی است مرحله رشد در مسیر گذار است، مرحله که فرد درونا به شخصیت جدید و هماهنگ با خواسته اش نزدیک می شود. در مرحله دوم دوره ساخت و پرورش یک ذهن ثروت ساز در رابطه با این نحوه هماهنگ سازی مثال هایی را گفته ام و حدود ۹۶ بذر و نگرش و نحوه قرار دادن آن ها در ذهن ناخود آگاه را برای ثروت ساز شدن ذهن ارائه دادم می توانید از آن استفاده کنید، اما در رابطه با سایر زمینه ها و خواسته نیازمند بررسی و مطالعه توسط خودتان است. البته شرط مهم رسیدن به هماهنگی بین خواسته و ارتعاش خواسته در کنار دانستن عمل مؤثر است. عمل مؤثر عملی است که مطابق با خواسته شماست، نه عمل به تنهایی و نه ایجاد نگرش به تنهایی منجر به رسیدن به خواسته نمی شود، هردو پیوسته و مکمل هم هستند اما پایه اصلی هماهنگی بین خواسته و ارتعاش خواسته، تغییر نگرش های موجود در ذهن ناخود آگاه و هماهنگی بین سیستم قلبی مغزی است، آن ها را توضیح داده ام.



مقاله شماره ۳۲ - "چگونه مراقبه (مدیتیشن) کنیم"



مدیتیشن یک تکنیک ذهن بدن است که در آن شخص به آرامی توجه را به درون می‌برد تا به آرامش جسمی و ذهنی دست پیدا کند. اکثر انواع مدیتیشن از تمرینات مذهبی شرقی به خصوص از هند، چین و ژاپن به غرب رفته است. تنها در سه دهه اخیر است که این تکنیک‌ها به طور جدی برای دستیابی به سلامتی، به خصوص برای درمان استرس و کاهش دردهای مزمن به کار می‌رود. مدیتیشن یکی از بهترین روش‌های طب مکمل است و نشان داده شده که مزیت‌های بی‌شماری در تأمین و حفظ سلامتی دارد. این تکنیک خصوصاً در درمان بیماری‌های قلبی مفید است. مدیتیشن در زمان شروع استفاده از [مراحل قانون جذب](#) می‌تواند کمک به [ارسال فرکانس‌های مناسب به جهان هستی](#) نماید.

مقاله زیر در سه قسمت، نکات مهمی را در رابطه با مدیتیشن یا مراقبه در اختیار شما قرار می‌دهد.

قسمت اول: شرایط عمومی مراقبه (مدیتیشن)

هدف از مراقبه (Meditation)، تمرکز و آرام کردن ذهن است، که در نهایت ذهن را به سطح بالاتری از آگاهی و آرامش درونی می‌رساند. مدیتیشن یک عمل باستانی است، دانشمندان همچنان در حال کشف مزایای آن هستند. متخصصان مغز و اعصاب دریافته‌اند که مدیتیشن منظم، در واقع مغز را به شیوه‌ای تغییر می‌دهد که می‌تواند به شما کمک کند تا احساساتتان را کنترل کنید، تمرکز کنید، استرستان را کاهش دهید، و حتی با افراد اطراف خود ارتباط بهتری برقرار کنید. ممکن است این کار در ابتدا دشوار به نظر بیاید، اما با یادگیری اصول مراقبه، شما می‌توانید سفر خود را در مسیر روشنگری و سعادت آغاز کنید. با تمرین، شما قادر به رسیدن به احساس آرامش و صلح می‌شوید، بدون اینکه از آنچه در اطراف شما اتفاق می‌افتد تأثیر بگیرید.

مرحله اول: یک محیط آرام را انتخاب کنید



یک محیط آرام را انتخاب کنید. مراقبه باید در یک مکان آرام انجام شود تا بتوانید تمرکز کنید و حواستان پرت نشود و در حین مراقبه کسی مزاحمتان نشود. مدت زمان مراقبه بین پنج دقیقه تا نیم ساعت است. لازم نیست که مکانتان خیلی بزرگ باشد، حتی یک نیمکت بیرون از منزل هم می تواند مکانی برای مراقبه باشد.

برای افراد تازه کار جلوگیری از حواس پرتی های خارجی بسیار مهم است. تلویزیون، تلفن ها یا سایر وسایل پرسروصدا را خاموش کنید. اگر موسیقی پخش می کنید، آهنگ های تکراری را انتخاب کنید تا تمرکزتان را از دست ندهید. اگر بتوانید صدای جریان آب را در محلتان ایجاد کنید، مثل اینکه در کنار چشمه ای قرار گرفته اید، بسیار مؤثر است زیرا صدای جریان آب آرامش بخش است.

نیازی نیست که فضای مدیتیشن کاملاً ساکت باشد و نیازی به استفاده از گوش بند نیست. مثلاً صدای یک ماشین چمن زنی نباید از مراقبه ی مؤثر شما جلوگیری کند. در حقیقت شنیدن این گونه صداها و توانایی اهمیت ندادن به آنها به گونه ای که بر افکار شما تأثیر نگذارند جزء مهمی از مراقبه است.

در خارج از ساعات کاری به جای قرار گرفتن در یک جای شلوغ و پرسروصدا یک محل دنج پیدا کنید مثلاً زیر یک درختی که اطرافش خلوت است و یا چمن زار خلوت بنشینید.

مرحله دوم: لباس‌های راحت بپوشید



لباس‌های راحت بپوشید چون لباس‌های تنگ از لحاظ فیزیکی مانع آرامش می‌شوند. لباس‌تان باید شل و راحت باشد و کفش به پا نداشته باشید. اگر محل مراقبه شما خنک باشد یک لباس گرم بپوشید زیرا نباید در ضمن مراقبه حس سرما و سرماخوردگی داشته باشید. اگر مکانتان برای پوشیدن لباس‌های راحت مناسب نیست سعی کنید حداقل کفش‌هایتان را درآورید.

مرحله سوم: مدت زمان مراقبه را مشخص کنید



قبل از اینکه شروع کنید، باید تصمیم بگیرید که چه مدت مراقبه می کنید. ۲۰ دقیقه و دو بار در روز نظر متخصصان این امر است، ولی برای مبتدیان ۵ دقیقه و یک بار در روز کافی است.

شما باید هر روز در همان زمان مشخص مراقبه کنید، چه اول صبح یا در ساعت ناهار، ۵ دقیقه و یا ۲۰ دقیقه، سعی کنید مدیتیشن روال منظم روزانه خود را داشته باشد. وقتی که زمان مشخصی را برای این کار اختصاص دادید سعی کنید که آن را حفظ کنید. برای موفقیت در مراقبه زمان و تمرین لازم است. مهم ترین چیز تلاش است. زمان مراقبه را حتماً توسط ساعت و یا هر چیز دیگری یادآوری کنید.

مرحله چهارم: حرکات کششی ساده‌ای انجام بدهید



حرکات کششی، مراقبه شامل نشستن در یک نقطه برای یک دوره زمانی مشخص است، بنابراین مهم است قبل از شروع هرگونه تنش را رفع کنید. چند دقیقه تمرین کشش سبک می‌تواند به شما کمک کند بدن و ذهن خود را برای مراقبه آماده کنید. همچنین شمارا از تمرکز بر روی نقاطی که در اثر مراقبه ممکن است دردناک بشوند، می‌رهاند.

به یاد داشته باشید که تمرینات کششی باید گردن، شانه‌ها و پایین‌دستان را شامل شود، مخصوصاً اگر در مقابل کامپیوتر نشسته باشید. کشش پاهایتان، با تأکید بر کشش ران‌ها، می‌تواند هنگامی که در موقعیت لوتوس (چهارزانو و دست‌ها به صورت حلقه‌ای) مراقبه می‌کنید، مفید باشد. اگر از قبل با حرکات کششی آشنایی ندارید، قبل از مدیتیشن، روش‌های مختلف کششی را یاد بگیرید.

مرحله پنجم: در وضعیت راحتی بنشینید



نشستن در موقعیت راحت بسیار مهم است، بنابراین مهم ترین هدف شما یافتن بهترین موقعیت است. به طور سنتی، مدیتیشن با نشستن روی یک کوسن روی زمین در موقعیت لوتوس (به صورت استوار، پاها به صورت چهارزانو و دست ها به صورت حلقه ای) یا موقعیت نیمه لوتوس تمرین می شود، اما اگر شما در پاها، ناحیه کمر و عقب، انعطاف پذیری دارید، این موقعیت می تواند ناراحت کننده باشد. باید موقعیتی داشته باشید که به حالت متعادل، کشیده و صاف بنشینید. شما می توانید بر روی یک بالش، صندلی یا نیمکت مدیتیشن بنشینید.

هنگامی که روی صندلی نشسته اید، ستون فقراتتان باید کاملاً صاف باشد می توانید روی صندلی یک بالشک کم عمق قرار دهید. شما همچنین می توانید از یک نیمکت مدیتیشن استفاده کنید، می توانید چیزی را زیر آن قرار دهید تا کمی به سمت جلو خم باشد. هنگامی که به درستی نشسته اید، روی پشت خود تمرکز کنید. از پایین شروع کنید و در مورد هر یک از مهره ها در ستون فقرات خود تمرکز کنید.

مهم ترین چیز این است که شما راحت، آرام و متعادل باشید، می توانید دسته ای خود را در جیب خود، کف دسته ای خود را به سمت بالا، دست راست را در بالای سمت چپ قرار دهید. یا اینکه دستانتان را روی زانویتان بگذارید.

مرحله ششم: چشمانتان را ببندید



چشمانتان را ببندید

چشمانت را ببند. مراقبه می‌تواند با چشم‌باز یا بسته انجام شود. به‌عنوان یک مبتدی، برای جلوگیری از حواس‌پرتی بهتر است با چشم‌بسته مراقبه کنید.

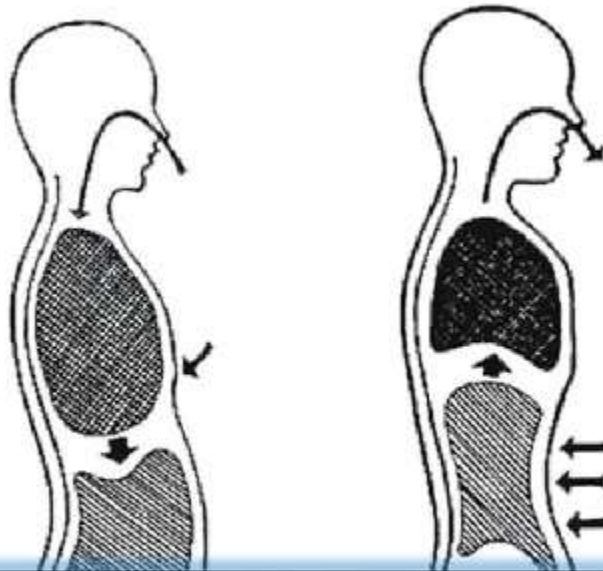
البته هنگامی که به تمرین عادت کردید، می‌توانید تمرین را با چشمان باز انجام دهید.

هنگامی که چشم خود را باز نگه می‌دارید، لازم نیست آن‌ها را "نرم" و متمرکز بر روی چیز خاصی نگه‌دارید، هدف این است که احساس آرامش کنید.

قسمت دوم: مراحل انجام تمرینات مراقبه (Meditation)

مرحله اول: به نحوه تنفستان توجه کنید

خردمندان موفقیت



به نحوه تنفستان توجه کنید

www.kheradmandan.com

تنفس خود را دنبال کنید. اساسی‌ترین و جهانی‌ترین فن‌های مراقبه، تفکر تنفس، است. نقطه‌ای را روی ناف خود انتخاب کنید و ذهن خود را روی آن متمرکز کنید. وقتی که نفس می‌کشید، روی شکم خود و روی نقطه‌ی انتخابی تمرکز کنید. کاملاً عادی نفس بکشید.

می‌توانید تصویرسازی کنید و روی تصاویر ذهنی خود تمرکز کنید. مثلاً تصور کنید یک قایق یا یک کشتی روی شکم شما قرار دارد و با هر دم و بازدم این کشتی با امواج به این سو و آن سو می‌رود و یا یک سکه را تصور کنید که روی شکمتان قرار دارد و بالا و پایین می‌رود. نگران نباشید اگر ذهن شما در شروع کار سرگردان است. شما مبتدی هستید و مدیتیشن تمرین می‌خواهد. فقط تلاش کنید روی تنفستان تمرکز کرده و به چیز دیگری فکر نکنید.

مرحله دوم: ذهنتان را خالی کنید

خردمندان موفقیت

ذهنتان را خالی کنید



www.kheradmandan.com

باید سعی کنید ذهنتان را پاک کنید و یا روی یک چیز تمرکز کنید. اگر مبتدی هستید می توانید روی یک چیز قابل دیدن تمرکز کنید به مرور زمان می توانید با پیشرفت ذهنتان را کاملاً پاک کنید.

مرحله سوم: از تکرار مانترا یا ذکر آرام بخش استفاده کنید



مانترا یک یا چند کلمه است که دارای قدرت روحی معنوی خاصی است و به صورت ذکر برای انجام مراقبه و... استفاده می شود. مانترا واژه ای سانسکریت است که از دو کلمه "مان" و "ترا" تشکیل شده، مان یا ماناس به معنای ذهن، و "ترا" که از کلمه تریاتی می آید معنای که حدودی آزاد کردن را دارد.

تکرار یک آهنگ یا سرود (مانترا) یکی دیگر از روش های رایج مدیتیشن است که شامل تکرار یک آهنگ (صدا، کلمه یا عبارت) است تا زمانی که ذهن آرام شده و وارد حالت عمیق و متفکرانه شود. هر چیزی را می توانید به عنوان آهنگ مدیتیشن انتخاب کنید به شرطی که به یاد آوردنش آسان باشد.

بعضی از آهنگ های خوب شامل کلماتی مانند: یگانه، صلح، آرامش و سکوت است. اگر می خواهید از روش های سنتی تر استفاده کنید، می توانید از کلمه "Om" استفاده کنید که نماد آگاهی است. یا شما می توانید عبارت "Ananda، Chit، Sat"، یعنی "وجود، آگاهی، سعادت" را استفاده کنید.

در سانسکریت، کلمه مانترا به معنای "ابزار ذهن" است. مانترا ابزاری است که موجب ارتعاش در ذهن می شود، به شما این امکان را می دهد که از افکار خود جدا شوید و به حالت عمیق تری از آگاهی وارد شوید.

صدای ماندگاری را به طور مداوم تکرار می کنید و اجازه می دهید کلمه یا عبارت به ذهن شما رسوخ کند. نگران نباشید اگر ذهن شما سرگردان است، فقط توجه و تمرکز خود را بر تکرار کلمه متمرکز کنید.

زمانی که به سطح عمیق آگاهی وارد می شوید، ضرورت ندارد که تکرار مانترا را ادامه دهید.

مانترا مانند ذکر الهی است که عارفان انجام می دهند، می توانید به جای آن ذکر الهی را تکرار کنید

مرحله چهارم: بر روی یک شیء بصری ساده تمرکز کنید



در یک روش مشابه می توانید از یک شیء ساده بصری برای تمرکز ذهن خود استفاده کنید و به سطح آگاهی عمیق تر برسید. این یک نوع مدیتیشن چشمی است که بسیاری از متخصصان آن را مفید می دانند.

شیء بصری می تواند هر چیزی باشد. شعله یک شمع روشن می تواند بسیار دلپذیر باشد. یا وسایل دیگری از قبیل یک کریستال و یا یک گل.

جسم را در مقابل چشمتان قرار دهید، تا لازم نباشد سر و گردن خود را برای دیدن آن به فشار بیندازید. تا زمانی که چشم انداز محیطی شما کم شود و جسم، چشم انداز شما را از بین ببرد، به آن نگاه کنید.

هنگامی که شما به طور کامل بر روی جسم تمرکز می کنید، باید آرامش عمیق را احساس کنید.

مرحله پنجم: تجسم کنید



تمرین تجسم یکی دیگر از روش‌های محبوب مدیتیشن است. که شامل ایجاد یک مکان مسالمت‌آمیز در ذهن و کشف آن است تا زمانی که به آرامش کامل برسید. مکان می‌تواند هر جا که می‌خواهید باشد با این حال، نباید کاملاً واقعی باشد. شما باید یک مکان منحصر به فرد را که برای شما شخصی شده است، تصور کنید.

مکان مورد نظر شما می‌تواند یک ساحل گرم شنی، یک چمنزار پر از گل، یک جنگل آرام و یا یک اتاق نشیمن راحت با آتش سوزان باشد. هر جایی که انتخاب می‌کنید، آن را به پناهگاه خود تبدیل کنید.

هنگامی که به لحاظ ذهنی به پناهگاه خود وارد شدید، به خودتان اجازه دهید که آن را کشف کنید. برای "ایجاد" محیط اطراف خود کار نکنید. به نظر می‌رسد که آن‌ها در حال حاضر وجود دارند. فقط استراحت کنید و اجازه دهید جزئیات به ذهن شما برسند. در مناظر، صداها و عطرها اطراف خود نگاهی بیندازید. نسیم تازه را در برابر چهره‌تان احساس کنید یا گرما را از شعله‌های گرم. تا زمانی که می‌خواهید از فضای موجود لذت ببرید، در این صورت اجازه می‌دهید فضا به طور طبیعی گسترش یافته و ملموس‌تر شود. وقتی برای ترک مکان آماده‌اید، چندین نفس عمیق بکشید، سپس چشمان خود را باز کنید.

زمانی که مجازی تمرین می‌کنید، می‌توانید به همان مکان باز گردید یا می‌توانید به سادگی یک فضای جدید ایجاد کنید.

مرحله ششم: اسکن بدن‌تان را تمرین کنید

خردمندان موفقیت

اسکن بدن‌تان را تمرین کنید



www.kheradmandan.com

انجام اسکن بدن شامل تمرکز بر هر قسمت بدن فرد به نوبه خود، و آگاهانه آرامش یافتن از آن است. این یک روش مدیتیشن ساده است که به شما امکان می‌دهد ذهن را آرام کنید.

می‌توانید نشسته یا خوابیده این کار را انجام دهید، چشمانتان را ببندید و یک نقطه از بدن خود، مانند انگشتان پا، را انتخاب کنید. بر هر احساساتی که می‌توانید در انگشتان خود احساس کنید تمرکز کنید. تلاش کنید هرگونه تنش را دور کرده و در انگشتان احساس آرامش کنید. هنگامی که انگشتان پا کاملاً آرام است، به سمت بالا حرکت کنید و فرایند آرامش را تکرار کنید.

در امتداد بدن خود، به سمت بالا از پای خود به ساق پا، زانوها، ران‌ها، باسن، شکم، قفسه سینه، پشت، شانه‌ها، دست‌ها، انگشتان دست، گردن، صورت، گوش‌ها و بالای سر خود حرکت کنید. هر زمان که بخواهید در هر منطقه می‌توانید نگاهی به آن بیندازید.

پس از تکمیل آرامش هر بخش، به‌طور کامل روی بدن‌تان تمرکز کرده و احساس آرامش کنید. قبل از خروج از تمرین مدیتیشن، تمرکز خود را برای چندین دقیقه روی تنفستان قرار دهید.

مرحله هفتم: مدیتیشن چاکرای قلب را امتحان کنید.



چاکرای قلب یکی از هفت چاکراها است و به مراکز انرژی واقع در داخل بدن اطلاق می‌شوند. چاکرای قلب در مرکز قفسه سینه قرار دارد و با عشق، محبت، صلح و پذیرش همراه است. مدیتیشن چاکرای قلب شامل برقراری ارتباط با این احساسات و ارسال آن‌ها به جهان است.

برای شروع، چشمان خود را ببندید و کف دستان خود را به هم بمالید تا گرما و انرژی ایجاد کنید. سپس دست راست خود را در مرکز قفسه سینه و دست چپ خود را در بالای دست راست قرار دهید.

یک نفس عمیق بکشید و وقتی که نفستان را بیرون می‌دهید، کلمه یام را بگویید، که لرزش مربوط به چاکرای قلب است. همان‌طور که این کار را انجام می‌دهید، تصور کنید که یک انرژی سبز درخشان از قفسه سینه به کف دستتان بتابد.

این انرژی سبز عشق، زندگی و دیگر احساسات مثبت است که در آن لحظه احساس می‌کنید. هنگامی که آماده هستید، دستان خود را از قفسه سینه بردارید و آن انرژی را به صورت عشق به جهان بفرستید.

درون بدنانتان تمرکز کنید، آیا میدان انرژی را در بدن خود احساس می کنید، به خصوص در دست ها و پاها؟ اگر شما آن را احساس نمی کنید، خوب است. اما فکر می کنم: چگونه می توانیم بخش های مختلف بدن را حرکت دهیم؟ این میدان انرژی است که در بدن ما جریان دارد. توجه شما به این حوزه انرژی نه تنها به شما کمک می کند که در حال بمانید، بلکه به شما کمک می کند که با جریان زندگی ارتباط برقرار کنید.

مرحله هشتم: مدیتیشن پیاده روی را شروع کنید



مدیتیشن پیاده روی یک نوع مدیتیشن است که شامل مشاهده حرکت پاها و آگاهی از اتصال بدن شما به زمین است. اگر شما جلسات زیادی مدیتیشن انجام داده اید، ایده خوبی است که مدیتیشن های پیاده روی را امتحان کنید. مکان آرامی را انتخاب کنید تا مدیتیشن پیاده روی خود را با تمرکز تمرین کنید. لازم نیست که فضای پیاده روی خیلی بزرگ باشد، اما باید حداقل هفت گام در یک خط مستقیم حرکت کنید. کفش های خود را در صورت امکان دریاورید.

سر را با نگاه خود به سمت راست هدایت کنید و دستانتان را در مقابل خود قرار دهید. گامی آهسته با پای راست خود بردارید. هرگونه احساسی را فراموش کنید و سعی کنید روی حرکتتان تمرکز کنید. پس از انجام اولین گام و قبل از شروع بعدی، برای یک لحظه متوقف شوید. فقط یک پا باید در هر زمان خاص حرکت کند.

هنگامی که به پایان راه پیاده روی خود رسیدید، به طور کامل به پای خود متصل شوید. سپس با پای راست خود حرکت کنید و به اطراف بروید. با استفاده از حرکات آگاهانه و عمدی که قبلاً داشتید، در جهت مخالف حرکت کنید.

درحالی که تمرین مدیتیشن پیاده روی می کنید، سعی کنید روی حرکات پا تمرکز کنید و به هیچ چیز دیگری فکر نکنید. این تمرکز شدید شبیه نحوه تمرکز بر دم و بازدم شما در طی مراقبه تنفس است. سعی کنید ذهن خود را پاک کنید و روی اتصال پا و زمین تمرکز کنید.

قسمت سوم: مدیتیشن در زندگی روزانه

مرحله اول: هرروز در یک زمان مشخص مراقبه کنید



هرروز در یک زمان مشخص مراقبه کنید

سعی کنید هرروز در یک زمان مشخص مراقبه کنید. تمرین مدیتیشن روزانه کمک می کند که مدیتیشن بخشی از روال روزمره شما شود. اگر روزانه مدیتیشن کنید، مزایای آن را عمیق تر می کنید.

صبح زود زمان مناسبی برای مراقبه است، زیرا ذهن شما هنوز با فشار و نگرانی روزمره پر نشده است. بلافاصله بعد از خوردن غذا مراقبه نکنید. چون ممکن است احساس ناراحتی کنید و تمرکزتان را از دست بدهید.

مرحله دوم: به کلاس های مدیتیشن بروید



اگر می خواهید راهنمایی بیشتری کسب کنید، مدیتیشن را با یک معلم باتجربه انجام دهید. اگر می خواهید دستورالعمل گام به گام مدیتیشن را دریافت کنید، اما نمی خواهید به کلاس شخصی بروید، یک برنامه مراقبه خوب را از اینترنت دانلود کنید.

همچنین می توانید طیف گسترده ای از تفکر، راهنمایی و فیلم های آموزشی را در اینترنت پیدا کنید.

برای یک تجربه همه جانبه بیشتر، چند مدت از تعطیلاتتان را صرف تماشای انواع مختلف مراقبه کنید

مرحله سوم: کتاب‌های معنوی و متافیزیکی بخوانید



مطالعه کتاب‌های متافیزیکی و معنوی شاید برای همه مفید نباشد، ولی برای برخی از افراد خواندن مقالات و کتاب‌های معنوی کمک می‌کند تا از مدیتیشن درک بیشتری داشته باشند و به آن‌ها در راه تلاش برای صلح درونی و درک معنوی کمک می‌کند.

برخی از کتاب‌های خوب برای شروع عبارت‌اند از: کتاب "یک ذهن عمیق" پرورش حکمت در زندگی روزمره توسط دالایی لاما، "طبیعت واقعیت شخصی" توسط جین رابرتز، "زمین جدید" توسط اکتهارت تل و "یک دقیقه توجه ذهن" توسط دونالد آلتن.

می‌توانید عناصر خردمندانه‌ای که از متون روحانی یا مقدس برداشت می‌شوند را انتخاب کنید و در طول جلسه مدیتیشن بعدی آن‌ها را بازتاب دهید.

مرحله چهارم: در زندگی روزمره تمرکز ذهن را گسترش بدهید.



در زندگی روزمره تمرکز ذهن را تمرین کنید

تمرکز ذهن نباید به جلسات تمرین شما محدود شود. شما می‌توانید تمرکز ذهن را در طول زندگی روزمره خود تمرین کنید. به‌عنوان مثال، در لحظات تنش، سعی کنید برای چند ثانیه بر تنفس خود تمرکز کنید و ذهن خود را از افکار یا احساسات منفی خالی کنید. همچنین می‌توانید با توجه به غذا و تمام احساساتی که در هنگام غذا خوردن تجربه می‌کنید، ذهن خود را تمرین دهید. مهم نیست که چه کاری را در زندگی روزمره انجام می‌دهید، سعی کنید بیشتر از حرکات بدن خود آگاه شوید و بدانید که در لحظه فعلی چه احساسی دارید. این تمرکز و اطلاع، زندگی آگاهانه است.

مرحله پنجم: به شیوه سالم زندگی کنید



حفظ یک شیوه زندگی سالم. یک شیوه زندگی سالم می‌تواند به مراقبه مؤثرتر و مفیدتر کمک کند. سعی کنید به سلامتی، ورزش، و خواب کافی اهمیت بدهید. شما باید از تماشای بیش از حد تلویزیون و سیگار کشیدن قبل از مراقبه خودداری کنید. این فعالیت‌های ناسالم می‌توانند باعث جلوگیری از تمرکز لازم برای مدیتیشن موفق شوند.

مرحله ششم: مراقبه (مدیتیشن) یک سفر است



بدانیم که مراقبه (مدیتیشن) یک سفر است. هدف از مراقبه، آرامش ذهن، دستیابی به آرامش درونی و در نهایت رسیدن به سطح بالایی از آگاهی معنوی است که اغلب به عنوان تنها بودن به آن اشاره می شود.

ممکن است سال ها طول بکشد تا سطح آگاهی بالاتری را به دست آورید.

اما به یاد داشته باشید که مراقبه یک سفر، مشابه با کوهنوردی است. هر گامی در مسیر روشنگری، شمارا به قله نزدیک تر می کند. در اوایل کار، شما نباید بیش از حد نگران کیفیت مراقبه تان باشید. تا زمانی که در پایان تمرین احساس آرامش، شادی و صلح بیشتری دارید، مدیتیشن شما موفق بوده است. (برگرفته از سایت [wikihow.com](http://www.wikihow.com) ترجمه و بروز رسانی توسط هادی آقاجانلو)

"این کتاب را می توانید به صورت رایگان در اختیار دیگران قرار دهید" (هادی آقاجانلو)